



دکتر محمد مصدق
و
« راه مصدق »

جلد اول

دکتر منصور بیات زاده

۱۳۸۴

به :
پدرم شادروان احمد خان بیات ، متخلص به احمد دهقان
و پسرم کاوه بیات زاده

دکتر محمد مصدق

و

« راه مصدق »

جلد اول

بقلم: دکتر منصور بیات زاده

این کتاب، جلد اول یک مجموعه سه جلدی می باشد که این جلد، شامل ۱۸ فصل است و برای اولین بار از طریق شبکه اینترنتی - سایت « راه مصدق » - ،
www.rahe-mossadegh.ois-iran.com

در روز ۱۹ آبانماه سال ۱۳۸۴ شمسی برابر با ۱۰ نوامبر ۲۰۰۵ میلادی؛
مصادف با پنجاه و یکمین سالگرد اعدام
دکتر سید حسین فاطمی
وزیر امور خارجه حکومت ملی و قانونی دکتر محمد مصدق،
انتشار پیدا کرد.

فهرست مطالب

جلد اول

شرح مختصری از زیست نامه مصدق السلطنه و بازگو کردن بعضی از مسائل مربوط به روابط خانوادگی و خصوصیات و ارزش های «هویت سیاسی مصدق»، و اشاره ای کوتاه به برخوردهای کلیشه ای، خصمانه و حتی تحریف تاریخ معاصر ایران از سوی مخالفین مصدق، آنهم بخاطر منفی جلوه دادن نظرات، عقاید و عملکرد رهبر نهضت ملی ایران در ۱۸ فصل!

فصل اول:

- ۱ - تاریخ تولد محمد مصدق؛
صفحه ۲۱
- تصویر یادداشت دکتر مصدق در مورد سن و تاریخ تولدش، به خط خود مصدق؛
صفحه ۲۲
- ۲ - میرزا هدایت وزیر دفتر پدر مصدق و خاندان محسن آشتیانی؛
صفحه ۲۲

فصل دوم :

- ۳ - اشاره ای کوتاه به چگونگی روابط و نسبت فامیلی دکتر مصدق از جانب پدری؛
صفحه ۲۶
- ۴ - برخی از رجال دوران قاجار و پهلوی از بازماندگان میرزا محسن آشتیانی و در واقع از فامیل و بستگان مصدق بودند؛
صفحه ۲۷
- ۵ - شجره نامه پدری دکتر مصدق؛
صفحه ۲۸

فصل سوم:

- ۶ - ملک تاج خانم - نجم السلطنه - مادر مصدق؛
صفحه ۲۹

فصل چهارم:

- ۷ - برادران و خواهران مصدق؛
صفحه ۳۰
- ۸ - خواهران و برادران پدری مصدق؛
صفحه ۳۰
- ۹ - شجره نامه خانم نجم السلطنه ، مادر مصدق؛
صفحه ۳۲

فصل پنجم:

- ۱۰ - نجم السلطنه مادر مصدق سه بار ازدواج کرده است؛
صفحه ۳۳
- ۱۱ - شجره نامه ازدواج اول خانم نجم السلطنه با
مرتضی قلی خان وکیل الملک کرمانی - اسفندیاری
و اشار به چگونگی پیوند خویشاوندی دکتر مصدق با خانواده بیات (کزازی)؛
صفحه ۳۵
- ۱۲ - شجره نامه ازدواج دوم خانم نجم السلطنه با
میرزا هدایت وزیر دفتر- پدر مصدق - ؛
صفحه ۳۶
- ۱۳ - شجره نامه ازدواج سوم خانم نجم السلطنه با
میرزا فضل الله خان وکیل الملک تبریزی - دیبا؛
صفحه ۳۷

فصل ششم:

- ۱۴ - توضیحی کوتاه در باره برخی اطلاعات مربوط به نسبت های فامیلی دکتر مصدق
و اشاره به برخی از اشتباهات تاریخ نگاران در آن موارد؛
صفحه ۳۸

فصل هفتم:

- ۱۵ - نجم السلطنه بنیان گذار بیمارستان نجمیه تهران؛
صفحه ۳۹
- نامه تسلیت دکتر مصدق بعنوان متولی بیمارستان نجمیه ،
بمناسبت فوت محمدحسن شمشیری؛
صفحه ۴۰

فصل هشتم:

- ۱۶ - لقب «مصدق السلطنه» ؛
صفحه ۴۱
- ۱۷ - القاب رجال سیاسی و مقامات مذهبی در دوران قاجار؛
صفحه ۴۱

فصل نهم:

- ۱۸ - مصدق السلطنه و مقام استیفای خراسان ؛
صفحه ۴۳

فصل دهم:

- ۱۹ - ازدواج مصدق با خانم زهرا امامی (ضیاء السلطنه)،
دختر امام جمعه تهران؛
صفحه ۴۵
- ۲۰ - توضیحاتی در باره امام جمعه های تهران
از زمان فتحعلیشاه قاجار تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ؛
صفحه ۴۷
- ۲۱ - سید مرتضی خاتون آبادی ، جدّ امام جمعه تهران ،
از سادات خاتون آباد یکی از قریه های اصفهان بود ؛
صفحه ۴۸
- ۲۲ - شجره نامه خانم ضیاء السلطنه همسر مصدق السلطنه.
در این شجره نامه چگونگی نسبت فامیلی امام جمعه های تهران
از دوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷
که همگی آنها از خاندان پدری همسر مصدق بوده اند
ترسیم شده است؛
صفحه ۵۰

فصل یازدهم:

- ۲۳ - فرزندان مصدق؛
صفحه ۵۱

فصل دوازدهم:

- ۲۴ - تحصیلات مصدق؛
صفحه ۵۸
- ۲۵ - سفر دوم مصدق به اروپا - فرانسه و سوئیس -
بخاطر ادامه تحصیلات عالی؛
صفحه ۵۹
- کتاب رساله دکترای مصدق -
«مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه»؛
صفحه ۶۰
- ۲۶ - محمد مصدق ، اولین ایرانی دارای درجه دکترای حقوق؛
صفحه ۶۱
- ۲۷ - فعالیت های علمی ، فرهنگی و دانشگاهی دکتر مصدق در ایران؛
صفحه ۶۱
- دکتر مصدق و انتشار «مجله علمی» - ؛
صفحه ۶۲

فصل سیزدهم:

- ۲۸ - عضویت مصدق السلطنه در «مجمع انسانیت»
صفحه ۶۳

فصل چهاردهم:

- ۲۹ - عضویت مصدق در «جامع آدمیت»
و اشاره به شایعات و قصه پردازی مخالفین نهضت ملی شدن صنعت نفت
و برخی از مخالفین سیاسی دکتر مصدق و نیروهای عقبگرا، متحجر
و حتی بعضی افراد وابسته به بیگانگان ،
در متهم کردن دکتر مصدق به «فراماسونری» ؛
صفحه ۶۴
- ۳۰ - الف - فراماسونری ؛
صفحه ۶۵

- افرادی همچون توماس جفرسون نویسنده طرح اولیه
«اعلامیه استقلال آمریکا» و
سالوادور آلنده رئیس جمهور فقید شیلی، جواهر لعل نهرو، بولیوار زیمون...
عضو فراماسونری بودند؛

صفحه ۶۶

۳۱ - ب - تشکیل انجمن ها ، از جمله «جامع آدمیت» ؛

صفحه ۶۷

- هدایت مردم از سوی عده ای از مجتهدین، و اعاض و آوندها
برای بست نشینی در محوطه سفارت انگلیس -

صفحه ۶۸

۳۲ - پ - ورقه عضویت مصدق در انجمن «جامع آدمیت» ؛
تنها سندی است که شایعه پردازان ، بر مبنای آن مدعی شده اند که
دکتر محمد مصدق «ماسون» است و عضو فراماسونری بوده است!!

صفحه ۶۹

- پاسخ دکتر مصدق به نامه ایرج افشار
در رابطه با عضویتش در انجمن «جامع آدمیت» -

صفحه ۷۰

۳۳ - ت - اسماعیل رائین و تشکیلات فراماسونری و فراماسون ها و
دخالت ساواک و «سیا» و اسدالله علم وزیر دربار محمد رضاشاه
در امر انتشار کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران ؛

صفحه ۷۱

۳۴ - ث - متهم کردن دکتر مصدق به «فراماسونری»
در خدمت سیاست و هدف مشخصی قرار داشت
که اسناد و مدارک تاریخ معاصر آن توطئه را با شکست روبرو کرد!

صفحه ۷۴

- دکتر مصدق و «سیاست موازنه منفی» -

صفحه ۷۴

- سید حسن مدرس و «سیاست موازنه عدمی» -

صفحه ۷۵

۳۵ - ج - اتهام «فراماسونری» بر فردی همچون مصدق

با آن کارنامه سیاسی و

خصوصیات و ارزش هائی که هویت سیاسی اش را تشکیل می دادند،
نمی توانست چیزی جز تبلیغات دروغین دشمنان نهضت ملی و
قدرت طلبان تمامیت خواه و متحجر باشد!

صفحه ۷۸

۳۶ - چ - اشاره ای کوتاه به کارنامه سیاسی دکتر مصدق -

صفحه ۷۹

۳۷ - ح - استعمارگران همیشه سعی و کوشش نموده اند تا
در جنبش ها و نهضت های ضد استعماری و آزادیخواهانه نفوذ کنند
و حتی رهبری آن جنبش ها را بوسیله افراد نفوذی و وابسته خود تصاحب کنند
و یا بنحوی تحت کنترل در بیاورند،

تا آنها را از اهدافی که در پیش دارند منحرف نمایند،
ولی هیچگاه خود چنین جنبش ها و نهضت هائی را پایه گذاری نکرده اند؛

صفحه ۸۱

- دکتر سید حسن آیت

از طریق انتشار کتابی بنام «چهره حقیقی مصدق السلطنه»
برای مغشوش جلوه دادن هویت سیاسی دکتر مصدق،
الحق زحمت زیادی کشیده است -

صفحه ۸۲

۳۸ - خ - اشاره به برخی از نوشته های که موضوع آنها مربوط به
عضویت دکتر مصدق در "جامع آدمیت" و اصولاً «انجمن» ها
در اوائل انقلاب مشروطه می باشد!
۱ - دکتر هدایت متین دفتری -

صفحه ۸۳

۲ - دکتر همایون کاتوزیان -

صفحه ۸۳

۳ - امیر کاظمی -

صفحه ۸۵

- نامه دکتر مصدق به حسن علی منصور نخست وزیر
در رابطه با قانون کابینتولاسیون - ؛

صفحه ۸۷

۴ - دکتر فریدون آدمیت -

صفحه ۸۹

۵ - دکتر حسین آبادیان -

صفحه ۹۰

۶ - عبدالله شهبازی -

صفحه ۹۰

۷ - زاوش - حسین ملکی -

صفحه ۹۱

- در رد ادعای پوچ زاوش، مبنی بر خیانت دهخدا
بخاطر همکاری اش با افراد وابسته به «فراماسونری» در اوائل انقلاب مشروطیت ؛

صفحه ۹۴

- موضع دکتر مصدق در باره جزایر «ابوموسی» و «شیخ شعیب» -

صفحه ۹۶

۸ - دکتر نورالدین کیانوری -

صفحه ۹۷

۳۹ - د - عضویت دکتر مصدق در «جمعیت دمکرات ضد تشکیلی»

صفحه ۹۹**فصل پانزدهم:**

۴۰ - عضویت دکتر مصدق در «حزب اعتدال»

و شروع همکاری با دهخدا!

صفحه ۱۰۱

فصل شانزدهم:

۴۱ - «راه مصدق»

و نیروهای طرفدار، منتقد و مخالف؛

صفحه ۱۰۳

- دولت باید نسبت به ایدئولوژی و مکتب «بی طرف» باشد؛

صفحه ۱۰۴

- ارزش های تشکیل دهنده «راه مصدق» -

صفحه ۱۰۴

- تقسیم ملت در حوزه روابط میان «حاکمیت و جامعه» به

نیروهای «خودی» و «غیرخودی»، عملی غیر دمکراتیک می باشد.

صفحه ۱۰۴

- «گلوبالیزاسیون»،

«راه مصدق» و نیروهای «تجدید نظر طلب» -

صفحه ۱۰۵

- نیروهای «روسوفیل»، «آنگلو فیل»

«سیاست موازنه مثبت» و «سیاست موازنه منفی»

صفحه ۱۰۷

- حاکمیت ملی (اشتات سوورنیتت) -

صفحه ۱۰۷

- «حاکمیت ملی» از دید دکتر مصدق در سال ۱۳۲۳ و دوران ملی شدن صنعت نفت و

«حاکمیت ملی» از دید گرهارد شرودر صدر اعظم آلمان در عصر گلوبالیزاسیون -

صفحه ۱۰۷

- نیروهای «ملی» و «ملیون مصدقی» و

نیروهائی که قصد «تجدید نظر» در ارزش های «راه مصدق» دارند -

صفحه ۱۰۸

- حاکمیت ملی (اشتات سوورنیتت)

Staatssoveränität;

country sovereignty;

souveraineté de pays;

و حاکمیت ملت (فولکس سوورنیتت) -

Volkssouveränität;

people sovereignty;

souveraineté de gens;

صفحه ۱۱۰

- در واقع اکثریت بسیار بزرگی از ایرانیان بجای توجه به معانی جهانشمول این مقولات

(حاکمیت ملی و حاکمیت ملت)، که در جهان سیاست و روابط بین المللی و حتی فرهنگی و

دانشگاهی با معانی متفاوت مورد استفاده قرار می گیرند، از «حاکمیت ملی» بعنوان یک

«اصطلاح غلط»، همچنین بجای «حاکمیت ملت» (حاکمیت مردم) استفاده می شود -

صفحه ۱۱۰

- نامه دکتر مصدق به موریسون وزیر امور خارجه انگلیس

و تاکید بر «حاکمیت ملی» ایران -

صفحه ۱۱۰

۴۲ - بخشی از نیروهای مخالف دکتر مصدق در مبارزه و فعالیت های خود به شایعه پراکنی، تهمت زدن و تحریف تاریخ متوسل می گردند؛

صفحه ۱۱۲

۴۳ - بعضی از نیروهای سیاسی ایران

با وجود اینکه طرفدار «راه مصدق» نیستند ولی برای شخصیت دکتر مصدق و مبارزات نهضت ملی ارزش قائل می شوند و حرمت دکتر مصدق را محترم می شمارند!

صفحه ۱۱۲

۴۴ - برخورد «کلیشه ای» برخی نیروهای چپ با سیاست و عملکرد دکتر مصدق؛

صفحه ۱۱۳

۴۵ - برخی از مبارزین رادیکال همچون بیژن جزنی ،

که تحت تأثیر فرهنگ سیاسی «بشویسم»

و در واقع فرهنگ سیاسی معروف به «توده ایسم» در ایران قرار داشتند ،

قضاوتشان در باره سیاست و عملکرد دکتر مصدق

در برخی موارد منصفانه نبود،

البته بعضی از انقلابیون همچون مصطفی شجاعیان

با وجود تاکید بر خط و مشی انقلابی گری و

انتقاد به شیوه های مبارزه مورد نظر مصدق و جبهه ملی در سالهای ۴۰،

به نهضت ملی و مبارزات مصدق ارجح می گذاشتند!

صفحه ۱۱۴

- دکتر مصدق در رابطه با «مبارزات طبقاتی» ،

بهیچوجه برداشتی شبیه حزب توده

و افراد «لنینیست» و «بشویست» همچون بیژن جزنی نداشت -

صفحه ۱۱۶

- تفرق حزب توده از واژه «ناسیونالیسم» و بی توجهی آن حزب به «وطن دوستی»

و عناد آن حزب با «نیروهای ملی» ،

تعریف ملی به روایت حزب توده -

صفحه ۱۱۸

- ناسیونالیسم ، وطن دوستی ، نژادپرستی ، شونینسم و اینترناسیونالیسم؛

صفحه ۱۲۰

- اتفاقاً یکی از مسائل مورد اختلاف ما مصدقیها با آن جماعت باصطلاح اینترناسیونالیست،

در رابطه با موضوع «وطن دوستی» می باشد - ؛

صفحه ۱۲۰

۴۶ - عده ای از مخالفین مصدق ، او را «بی دین» می دانستند و می دانند ،

با وجود اینکه دکتر مصدق خود را مسلمان می دانست

و به مذهب شیعه اعتقاد داشت

صفحه ۱۲۱

- مصدق در کتاب کاپیتولاسیون (در آبان ماه سال ۱۲۹۳) نوشت :

«یکی از مدارک حقوق اسلامی "عقل" است» -

صفحه ۱۲۲

- دکتر سعید حجاریان ،

«بازرگان اول روشنفکر دینی بود اما سرانجام مسلم سکولار شد،

در حالی که مصدق از اول مسلم سکولار بود.» -

صفحه ۱۲۴

- دکتر محسن قائم مقام ،
مصدق نا مسلمان یا مصدق تحصیل کرده فرنگ ،
- « داستان سگ سیاه با عینک سیاه » -
صفحه ۱۲۴
- اشاره به متن سخنرانی آیت الله سید محمود طالقانی
در روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ - سالگرد مرگ مصدق - در قلعه احمد آباد؛
صفحه ۱۲۵
- اشاره به اسامی بعضی از روحانیون که در رابطه با دکتر مصدق بودند و
تشکیل نهضت مقاومت ملی بعد از کودتای ۲۸ مرداد در همکاری با
آیت الله سید رضا زنجانی
صفحه ۱۲۶
- طرفداران « حکومت مذهبی »
از مخالفین دکتر مصدق و « راه مصدق » هستند -
صفحه ۱۲۷
- نظرات خسرو گل سرخی ، در باره آزادمثنی امام حسین (ع) -
صفحه ۱۲۷
- کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران و
" روحانیت مبارز و مترقی "
صفحه ۱۲۸
- بخش بزرگی از روحانیون شیعه و نیروهای سیاسی مذهبی در ایران
بخاطر مشکل معرفتی هنوز نتوانسته اند
به تفاوت بین واژه « آته ایست » با واژه های « سکولار » و « لائیک » پی برند؛
همچنین ، برخی از « نیروهای سکولار » نیز با چنین مشکلی روبرویند
و در همین رابطه است که به مهندس مهدی بازرگان ، جلال آل احمد ، دکتر علی شریعتی...
بخاطر اعتقادات مذهبی شان انتقاد و ایراد دارند !
صفحه ۱۲۹
- اکثریت بزرگی از افراد « آته ایست » در اروپای غربی -
- به اصل « مدارای دینی » اعتقاد دارند -
صفحه ۱۲۹
- عده ای از ایرانیان بغلط بر این عقیده اند که گویا
بر مبنی و موازین دین مسیحی می توان نظام دمکراسی برقرار کرد ، ولی
با دین اسلام نه !!!
صفحه ۱۳۱
- عکسهائی از نمایندگان هیئت علمیه تهران در ملاقات با دکتر مصدق -
صفحه ۱۳۲
- جواب دکتر مصدق به نامه ی تسلیت آیت الله العظمی مرعشی نجفی؛
صفحه ۱۳۳
- عکس هدایی دکتر مصدق به آیت الله حاج سید رضا فیروز آبادی ؛
صفحه ۱۳۴
- نامه دکتر مصدق به اداره کل باستان شناسی
در رابطه با قرآن اهدائی پادشاه اردن؛
صفحه ۱۳۵
- وصیت نامه دکتر مصدق ؛

صفحه ۱۳۶

۴۷ - دکتر مصدق نه در حرف و شعار بلکه در عمل ، بخاطر دفاع از منافع ملی، آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی در مقابل منافع اکثریت بزرگی از فامیل و بستگانش و در واقع « هزار فامیل » آن دوران ایستاد!

صفحه ۱۳۷

۴۸ - عده ای از مخالفین مصدق ، او را « لجوج » ، برخی از جمله حزب توده و محمد رضاشاه او را « عوامفريب » و بعضی ها او را « پوپولیست » نامیدند!

صفحه ۱۳۷

- عکسهائی از دکتر مصدق در هنگام سخنرانی در میدان بهارستان در ۱۵ اسفند ماه ۱۳۲۳ و ۴ مهر ماه ۱۳۳۰ -

صفحات ۱۳۹ و ۱۴۰

- پاسخ دکتر مصدق به پیام دومین کنگره کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی که در شهر لوزان - سوئیس برگزار شده بود؛

صفحه ۱۴۱

- تصویری از تراکت کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در سوگ مصدق؛

صفحه ۱۴۲

۴۹ - « جبهه ضد مصدقی » و مخالفین نهضت ملی ایران در خارج از کشور تحت عنوان « مشروطه خواهی » ؛

صفحه ۱۴۳

- تظاهرات طرفداران محمد رضا شاه در خیابان کاخ و حمله آن جماعت به خانه مصدق در ۹ اسفند ۱۳۳۱ -

صفحه ۱۴۵**فصل هفدهم :**

۵۰ - مقایسه « هویت سیاسی » دکتر مصدق با دیگر فعالان و رهبران و متفکرین سیاسی ایران که علیه استبداد و بخاطر حاکمیت قانون مبارزه کردند، فقط بر پایه و با در نظر گرفتن یک « ارزش » ، عملی غلط و غیر علمی است؛

صفحه ۱۴۶

- « ترور و تروریسم » -
- حیدر عموآوغلی ، سید جمال الدین اسدآبادی ، نواب صفوی ، خسرو روزبه -

صفحه ۱۴۷

- نظرات آیت الله العظمی حسینعلی منتظری در باره نواب صفوی و فدائیان اسلام -

صفحه ۱۴۸

- « جامعه مدرن » -

- و اشاره ای کوتاه به مقولات تجدد، ترقی، سکولار، لائیک و دولت غیر دینی
صفحه ۱۵۱
- کوشش «مارتین لوتر» در نفی «واسطه بودن روحانیت مسیحی»
 بین «خدا» و «انسان»، -
صفحه ۱۵۲
- «لائسیزاسیون» و «سکولاریزاسیون» -
صفحه ۱۵۳
- طرفداران حکومت مذهبی و مخالفین آزادی و دموکراسی
 بغلط نظرات نیروهای «سکولار» و «لائیک» در باره مذهب را مساوی و برابر با
 نظرات نیروهای «آته ایست» قلمداد می کنند -
صفحه ۱۵۳
- دولتهای کمونیستی حاکم بر روسیه و برخی کشورهای اروپای شرقی،
 دولت های «آته ایست» (ضد دین و منکر وجود خدا) بودند -
صفحه ۱۵۳
- فاصله بین دولت و ملت -
صفحه ۱۵۳
- موضع آیت الله العظمی بروجردی در باره حکومت دکتر مصدق
 به نقل از آیت الله العظمی حسینعلی منتظری -
صفحه ۱۵۴
- دفتر تنظیمات ملکم خان -
 تاکید ملکم خان بر خواست «اجرای حکومت ایران بر قانون»؛
صفحه ۱۵۶
- تدوین و تنظیم «قانون اساسی مشروطیت»
 گام بسیار بزرگی بسوی «مدرنیته» و آغاز تاریخ «ایران نوین» -
صفحه ۱۵۶
- مدرنیسم ناقص -
صفحه ۱۵۷
- بغلط از رضا شاه پهلوی، بعنوان «بنیانگذار ایران مدرن» نام برده می شود -
صفحه ۱۵۷
- جامعه مدنی -
صفحه ۱۵۸
- دکتر مصدق در مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاء می گوید:
 در «حکومت ملی»، «منجی و پیشوا مورد ندارد» -
صفحه ۱۶۰
- ۵۱ - «حاکمیت قانون» و نقش میرزا ملکم خان - ناظم الدوله - در طرح قانون؛
صفحه ۱۶۱
- نظرات شیخ فضل الله نوری در باره ملکم خان
 و نظرات ملکم خان در باره اسلام و حکومت اسلامی -
صفحه ۱۶۴
- بد فهمی و برداشت غلط از مقوله «حاکمیت قانون» -
صفحه ۱۶۵
- «حاکمیت قانون» و «محتوی اصول قانون اساسی»

دو مقوله کاملاً متفاوت هستند ، اگرچه با یکدیگر در رابطه تنگاتنگ قرار دارند - ؛

صفحه ۱۶۵

- «الترام اجرائی به قانون» ،

بهیچوجه بمعنی قبول محتوی اصول غیر دمکراتیک قانون اساسی نیست! -

صفحه ۱۶۶

۵۲ - چگونگی معیار قضاوت در باره « هویت سیاسی » افراد و نیروها باید با توجه به تمام خصوصیات و بار ارزش ها و ضد ارزش های تشکیل دهنده « هویت » فرد و یا نیروی مورد نظر صورت گیرد!

صفحه ۱۶۶

- اشاره به نام برخی از پیش کسوتان طرفدار « حکومت قانون» در ایران -

صفحه ۱۶۷

فصل هجدهم:

۵۳ - دکتر مصدق با « کیش شخصیت » و « قهرمان پرستی » شدیداً مخالف بود؛

صفحه ۱۶۹

۵۴ - محور اصلی اهداف مبارزات و فعالیت های سیاسی دکتر مصدق « دفاع از آزادی و استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران » بود!

صفحه ۱۷۰

۵۵ - توضیحات در باره افرادی که در شجره نامه های پدری و مادری دکتر مصدق از آنها نام برده شده بود؛

۵۶ - حواشی ، توضیحات و مأخذ مطالب کتاب اول

صفحه ۱۷۵

۵۷ - فهرست نام اشخاص

شرح مختصری از
زیست نامه دکتر محمد مصدق
و بازگو کردن بعضی از مسائل مربوط به روابط خانوادگی
و خصوصیات و ارزش های « هویت سیاسی مصدق » ،
و اشاره ای کوتاه به برخوردهای کلیشه ای ، خصمانه و حتی تحریف تاریخ
معاصر ایران از سوی مخالفین مصدق ، آنهم بخاطر منفی جلوه دادن نظرات ،
عقاید و عملکرد رهبر نهضت ملی ایران در ۱۸ فصل !

فصل اول:

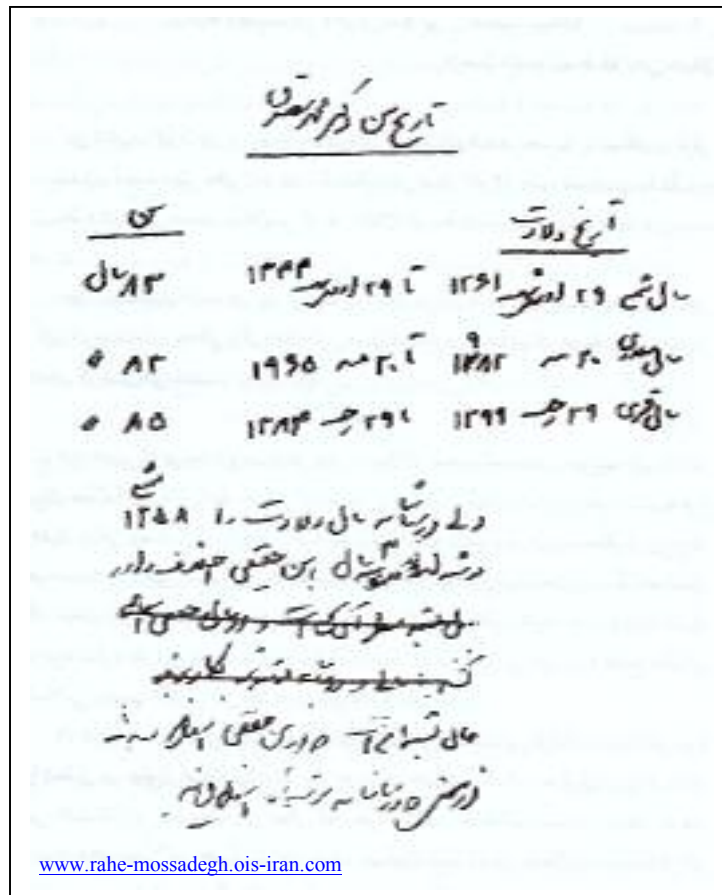
۱ - تاریخ تولد محمد مصدق

محمد مصدق در ۲۶ خرداد سال ۱۲۶۱ هجری شمسی برابر با ۱۶ ژوئن ۱۸۸۲ میلادی ،
مطابق با ۲۹ رجب ۱۲۹۹ هجری قمری ، در یک خانواده اشرافی و با نفوذ دیوانی دوران
سلطنت قاجار ، در محله سنگلج شهر تهران - گذر وزیر دفتر - ، متولد شد. (۱)

پدر: میرزا هدایت وزیر دفتر .
مادر: ملک تاج خانم فیروز ، نجم السلطنه .

در بعضی از کتاب ها و نوشته ها ، تاریخ تولد مصدق ، ۱۲۵۸ هجری شمسی ذکر شده است ،
(۲) تاریخی که مطابقت با تاریخ درج شده در شناسنامه ایشان دارد. در حالیکه دست خطی
از دکتر مصدق وجود دارد که بنا بر نوشتار ایرج افشار ، اشتباه بودن تاریخ مندرج در
شناسنامه را ثابت می کند. (۳) عکس یادداشت مورد نظر ایرج افشار ، به خط دکتر مصدق
در همین کتاب نیز به چاپ رسیده است .
در این رابطه ضروریست متذکر شد که کمتر کسی به تاریخ ۲۶ خرداد توجه می کند و اکثراً ،
از جمله افراد و نیروهائی که خود را طرفدار مصدق محسوب می دارند ، از روز ۲۹

اردیبهشت، بعنوان روز تولد دکتر مصدق یاد می‌کنند و حتی برخی این روز را بخاطر احترام و بزرگداشت دکتر مصدق، جشن می‌گیرند.



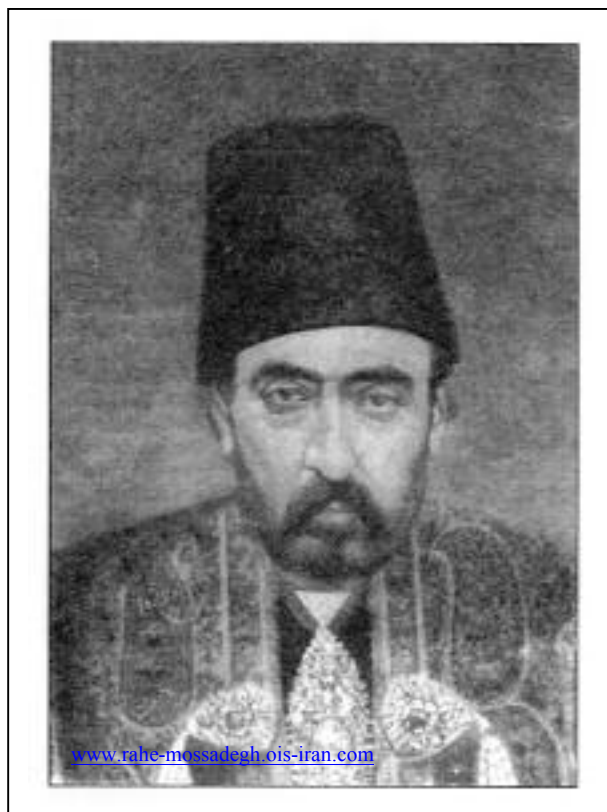
۱ - تصویر یادداشت مصدق در مورد سن و تاریخ تولدش، به خط خود ایشان. اقتباس از کتاب "معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق" - محمد جعفر قنوازی

۲ - میرزا هدایت وزیر دفتر پدر مصدق و خاندان آشتیانی:

میرزا هدایت وزیر دفتر، پدر دکتر محمد مصدق، پسر میرزا حسین آشتیانی، پسر میرزا کاظم مستوفی الممالک (مستوفی الممالک در عهد زندیه)، پسر میرزا محسن آشتیانی، بود. (۴)

میرزا محسن آشتیانی معاصر و دوست کریم خان زند بوده است. دکتر هدایت متین دفتری نوه ی دکتر مصدق در این باره نوشته است «... میرزا محسن، معاصر و دوست کریم خان زند، به کریم خان که در کارزاری شکست خورده متواری و سرگردان بود، پناه داد. وقتی کریم خان به سلطنت رسید سه تن از پسران او را - میرزا کاظم، آغاسی بیک و هاشم خان - نزد خود خواند و آنان را به کارهای دیوانی و لشگری گماشت. پس از انقراض زندیه و انتقال دیوان خانه از شیراز [پایتخت زندیه] به شهرهای تبریز و تهران، آنان نیز با دیوان خانه [زندیه] به دستگاه قاجاریه منتقل شدند. (۵)

میرزا حسین پدر میرزا هدایت ، « ایامیکه وزیر (معاون) علی نقی میرزا رکن الدوله حاکم قزوین پسر هشتم فتحعلیشاه قاجار بود بواسطه بی احترامی از طرف جوانی که ، طرف محبت و لطف شاهزاده بوده ، نسبت باو شد با تفنگ خود را کشت. » (۶)



۲ - میرزا هدایت وزیر دفتر ، پدر مصدق ،
اقتباس از کتاب " مصدق به بیان تصویر " - سز هنگ جلیل بزرگمهر

میرزا هدایت پدر محمد مصدق ، از بزرگان و معاریف آشتیان بوده است. (۷) وی « از دیوانیان نزدیک به میرزا تقی خان امیر کبیر و از رجال تجدد خواه زمان خود بود و به همین دلیل با پسر عموی محافظه کارش میرزا یوسف مستوفی الممالک در امور عمومی چندان تجانسی نداشت ». (۸)

پس از اینکه میرزا داودخان پسر میرزا آقاخان نوری - نخست وزیر دوران ناصرالدین شاه - از " وزارت لشکر " (مسئول امور محاسبات قشون - ریاست دارائی ارتش) در سال ۱۲۷۵ قمری ، از مقامش خلع شد ، بجای او میرزا هدایت ، بمقام " وزیر لشکر " ی منصوب شد و حدوداً بمدت ۱۵ سال در آن مقام خدمت کرد. (۹)

پس از مرگ میرزا محمد مستوفی آشتیانی قوام الدوله (پدر بزرگ قوام السلطنه و وثوق الدوله) - نوه عموی میرزا هدایت - که مقام « وزیر دفتر » ی (رئیس دفتر استیفاء - رئیس دفتر وزیر دارائی دوران ناصرالدین شاه) داشت ، میرزا هدایت وزیر لشکر ، به جای او ، بمقام " وزیر دفتر " ی منصوب شد. (۱۰) در این موقع که میرزا هدایت وزیر دفتر شد ،

مقام "وزارت لشکر" به میرزا موسی پسر میرزا هادی که نوه آقاسی بیک پسر آقا محسن آشتیانی - جد میرزا هدایت - ، و با میرزا محمد مستوفی - قوام الدوله و میرزا هدایت وزیر دفتر، نوه عمو بود، داده شد. (۱۱)

در رابطه با چگونگی رابطه و نسبت خانوادگی آن افراد با یکدیگر می توان به شجره نامه دکتر مصدق (شجره نامه شماره یک) در همین کتاب، مراجعه کرد.



۳- پدر مصدق (هدایت الله وزیر دفتر) نشسته روی صندلی. کودک ایستاده کنار او، محمد مصدق و مردی که در کنار مصدق بر زمین نشسته، برادر ناتنی مصدق، میرزا علی خان موثق السلطنه می باشد....
این عکس از جلد دوم کتاب "نامه های دکتر مصدق، گردآورنده: محمد ترکمان اقتباس شده است.



۴- راست، میرزا آقاخان نوری صدر اعظم با لباس سنتی و
۵- چپ، میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم، صدر اعظم با لباس کوتاه.
(هر دو تصویر از کتاب شرح حال رجال ایران، نگارش مهدی بامداد اقتباس شده است.)

میرزا هدایت وزیر دفتر از جمله کسانی بود که خود را با لباس کوتاه - لباسی که در زمان صدارت میرزا حسین خان مشیرالدوله بجای لباس بلند، همان لباس آباء و اجدادی و سنتی آن دوران - ملبس کرد، امری که با مخالفت افرادی همچون میرزا یوسف مستوفی الممالک روبرو شد. وزیردفتر، حتی پس از عزل مشیرالدوله هم، هیچگاه لباس کوتاه را ترک نکرد. (۱۲)

مهدی بامداد، به نقل از پدرش رفیع بامداد در رابطه با چگونگی روابط تیره بین میرزا هدایت با برادر زنتش میرزا یوسف مستوفی الممالک، در کتاب "شرح حال رجال ایران"، جلد ۴ صفحه ۴۲۴ نوشته است: «وزیر دفترمدتی بود که بیکار و خانه نشین شده بود، بجهت دشمنی که وزیر دفتر با مستوفی الممالک داشت از ترس مستوفی احدی بخانه او رفت و آمد نمی کرد و مراوده با اشخاص بکلی قطع شده بود. روزی در خانه وزیردفتر بودم در ضمن صحبت و بدگویی از مستوفی الممالک، بمن می گفت که پدر فلان فلان شده اش هم ... مثل خود این فلان فلان شده بود ... وقتیکه دخترش را به من داد مانند این بود که کنیزش را بغلامش داده است». این گفتار بزمانی مربوط می شود که یوسف مستوفی الممالک که وزیر اعظم داخله بود (۱۳)، پسر خردسال خود - حسن مستوفی الممالک که ۶ یا ۷ سال بیشتر نداشته -، با تصویب ناصرالدین شاه به سمت مستوفی الممالک برگزیده بود. (۱۴)

پس از مرگ یوسف مستوفی الممالک، «تمام کارها و مشاغلیکه او داشت، برحسب امر شاه، به پسر خردسالش به نیابت میرزا هدایت الله وزیر دفتر که مدت پنج سال از کار بر کنار و خانه نشین بود واگذار شد». اعتماد السلطنه (محمد حسن خان اعتماد السلطنه صنیع الدوله) در یادداشت های روزانه خود در این باب چنین می نویسد:

«یکشنبه ۶ رجب ۱۳۰۳: پسر صدر اعظم مستوفی الممالک چون طفل است میرزا هدایت الله وزیر دفتر پسر عموی پدرش که با صدر اعظم عداوت کلی داشت اتابک او شد». (۱۵)

فصل دوم:

اشاره ای کوتاه به چگونگی روابط و نسبت فامیلی دکتر مصدق از جانب پدری

آقا محسن آشتیانی ۴ پسر بنام های:

- ۱ - میرزا کاظم (مستوفی الممالک در زمان کریم خان زند)،
- ۲ - آقا هاشم ،
- ۳ - میرزا آقاسی بیک
- ۴ - آقا رحیم داشته است.

میرزا کاظم جد بزرگ دکتر مصدق ۶ پسر داشته است که میرزا حسین آشتیانی جد دکتر مصدق یکی از آن ۶ پسر بوده است. در رابطه با معرفی میرزا هدایت پدر دکتر مصدق ، در توضیحی که قبلا در باره میرزا حسین آشتیانی داده شد ، اشاره کردم.

اسامی ۵ پسر دیگر میرزا کاظم آشتیانی عبارت بودند از:

- میرزا حسن مستوفی الممالک (مستوفی الممالک اول - عهد قاجار)،
- میرزا محمد آشتیانی ،
- حاج میرزا عبدالله مستوفی - شاعر متخلص به خلف ،
- میرزا بابا و
- میرزا فضل الله .

برخی از رجال دوران قاجار و پهلوی از بازماندگان و نوادگان میرزا محسن آشتیانی و در واقع از فامیل و بستگان مصدق بودند.

میرزا حسن مستوفی الممالک (مستوفی الممالک سوم عهد قاجار) ، پسر میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک (مستوفی الممالک دوم عهد قاجار) ، پسر میرزا حسن مستوفی الممالک (مستوفی الممالک اول عهد قاجار) ، پسر میرزا کاظم مستوفی الممالک (مستوفی الممالک عهد زندیه) و

سلیمان میکده پسر میرزا یوسف ، پسر میرزا علی (عینکی) ، پسر میرزا عبدالله (خلف) ، پسر میرزا کاظم به نقل از علی مصدق و ایرج افشار

در این مورد مشخص ؛ مهدی بامداد در کتاب شرح حال رجال ایران نوشته است :
میرزا سلیمان خان میکده پسر میرزا علی عینکی مستوفی آشتیانی پسر میرزا یوسف پسر حاج میرزا عبدالله مستوفی پسر میرزا کاظم (مستوفی الممالک عهد زندیه) . (۱۶) و

میرزا ابراهیم مستوفی - معتمد السلطنه ، پدر حسن وثوق الدوله و احمد قوام السلطنه ، پسر میرزا محمد مستوفی قوام الدوله - وزیر دفتر ، پسر میرزا محمد تقی آشتیانی - قوام الدوله پسر آقا هاشم ، و

میرزا موسی وزیر لشکر (بزرگ خاندان داور ، فرهاد ، فرهاد معتمد ...) ، پسر هادی مستوفی ، پسر میرزا آقاسی بیک ...

و میرزا محمود مستوفی قره مستوفی خراسان ، فرزند میرزا شفیع صاحب دیوان آشتیانی پسر میرزا آقاسی ... (۱۷)

همگی آن افراد همچون میرزا هدایت وزیر دفتر ، از بازماندگان و نوادگان میرزا محسن آشتیانی بودند ، که بسیاری از آنان مقامات حساس و بالای کشوری را در دوران سلطنت قاجار و حتی بعضی از نوادگان آنان در دوران سلطنت پهلوی در اختیار داشته اند و بخشی از هزار فامیل حاکم بر ایران محسوب می شده اند .

فصل سوم:

ملک تاج خانم - نجم السلطنه - ، مادر مصدق

ملک تاج خانم - نجم السلطنه، مادر مصدق ، دختر فیروز میرزا نصرت الدوله (اول) فرمانفرما پسر شانزدهم عباس میرزا - نایب السلطنه - ، پسر دوم فتحعلیشاه و عموی ناصرالدین شاه قاجار بود. مادر نجم السلطنه، حاجیه هما، دختر بهمن میرزا ملقب به بهالدوله پسرسی و هفتم فتحعلی شاه بود. همان شاهزاده ای که اول حاکم کاشان بود و بعداً حاکم یزد شد. (۱۸)

نجم السلطنه، در واقع " نوه " عباس میرزا و " نتیجه " فتحعلی شاه بود. اوسی خواهر و برادر داشت که دو نفر از آنها بنام های عبدالحسین میرزا فرمانفرما (نصرت الدوله دوم) و سرور السلطنه ملقب به حضرت علیا - همسر مظفرالدین شاه - « تنی » بودند. (۱۹)

نجم السلطنه از ازدواج با «میرزا هدایت وزیر دفتر» - ازدواج دومش - دو فرزند (یک پسر و یک دختر) داشت ، بنامهای :

- محمد مصدق السلطنه و
- دفتر الملوک .



فصل چهارم:

برادران و خواهران مصدق

دکتر مصدق جمعاً ۷ خواهر و ۷ برادر داشت. فقط یک نفر از آنها - دفتر الملوک - " تنی " بود ، یعنی از پدر و مادر مشترک. ۱۳ نفر بقیه " ناتنی " بودند. ۱۰ نفر از آنها خواهر و یا برادر پدري بودند و ۳ نفر آنها خواهر و برادر مادری. علاوه بر این مصدق برادران « سببی » نیز داشت که هیچگونه رابطه خونی و ژنتیکی با وی نداشتند و بغلط بعضی از نویسندگان و تاریخ نویسان آنها را برادران مادری مصدق نامیده اند!

خواهران و برادران پدري مصدق

میرزا هدایت وزیر دفتر - پدر مصدق - چندین بار ازدواج کرده بود. زن اول او ، دختر عمویش - دختر میرزا حسن مستوفی الممالک (مستوفی الممالک اول عهد قاجاریه) بود که از آن وصلت چهار فرزند داشت ، (۲۰) بنامهای :

- میرزا حسین وزیر دفتر (۲۱) - جد متین دفتری - ،
- میرزا علی موثق السلطنه ،
- افخم السلطنه و
- اکرم الدوله .

علاوه بر این ، میرزا هدایت وزیر دفتر از زنان دیگرش سه پسر بنامهای : باح ولد ، شمس الدین و صدرالدین داشت. (۲۲)

میرزا هدایت وزیر دفتر ، جمعاً ۱۲ فرزند (۷ پسر و ۵ دختر) داشته است. (۲۳) که اسامی ۹ تن از آنها در این کتاب ذکر شده است .

پس از مرگ میرزا هدایت (اول ماه صفر ۱۳۱۰ قمری برابر با ۱۴ شهریور ۱۲۷۱ شمسی) ، سمت " وزیر دفتر " ی او نصیب پسر بزرگش ، میرزا حسین - جد پدري متین دفتری - ، (۲۴) که تقریباً ۴۰ سال بزرگتر از دکتر محمد مصدق بود ، شد. (۲۵)

میرزا هدایت وزیر دفتر در هنگام مرگ ۷۵ سال داشت .

در رابطه با چگونگی رابطه ، نسبت و پیوند خویشاوندی دکتر مصدق - از جانب پدري - ، توجه خوانندگان محترم را به شجره نامه شماره یک این کتاب ، که بنام « شجره نامه پدري دکتر محمد مصدق » ، نام گذاری شده است ، جلب می کنم . در این شجره نامه علاوه بر چگونگی

رابطه، نسبت و بستگی و پیوند خویشاوندی خونی افراد با یکدیگر، به شغل و مقام برخی از آن افراد نیز، اشاره رفته است.

در رابطه با چگونگی، نسبت و پیوند خویشاوندی مادر دکتر مصدق، توجه خوانندگان محترم را به شجره نامه شماره ۲ این کتاب، بنام «شجره نامه خانم نجم السلطنه - مادر دکتر مصدق - و چگونگی پیوند های خانوادگی ایشان با پادشاهان و شاهزادگان قاجار و همچنین امام جمعه های تهران، «جلب می کنم».

در بخش پایانی جلد اول کتاب (صفحه ۱۶۵)، با اضافه کردن اسامی بعضی از شخصیت های سیاسی، نظامی و مذهبی به شجره نامه مادر مصدق به چگونگی نسبت فامیلی مادر دکتر مصدق با پادشاهان و شاهزادگان قاجار و مقامات مذهبی درجه بالای کشور، اشاره رفته است.

بخشی از محتوی فصل هایی از کتاب دوم در رابطه با عملکرد و سیاست های اتخاذ شده از سوی همین افرادی است که به نامشان در شجره نامه مادر و پدر دکتر مصدق (در صفحات ۱۶۴ و ۱۶۵ همین کتاب) اشاره رفته است. در واقع آن حضرات در دوران قاجار بخشی از هیئت حاکمه ایران را تشکیل می داده اند. از افرادی همچون حاجی ابراهیم خان کلانتر، قائم مقام و امیر کبیر صدر اعظم های وطن دوست و ملی گرای ایران در دوران سلطنت پادشاهان قاجار، که هر سه آنها بنابر فرمان پادشاهان بی خرد قاجار کشته شدند، یاد شده است. در حالیکه نام صدراعظم هائی همچون میرزا شفیع بند پی، میرزا آغاسی و آقاخان نوری و یا رهبران مذهبی مانند سید محمد اصفهانی، مجتهدی که فتوای جنگ با روسیه را بعد از شکست ایران و انعقاد قرارداد گلستان صادر کرد که در نتیجه، قرارداد ننگین ترکمن چای و جدائی ۱۷ شهر قفقاز از ایران را آن فتوای نابخردانه، با خود بهمراه داشت، نام برده شده است. نام مجتهدی همچون سید باقر شفتی که خود را «نایب امام زمان» فرض می کرد و سر انسان ها را همچون سر گوسفند می برید و مجتهد حاج ملاکنی که «آزادی» را «کلمه قبیحه» می خواند و مجتهد میرزا حسن شیرازی و نقش مثبت و مؤثر ایشان در پیروزی «قیام تنباکو»، فراموش نشده است. از ملکم خان فردی که نام «قانون» را برای اولین بار در ایران بر سر زبانها انداخت و در واقع باعث شد تا اولین قدم در جهت شروع مبارزه با نظام استبدادی در ایران برداشته شود، نام برده شده است. همچنین گوشزد شده است که ملکم خان با اجازه ناصر الدین شاه «فراموشخانه» را در ایران تأسیس نمود. علاوه بر این به تأسیس اولین چاپخانه و اعزام دانشجو در زمان عباس میرزا نایب السلطنه در سال ۱۸۱۱ میلادی (۱۲۶۶ هجری قمری) و تأسیس مدرسه عالی دارالفنون توسط میرزا تقی خان امیر کبیر اشاره رفته است. از حاج حسن رشدیه پایه گذار اولین مدرسه به سبک اروپا در ایران نیز یاد شده است. ..

در شجره نامه پدری دکتر مصدق با نام افرادی همچون میرزا حسن (اول)، میرزایوسف و میرزا حسن (دوم) مستوفی الممالک، قوام الدوله، معتمد السلطنه، وثوق الدوله، قوام السلطنه، سلیمان میکده و ... برخورد می کنیم، که همگی آنها صرفنظر از اینکه از رجال سیاسی عالیرتبه ایران بودند، همچنین از عموزادگان و فامیل و بستگان پدری دکتر مصدق هستند. این شجره نامه نیز در پایان کتاب مجدداً درج شده است، البته با اضافه کردن بعضی اسامی به آن و توضیحاتی در باره شغل و مقام آن افراد.

احمد شاه قاجار

محمد علی شاه

ملکه جهان - مادر احمد شاه -
دختر کامران میرزا (دختر عمویش)
پسر سوم ناصرالدین شاه -

اشرف الملوك ، فخرا لدوله ،

دختر نهم مظفرالدین شاه و
حضرت علیا - خاله دکتر مصدق -
همسر محسن امین الدوله ،
مادر دکتر علی امینی .

مظفر الدین شاه ،

تاج الملوك - ام الخاقان ، دختر امیرکبیر ،
مادر محمدعلی شاه یکی از زنان شاه بود .
حضرت علیا ، خاله دکتر مصدق ،
یکی دیگر از زنان مظفرالدین شاه بود .

صارم الدوله ، به
عنوان وزیر دارائی
کابینه وثوق الدوله در
انعقاد قرارداد ننگین
۱۹۱۹ دست داشت .

ظلال السلطان همسر همدالملوك

ناصرالدین شاه ، ظل الله ،

ملک جهان - نواب - مهد علیا
همسر محمد شاه ،
مادر ناصرالدین شاه

عضدالملک ،

علیرضا خان قوانلو
ایلخانی قاجار ،
پسر دانی ناصرالدین شاه .
اولین نایب السلطنه احمد شاه .

موسی خان دانی
ناصرالدین شاه

شمس بانو ،
دختر چهاردهم فتحعلیشاه ،
زن میرزا موسی
برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام

بیگم جان ،
دختر دوم فتحعلی شاه ،

فتح علی شاه قاجار ، ظل الله ، خانبابا ،
دومین پادشاه سلسله قاجار

ابوالفضل میرزا عضد السلطان ،
همسر دفتر الملوك - خواهر تتی مصدق .

عزت السلطنه ، خواهر تتی محمد علیشاه ،
دختر ام الخاقان ، نوه امیرکبیر از ازدواج با
عزت الدوله دختر ناصرالدینشاه ،
همسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما - دانی دکتر مصدق .

شکوه الدوله ، دختر مظفرالدین شاه از ازدواج باحضرت
علیا (سرور السلطنه) - خواهر فرمانفرما و خاله مصدق ،
همسر سید ابوالقاسم خاتون آبادی ، امام جمعه تهران -
برادر زن دکتر مصدق .

اقدس الدوله ، دختر مظفرالدین شاه ،
همسر میرزا جواد ظهیرالاسلام ،
برادر تتی زن دکتر مصدق

ضیاء السلطنه ،
دختر ناصرالدینشاه ،
همسر حاج سید زین العابدین
- امام جمعه تهران -
پدر زن دکتر مصدق

تاج الملوك ، ملقب به ام
الخابان ، زن مظفرالدین شاه ،
مادر محمد علی شاه و احمد
میرزا و همچنین مادر عزت
السلطنه - همسر فرمانفرما ،
زن دانی دکتر مصدق بود .

همدم الملوك
(همدم السلطنه) ،
همسر ظل السلطان

عزت الدوله
همسر امیرکبیر

محمد شاه

انوشیروان خان عین الملک ، برادر تتی مهد علیا

عیسی خان ملقب به والی ،
اعتماد الدوله ،

مظفر فیروز ،

پسر خواهر دکتر مصدق

خاندان
فرمانفرما و فیروز

فیروز میرزا نصرت الدوله (سوم) ،
پسر دانی دکتر مصدق و
همسر خواهر تتی دکتر مصدق - دفتر الملوك بود .
(دفتر الملوك پس از طلاق از فیروز میرزا ،
با ابوالفضل میرزا عضدالسلطان
پسر مظفرالدین شاه ازدواج کرد) .
فیروز میرزا نصرت الدوله ،
وزیر امور خارجه کابینه دوم وثوق الدوله بود و
در انعقاد قرار داد ننگین ۱۹۱۹ نقش داشت .

مریم فیروز ، همسر
دکتر نورالدین کیانوری یکی
از رهبران حزب توده .
دختر دانی دکتر مصدق .

عبدالحسین میرزا فرمانفرما ،
(نصرت الدوله - دوم - سالار لشکر) ،
همسر عزت السلطنه دختر مظفرالدین شاه ،
دانی دکتر مصدق بود ،

سرور السلطنه -

حضرت علیا ، - خاله دکتر مصدق
- همسر مظفرالدین شاه - مادر
فخرالدوله ، شکوه الدوله ، و
ناصرالدین میرزا ناصری ...

نجم السلطنه
(ملک تاج فیروز) ،
مادر دکتر مصدق

فیروز میرزا نصرت الدوله (اول)
- فرمانفرما

پسر ۱۶ ام عباس میرزا

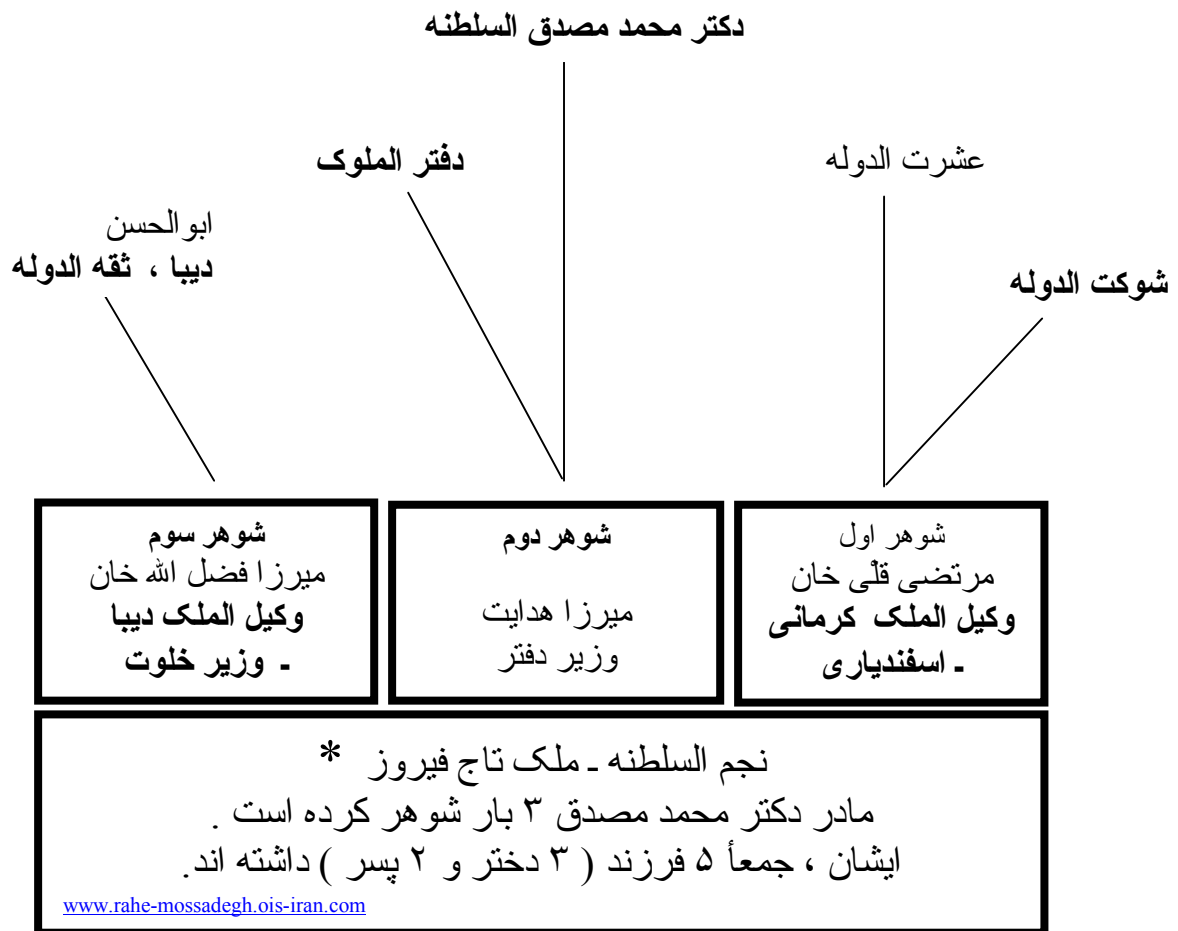
عباس میرزا - نایب السلطنه ،
دومین پسر فتحعلیشاه

شجره نامه خاتم نجم السلطنه - مادر دکتر
مصدق - (شجره نامه شماره ۲)
مربوط به کتاب :
دکتر محمدمصدق و "راه مصدق"
پنجم دکتر منصور بیات زاده

www.rahe-mossadegh.ois-iran.com
Dr.Mansur @ Bayatzadeh.de

فصل پنجم:

نجم السلطنه مادر مصدق سه بار ازدواج کرده است: (۲۶)



ازدواج اول با مرتضی قلیخان وکیل الملک کرمانی (اسفندیاری) ، والی کرمان ، پسر محمد اسماعیل خان نوری وکیل الملک سردار ، حاکم (والی) کرمان - جد خاندان اسفندیاری در کرمان .

حاصل این ازدواج ، دو دختر بنامهای شوکت الدوله و عزت الدوله ، که خواهران مادری دکتر مصدق هستند ، می باشد. (۲۷)

شجره نامه از ازدواج نجم السلطنه با مرتضی قلی خان وکیل الملک کرمانی بیانگر این امر می باشد که رابطه فامیلی دکتر مصدق با خاندان بیات (بیات های کزاز اراک) ، از طریق

مادرش، خانم نجم السلطنه بوده است. ضیاء اشرف دختر دکتر مصدق با عزت الله خان بیات ، پسر شوکت الدوله ازدواج کرده است.

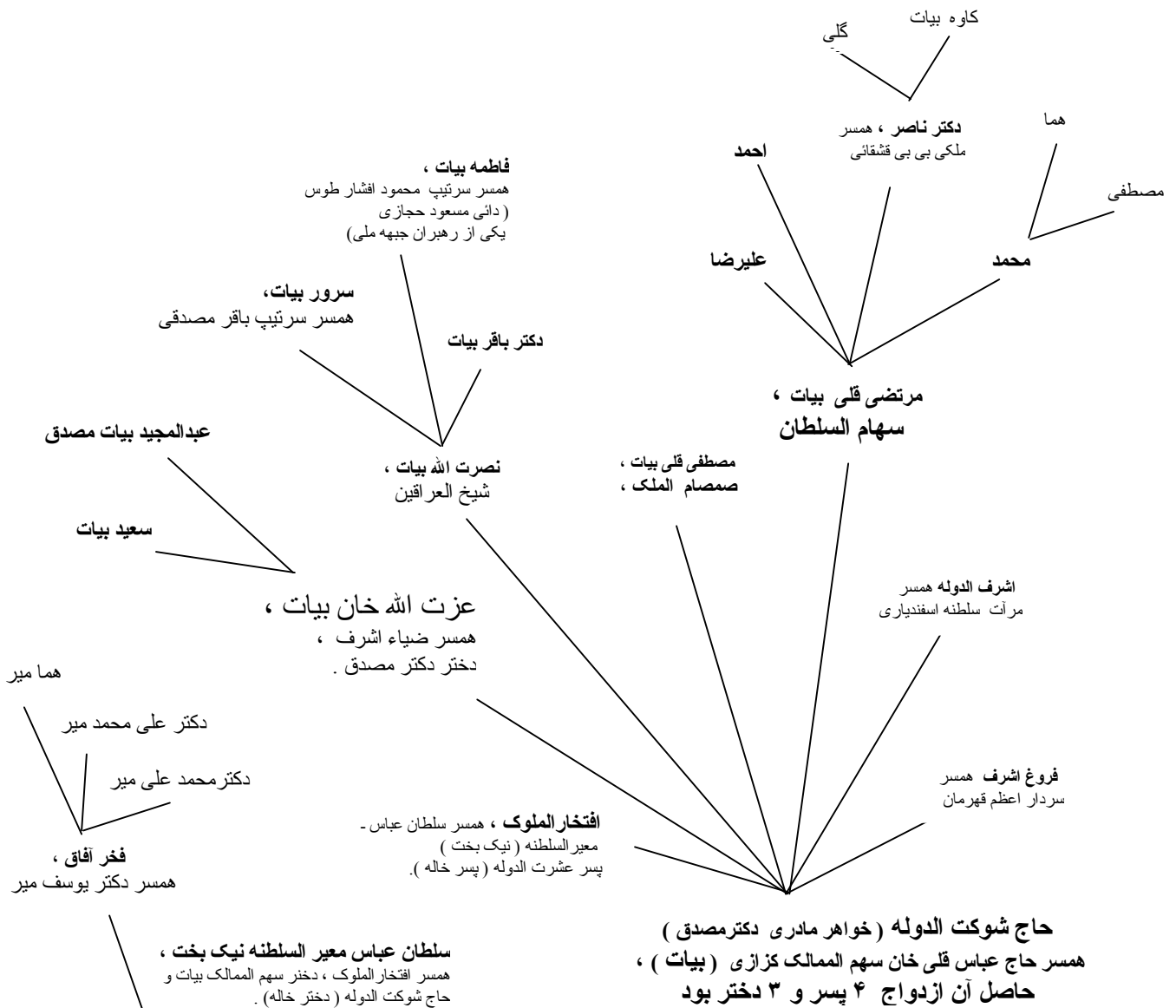
پس از مرگ مرتضی قلیخان وکیل الملک کرمانی ، خانم نجم السلطنه ، با میرزا هدایت وزیر دفتر ازدواج می کند که حاصل آن ازدواج ، همانطور که قبلاً اشاره رفت یک پسر و یک دختر بوده ، بنامهای : محمد مصدق ، ملقب به مصدق السلطنه ، و خانم دفتر الملوک .

دفتر الملوک (خواهر تنی مصدق) در ازدواج با پسر دانی خود - نصرت الدوله (سوم) فیروز میرزا - صاحب یک پسر بنام مظفر فیروز ، می شود. (۲۸) دفتر الملوک پس از طلاق از نصرت الدوله فیروز میرزا، با ابوالفضل میرزا عضدالسلطان، پسر مظفرالدین شاه (سناتور عضد دوران محمد رضا شاه) ازدواج می کند، که از آن ازدواج سه فرزند داشته است دو دختر بنامهای آمنه قدس اعظم - قدسی - (همسر مهندس احمد مصدق - پسر دانی) و بانو اعظم (همسر محمد خان راستین عراقی - از درویش اراک) و یک پسر بنام مهندس ابوالنصر عضد. (۲۹)

پس از مرگ میرزا هدایت وزیر دفتر، خانم نجم السلطنه ، با میرزا فضل الله خان وکیل الملک دیبا - وزیر خلوت مظفرالدین شاه ، برادر میرزا محمد رفیع نظام العلمای تبریزی ازدواج می کند. ایشان از ازدواج سوم خود، دارای یک پسر بنام ابوالحسن دیبا - ثقه الدوله، می گردند. (۳۰)

میرزا فضل الله خان وکیل الملک تبریزی، از ازدواج دیگر خود فرزندان داشته از جمله دو پسر بنام های عبدالحسین وکیل، دیبا (که در دوران سلطنت رضا شاه پهلوی در زندان به قتل رسید) و میرزا ابوالفتح خان والاتبار (منشی باشی - ثقه الدوله - وکیل الملک - حشمت الدوله) - از درباریان بعدی و با نفوذ محمد علیشاه و همچنین ، سناتور دوران محمد رضا شاه پهلوی - ، که هیچگونه رابطه خویشاوندی خونی با مصدق نداشته اند و در واقع برادران « سببی » دکتر مصدق محسوب می شده اند. (۳۱) بغلط بعضی از تاریخنگاران از آن دو تن بعنوان برادران مادری مصدق نام برده اند. (۳۲)

فرح دیبا - پهلوی ، ملکه سابق ایران دختر سروان سهراب دیبا (دیبا طباطبائی) و خانم فریده قطبی با خاندان میرزا فضل الله وکیل الملک تبریزی نسبت فامیلی دارند. با توجه به این پیوند فامیلی ابوالحسن دیبا - ثفته الدوله (برادر مادری دکتر مصدق) پسر میرزا فضل الله وکیل الملک تبریزی دیبا ، همچون برادران پدری اش، ابوالفتح خان والاتبار - حشمت الدوله والاتبار و عبدالحسین وکیل دیبا با خانم فرح دیبا - پهلوی نسبت فامیلی دارند.

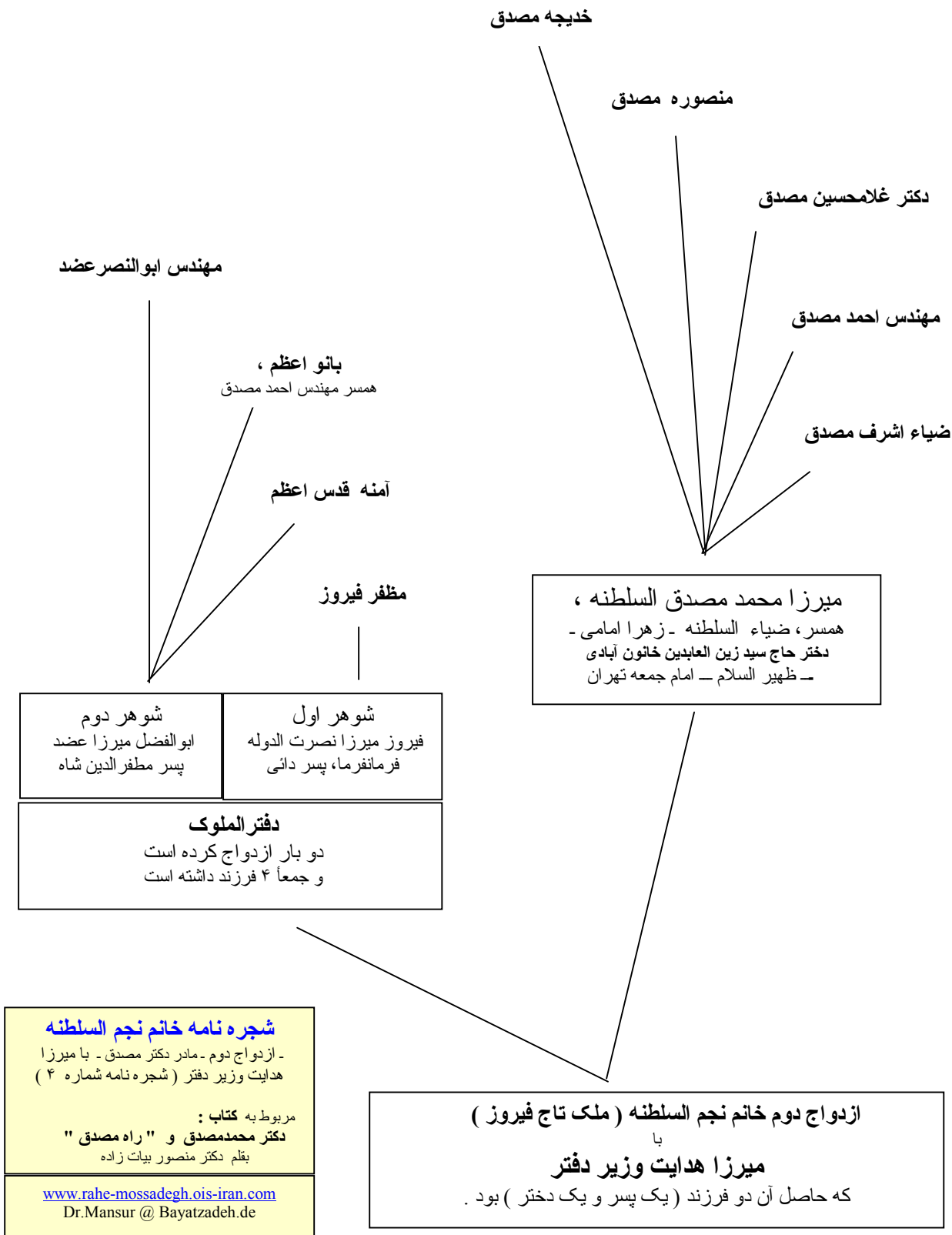


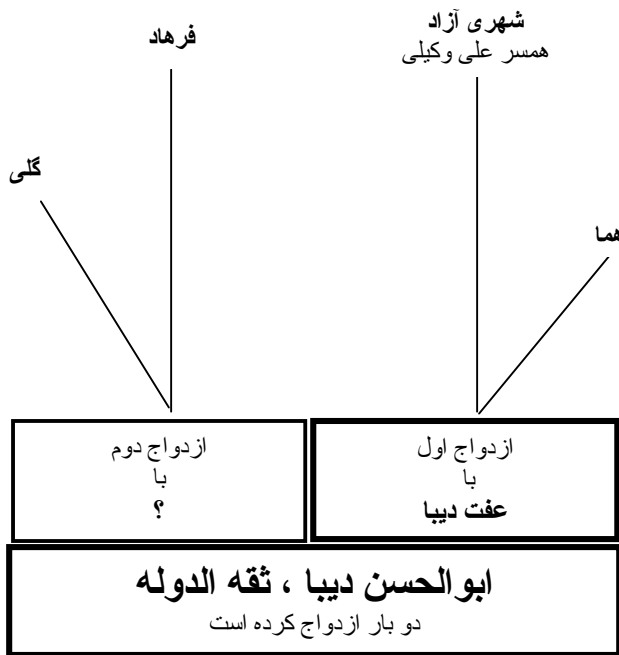
حاج عباس قلی خان سهم الممالک بیات
از همسر دیگرش دختری داشت بنام خانم اجمل السلطنه که با سالار حشمت بیات ازدواج کرده بود و ۵ فرزند داشت بنام های :
۱ - قدس السلطنه بیات ،
۲ - حسن خان بیات ،
۳ - احمد علی خان بیات ،
۴ - منوچهر خان بیات و
۵ - بتول خانم بیات .
بتول خانم همسر سرهنگ مجلی اراکی -
یکی از افسران میهن پرست طرفدار دکتر مصدق - عضو جبهه ملی ایران - بود .

شجره نامه خانم نجم السلطنه (شجره نامه شماره ۳) - چگونگی روابط و پیوند فامیلی مادر مصدق از ازدواج اول با مرتضی قلیخان وکیل الملک کرمانی (اسفندیاری)
مربوط به کتاب :
دکتر محمد مصدق و " راه مصدق "
بقلم دکتر منصور بیات زاده

www.rahe-mossadegh.ois-iran.com
Dr.Mansur@Bayatzadeh.de

ازدواج اول خانم نجم السلطنه (ملک تاج فیروز) مادر دکتر محمد مصدق با
مرتضی قلیخان وکیل الملک کرمانی (اسفندیاری) ، والی کرمان ،
پسر محمد اسماعیل خان نوری وکیل الملک سردار ، حاکم کرمان - جد خاندان اسفندیاری در کرمان .
حاصل آن ازدواج ۲ دختر بود .





میرزا فضل الله خان وکیل الملک تبریزی، از ازدواج اول خود فرزندی داشته ، از جمله دو پسر بنام های :

۱ - عبدالحسین وکیل ، دیبا - فردی که در دوران سلطنت رضا شاه پهلوی در زندان به قتل رسید ،

۲ - میرزا ابوالفتح خان والاتبیار (منشی باشی - ثقه الدوله - وکیل الملک - حشمت الدوله والاتبیار) - از درباریان با نفوذ دوران محمد علیشاه قاجار و همچنین ، سناتور دوران محمد رضا شاه پهلوی .

این دو تن هیچگونه رابطه ی خویشاوندی خونی با دکتر محمد مصدق نداشته اند و در واقع برادران سببی ایشان محسوب می شده اند.

خانم فرح دیبا - پهلوی ، ملکه سابق ایران با خاندان فضل الله خان دیبا نسبت فامیلی داشته و در این رابطه ، فقط برادر کوچک دکتر مصدق، ابوالحسن دیبا با خانم فرح دیبا - پهلوی ، فرزند سروان سهراب دیبا نسبت فامیلی دارد.

شجره نامه خانم نجم السلطنه

ازدواج سوم - مادر دکتر مصدق - با میرزا فضل الله خان وکیل الملک تبریزی - دیبا (شجره نامه شماره ۵)

مربوط به کتاب :
دکتر محمد مصدق و " راه مصدق "
بقلم دکتر منصور بیات زاده

www.rahe-mossadegh.ois-iran.com
Dr.Mansur @ Bayatzadeh.de

ازدواج سوم خانم نجم السلطنه (ملک تاج فیروز) مادر دکتر محمد مصدق با
میرزا فضل الله خان وکیل الملک تبریزی دیبا -
وزیر خلوت مظفرالدین شاه ،
برادر میرزا محمد رفیع نظام العلمای تبریزی

فصل ششم:

توضیحی کوتاه در باره برخی اطلاعات مربوط به نسبت های فامیلی دکتر مصدق و اشاره به برخی از اشتباهات تاریخ نگاران در آن موارد

در بسیاری از کتاب ها ، حتی کتاب های تاریخ ، صرفنظر از اینکه برخی از اطلاعات و توضیحات در باره مسائل و رویداد های تاریخی دقیق نیستند و در بسیاری موارد در باره ی موضوعی مشخص نظراتی متفاوت و متضاد ارائه شده اند. متأسفانه کمتر از سوی نویسندگانی که در باره آن مسائل که بطور مشخص کار کرده اند و حتماً با این تفاوت ها و اشتباهات در تحقیقات و مطالعات خود برخورد داشته اند ، توجه شده است، چونکه بسیار اندک هستند کسانی که در نوشته های خود ، به این نوع تفاوت ها و اشتباهات موجود یاد آوری و گوشزد کرده اند . همچنین بسیاری از اطلاعات مربوط به چگونگی نسبت خانوادگی و فامیلی شخصیت ها نیز ناقص و غلط درج شده اند. آنهم حتماً بدین خاطر که کمتر در باره موضوع مورد نظر ، « تحقیق » بعمل آمده و یا ، برای مقایسه مدارک مدون در اختیار نداشته اند . بیشتر کارها جنبه « تألیف » و بازگو کردن نظرات افراد مشخص را دارد ، که غالباً بسیاری از آن اطلاعات نیز ، اطلاعات گوشه هستند و بر پایه گفتار شفاهی افراد ، جمع آوری شده اند . متأسفانه چنین رویه ای نیز در نگارش مسائل و اطلاعات مربوط به خاندان مصدق از سوی برخی نویسندگان و حتی مورخین، حتی افرادی که خود را طرفدار مصدق می دانند، اعمال شده است. (۳۴).

برای روشن شدن جوانب چنین شیوه تاریخ نگاری و همچنین کسب اطلاعات بیشتر در جهت پی بردن به اطلاعات ناقص و یا غلطی که در کتاب های تاریخ مربوط به مصدق و فامیل ایشان وجود دارد، به چند نمونه غلط آن در این نوشته اشاره می کنم. ضروریست متذکر شد که من تا کنون امکان مطالعه تمام کتابهایی که در رابطه با دکتر مصدق به نگارش درآمده اند را نداشته ام، چون به خاطر اقامت در خارج از وطن به تمامی آنها دسترسی نداشته ام.

من در پاورقی های شماره ۲۶ ، ۳۲ ، ۳۴ و ۴۵ همین کتاب ، در باره برخی از اشتباهاتی که در کتاب های « مصدق و نبرد قدرت » ، بقلم دکتر همایون کاتوزیان ، « دولتمردان ایران و ساختار نهاد ها در عصر مشروطیت » ، بقلم ح. م. زاوش - حسین ملکی - و « ایران در دوره دکتر مصدق » ، بقلم پرفسور سپهر ذبیح ... در رابطه با پیوند های فامیلی دکتر مصدق وجود دارند، اشاره کرده و در آنمورد توضیحاتی داده ام.

در این رابطه ضروریست خاطر نشان کرد که حتماً ، تحقیقات من نیز در رابطه با مطالب مندرج در این کتاب که من بنگارش در آورده ام ، خالی از اشکال و نقص و اشتباه نخواهد بود ، چون من به بسیاری از اسناد ، مدارک و کتاب هایی که احتمالاً حاوی اسناد و اطلاعات بیشتری در باره موضوع بحث بوده اند دسترسی نداشته ام و متأسفانه از محتوی آن مطالب برای تحریر این کتاب بهره نجسته ام. امید است که با نقد ، گوشزد و یاد آوری خوانندگان محترم ، محققین و صاحب نظران علاقمند ، اشتباهات و کمبودهای موجود در این کتاب نیز تا حدودی اصلاح و برطرف گردند.

فصل هفتم:

خانم نجم السلطنه بنیانگذار بیمارستان نجمیه تهران

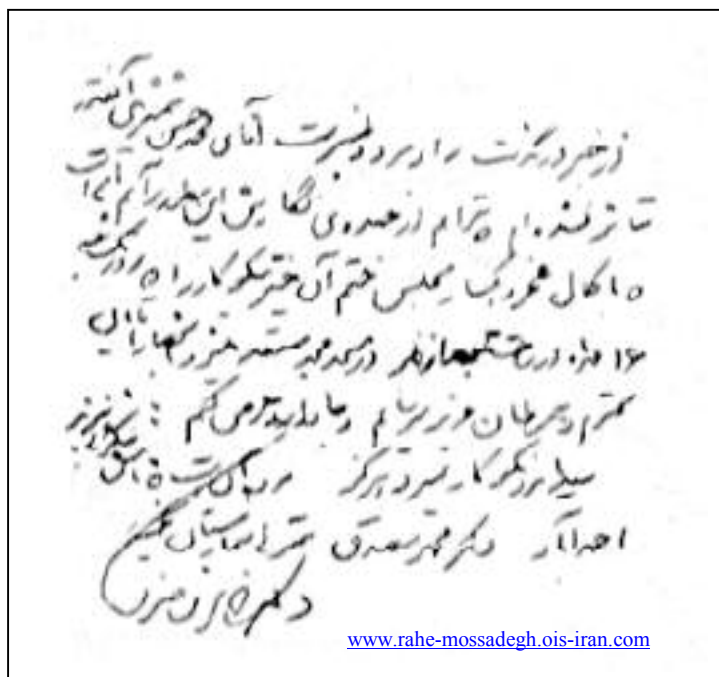
ضروریست همچنین خاطر نشان کرد که خانم نجم السلطنه مؤسس و بنیانگذار بیمارستان نجمیه در چهار راه یوسف آباد تهران بود. مؤسسه ای که با سرمایه شخصی ایشان بعنوان یک مؤسسه عام المنفعه غیر انتفاعی بنا شد و با موقوفاتی که آن مرحومه برای آن بیمارستان در نظر گرفته بود، اداره می شد و دکتر غلامحسین مصدق تا زمانیکه در حیات بود بیماران را بطور رایگان معالجه می کرد.

بعد از درگذشت خانم نجم السلطنه در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، تولیت و مدیریت بیمارستان را دکتر محمد مصدق تا سال ۱۳۴۵ خورشیدی بعهده داشت. پس از مرگ دکتر مصدق، ابوالحسن دیبا کوچکترین فرزند خانم نجم السلطنه، تولیت آن محل را عهده دار بود و بر مبنی متن نامه ای که دکتر مصدق در پنجم تیرماه ۱۳۴۴ به برادرش ابوالحسن دیبا نوشته است، بر امر "ساختمان جدید بیمارستان" تاکید کرده و اعلام پرداخت مبلغ یک میلیون تومان (به پول آن زمان) برای مخارج ساختمان را به ایشان اطلاع داده است. (۳۵)



۷ - عکس نمای در ورودی بیمارستان نجمیه قبل از وفات دکتر مصدق، اقتباس از کتاب "مصدق به بیان تصویر" - سرهنگ جلیل بزرگمهر

ساختمان بیمارستان نجمیه با کمک حسن شمشیری - فردی ملی و خیراندیش که از رهروان ثابت قدم سیاست دکتر مصدق بود - ، که بخش بزرگی از دارائیش را وقف بیمارستان نجمیه نموده بود، گسترش پیدا کرد. ولی متأسفانه بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ این مؤسسه موقوفه همچون بسیاری از مؤسسات موقوفه دیگر مانند مسجد شاه تهران ، مدرسه سپهسالار تهران ... ، تغییر نام پیدا کرد . آن مؤسسه نیز همچون بسیاری از موقوفات دیگر از سوی سپاه پاسداران بدون توجه به متن وقف نامه، تصاحب شد. بنا بر نوشته دکتر هدایت متین دفتری از سوی سپاه پاسداران حتی " تصویر بانی بیمارستان و تابلوی قدردانی از زنده یاد شمشیری " را نیز از آن محل برداشته اند تا هیچگونه آثاری از آنها در آن محل نباشد. (۳۶)



۸ - نامه دکتر مصدق بعنوان متولی بیمارستان نجمیه بمناسبت فوت محمد حسن شمشیری .
اقتباس از کتاب معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق - محمد جعفری قنواتی

فصل هشتم:

لقب " مصدق السلطنه "

محمد مصدق در سن ۱۰ سالگی بود که پدرش " وزیر دفتر " در سن ۷۵ سالگی درگذشت (۱۴ شهریور ۱۲۷۱ خورشیدی) ، در سن ۱۲ سالگی بود که ناصرالدین شاه قاجار ، لقب « مصدق السلطنه » را به وی عطا کرد. در آنزمان رسم بر این بود که برخی از درباریان و شاهزادگان و وابستگانشان ، اشراف ، روحانیت ، رجال سیاسی و دیوان سالاران مفتخر به دریافت القابی از سوی پادشاه می شدند .

مصدق در کتاب خاطرات و تألمات در اینمورد نوشته است :

« در رژیم قدیم اعطای لقب و ارجاع خدمت مقید بسن و سال نبود و بعد از فوت پدرم که بیش از دوازده سال نداشتیم ناصرالدین شاه بمن لقب [سلطنه] داد، چه بسیار از مشاغل که شاه در حیات رجال و یا در مماتشان برای قدردانی باولاد آنها محول مینمود و چنانچه بواسطه صغر سن نمی توانستند متصدی کار بشوند پدر و در نبودن او شخص دیگری کفالت میکرد تا آنها بتوانند خود انجام وظیفه کنند. همچنانکه بعد از فوت میرزا یوسف [مستوفی الممالک] صدر اعظم میرزا حسن فرزندش که بیش از چند سال نداشت بلقب مستوفی الممالک ملقب و به وزارت مالیه منصوب گردید و تا پدرم حیات داشت از او کفالت می نمود » (۳۷)

پس در آنزمان اعطای لقب و ارجاع خدمت مقید بسن و سال نبود. در بسیاری از موارد این القاب با خود شغل حکومتی و حق مستمری بهمراه داشت. در همین رابطه است که " دوله " ها و " سلطنه " ها و " میرزا " ها و " عزیزالسلطان " ها و " امین السلطان " ها ، و " شیخ الاسلام " ها و " صدرالعلما " ها و " سلطانالعلما " و " رئیسالعلما " ها و " ظهیر الاسلام " ها ... که جمعاً ، " هزار فامیل " را تشکیل می دادند، بخش بسیار بزرگی از منصبها و مقام های بالای لشگری ، مذهبی و اداری را در دوران قاجاریه در اختیار داشتند.

القاب رجال و مقام های مذهبی در دوران قاجار

مهدی بامداد در رابطه با القاب رجال ، شاهزاده ها و مأمورین دولتی و همچنین بعضی از افرادی که در آستان قدس رضوی در مشهد خدمت می کرده اند ، می نویسد:

« میرزا محمد کاظم متخلص به صبوری پسر حاجی محمد باقر کاشانی متولد در سال ۱۲۷۰ قمری در مشهد بود که در سال ۱۳۲۲ قمری در سن ۵۲ سالگی در اثر مبتلا شدن به بیماری وبا در مشهد درگذشت. سمت نامبرده در اداره آستانقدس رضوی ملک الشعراء بوده و پس از فوتش محمد تقی متخلص به بهار فرزند او ملک الشعراء آستانه شد. چون به عقیده جمعی از مردم، در طریقه شیعه امامیه، امام رضا (ع) را سلطان حقیقی میدانند و بهمین مناسبت در سر در صحن کهنه مشهد در سمت غربی، روی کاشی، به خط طلائی نوشته و نصب شده است:

السلطان بن السلطان علی بن موسی الرضا.

در این دستگاه مانند دستگاه های دولت های سابق که بسیاری از رجال، بنا بر مد روز، دارای القاب بوده، کارمندان آستانه رضوی نیز دارای القاب بوده اند. مثلا در دستگاه دولت رجالی ملقب به حاجب الدوله - معین الدوله - حسام السلطنه - اقبال الدوله - معتمد الدوله - امین الدوله - قائم مقام - رکن الدوله - ادیب الدوله - صنیع الدوله - اعتمادالدوله و غیره و غیره بوده آستانه مشهد هم حاجب التولیه - معین التولیه - حسام التولیه - اقبال التولیه - معتمد التولیه - التولیه - صنیع التولیه - اعتمادالتولیه و التولیه - ادیب التولیه - رکن امین التولیه - قائم مقام غیره داشته است. مثلا دولت شاه ملک الشعراء داشته، آستانه امام رضا (ع) هم ملک الشعراء داشته است. چون پادشاهان سابق برای حرمسرای خود خواجه و خواجه باشی داشته اند آستانه هم در چند سال پیش خواجه باشی داشته است اما من نفهمیدم که خواجه باشی در آستانه چه صیغه ای بوده است؟» (۳۸)

فصل نهم:

مصدق السلطنه و مقام استیفای خراسان

دکتر مصدق در کتاب خاطرات و تألمات در رابطه با چگونگی مفتخر شدن به شغل مستوفی خراسان نوشته است :

" تا اردیبهشت ۱۲۷۵ شمسی که ناصرالدین شاه بقتل رسید عین الدوله پیشکار آذربایجان بود و بعد با مظفرالدین شاه بطهران آمد و چون شاه از خدمات امین السلطان صدراعظم برای جلوگیری از هرج و مرج و حفظ امنیت رضایت داشت او را در مقام خود ابقاء نمود و عین الدوله را بحکومت بروجرد و لرستان و عربستان فرستاد. از ورود شاه بطهران مدتی نگذشت که فرمانفرما از کرمان بطهران آمد و چون رقیب سیاسی او در طهران نبود با عده ای از هواخواهان خود در دربار موجبات عزل صدراعظم را فراهم نمود و بجای صدراعظم که آنوقت در رأس امور قرار میگرفت اداره مملکت بعهده چهار وزیر محول گشت بدین قرار: علیقلی خان مخبرالدوله وزیر داخله - فرمانفرما [دائی مصدق] وزیر جنگ - حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله وزیر خارجه - میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک وزیر مالیه.



۹ - از چپ به راست، مصدق در زمانیکه به استیفای خراسان منصوب می شود، در وسط میرزا علی اکبر مستوفی موزه و کنار او حاج محمد حسن امین دارالضرب است. عکس قتباس از کتاب شرح حال رجال ایران - مهدی بامداد.

نظر باینکه در آن رژیم هر شخصیت بزرگی از کار کنار میرفت کسان و بستگان او هم بیکار میشدند میرزا فضل الله خان وکیل الملک [شوهر سوم مادر مصدق] منشی مخصوص شاه فرمان استیفای خراسان را که متصدی آن میرزا فضل الله خان نوری منشی مخصوص صدر اعظم بود با اسم من صادر کرد." (۳۹)

مصدق السلطنه تصدی مقام محاسبه و استیفای خراسان را به سررشته داری میرزا علی اکبرموزه شروع کرد.

فصل دهم

ازدواج مصدق با زهرا امامی (ضیاء السلطنه) ، دختر امام جمعه تهران

مصدق السلطنه در سال ۱۲۸۳ (۴۰) در سن ۱۹ سالگی با زهرا امامی (ضیاء السلطنه) دختر حاج سید زین العابدین - ظهیر الاسلام (خاتون آبادی) ، امام جمعه تهران ازدواج کرد.



www.rahe-mossadegh.ois-iran.com

۱۰ - دکتر مصدق باتفاق خانم ضیاء السلطنه در دوران تبعیدی در قلعه احمد آباد - ساوجبلاغ (عکس اقتباس از کتاب " مصدق به بیان تصویر " سرهنگ جلیل بزرگمهر)

مادر زهرا امامی ، شاهزاده ضیاء السلطنه دختر سوم ناصر الدین شاه بود. زهرا امامی خواهر تنی سید جواد ظهیر الاسلام بود. سید جواد با اقدس الدوله دختر مظفر الدین شاه ازدواج کرده بود و در واقع داماد شاه بود. او چندین بار نایب التولیه مدرسه عالی سپهسالار (نام آن مدرسه بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به مدرسه مطهری تغییر یافت) و نایب التولیه استان قدس رضوی بوده است ، باتفاق میرزا حسن خان مشار الملک - وزیر دربار احمد شاه - ، متهم به سوء قصد به جان رضا خان سردار سپه شد، و در آن رابطه ، برای مدتی در بازداشت بسر برد. او همچنین در زمان محمد رضا شاه ، سناتور انتصابی بود. او همچون دکتر حسن امامی - پسر برادرش - آخرین امام جمعه تهران قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ از مخالفین دولت مصدق بود.

سید جواد ظهیر الاسلام برادر ناتنی سید ابوالقاسم و سید محمد ، امام جمعه های تهران بود . او پس از مرگش در مقبره جدش در سرقبر آقا - در باغ فردوس در جنوب تهران - به خاک سپرده شد .



۱۱ - سید جواد ظهیر الاسلام برادر تتی همسر مصدق در لباس روحانیت (عکس: اقتباس از کتاب شرح حال رجال ایران - مهدی بامداد)



۱۲ - سید جواد ظهیر الاسلام (برادر تتی همسر مصدق) و محمد مصدق (نشسته) در سال ۱۹۱۲ عکس، اقتباس از کتاب مصدق و مسائل حقوق و سیاست - ایرج افشار . این عکس را مرحوم احمد ظهیر فرزند ظهیر الاسلام به آقای ایرج افشار در ۲۱ خرداد ۱۳۵۸ هدیه کرده است .

توضیحاتی در باره امام جمعه های تهران از زمان فتحعلیشاه قاجار تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷

حاج سید ابوالقاسم و سید محمد معروف به حاجی سید محمد امام زاده - هردو بترتیب امام جمعه های تهران ، - برادران نانتی خانم زهرا امامی همسر مصدق بودند. مادر آن دو امام جمعه ، نوه دختری دوست علیخان معیزالملک (نظام الدوله) و عصمت الدوله (فاطمه) دختر دوم ناصرالدین شاه بود. (۴۱)

سید ابوالقاسم شوهر ملک الملوک - شکوه الدوله ، دختر سوم مظفرالدین شاه از ازدواج با حضرت علیا (سرور السلطنه خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرما) - خاله مصدق - ، بود. حاج سید ابوالقاسم دوست و همفکر شیخ فضل الله نوری - کجوری، طرفدار محمد علیشاه و از مخالفین جنبش مشروطیت بود. اما سید محمد برادر کوچکتر ، خود را طرفدار مشروطیت می دانست.

حاج سید ابوالقاسم امام جمعه تهران ، همان روحانی است که بنا بر خواست عبدالمجید میرزا عین الدوله صدراعظم وقت و حمایت از احمد خان علاء الدوله حاکم تهران ، با متحصنین در مسجد شاه - افرادی از جمله سیدین عبدالله بهبهانی و محمد طباطبائی و سید جمال الدین واعظ اصفهانی (صدرالمحققین) - پدر سید محمد جمالزاده نویسنده - ، که بخاطر اعتراض به چوب بستن تجار بازار از جمله حاج سید هاشم قندی ، تاجر قند و بی عدالتی حاکم بر ایران در آن مکان تجمع نموده بودند ، بد رفتاری کرد و آنها را از مسجد شاه متفرق و پراکنده نمود و علیه سید جمال الدین واعظ اصفهانی ، نویسنده کتاب " رویای صادقانه " - کتابی که در بادکوبه چاپ شده بود که مطالبش از جنایات و ظلمی که ظل السلطان و علمای هم مسلک آقا نجفی اصفهانی بر مردم روا کرده بودند پرده بر می داشت - ، دست به شایع پراکنی زد. امام جمعه که از همفکران شیخ فضل الله نوری بود ، پس از خلع محمد علیشاه از سلطنت، برعکس شیخ فضل الله که حاضر نشد به روسها پناه برد، به سفارت روسیه در زرگنده رفت و در آنجا متحصن شد. اگرچه از مرگ نجات پیدا کرد ، ولی از سوی " هیئت مدیره ۱۲ نفره " ، (۴۲) از مقام امام جمعه ای تهران معزول شد و بجای او، برادرش سید محمد امام زاده ، بمقام امام جمعه ای منصوب گردید.

سید ابوالقاسم بعد از مرگش در مقبره جدش - " سر قبر آقا " واقع در باغ فردوس در جنوب تهران - بخاک سپرده شد.

سیدمحمد ، معروف به حاجی سید محمد امام زاده - امام جمعه تهران - ، همچون برادرش سید ابوالقاسم تحصیلات خود را در نجف اشرف تمام کرد. او شاگرد آخوند ملا محمد کاظم خراسانی هروی بود و برادرش، سید ابوالقاسم ، شاگرد حاج میرزا حبیب الله رشتی. هر دوی آن ها جزو آخوند های با سواد آن دوران بشمار می رفتند. (۴۳)

سید محمد از سوی " هیأت مدیره ۱۲ نفره " ، همان " هیئتی " که محمد علیشاه را از سلطنت خلع و سید ابوالقاسم را ، از مقام امام جمعه ای تهران عزل نمود، به مقام " امام جمعه " جدید تهران منصوب شد. سید محمد ، همچنین یکی از اعضای ۱۰ نفره " دادگاه انقلاب " (۴۴) بود. همان " دادگاهی " که حکم اعدامها - از جمله اعدام شیخ فضل الله نوری ، همان آخوندی که از مخالفین سرسخت قرارداد تنباکو بود - ، را بنا بر دستور صادر نمود.

حاجی سید محمد امام زاده - امام جمعه تهران - ، پس از مرگش در مقبره جدش - " سر قبر آقا " - در جنوب تهران دفن شد. پس از مرگ امام جمعه، پسر برادرش دکتر سید حسن امامی -

پسر سید ابوالقاسم امام جمعه سابق تهران ، فردی که پس از خلع محمد علیشاه از مقام امام جمعه تهران خلع شده بود . ، بمقام امام جمعه تهران در دوران سلطنت محمد رضا شاه پهلوی منصوب شد. او قبل از اینکه بمقام امام جمعه ای برسد معمم نبود. دکتر سید حسن امامی که در حقیقت پسر برادر ضیاء السلطنه همسر مصدق بود، آخرین امام جمعه تهران تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بود. (۴۵)

دکتر سید حسن امامی ، امام جمعه تهران ، رئیس دانشکده معقول و منقول - الهیات - بود. او پس از شکست از کاندید های جبهه ملی ، در انتخابات دوره ۱۷ مجلس شورایی در تهران با کمک دربار محمد رضا شاه پهلوی و ارتش، بعنوان نماینده مردم شهر مهاباد - شهری که اکثر اهالیش سنی مذهب بودند - به مجلس شورای ملی راه یافت و بصوف مخالفین دکتر مصدق و آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی پیوست. بخاطر حمایت و طرفداری عده ای از نمایندگان مجلس که طرفدار سیاست دربار و دولت انگلیس بودند، به مقام ریاست مجلس شورای ملی - دوره هفدهم - انتخاب شد، آنها بدین جهت که سه نفر از ملیون خود را برای آن مقام کاندید کرده بودند. ولی پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از ریاست مجلس استعفا داد و برای مدتی به خارج از کشور سفر کرد. وی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ از مقربین و نزدیکان دربار محمد رضاشاه پهلوی محسوب می شد و دستگاه تبلیغاتی شاه از وجود وی برای خواندن دعای سفر در گوش محمدرضا شاه در هنگام سفر، استفاده می کرد.

سید مرتضی خاتون آبادی ،

جدّ امام جمعه تهران ، از سادات خاتون آباد یکی از قریه های اصفهان بود.

میر محمد مهدی پسر سید مرتضی - سلطان العلماء - از سادات خاتون آباد، قبل از اینکه از سوی فتحعلیشاه به امام جمعه تهران منصوب شود، امام جمعه اصفهان بود. فتحعلیشاه قاجار ، " مدرسه سلطانی " ، یعنی " مسجد شاه " تهران را ساخت و موقوفات زیادی وقف " مسجد شاه " نمود و « میر محمد مهدی » را از اصفهان به تهران آورد و بمقام " امام جمعه تهران " منصوب نمود. بعد از مرگ میر محمد - سلطان العلماء، میرزا سید ابوالقاسم پسر برادرش که همچنین دامادش هم بود از سوی ناصرالدین شاه بمقام امام جمعه تهران منصوب شد.

میرزا ابوالقاسم روابط خوبی با امپراطور روس و وزیر امور خارجه انگلیس داشت و از مخالفین سرسخت صدراعظم وقت ، میرزا تقی خان امیر کبیر بود ، زیرا امیر کبیر مخالف دخالت آخوند جماعت در امور مملکت و مسائل دنیوی بود.

بعد از مرگ سید ابوالقاسم خاتون آبادی - امام جمعه تهران - ، پسر ۹ ساله وی، سید زین العابدین از سوی ناصرالدین شاه بمقام امام جمعه تهران منصوب می شود. ولی چون امام جمعه جدید در آن زمان از لحاظ شرعی صغیر بوده است ، بنابر فرمان شاه ، عمویش میرزا مرتضی صدرالعلماء کفالت امور امام جمعگی وی را بعهده می گیرد تا سید زین العابدین - ظهیر السلام - به سن ۱۵ سالگی برسد.

حاج سید زین العابدین خاتون آبادی - ظهیر السلام - امام جمعه تهران ، شوهر دختر سوم ناصرالدین شاه (ضیاء السلطنه) از خواهر محمد تقی خان تجریشی بود. او پدر همسر دکتر مصدق ، خانم زهرا امامی (ضیاء السلطنه بعدی) بود. پس از مرگش او را در مقبره ای که در جنوب تهران ، نزدیک دروازه سابق حضرت عبدالعظیم حسنی (باغ فردوس کنونی)

که او در زمان حیاتش برای پدر خود سید ابوالقاسم بنا کرده بود - معروف به " سر قبر آقا " - ، دفن کردند.

برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد روابط خانوادگی امام جمعه های تهران ، به شجره نامه خانم ضیاء السلطنه همسر دکتر مصدق - شجره نامه شماره ۶ - در همین کتاب مراجعه نمایید.



۱۴ - از راست به چپ : سید محمد امام جمعه تهران و سید جعفر صدرالعلماء - از اقوام امام جمعه و داماد آیت الله بهبهانی - ، که یکی از طلاب با نفوذ صدر مشروطیت بود (تصویر : اقتباس از کتاب شرح حال رجال ایران - مهدی بامداد)



۱۳ - سید ابوالقاسم خاتون آبادی امام جمعه تهران پسر حاج سید زین العابدین امام جمعه تهران (تصویر اقتباس از کتاب شرح حال رجال ایران - مهدی بامداد)



۱۵ - دکتر حسن امامی آخرین امام جمعه تهران تا قبل از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ، او طرفدار دربار و مخالف دولت دکتر مصدق بود. تصویر اقتباس از : کتاب « اشتباه بزرگ ملی شدن نفت ؟ » - ابراهیم صفائی.

۶ - دکتر سید حسن امامی - آخرین امام جمعه تهران قبل از انقلاب ۱۳۵۷ ، پسر برادر ضیاء السلطنه - همسر مصدق بود.

۵ - سید محمد ، معروف به حاجی سید محمد امام زاده

— برادر ناتنی همسر دکتر محمد مصدق.
سید محمد از سوی " هیأت مدیره ۱۲ نفره "، همان " هیئتی " که محمد علیشاه را از سلطنت خلع و سید ابوالقاسم را، از مقام امام جمعه ای تهران عزل نمود، به مقام " امام جمعه تهران " منصوب شد. سید محمد ، همچنین یکی از اعضای ۱۰ نفره " دادگاه انقلاب " بود. همان " دادگاهی " که حکم اعدامها - از جمله اعدام شیخ فضل الله نوری ، همان آخوندی که از مخالفین قرارداد تنباکو بود - ، را بنا بر دستور صادر کرد.

۴ - حاج سید ابوالقاسم - امام جمعه تهران ، سید ابوالقاسم شوهر ملک الملوک - شکوه الدوله ، دختر سوم مظفرالدین شاه — دختر خاله مصدق بود. او برادر ناتنی همسر دکتر محمد مصدق بود. امام جمعه از همفکران شیخ فضل الله نوری ود .

سید جواد ، ظهیرالاسلام ، او برادر تنی همسر دکتر مصدق - خانم ضیاء السلطنه بود. سید جواد ، همسر اقدس دوله دختر مظفرالدین شاه بود

ضیاء السلطنه - سیده زهرا ، همسر دکتر محمد مصدق .

۳ - حاج سید زین العابدین خاتون آبادی - ظهیر السلام - امام جمعه تهران ، شوهر دختر سوم ناصرالدین شاه (ضیاء السلطنه) — پدر همسر دکتر مصدق - ، در مقبره ای که در جنوب تهران ، نزدیک دروازه سابق حضرت عبدالعظیم حسنی (باغ فردوس کنونی) برای پدر خود سید ابوالقاسم بنا کرده بود - معروف به " سر قبر آقا " - ، بخاک سپرده شد.

سید جعفر صدرالعلماء ، یکی از علمای بانقوذ تهران بعد از خلع محمد علی شاه از سلطنت بود.

۲ - میرزا سید ابوالقاسم خاتون آبادی - امام جمعه تهران ،

داماد عمویش میر محمد مهدی حسینی امام جمعه تهران . از مخالفین امیر کبیر بود ، چون امیر کبیر مخالف دخالت آخوند جماعت در امور مملکت و مسائل دنیوی بود.

میرزا محسن مجتهد ، داماد آقا سید عبدالله بهبهانی یکی از رهبران جنبش مشروطه خواهی بود.

میرزا محمد باقر ، صدرالعلماء

میرزا مرتضی ، صدرالعلماء - کفالت امور امام جمعی سید زین العابدین خاتون آبادی - ظهیرالسلام - امام جمعه تهران - ، را بعهده گرفت ، چون پس از مرگ میرزا سید ابوالقاسم - امام جمعه تهران - ، پسرش زین العابدین که از سوی ناصرالدین شاه به " امام جمعه تهران " منصوب شده بود، بیشتر از ۹ سال نداشت

میرزا محمد تقی

میر محسن

۱ - میر محمد مهدی از سادات خاتون آباد - سلطان العلماء

- قبل از اینکه از سوی فتحعلیشاه به امام جمعه تهران منصوب شود، امام جمعه اصفهان بود. فتحعلیشاه قاجار ، " مدرسه سلطانی " ، یعنی " مسجد شاه " تهران را ساخت و موقوفات زیادی وقف " مسجد شاه " نمود و آن جناب را از اصفهان به تهران آورد و بمقام " امام جمعه تهران " منصوب نمود. و مسجد شاه و موقوفاتش را در اختیار ایشان قرار داد. آغاز بنای مسجد شاه طهران در سال ۱۲۱۲ قمری - سال شروع سلطنت فتح علیشاه و اتمام آن در سال ۱۲۲۹ قمری بود.

سید مرتضی خاتون آبادی

شجره نامه خانم ضیاء السلطنه، همسر دکتر مصدق . (شجره نامه شماره ۶) مربوط به کتاب : دکتر محمد مصدق و « راه مصدق » بقلم : دکتر منصور بیات زاده

فصل یازدهم:

فرزندان مصدق

- حاصل ازدواج مصدق السلطنه با سیده زهرا امامی (ضیاء السلطنه) دو پسر و سه دختر بود.
 ضیاء اشرف ، مهندس احمد ، دکتر غلامحسین ، منصوره و خدیجه
 ۱ - ضیاء اشرف با عزت الله خان بیات ، پسر عمه اش - پسر شوکت الدوله - ازدواج کرد و دو پسر داشت .
 ۲ - مهندس احمد با آمنه قدس اعظم - قدسی مظفری - ، دختر عمه خود دفتر الملوک ازدواج کرد . او فرزند نداشت .
 ۳ - دکتر غلامحسین با ملک خواجه نوری ، دختر میرزا علی ، پسر میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه ازدواج کرد و یک دختر و دو پسر بنام های معصومه ، دکتر محمود و حمید داشت .
 ۴ - منصوره با دکتر احمد متین دفتری ، پسر میرزا محمود دفتری ، پسر عمو میرزا حسین وزیر دفتر ازدواج کرد و سه فرزند بنام های دکتر هدایت الله ، لیلی و علی داشت .
 ۵ - خدیجه در دوران کودکی (در سال ۱۳۱۹) بخاطر بازداشت پدرش توسط مأمورین رضا شاه و تبعید ایشان به بیرجند دچار اختلال حواس و یک بیماری روانی می شود که هرگز از این بیماری خلاص نیافت .



- ۱۶ - از راست به چپ : احمد مصدق - عزت الله بیات - غلامحسین مصدق - محمد مصدق السلطنه - ابوالحسن دیبا (نقه الدوله - برادر ناتنی دکتر مصدق) - ضیاء اشرف دختر دکتر مصدق (همسر عزت الله بیات) - عباس دفتری معیر السلطنه نیک بخت (پسر میرزا موثق السلطنه - برادر ناتنی دکتر مصدق - از ازدواج با افتخار الملوک دختر سهم الممالک بیات - ، خواهر عزت الله خان بیات) .
 این عکس در نوشتار - سوئیس گرفته شده است .
 به نقل از کتاب مصدق و مسائل حقوق و سیاست ، گردآوری : ایرج افشار . (این عکس را آقای دکتر علی محمد میر و محمد علی میر از آلبوم شخصی خود در اختیار آقای ایرج افشار قرار داده اند و نگارنده این کتاب - منصور بیات زاده - با مراجعه به شجره نامه های پدر و مادر دکتر مصدق ، اسامی آنها را تکمیل نموده ام) .



۱۷ - از راست به چپ ، خانم منصوره مصدق همسر دکتر احمد متین دفتری - دکتر مصدق - خانم ضیاء اشرف همسر عزت الله بیات.
اقتباس از : کتاب " مصدق به بیان تصویر " - سر هنگ جلیل بزرگمهر .



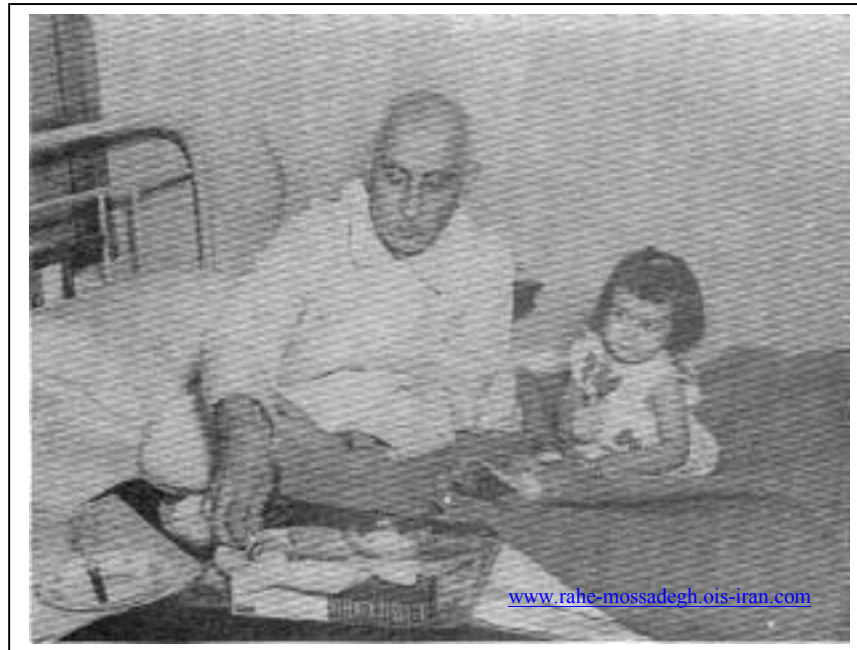
۱۸ - دکتر مصدق و فرزندش احمد مصدق در نوشتاتل - سوئیس
اقتباس از کتاب : مصدق و مسائل حقوق و سیاست - ایرج افشار
احمد مصدق این عکس را به ایرج افشار هدیه کرده است .



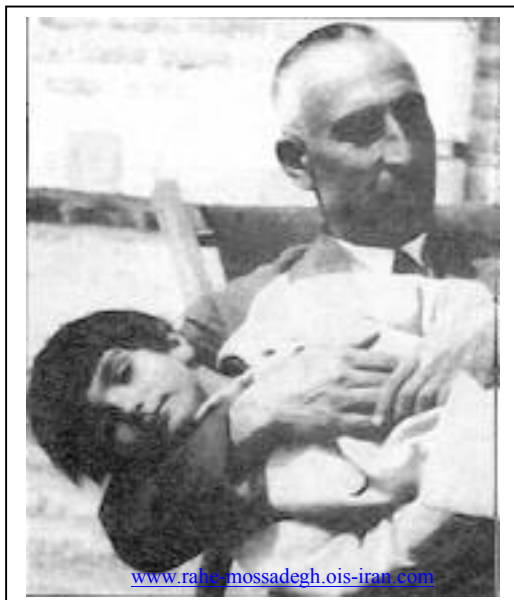
۱۹ - دکتر غلامحسین مصدق هنگام کنترل فشار خون دکتر مصدق (۲۹ شهریور ۱۳۳۰)
عکس اقتباس از کتاب " نامه های دکتر مصدق - محمد ترکمان.



۲۰ - از راست به چپ : احمد مصدق - دکتر مصدق - عزت الله بیات داماد مصدق - کودکی که در دست دکتر مصدق است ، نوه اش عبدالمجید بیات پسر عزت الله بیات و ضیاء اشرف مصدق است.
عکس اقتباس از کتاب : مصدق و مسائل و حقوق سیاسی - ایرج افشار (از مجموعه سرهنگ کیورث راستین).



۲۱ - دکتر مصدق باتفاق نوه اش معصومه (دختر دکتر غلامحسین مصدق)، معصومه در سال در باغ نیاوران از سوی افراد ناشناس به قتل رسید. عکس اقتباس از کتاب نامه های مصدق - محمد ترکمان



۲۲ - از راست به چپ: دکتر محمد مصدق - خدیجه مصدق - عبدالمجید بیات نوه دکتر مصدق (پسر عزت الله خان بیات و خانم ضیاء اشرف مصدق).

۲۳ - عکس مقابل :
دکتر محمد مصدق باتفاق خدیجه دخترش



۲۴ - دکتر مصدق، دکتر هدایت متین دفتری (پسر خانم منصوره دختر دکتر مصدق)، خانم ضیاء السلطنه همسر دکتر مصدق، همسر متین دفتری (مریم واثق نوری)، عا یشه و حسین فرزندان دکتر متین دفتری (نوه های دکتر مصدق و خانم ضیاء السلطنه).
اقتباس از کتاب: مصدق به بیان تصویر - جلیل بزرگمهر



۲۵ - هیئت اعزامی ایران به سازمان ملل متحد؛ از راست دکتر الهیار صالح، غلامحسین دانشپور، عیسی سپهبدی، عبدالرسول عظیمی (نماینده کیهان)، احمد شهیدی (نماینده اطلاعات)، دکتر مطفر بقائی، سعید فاطمی، شناخته نشد، ضیاء اشرف (دختر دکتر مصدق)، نصر الله انتظام، دکتر محمد مصدق، پرفسور رولن، مهندس کاظم حسینی، دختر رولن، دکتر وکیل عکس اقتباس از کتاب «ناگفته هایی از دولت دکتر مصدق دستنوشته های محمد ابراهیم امیر تیمور (کلالی) به کوشش: مرتضی رسولی پور.



۲۶ - راست به چپ : حاج میرزا محمود خان (دکتر معتمد) - محمد حسین میرزا ناصرالدله (سرلشگر فریبرز بعد) - عبدالحسین میرزا فرمانفرما (دائی مصدق) - محمد مصدق - امین الملک افخمی.
اقتباس از کتاب مصدق و مسائل حقوق و سیاست - ایرج افشار.



۲۷ - محمد مصدق کنار عباسقلی حاج سهم الملک بیات شوهر حاج شوکت الدوله خواهر ناتنی مصدق.
اقتباس از کتاب مصدق و مسائل حقوق و سیاست - ایرج افشار



۲۸ - راست به چپ : مصطفی قلی خان بیات (صمصام الملک) - عباسقلی خان بیات (سهم الملک بیات همسر خانم شوکت الدوله ، خواهر ناتنی دکتر مصدق) - محمد مصدق - عزت الله خان بیات .
اقتباس از کتاب مصدق و مسائل حقوق و سیاست - ایرج افشار -
این عکس در نوشتار برداشته شده و کاوه بیات آنرا به ایرج افشار هدیه کرده است.



۲۹ - دکتر مصدق و فانیل دکتر یوسف میر در احمد آباد
راست به چپ نفر اول شناخته نشد ، نفر دوم فخر آفاق همسر دکتر یوسف میر (فخر آفاق دختر میرزا علی موقت السلطنه برادر ناتمی و عشرت الدوله خواهر ناتنی دکتر مصدق است) - دکتر محمد علی میر - دکتر محمد مصدق - نفر پنجم شناخته نشد - هما میر دختر دکتر یوسف میر - دکتر یوسف میر - دکتر علی محمد میر .
اقتباس از کتاب مصدق و مسائل حقوق و سیاست - ایرج افشار - این عکس را فامیل دکتر میر به ایرج افشار هدیه کرده است.

برای کسب اطلاعات بیشتر در باره فامیل بیات و فامیل میر به شجره نامه ازواج اول خانم نجم السلطنه با مرتضی قلیخان وکیل الملک کرمانی (اسفندیاری) به صفحه ۳۵ همین کتاب مراجعه نمایید.

فصل دوازدهم:

تحصیلات مصدق

مصدق السلطنه تحصیلات مکتبی و قدیمی داشت. بعد از افتتاح مدارس جدید از اوایل سال ۱۲۸۱ هجری شمسی به فرا گرفتن دانش جدید می پردازد. مصدق در کتاب خاطرات و تألمات در اینمورد چنین می نویسد:

"... از این نظر که یک مستخدم دولت [مستوفی خراسان] پس از سالها تصدی کار و خدمت نمی توانست در عداد محصلین در آید وسایل تحصیل خود را در حدود برنامه آن مدرسه در خانه تهیه کردم و ایامی را که با استادان گرامی شادروان شیخ محمد علی کاشانی - میرزا عبدالرزاق خان بغایری - میرزا غلامحسین خان رهنما - و میرزا جواد خان قریب دیپلمه مدرسه سیاسی و ناظم مدرسه آلمانی گذرانیده ام فراموش نمی کنم و خود را مرهون الطافشان میدانم.

در آنوقت هیچ چیز برایم اهمیت نداشت جز اینکه هر روز قدری بر معلومات خود بیفزایم و دو چیز سبب شد که من از خدمت دولت صرفنظر کنم. یکی این بود که از مسئولیت کاری که داشتم خود را خلاص کنم تا بهتر بتوانم تحصیل کنم، دیگر اینکه تبلیغات بر علیه مستوفیان روز بروز شدت میکرد و من خود را از جرگه ی آنان خارج نمایم و علت شدت تبلیغات این بود که بعد از مشروطه این فکر در جامعه قوت گرفت که تجدید رژیم مستلزم تشکیلات جدید است. کارمندان قدیم باید از کار خارج شوند و جای خود را باشخاص جدید بسپارند.

این حرف صحیح بود اگر مشروطه هم روی یک زمینه و سوابقی نصیب ما شده بود و مملکت میتوانست از اشخاص مطلع رژیم استفاده کند. گویندگان کسانی بودند که چندی بخارج رفته جریان مشروطه را از دور دیده و معلوماتی جز یک اطلاعات سطحی با خود بایران نیاورده بودند و دیگران حتی نام مشروطه را هم نشنیده و بین استبداد و مشروطه فرق نمی گذاشتند.

روی این عقیده و فکر عده ای از هواخواهان تجدید زبان بانقاده گشودند و از تشکیلات وزارت مالیه یگانه تشکیلات منظم مملکت و متصدیان آن تنقید نمودند و چون سبک سیاق این بود که در افراد خطوط افقی ترسیم کنند سپس اقلام و ارقامی را ذیل آن خطوط بنویسند مستوفیان را بلقب «دراز نویس» ملقب و بآنها بدون استثناء دزد خطاب نمودند. بطوریکه لفظ مستوفی و دزد مترادف شده بود ... " (۴۶)

مصدق السلطنه بخاطر ادامه تحصیلات عالی عازم فرانسه می شود. در ماه مارس ۱۹۰۹ وارد پاریس می شود. در مدرسه علوم سیاسی پاریس مشغول تحصیل می گردد. وی در ۱۵ نوامبر همان سال موفق میشود در مدت زمان کوتاهی، سال اول علوم سیاسی را تمام کند. اما بخاطر مریضی و نا راحتی های ناشی از آن نمی تواند به مدرسه برود و تصمیم می گیرد که به ایران برگردد. زمان این برگشت مصادف است با اواخر خرداد ماه، مقطع تاریخی که پایتخت ایران از سوی مشروطه خواهان و نیروهای مخالف استبداد محمد علی شاهی که از نیرو های نا متجانسی تشکیل شده بودند، فتح میشود. (۴۷)



۳۰ - محمد مصدق السلطنه در دوره تحصیلات عالی در پاریس. اقتباس از کتاب مصدق و مسائل حقوق و سیاست ، گرد آوری: ایرج افشار (از مجموعه عکس های دکتر علی محمد میر و دکتر محمد علی میر) .

سفر دوم مصدق به اروپا - فرانسه و سوئیس - بخاطر ادامه تحصیلات عالی

مصدق برای بار دوم در اوایل سلطنت احمد شاه قاجار برای ادامه تحصیلات عالی عازم اروپا می شود. اینبار مادر ، همسر و سه فرزندش وی را در این سفر همراهی میکنند. مصدق در اینبار ه در کتاب خاطرات و تألمات مینویسد:

" چون مادرم حاضر نشده بود رفع حجاب کند در روسیه یک شال پشمی که دهقانان بسر می کنند برایش خریدم...". (۴۸) مصدق در شهر « نوشاتل » در سوئیس موفق به دریافت لیسانس حقوق می شود . در حین کار در یک دفتر حقوقی مقدمات اولیه نگارش رساله دکترای خود را با عنوان « مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه» آماده می کند. مصدق در کتاب خاطرات و تألمات در اینمورد می نویسد:

" موضوع تز را هم که دانشکده حقوق تصویب کرده بود راجع بوصیت در حقوق اسلامی بود که در تهران بهتر میتوانستم کار کنم، یعنی اول بفارسی تهیه کنم و متخصصین اظهار نظر کنند سپس آن را ترجمه کرده به دانشکده پیشنهاد نمایم. این بود که تصمیم گرفتم اشرف و احمد دختر و پسر بزرگم را در خانواده ای که دوسال آنجا بودند بگذارم با خانواده و پسر کوچکم غلامحسین حرکت نمایم....

... نمیدانم چه پیش آمده بود که نتوانستم آن را [آن تز را] با کمک استاد خود شادروان شیخ محمد علی کاشانی تهیه کنم. با شادروان شمس العلماء قریب مشورت کردم علی اصغر ماجدی را در نظر گرفت و من نه فقط از معلومات بلکه از صحت عمل او هم در کاری که مادرم در عدلیه داشت استفاده نمودم و بعد مقدمه ی آن را هم که مربوط بمدارک حقوق اسلامی است با نظر استاد خود شیخ محمدعلی [کاشانی] تهیه کردم که دیگر کاری نداشت جز اینکه ترجمه

شود و آن را در سوئیس بهتر می توانستم بانجام رسانم." (۴۹)



۳۲ - تصویر عنوان رساله دکترای مصدق به زبان فرانسه



۳۱ - تصویر ترجمه عنوان رساله دکترای مصدق به زبان فارسی

کتاب رساله دکترای دکتر مصدق ، (۵۰) همان کتابی است که سید حسن تقی زاده در کتاب خاطراتش - " زندگی توفانی " - ، به آن اشاره می کند و می نویسد سرلشگر آز موده دادستان نظامی دولت بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قصد داشته است از محتوی آن کتاب که سرلشگر ، بخشهایی از آنرا خلاف اسلام تشخیص داده بود ، در دادگاه فرمایشی علیه مصدق مورد استفاده قرار دهد. (۵۱)



۳۳ - محمد مصدق السلطنه زمان تحصیل دوره دکتری حقوق در نوشاتل - سوئیس (اقتباس از کتاب " مصدق به بیان تصویر " - سرهنگ جلیل بزرگمهر)

" محمد مصدق " ، اولین ایرانی دارای درجه دکترای حقوق

دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه) در سال ۱۹۱۳ به اخذ درجه دکترای حقوق موفق می گردد. وی اولین ایرانی است که درجه دکترای حقوق را کسب کرده است. در آن دوران افراد ایرانی که دارای تحصیلات دانشگاهی و درجه دکترا بودند ، تعدادشان بسیار اندک و در واقع انگشت شمار بودند. (۵۲)

فعالیت های علمی ، فرهنگی و دانشگاهی دکتر مصدق در ایران

دکتر مصدق در فصل چهاردهم کتاب خاطرات و تألمات نوشته است :
 « تصمیم گرفته بودم بعد از ختم تحصیل باز مدتی از عمر خود را صرف مطالعه کنم و پاره ای از ابواب حقوقی را که در دانشکده مقدماتشان دیده شده بود در ایران تکمیل نمایم که بعد از ورود بطهران شادروان دکتر ولی الله خان نصر مدیر مدرسه سیاسی (۵۳) بدیدم آمد و مرا برای تدریس در آن مدرسه دعوت نمود. این دعوت که موضوع مطالعاتم را معلوم نمود خوشوقتیم را نیز فراهم کرد، چه وقتی آرزو داشتم مثل یک شاگرد در آن مدرسه تحصیل کنم وضعیتم اجازه نمیداد و آن روز مدیر مدرسه [علوم سیاسی] بخانه ی من آمد و مرا بجای یک استاد دعوت نمود. « (۵۳)

کتاب های « کاپیتولاسیون و ایران » (طهران، ۴ ذیحجه ۱۳۳۲ قمری هجری)، « شرکت سهامی در اروپا » (طهران، ۲۱ عقرب ۱۳۳۲ قمری هجری)، « دستور در محاکم حقوقی » (طهران، ۱۳۳۵ قمری)، « حقوق پارلمانی در ایران و اروپا » (طهران، دلو ۱۳۰۲) ، « اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران » (۱۵ آبانماه ۱۳۰۴ - ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۴۴) از جمله تألیفات دکتر مصدق بزبان فارسی در آن دوران هستند که پس از نگارش و چاپ، مصدق آنها را بطور مجانی مابین علاقمندان پخش کرد.

همچنین کتاب « مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه » (پاریس ، ۱۹۱۴ میلادی)، که قبلا به آن اشاره رفت و مطلبی دیگری تحت عنوان « در خصوص مسئولیت دولت برای اعمال خلاف قانونی که از مستخدمین دولتی در موقع انجام وظایفشان صادر می شود و قاعده عدم تسلیم مقصرین سیاسی » (پاریس، ۱۹۱۳ میلادی) از تألیفات دکتر مصدق می باشند که بزبان فرانسه نگاشته شده اند.

در کتاب خاطرات مصدق می خوانیم :

« ... خلاصه اینکه اوقاتم تمام بمطالعه میگذشت و از کارم بسیار راضی بودم تا یکی از روزها که شادروان حاج میرزا یحیی دولت آبادی بدیدم آمد و بدنبال مطالبی که با من وقتی در سوئیس صحبت کرده بود مذاکراتی کرد و باین نتیجه رسید اگر یک عده از کسانی که در

خارج تحصیلاتی کرده اند جمعیتی تشکیل دهند میتوانند کارهای مفیدی بنفع مملکت بکنند که روی این نظر هیئتی از این اشخاص:

دولت آبادی - فیروز نصرت الدوله - غفاری ذکاء الدوله - محمد علی نظام مافی سالار معظم (اکنون سناتور نظام السلطنه) - موسی شییبانی ذکاء السلطنه و این جانب [مصدق السلطنه] تشکیل گردید و تصمیم گرفتیم مجله ای بنام "مجله علمی" منتشر کنیم و در شماره اول آن بر حسب ذوق و معلومات خود مطالبی درج نمائیم. «(۵۴)

مجله علمی بطور ماهانه، جمعاً در ۱۰ شماره انتشار پیدا کرد که علاوه بر افراد فوق که مصدق در خاطرات خود از آنها یاد کرده است افراد دیگری در انتشار آن همکاری کرده اند از جمله: یحیی قراگزلو (اعتمادالدوله) و صالح لقمان. (۵۵)



فصل سیزدهم

عضویت مصدق السلطنه در " مجمع انسانیت "

در اوائل دوران مشروطیت ، برای حفظ و حراست مشروطیت در بسیاری از شهرها همچون تهران و تبریز " انجمن " هائی تشکیل شد، که اغلب آنها تعدادی افراد مسلح داوطلب در اختیار داشتند. مصدق در کتاب خاطرات و تألمات در این باره نوشته است :

« همانطور که در هر کشور احزاب سیاسی و مشروطه لازم و ملزوم یکدیگرند در ایران نیز هموطنانم حس میکردند که مشروطه بدون مرکز اتکاء سر نخواهد گرفت و روی این نظر هر چند نفر که با هم تجانس و اشتراک منافع داشتند جمعیتی تشکیل میدادند تا در موقع لزوم همه روی یک اصل متفق باشند و بتوانند از آزادی دفاع کنند و الحق هم که عده ای جان در کف نهادند و در راه ایمان و عقیده از همه چیز گذشتند.

اجتماعات مزبور هرکدام روی خود نامی گذاشت و یکی از آن اجتماعات که چندی بعد از مشروطیت در خانه ی مستوفی الممالک از اهالی آشتیان و گرگان و تفرش تشکیل گردید روی خود نام " مجمع انسانیت " نهاد که مستوفی بریاست و دونفر دیگر از جمله من نواب رئیس انتخاب شدند. سپس نزدیک خانه رئیس محلی اجاره نمودند که جلسات مجمع در آنجا تشکیل می شد و مثل بعضی انجمن های دیگر عده ای مسلح داشت بنام " سرباز ملی " تا موقع لزوم از آزادی دفاع کنند.

جلسات مجمع را من اداره میکردم و هر وقت هم که کاری در خارج پیش می آمد عده ای از حضار پیشنهاد میکردند نایب رئیس دیگر آن را انجام دهد. تا اینکه روزی محمد علی شاه از شهر بباغ شاه رفت و انجمن مظفری واقع در شمال میدان بهارستان از عموم انجمن ها دعوت کرد هر کدام نماینده خود را با مهر انجمن بآنجا اعزام کنند که این مرتبه هیچکس پیشنهادی برای انتخاب آن نایب رئیس ننمود و حضار تقاضا کردند که این کار را هم من انجام دهم.

انجمن مظفری نامه ای بشاه نوشته و درخواست کرده بود خود را از ملت جدا نکند و بشهر مراجعت کند که من نیز مثل سایر نمایندگان آن را مهر کردم. سپس قرار شد هر یک از نمایندگان موضوع را در جمعیت خود طرح کند و هر انجمن یک نماینده ی دائمی برای تصمیماتی که در آن روزها میبایست اتخاذ شود انتخاب نماید.» (۵۶)

اما لشگریان محمد علی شاه برهبری قزاقان روسی مسجد سپهسالار را اشغال کردند و مجلس شورایملى را بتوپ بستند و انجمن هائی - بیش از یکصد انجمن - که بخاطر دفاع از آزادی تشکیل شده بودند از جمله " مجمع انسانیت " تعطیل شدند.

فصل چهاردهم:

عضویت مصدق در "جامع آدمیت"

و اشاره به

شایعات و قصه پردازی مخالفین نهضت ملی شدن صنعت نفت
و برخی از مخالفین سیاسی دکتر مصدق و نیروهای عقبگرا، متحجر
و حتی بعضی از افراد وابسته به بیگانگان،
در متهم کردن دکتر مصدق به «فراماسونری»!

پس از مرگ دکتر مصدق از سوی عده ای از مخالفین نظرات و عقاید مصدق، به تبلیغاتی
دامن زده شد مبنی بر اینکه:

دکتر مصدق بدین خاطر که در انجمن «جامع آدمیت» عضویت داشته است، «فراماسونر»
بوده است!! اما مخالفین مصدق در کارزار تبلیغاتی خود باین موضوع توجه ننمودند که
ایراد و انتقادی که به «فراماسونری» در ایران وارد می شود، از زوایای مختلف مطرح
است. این ایراد و انتقاد اگر از سوی افراد و نیروهای ملی، وطن دوست و آزادیخواه مطرح
شود، بهیچوجه بدین خاطر نبوده و نیست که چرا اعضای آن تشکیلات از تجدد، آزادی و
برابری و برادری دفاع کرده اند و خواستار استقرار حاکمیت قانون در ایران شده اند و در
فعالیت های سیاسی خود به تبلیغ و ترویج نظرات ترقیخواهانه همت گمارده اند. ایراد و انتقاد
از سوی افراد و نیروهای ملی بدین خاطر متوجه جماعت فراماسونری می شود که برخی از
فراماسونرها برای منافع و حقوق ملی ایران اهمیت قائل نبوده اند و در واقع منافع انگلیس را
به منافع ملی ایران ترجیح داده اند و تشکیلات فراماسونری در ایران در خدمت منافع انگلیس
عمل کرده است. در حالیکه سیاست و عملکرد دکتر محمد مصدق در تمام طول حیاتش در
خدمت دفاع از منافع ملی، استقلال و آزادی و مبارزه با نفوذ بیگانگان بوده است و در واقع این
دکتر مصدق بود که با طرح «تز سیاست مبارزه منفی» موضوع «حاکمیت ملی» را بیکی
از مسائل کلیدی سیاستمداران ملی گرا و وطنخواه ایران تبدیل کرد و در واقع خواستار این
امر شد که سیاست ایران باید در تهران و از سوی ایرانیان و نه در لندن، مسکو، واشنگتن و
یا پایتخت کشور دیگری تعیین گردد!!

البته مخالفت نیروهای «متحجر» و «مقدس نما» با فراماسونری بندرت در رابطه با
دفاع از استقلال و حاکمیت ملی بود. چون فراماسون ها همچون نیروهای لیبرال علیه
عملکرد کلیسای قرون وسطائی و رهبران مذهب کاتولیک که اکثراً مدافع نظام استبدادی
بودند، مبارزه کرده اند و بخاطر تغییر آن وضع قرون وسطائی بر امر «جدائی دستگاه کلیسا
از دستگاه دولت» تاکید ورزیده اند، «بی دین» و مخالف با اعتقادات مذهبی شناخته شدند.

آشنا نبودن فعالین سیاسی و رهبران مذهبی به زبان خارجی از جمله زبانهای فرانسه و
انگلیسی نیز سبب شده بود که تغییراتی که در جوامع غرب بوقوع پیوسته بودند، نتوانند
بصورت صحیح و تحریف نشده به جامعه ایران منتقل شوند!

حتی در مقطع کنونی نیز بخش بسیار بزرگی از نیروهای سیاسی و همچنین روحانیون ، هنوز به تفاوت بین نظرات « آته ایستی » (نظریه ای که به خدا و دین کوچکترین اعتقادی ندارد) و « سکولاریستی » (نظریه ای که طرفدار جدا کردن حوزه دین از حوزه سیاست است و در واقع طرفدار « حکومت غیر دینی » هست . اما یکی از اصول آن نوع حکومت، محترم شمردن ادیان و برگزاری مراسم مذهبی بطور کاملاً آزاد می باشد) پی نبرده اند . امروز هنوز در جامعه ایران بغلط افراد و نیروهای « سکولار » ، بعنوان « بی دین » خطاب می شوند! در حقیقت جامعه سیاسی - مذهبی ایران با « مشکل معرفتی » روبروست .

در اثر چاپ یکسری خاطرات و مدارک و اسناد و نگارش کتابهای تاریخی ، همچنین تحقیقات در مورد عملکرد « فراماسونری » در ایران تا اندازه ای روشن شده است که تعدادی از ایرانیان علاقمندان به تجدد و ترقی و آزادی و بخاطر پایان دادن به « نظام استبدادی » و برقراری « حاکمیت قانون » به تشکیلات فراماسونری پیوسته اند و یا با بعضی از افراد آن تشکیلات بخاطر مبارزه با استبداد و تحقق حکومت قانون و برقراری آزادی در ایران همکاری داشته اند . همچنین بمرور زمان آشکار شد که در اوائل انقلاب مشروطیت در ایران عده ای از « فراماسون » ها در تأسیس انجمن ها ، از جمله « جامع آدمیت » نقش داشته اند . مسئله ای که افکار عمومی در زمان تأسیس آن انجمن ، از وجود آن نوع روابط بهیچوجه اطلاعاتی نداشته است !

الف - « فراماسونری »

عده ای از مخالفین مصدق بخصوص آن عده که مصدق را متهم به « فراماسونری » می کردند ، کمتر با تاریخچه جنبش فراماسونری در اروپا و آمریکا آشنائی داشتند و نمی دانستند که یکی از اهداف محوری « جنبش فراماسونری » مبارزه با نظام فئودالیت و پایان دادن به سیستم حکومت استبدادی حاکم بر آن جوامع بوده است . « فراماسون » ها شعار « آزادی ، برابری و برادری » را - همان شعاری که بعداً به شعار انقلاب کبیر فرانسه تبدیل شد - ، تبلیغ و ترویج می کردند و در جهت برقراری « حاکمیت قانون » و پایان دادن بدوران نظام استبدادی مبارزه نمودند .

در دوران قرون وسطی رهبران مرتجع دین مسیحی، بخصوص کلیسای کاتولیک و کلیسای ارتدوکس بنام خدا و دین مسیحی از خودکامگی پادشاهان ، چپاول ثروت ملی و ستم پیشگی درباریان و دولت مردان و فقر و تنگدستی مردم دفاع می کردند و حتی برای آن وضعیت رقت بار حاکم بر آن جوامع، « مشروعیت الهی » قائل می شدند . در حالیکه « جنبش فراماسونری » در شروع فعالیت و روشنگری های خود با آن وضع ناهنجار حاکم بر آن جوامع بمقابله برخاسته بود و مبارزه با کلیسای کاتولیک ، پاپ اعظم ، کاردینالها و کشیش ها ... را بخشی از مبارزه با نظام سلطنتی استبدادی می دانستند و همچون نیروهای لیبرال قطع نفوذ و جدائی دستگاه کلیسا را از دستگاه دولت خواستار بودند!

بخش بسیار بزرگی از رهبران مذهب شیعه در دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار که در حقیقت از « عوام » بودند و نسبت به پیشرفت و ترقی جهان کوچکترین آگاهی و اطلاعاتی نداشتند ، با آزادی و ترقی و پیشرفت و استقرار حاکمیت قانون مخالفت می ورزیدند، چون اکثراً منافع خود را در حفظ نظام استبداد پادشاهی و عقب افتاده حاکم بر جامعه ایران می

دانستند، مبارزه و مخالفت با عملکرد پاپ‌ها، کاردینال‌ها، کشیش‌ها... و در واقع دستگاه کلیسای کاتولیک در اروپا را بعنوان مبارزه با مذهب و دین و در واقع ترویج «بی‌دینی»، تلقی می‌کردند و در آن رابطه به جو سازی علیه ترقیخواهی و قانون مداری و خواست حاکمیت قانون، دامن می‌زدند.

با توجه به اشاراتی که در رابطه با اهداف جنبش فراماسونری رفت، چون عملکرد اکثر افراد سرشناس فراماسون‌های ایرانی در خدمت دفاع از منافع دولت انگلیس و در واقع علیه منافع ملی ایران بوده است، واژه‌های «فراماسون» و «فراماسونری» در ایران به فحش سیاسی تبدیل شده است. اکثر نیروهای سیاسی ایرانی از واژه «فراماسونری» برای داغان کردن هویت سیاسی نیروهای مخالف خود بدست و یا غلط استفاده کرده و می‌کنند.

همانطور که اشاره رفت اطلاعات و آگاهی مردم از جمله نیروهای سیاسی و نیروهای مذهبی و روحانیت در باره جنبش فراماسونری و ماسون‌ها بسیار اندک و ناچیز بوده است. بسیاری از این نیروها حتی اطلاع نداشته اند که «توماس جفرسون»، نویسنده طرح اولیه «اعلامیه استقلال آمریکا»، طرحی که در متن آن بر «آزادی و برابری» اشاره رفته و برای حرمت انسانی ارزش قائل شده است، عضو «فراماسونری» بوده است.

۵۰ تن از ۵۶ نفری که طرح اولیه اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا را که جفرسون تهیه کرده بود، مورد بازبینی قرار دادند و آنرا حک و اصلاح نمودند و طرح نهائی آنرا تنظیم نمودند، عضو فراماسونری بودند. همان اعلامیه ای که پس از پیروزی بر انگلیسی‌ها، بر مبنی آن در ۴ یولی ۱۷۷۶، استقلال ایالات متحده آمریکا را به جهانیان اعلام داشتند، و در نتیجه دوران مستعمرگی آن سرزمین پایان یافت! (۵۷)

ژرژ واشنگتن اولین رئیس جمهور آمریکا، همچون بسیاری دیگر از رؤسای آن کشور عضو فراماسونری بود.

فریدریش بزرگ پادشاه پروس (بخشی از سرزمین آلمان کنونی و منطقه برلین) - پادشاهی که در جهت تغییرات اجتماعی و ترقی در کشور پروس قدم برداشت -، حکم به آزادی ازدواج بین وابستگان مذاهب مختلف دین مسیحی از جمله کاتولیک و پروتستان با یکدیگر را داد. چون تا آنزمان چنان ازدواج‌هایی از سوی کلیسا، بخصوص کلیسای کاتولیک ممنوع بودند و چنان ازدواج‌هایی «گناه» محسوب می‌شدند. پادشاه پروس همچنین به تمام افرادی که در وطنشان بخاطر مذهبشان تحت تعقیب حاکمین آن جوامع قرار می‌گرفتند، پناهندگی داد و در واقع در جهت دفاع از آزادی ادیان و مذاهب عمل کرد. او عضو فراماسونری بود.

بسیاری از متفکرین سیاسی، سیاستمداران و رهبران انقلاب کبیر فرانسه، افرادی همچون منتسکیو، دانتون، مارا، میرابو... فراماسون بودند. فراماسون‌ها نقش بزرگی در مبارزه با رژیم‌های استبدادی حاکم - رژیم‌هایی که از سوی رهبران مذهبی و دستگاه کلیسا پشتیبانی و حمایت می‌شدند - داشتند. آن افراد در تبلیغ و ترویج شعار «آزادی، برابری، برادری» در کنار دیگر نیروها و افراد آزادیخواه و لیبرال کوشش فراوانی مبذول داشتند و همچون آن نیروها، نقش بسیار مثبت و تعیین کننده ای در پیروزی انقلاب کبیر فرانسه ایفا نمودند. (۵۸)

افرادی همچون سالوادور آلنده رئیس جمهور فقید شیلی - رئیس جمهوری که در اثر کودتای ارتش شیلی برهبری ژنرال پینوشه و سازمان جاسوسی آمریکا - سیا - حکومتش ساقط شد و بقتل رسید -، زیمون بولیوار رهبر مبارزات آزادیبخش آمریکای جنوبی، یوزف د سان

مارتین فردی که در جهت گرفتن استقلال پرو از اسپانیا فعالیت داشته است، جواهر لعل نهرو نخست وزیر هند و هم‌رزم مهاتما گاندی در مبارزات استقلال طلبانه هند علیه انگلیس و یکی از بنیانگذاران اتحادیه دول غیر متعهد، مصطفی کمال آتاتورک رهبر ترکیه پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی، ویکتور هوگو نویسنده فرانسوی، هاینریش هاینه شاعر آلمانی، یوهان ولفگانگ گوته شاعر و نویسنده آلمانی، ولفگانگ آمادئوس موزارت اطریشی یکی از بزرگترین موسیقیدانان و آهنگ سازان جهان، یوهان کریستیان باخ موسیقیدان و آهنگساز آلمانی، آکساندر فون هومبولد پرفسور علوم طبیعی - یکی از دانشکاههای شهر برلین بنام او نام گذاری شده است -، همگی «ماسون» بوده اند. (۵۹)

عده ای از ایرانیان همچون ملکم خان - نظام الدوله (پرنس ملکم خان) و جمال الدین اسد آبادی (افغانی) و بعضی از فرزندان مقامات بالای هیئت حاکمه دوران سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمد علیشاه قاجار...، تحت تأثیر انقلاب کبیر فرانسه و نظرات ترقیخواهانه و آزادیخواهانه جنبش فراماسونری قرار گرفته و به عضویت آن تشکیلات در آمده بودند. حتی برخی از شاه زادگان قاجار که برای تحصیل بفرانسه رفتند، تحت نظرات و عقاید آن جنبش قرار گرفتند و فراماسون شدند تا از آن طریق در جهت ترقی و تعالی وطنشان ایران عمل کنند!

اسناد و مدارک تاریخی گواهی بر این امر دارند که انگلیسیها در دوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار با اعزام مأمورینی بنام «سرها فرورد جونس»، «جیمز موریر»، «جیمز فریزر» (نویسنده کتاب حاجی بابا) به ایران موفق شدند بطور مخفیانه از سال ۱۸۰۴ بیعد محفل هایی که وابسته به دولت انگلیس باشند در ایران بوجود آورند. (به این موضوع در جلد دوم همین کتاب برخورد شده است).

ب - تشکیل انجمن ها ، از جمله «جامع آدمیت»

در اوائل انقلاب مشروطیت، در دوران سلطنت محمد علیشاه قاجار، بیش از یکصد انجمن از سوی علاقمندان به آزادی و مشروطیت که با نظام استبدادی مخالف بودند تأسیس شد. یکی از آن انجمن ها، «جامع آدمیت» بود. در آن مقطع تاریخی که جامع آدمیت تأسیس شد، برای هیچ یک از مردم آزادیخواه و ملی ایران از جمله مصدق - جوان ۲۵ ساله - اصولاً روشن نبود که مابین افراد مؤسس و فعالین جامع آدمیت، افراد «ماسون» که در دفاع از منافع یک دولت بیگانه و علیه منافع ملی و وطن خود عمل می کنند وجود دارند. برعکس در آنزمان برخی از افرادی که بعنوان تجدد طلب، آزادیخواه و طرفداران حاکمیت قانون در ایران معروف شده بودند و «منورالفکر» نامیده می شدند، در انجمن «جامع آدمیت» عضویت داشتند. همچنین باید باین مسئله نیز توجه داشت که بیشتر روابط سیاسی و اجتماعی در آن مقطع زمانی، بر پایه روابط دوستی و فامیلی شکل می گرفت. و نباید از خاطر بدور داشت که باغ سفارت انگلیس محلی بود که معترضین و مخالفین با استبداد، چادرهای خود را در آن محل پیا کرده بودند و به بست نشستند و با کمک بانک شاهی و برخی از بازاریان آزادیخواه، دیگ های غذایی را برای تهیه غذا برای «بست نشینان» طرفدار مشروطه در همان محل باغ سفارت انگلیس براه انداختند. در واقع در افکار عمومی چنین تبلیغ شده بود که دولت انگلیس طرفدار برقراری نظام مشروطیت و برقراری آزادی در ایران است.

علاوه بر مسائلی که اشاره رفت ضروریست همچنین یادآور شد، نیرو های مستبد و ارتجاعی که اصولاً با هر نوع پیشرفت و ترقی مخالف بودند و با تجدد و آزادیخواهی و استقرار حاکمیت

قانون سرعناد داشتند و در واقع مدافع حفظ نظام استبدادی و مبلغ عقبگرائی بودند، همیشه کوشش داشتند تا تمام طرفداران تجدد، آزادی و استقرار حاکمیت قانون را، افرادی مخالف دین و وابسته به بیگانگان قلمداد کنند، بدون اینکه به این واقعیت تاریخی نیز توجه داشته باشند که در اوائل جنبش مشروطه خواهی، عده ای از روحانیون در آن امر خیر با ایرانیان ترقی خواه و آزادی دوست همصدا و همراه بودند!



۳۵ - هدایت مردم از سوی عده ای از مجتهدین، وعاظ و آخوندها برای بست نشینی در محوطه سفارت انگلیس؛ عکس از کتاب « دولت های ایران در عصر مشروطیت تألیف: ح.م. زاوش » اقتباس شده است.

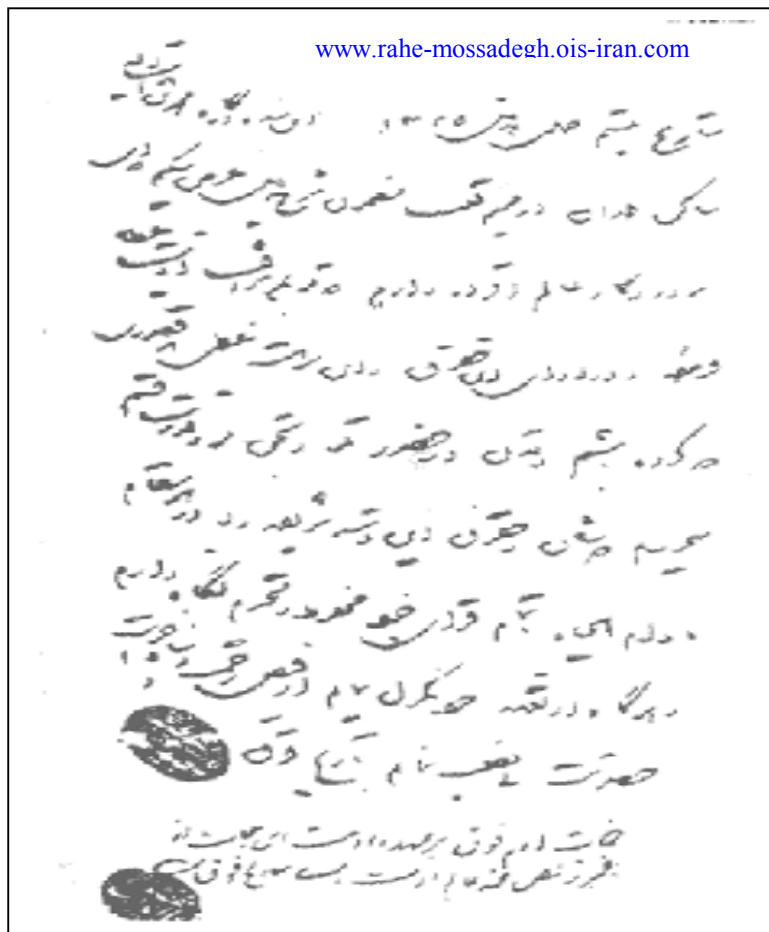


۳۶ - تدارک تغذیه بست نشینان در سفارت انگلیس با کمک بانک شاهی و عده ای از بازاریان آزادیخواه؛ عکس از کتاب « دولت های ایران در عصر مشروطیت تألیف: ح.م. زاوش » اقتباس شده است. عکس بصورتی که در کتاب زاوش به چاپ رسیده است، بدن هیچگونه تغییری در آن، کلیشه شده است!

**پ - ورقه عضویت مصدق در انجمن «جامع آدمیت»،
تنها سندی است که شایعه پردازان، بر مبنای آن مدعی شده اند که
دکتر محمد مصدق عضو فراماسونری بوده است!!**

پایه شایعات «فراماسون» بودن مصدق بیشتر بر محور ورقه ی عضویت وی در انجمن «جامع آدمیت»، دور می زد. «ورقه» ای که بخط خود دکتر مصدق می باشد و بیانگر عضویت دکتر مصدق در سنین جوانی - در اوائل سلطنت محمد علیشاه - در آن انجمن است. ایرج افشار در کتاب «مصدق. مسائل حقوق و سیاست» در این باره نوشته است:

«موقعی که کتاب فکرآزادی تألیف دکتر فریدون آدمیت [پسر عباسقلی آدمیت (پایه گذار جامع آدمیت)] انتشار یافت (تهران ۱۳۴۰) به ملاحظه آنکه ضمن تعهد نامه های اعضای جامع آدمیت تعهد نامه ای هم به خط دکتر مصدق در آنجا چاپ شده بود. من یک نسخه از آن کتاب با نامه ای توسط دکتر غلامحسین خان [مصدق] خدمت دکتر مصدق فرستادم و درخواست کردم صحت آن تعهد نامه را اعلام فرمائید. ایشان پاسخی مرقوم داشتند که متأسفانه در سال ۱۳۴۳ آن را از دست دادم. چون آن نامه اهمیت داشت پس از چندی نامه دیگری برای ایشان نوشتم و به مناسبت از میان رفتن نامه اولی از ایشان درخواست کردم مجدداً نظر خود را مرقوم دارند.»

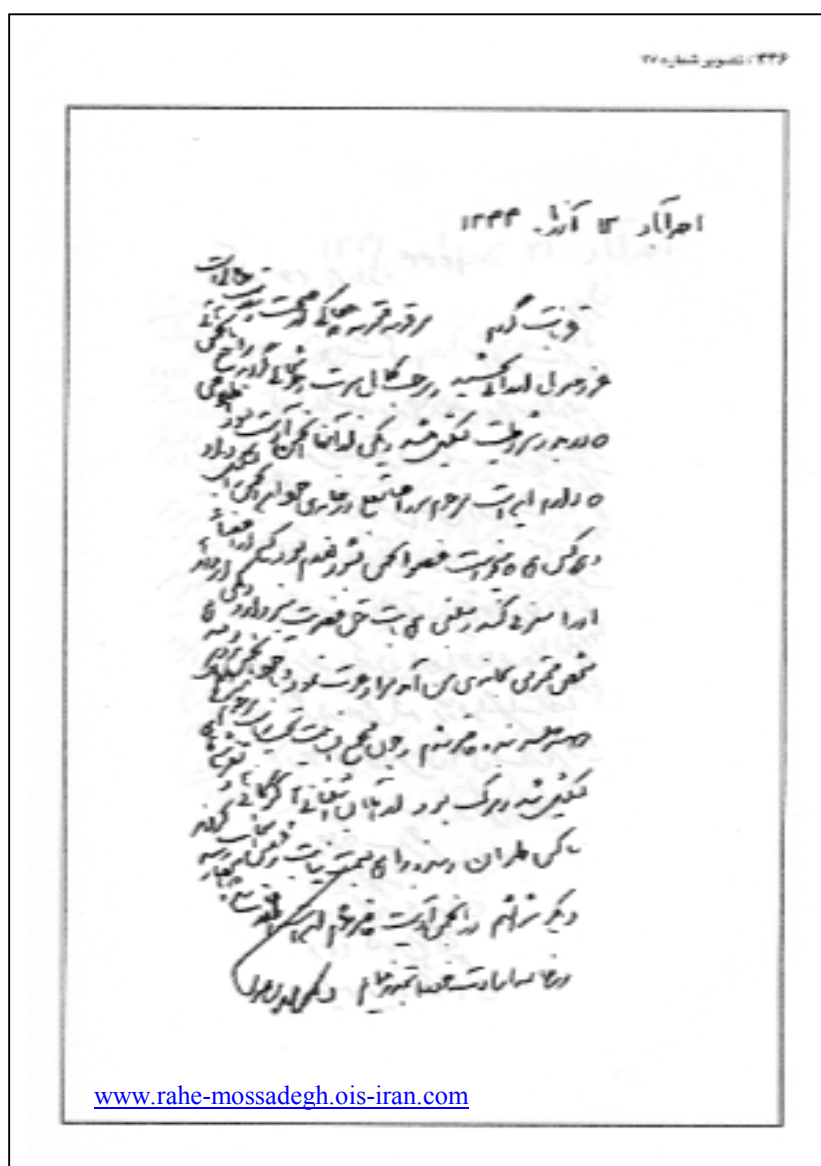


۳۷ - تصویر ورقه ای که دکتر مصدق در هنگام عضویت در انجمن "جامع آدمیت"، بخط خود نوشته است.

دکتر مصدق در پاسخ به نامه ی آقای ایرج افشار در باره عضویتش در جامع آدمیت و علت خروجش از آن انجمن در ۱۲ آذر ماه ۱۳۴۴، نوشته است که:

"... هر کس هم که می خواست عضو انجمن بشود لازم بود کسی از اعضاء او را معرفی کند و مبلغی هم بابت حق عضویت بپردازد. در یکی از روزها شخص محترمی به خانه من آمد، مرا دعوت نمود و با خود به انجمن برد و بعد هم دو سه جلسه بنده حاضر شدم و چون مجمع انسانیت تحت ریاست مرحوم مستوفی الممالک تشکیل شد و مرکب بود از آقایان آشتیانی ها، گرگانی ها و تفرشی های انجمن طهران و بنده را هم به سمت نیابت رئیس انتخاب کردند دیگر نتوانستم در انجمن آدمیت حاضر شوم. ..." (۶۰)

متن نامه مصدق به ایرج افشار تا کنون در بسیاری از کتاب ها چاپ شده است و آنانکه با کتاب های مربوط به تاریخ معاصر ایران سروکار دارند، حتماً از محتوی نامه مصدق و چگونگی ماجرای عضو شدن او در آن انجمن و مدت زمان عضویتش در آنجا، با خبر هستند!



۳۸ - تصویر پاسخ دکتر مصدق به نامه ایرج افشار که بخط خود نوشته است؛
 اقتباس از کتاب مصدق و مسائل حقوق و سیاست - گرد آوری ایرج افشار

ت - اسماعیل رانین و تشکیلات فراماسونری و فراماسونرها و دخالت ساواک و مأمورین " سیا " و اسدالله علم وزیر دربار محمد رضا شاه در امر انتشار کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران!

اسماعیل رانین در بهمن ماه سال ۱۳۴۷ - یعنی ۲۳ ماه بعد از فوت دکتر مصدق - که اجازه نشر کتاب فراموشخانه و فراماسونری را از مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر کابینه امیر عباس هویدا می گیرد ، با چاپ ورقه عضویت محمد مصدق - جوان ۲۵ سال ه - در انجمن « جامع آدمیت » ، همان مصدقی که در شکل دادن ورهبری نهضت ملی شدن صنعت نفت که در امر « بیداری ملل خاورمیانه » ، نقش بسیار بزرگی داشت و در نتیجه آن مبارزات ، ضربه بزرگی بردولت استعمارگر انگلیس وارد شد و خود رانین نیز در بسیاری از جلسات دادگاه نظامی ای که رژیم کودتا علیه دکتر مصدق بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برپا کرده بود ، از نزدیک شاهد چگونگی روند محاکمات و محتوی گفتار و مواضع قاطع و روشنگریهای مصدق بوده است ، با وقاحت و پرروئی مخصوص به خود در صفحه ۶۴۰ آن کتاب مدعی می شود که مصدق عضو " فراماسونری " بوده است!!

اسماعیل رانین برای اینکه ثابت کند که محمد مصدق عضو تشکیلات « فراماسونری » بوده است ، در کنار کلیشه ورقه عضویت مصدق در جامع آدمیت توضیحاتی داده است ، که متن آن مطالب از لحاظ علمی و تاریخ نگاری کوچکترین ارزشی نمی تواند داشته باشد. تفسیر رانین از « ورقه عضویت » مصدق در جامع آدمیت ، بیانگر این واقعیت می باشد که اسماعیل رانین ، در باره " جامع آدمیت " و اعضای آن تشکیلات ، اطلاعات زیادی نداشته است ، بطوریکه حتی نمی دانسته است فردی که بنام " ابوالفضل " ضمانت دکتر مصدق را در انجمن " جامع آدمیت " تقبل کرده است و زیر ورقه تعهد نامه عضویت مصدق را امضاء و مهر نموده است ، دقیقاً کیست و چه نقشی او در آن انجمن داشته است. رانین در همان صفحه ۶۴۰ از واژه های " گویا " ابوالفضل " نام مستعار " شاهزاده عصر ، عضد السلطان فرزند مظفر الدینشاه بوده است ، استفاده کرده است. در واقع این تاریخ نویس دوران محمد رضا شاهی برای اثبات « ادعای » خود - که در واقع آن ادعا چیزی جز مطالب دیکته شده سازمان امنیت (ساواک) نبوده است - ، به حدسیات متوسل شده و بخود زحمت نداده است تا در آنمورد قدری وقت صرف نماید و برای روشن کردن جوانب مسئله مورد ادعا دست به تحقیقات لازم و ضروری بزند. در حالیکه اگر در فرهنگ تاریخ نگاری در ایران ، امر « تحقیق » ، بجای شایعه سازی رسم بود ، اولاً به چنین « قسم نامه ای » که برای عضویت در یک انجمن علنی بنام « جامع آدمیت » نوشته شده بود و در آن مقطع تاریخی که آن انجمن ، همچون ده ها انجمن دیگر که در رابطه با دفاع از مشروطیت ، آزادی و تجدد خواهی تشکیل شده بود و در هنگام ورود محمد مصدق به آن تشکیلات ، افکار عمومی - از جمله مصدق - کوچکترین اطلاعی ، از مسائل پشت پرده و اهداف نهائی برخی بانیان آن تشکیلات (جامع آدمیت) نداشت ، آن نوشته را در کتاب خود « قسم نامه فراماسونری دکتر محمد مصدق » ، نامگذاری نمی کرد!



۳۹ - - تصویر ورقه ی عضویت مصدق در انجمن " جامع آدمیت " ، با توضیح اسماعیل رائین در صفحه ۶۴۰ کتابش.

همانطور که اشاره رفت اگر اسماعیل رائین بجای استفاده از واژه «گویا» و «نام مستعار» ، همچون یک تاریخنگار و محقق قدری وقت خود را صرف " تحقیق " در باره موضوع مورد نظر خود می کرد ، حتماً به این مسئله بر احتی می توانست دست پیدا کند که اولاً چنان " قسم نامه " ای همانطور که اشاره رفت، نمی توانست کوچکترین دلیلی بر « فراماسیونر» بودن شخص دکتر مصدق باشد. زیرا آن مدرک در باره فردی همچون مصدق ، زمانی انتشار خارجی پیدا کرد که جهان سیاست با مدارک و اسناد بسیار زیادی در باره جهت سمت و سوی سیاست و مضمون محتوی سیاست، خواست و اهداف و چگونگی عملکرد مصدق در دفاع از منافع ملی و استقلال ایران علیه منافع و هژمونی دولت استعمارگر انگلیس ، روبرو بود و کاملاً آگاهی داشت که مبارزات ملت ایران برهبری دکتر مصدق در کنار مبارزات ملت هند برهبری « گاندی » ، بزرگترین ضربه را بر پیکر استعمار انگلیس وارد کرده بود.

قضاوت بی طرفانه و صحیح در باره آن ورقه (تقاضانامه عضویت) ، مسئولیت بیشتری را از یک تاریخنگار و باصطلاح محقق بی طرف، طلب می کرد!

آقای اسماعیل رائین بعنوان « تاریخنگار و محقق » حتماً قبل از انتشار کتاب فراماسونری ، از محتوی کتاب خاطرات سیر آنتونی ایدن ، سیاستمدار کهنه کار انگلیسی ، که نقش بزرگی در سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق داشت، مطلع بوده و می دانسته است که سیر آنتونی ایدن در باره ملی شدن صنعت نفت و تأثیرات آن در کشورهای خاورمیانه و شنیدن خبر سقوط دولت ملی مصدق در کتاب خاطراتش چگونه در آنمورد اظهار نظر کرده است . با وجود این روشن نیست چرا در باره ورقه عضویت در انجمن جامع آدمیت چنان غیر علمی قضاوت کرده است؟

« آنتونی ایدن » در صفحه ۲۲۱ کتاب خاطرات خود در رابطه ملی شدن صنعت نفت برهبری دکتر مصدق نوشته است :

« روزی که من متصدی وزارت خارجه شدم آبادان از دست رفته بود و نفوذ ما در خاورمیانه رو به تنزل گذاشته بود. در مصر هم پیش بینی تحولاتی میشد. که لازم بود مطالعه کنم تا بدانم از چه طریق خود را مقابل وضعیات قرار دهم و من یقین داشتم که قبل از هر چیز باید خود را متوجه کار نفت نمایم که منشاء این اختلافات بود.»

و در صفحه ۲۳۹ همان کتاب در باره سقوط دولت ملی مصدق که سازمان های جاسوسی انگلیس و آمریکا در آن نقش محوری داشته اند و خود او در ملاقاتش با پرزینت آیزنهاور مقدمات سقوط آن دولت را فراهم کرده بود ، نوشته است :

« خبر سقوط مصدق وقتی بمن رسید که در کشتی و در بحر مدیترانه بودم و دوره نفاهم را با خانم و پسرم در آنجا میگذرانیدم و در آن شب خواب راحتی کردم. » (۶۱)

وانگهی ، مظفرالدین شاه پسرری داشته است بنام « ابوالفضل میرزا عضد السلطان » ، که اتفاقاً آن فرد که اسم حقیقی اش " ابوالفضل میرزا " بود، همسر دفتر الملوک - خواهر تتی مصدق و پدر آمنه قدس اعظم ، همسر مهندس احمد مصدق، یعنی عروس دکتر مصدق ، همان قدسی خانمی که دکتر مصدق در نوشته هایش مکرراً از او نام برده است و در کتاب نامه های دکتر مصدق بنام « خانم قدسی مظفری » از او نام برده شده است ، بوده است.

من در شجره نامه مادر دکتر مصدق - شجره نامه دوم در این کتاب - ، این نسبت و رابطه خویشاوندی را بصورتی واضح ترسیم کرده ام.

با توجه به توضیحاتی که رفت ، این سؤال مطرح است که آیا حقیقش نمی بود آقای اسماعیل رائین ، بعنوان یک « محقق بی طرف !! » قبل از صدور آن حکم و متهم کردن یکی از بزرگترین شخصیت های سیاسی تاریخ معاصر ایران ، حد اقل در باره چگونگی عضو گیری حدوداً یکصد انجمن که در اوائل انقلاب مشروطیت تأسیس شده بودند ، تحقیق و بررسی می کرد و « متن » ورقه هائی که افراد برای ورود به آن انجمن ها در آنزمان نوشته و امضاء کرده بودند را، با « متن » قسم نامه مصدق بخاطر عضویت در انجمن « جامع آدمیت » ، مقایسه می نمود و برای خوانندگان کتابش توضیح می داد که به کدام یک از جملات و لغاتی که مصدق در آن نوشته استفاده کرده بود ایراد وارد است ؟

کتاب « فراموشخانه و فراماسونری » در ایران در تاریخ ۱۳۴۷/۱۱/۲ با اجازه مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر که خود فراماسونر بود اجازه نشر یافت - آنهم همانطور که اشاره رفت، حدوداً ۲۳ ماه بعد از مرگ دکتر مصدق (مصدق در ۱۴ / ۱۲ / ۱۳۴۵ درگذشت) - در همین رابطه باید خاطر نشان کرد که « پیش از انتشار آن کتاب ، مراتب امر به اطلاع جعفر شریف امامی ، استاد اعظم فراماسونری، » رسیده بود. (۶۲) در واقع دستور انتشار آن کتاب از بالا و آنهم با هدف سیاسی مشخص صادر شده بود!

ث - متهم کردن دکتر مصدق به " فراماسونری " ، در خدمت سیاست و هدف مشخصی قرار داشت که اسناد و مدارک تاریخ معاصر آن توطئه را با شکست روبرو کرد !

چون هدف من از نگارش کتاب " دکتر محمد مصدق و « راه مصدق » " ، ترسیم واقعی شخصیت و ارزش های فکری و سیاسی مصدق می باشد ، با توجه به این واقعیت که من - نویسنده این کتاب - ، خود را یک « مصدقی » می دانم و طرفدار « راه مصدق » هستم ، امید وارم که این وابستگی فکری و علاقه من به مصدق مانع آن نشود تا در کار تحقیقی خود برخوردی همه جانبه ، بی طرفانه و با مسئولیت نسبت به بیان رویدادها و واقعیات آن دوران داشته باشم. بنظر من دکتر مصدق همچون هر انسان دیگری که دارای فعالیت های سیاسی و اجتماعی باشد، حتماً جایز الخطاست . تا آنجا که کمبود ها ، اشتباهات و حتی خطاهای ایشان برایم روشن باشند و نسبت به آنها آگاهی و اطلاعات داشته باشم، حتماً در جلد های بعدی این کتاب در رابطه با بررسی سیاست و فعالیت های مصدق به آنها اشاره خواهم کرد ، ولی چیزی که برای من مهم بوده و هست و در واقع تعیین کننده می باشد، این مسئله و موضوع است که دکتر محمد مصدق بهیچوجه و هیچگاه به منافع ملی ، استقلال و حاکمیت ملی ایران نه تنها خیانت نکرده است ، بلکه او مبارزات و فعالیت ها و روشنگری های خود را بر محور دفاع از آن " ارزش " ها شکل داده است. باین واقعیت تاریخی باید توجه داشت ، و آن اینکه ، برخی از سیاستمداران ایرانی که خود را در زمره وطن پرستان ایران بشمار می آوردند ، بخاطر حفظ استقلال ایران در مقابل دولتهای انگلیس و روسیه ، در آن مقطع تاریخی از سیاستی بنام « سیاست موازنه مثبت » پشتیبانی می کردند ، سیاستی که بر پایه توازن و « موازنه » بین قدرت و نفوذ دولتهای استعمارگر انگلیس و روس در ایران طرح ریزی شده بود. همچنین در آزمون بسیاری از رجال ایرانی بطور علنی خود را طرفدار روسیه « روسو فیل » و یا طرفدار انگلیس « آنگلوفیل » می دانستند و چیزی بعنوان منافع ملی ایران برایشان مطرح نبود. دکتر مصدق در مقابله و مبارزه با چنان فرهنگ و سیاستی که بر ایران حاکم بود ، تز « سیاست موازنه منفی » را مطرح کرد و پرچمدار مبارزه برای استقلال و حاکمیت ملی ایران شد. در واقع او بطور کلی به مخالفت با نفوذ سیاسی بیگانگان در ایران برخاست. در این رابطه است که ضروری تشخیص دادم تا در رابطه با رد اتهام وشایعات " فراماسونری " بودن دکتر مصدق به توضیح بخشی از خصوصیات و سمت و سوی ارزش های فکری ایشان در این جلد کتاب بپردازم.

همچنین ضروریست در رابطه با مسئله فوق متذکر شد که در بین رجال ملی، سید حسن مدرس نیز سیاستی شبیه به سیاست دکتر مصدق داشت که با نفوذ بیگانگان در ایران مخالف

بود و از آن سیاست، بعنوان «موازنه عدمی» نام برده می شد، موضع سیاسی که حتماً بی تأثیر در شکل گرفتن سمت و سوی نظرات و عقاید دکتر مصدق در رابطه با «سیاست موازنه منفی» نبوده است. (در باره «سیاست موازنه منفی» همچنین در بخش شانزدهم همین کتاب، همچنین در صفحه ۱۰۶ توضیحاتی داده شده است.)

محمد رضاشاه پهلوی نسبت به دکتر مصدق کینه و خصومت شخصی داشت. حتی زمانی که دکتر مصدق فوت کرد (۱۴ - اسفند ۱۳۴۵)، فرزندان و یاران سیاسی و هواداران مصدق اجازه نداشتند، یک مجلس ترحیم، امری که در جامعه ایران جزو سنتهای جامعه بوده و هست، برپا کنند و یا طی یک آگهی تسلیت باطلاع فامیل، آشنایان و دوستان مصدق برسانند که دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران، مرد سال ۱۳۳۱ جهان درگذشت! حتی شاه و سازمان امنیتش اجازه ندادند تا او را بر مبنی وصیتش در کنار آرامگاه شهدای سی تیر ۱۳۳۱ در «ابن بابویه» بخاک بسپارند. با توجه به وضع ترور و خفقان حاکم بر جامعه ایران در آن مقطع تاریخی مورد بحث که هیچ کس در باره هیچ موضوعی، بدون صواب دید و اجازه «ساواک» حق اظهار نظر نداشت و در واقع «سانسور» بر همه چیز حاکم بود. انتشار کتاب فراموشخانه و فراماسونری اسماعیل راین برای من - نگارنده این کتاب - در آن زمان که یکی از فعالین «جبهه ملی ایران در اروپا» و سازمان «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - اتحادیه ملی» بودم، همچون بسیاری از فعالین دیگر این سؤال مطرح بود، هدف سیاسی شاه و سازمان امنیت اش از انتشار کتاب راین در باره فراماسونری، چیست؟

اسماعیل راین در آن کتاب اکثر سیاستمداران ایران را فراماسیونری قلمداد کرده و نوشته است، همگی آن جماعت به منافع ملی ایران خیانت کرده اند. این جناب حتی دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی شدن صنعت نفت، را بخاطر اینکه در دوران جوانی چند صباحی عضویت در انجمن «جامع آدمیت» داشته است، «فراماسونری» معرفی کرده بود! بدون اینکه حتی به این مسئله ساده توجه نماید که «جامع آدمیت» یک تشکیلات علنی بود، در حالیکه تشکل های فراماسونری، همگی تشکلهای سری بودند!!

بنظر اسماعیل راین تمام نخست وزیران دوران سلطنت پهلوی بجز پنج نفر از آن ها، بقیه از عاملین فراماسونری بوده اند. آن پنج نفر عبارت بودند از:

۱ - علی امینی که پارتی بزرگ آمریکائی داشت و در یک مرحله تاریخی - دوران کندی - از سوی آمریکائیا بعنوان نخست وزیر به شاه تحمیل شد، وزیر دارائی دولت کودتای سرلشگر فضل الله زاهدی و امضاء کننده قرارداد کنسرسیوم نفت؛

۲ - اسدالله علم وزیر دربار که یکی از مشاورین و نزدیکان شاه بود، او همچون پدرش - شوکت الملک - از زمره سیاستمداران ایرانی بود که علاقه وافری به دولت انگلیس داشت و از سوی ملکه انگلیس مفتخر بدریافت " نشان درجه عالی انگلیس " شد، او فردی بود که از انتشار کتاب فراماسونری توسط راین حمایت کرد؛

۳ - عبدالحسین هژیر وزیر دربار و از نزدیکان اشرف پهلوی خواهر شاه، فردی که به جرگه طرفداران آمریکا متمایل شده بود و در زمان نخست وزیری اش " طرح ۲۵ ماده ای " برای حل مسئله نفت پیشنهاد کرد که مورد توافق انگلیسها قرار نگرفت و بعداً توسط فدائیان

اسلام ترور شد.

۴ - سپهبد حاجعلی رزم آرا، فردی که گفته می شود آمریکاییها از نخست وزیر شدنش پشتیبانی کردند و در واقع او را به شاه تحمیل نمودند . ابوالحسن ابتهاج در کتاب خاطراتش به نقل از حسین علا ، نوشته است که « گرال دوئر » یکی از اعضاء سفارت آمریکا در تهران ، در ملاقاتی که با آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی داشته به وی می گوید " ما تصمیم گرفته ایم رزم آرا را روی کار بیاوریم و شما باید از او پشتیبانی کنید " (۶۳). امری که باعث رنجش خاطر آیت الله کاشانی می گردد . اما فدائیان اسلام رزم آرا را که بمقام نخست وزیری رسیده بود ، همچون عبدالحسین هژیر وزیر دربار ، ترور کردند ؛

۵ - سپهبد زاهدی کودتاچی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی مصدق ؛

آن پنج تن که اشاره ای کوتاه به مشخصات هویت آنها شد، نخست وزیرانی بوده اند که رابطه ی حسنه ای با آمریکائی ها ئی داشته اند و برخی از آنها همچنین از رابطه ی خوبی با دولت انگلیس برخوردار بوده اند، روی این اصل در اسناد کتاب فراموشخانه و فراماسونری راتین بطور غیر مستقیم از آن پنج تن بعنوان افراد غیر وابسته به بیگانگان یاد شده است !

اسدالله علم در خاطراتش به صحبتی که با ملکه فرح در باره فراماسونری و فراماسون بودن اکثر رجال سیاسی ایران داشته است، اشاره نموده است و نوشته است که چطور آن موضوع را در آنزمان به شهبانو خبر داده است.

همچنین نباید از خاطر بدور داشت که کتاب فراماسونی اسماعیل راتین بعد از " انقلاب سفید شاه " ، انتشار پیدا کرد، دورانی که جامعه می بایستی بطور کامل در اختیار سیاستمداران طرفدار امپریالیسم آمریکا - جوانان مورد نظر و علاقه ویلیام وارن ، معروف به کانون مترقی ، و سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) - قرار گیرد.

در کتاب « ظهور و سقوط سلطنت پهلوی » که گفته می شود به قلم حسین فردوست است ، بخش مربوط به « فراماسونری ، بهائیت و توده ای های انگلیسی » ، نوشته شده است :

« فراماسونری در ایران از آغاز به عنوان یک سازمان سیاسی به نفع انگلستان کار می کرد، به نحوی که اکثر مقامات مهم مملکتی یا فراماسون بودند و آن مقام به آنها داده می شد و یا پس از اشتغال فراماسون می شدند.».

به چگونگی تأسیس « لژ پهلوی » در دوران سلطنت محمدرضا شاه که فردی بنام [محمد خلیل] جواهری در رأس آن « لژ » قرار داشته است اشاره شده و در ادامه آن نوشتار آورده شده است :

« آمریکائی ها از همان آغاز که ساواک را ایجاد کردند ، خواستند که کلیه سازمان های سیاسی و غیر سیاسی و سازمان های بین المللی که در ایران شعبه دارند ، در اداره کل سوم بررسی شود. این نظر هم شامل فراماسونری می شد و هم شامل بهائیت. آمریکایی مستشار اداره کل سوم روی این بررسی نظارت می کرد و در واقع اطلاعات دست اول را خودش به « سیا » انتقال می داد. بدین ترتیب، آمریکایی ها توانستند از همان سال ۱۳۳۶ تشکیلات فراماسونری ایران را بشناسند و روی آن کار کنند.».

در رابطه با کتاب فراماسونری رانین در همان کتابی که بنام فردوست به چاپ رسیده است، چنین نوشته شده است:

«انتشار کتاب ۳ جلدی رانین ضربه سختی به فراماسونی ایران بود، زیرا اسامی بسیاری از آنها را افشاء کرد. آیا رانین رأساً این کار را کرد و یا به اشاره دستگاه خاصی؟ بعید بنظر می رسد که او رأساً به این کار مبادرت کرده باشد و به احتمال قریب به یقین چاپ آن از افشاگری های آمریکا بود ...» (۶۴)

در جلد دوم کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» که «مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی» مؤلف آن هست - در واقع نویسنده آن کتاب عبدالله شهبازی می باشد - (۶۵)، در صفحه ۲۴۳ آن کتاب درج شده است که:

"اسماعیل رانین با ساواک ارتباط داشت و از «همکاران» اداره کل نهم ساواک، که محل تجمع اندیشمندان و «نخبگان» وابسته به ساواک بود، محسوب می شد. به اعتقاد ما، اسناد و مدارک منحصر بفرد شاپورجی دستمایه تألیف رانین قرار گرفت و این طرح پیچیده حاصل اندیشه او بود که با دست اسدالله علم اجرا شد. بنابر این عجیب نیست که در مجموعه سه جلدی فوق مهم ترین بخش تاریخ فراماسونری ایران، یعنی نقش اردشیر جی در آن حذف شده و تنها در دوسه مورد نام وی به چشم می خورد و نام چهره های مرموزی چون میرزا کریم رشتی نیز بکلی حذف گردیده است."

و در صفحه ۲۴۵ همان کتاب می خوانیم:

"... جلد چهارم اثر او هیچگاه انتشار نیافت. باید افزود که در ۳ جلد منتشر شده نیز مهم ترین فصول تاریخ فراماسونری ایران سانسور شد. از جمله این موارد حذف نام چهره های مورد نظر [اسدالله] علم از لیست فراماسونری و حذف کامل داستان «لژپهلوی» و نقش محمدرضا شاه به عنوان بزرگ فراماسون ایران بود." (۶۶)

همانطور که قبلاً اشاره رفت، محمد رضا شاه با مصدق و مصدقیها دشمنی خصمانه داشت و برای ضربه زدن به مصدق حاضر به دست زدن به هر کاری بود. روشن بود که وی از متهم کردن مصدق به «فراماسونری»، تشکیلاتی که در جامعه ایران بد نام بود، استقبال می کرد. مگر دستگاه تبلیغاتی سازمان امنیت شاه تمام نیروهای سیاسی از جمله ما فعالان کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی را که مخالف با وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا بودیم و شدیداً به قانون شکنی و پایمال شدن حقوق قانونی مردم توسط کارگزاران و مأمورین رژیم شاه اعتراض داشتیم و دست بافشاگری می زدیم، بدون ارائه کوچکترین مدرکی متهم به همکاری با سازمان های جاسوسی شرق و غرب نکرد!!

در زیر به یک نمونه از این برخورد خصمانه و کینه توزانه شاه با طرفداران مصدق، اشاره می کنم ..

ابوالحسن ابتهاج، فردی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در دوران نخست وزیری دولت کودتای سپهبد زاهدی، رئیس کل سازمان برنامه بود، در کتاب خاطراتش نوشته است که سازمان امنیت و همچنین شاه مملکت - محمد رضاشاه پهلوی - از وی می خواهند تا طرفداران مصدق - منظور اعضای «حزب ایران» بود که شغل های حساس و کلیدی در آن مؤسسه داشته اند و حضور آن ها برای ادامه کار "سازمان برنامه" در آزمون لازم و ضروری بوده است - را از آن اداره اخراج کند. امری که با مخالفت ابتهاج روبرو می شود. جرم آن افراد که می

بایستی اخراج شوند ، نه اختلاس و دزدی ، بلکه این گناه کبیره بوده است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، باز هم برای شخصیت دکتر مصدق احترام قائل می شده اند . (۶۷) با وجود تمام ترندها و شایعه پراکنیها ، تهدیدات ، ارباب ، سرکوب و زندان ... شاه موفق نشد و نتوانست در بین مردم ایران از ارزش و ابهت مصدق و مصدقیها که مردم به جمع آنها در آن زمان « ملیون » می گفتند ، بکاهد . حتی شاه مدتی کوشش کرد تا برهبری « غلام خانه زاد » خود ، دکتر منوچهر اقبال ، یکی از احزاب دوقلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را « حزب ملیون » بنامد - تا از آن طریق ، شاید نام « ملیون » مصدقی بفراموشی سپرده شود - ، همان « حزبی » که چون فعالیتهاش نتوانست نتیجه ی مثبتی با خود به همراه داشته باشد ، بعداً تغییر نام داد و خود را « حزب ایران نوین » نامید ، که بنا بر " فرمان شاه " ، آن حزب نیز خود را بعداً منحل و ستون اصلی " حزب رستاخیز " شاه را تشکیل داد .

ج - اتهام « فراماسونری » به فردی همچون مصدق با آن کارنامه سیاسی و خصوصیات و ارزش هائی که هویت سیاسی اش را تشکیل می دادند ، نمی توانست چیزی جز تبلیغات دروغین دشمنان نهضت ملی و قدرت طلبان تمامیت خواه و نیروهای عقبگرا و متحجر باشد!

پس از شهریور ۱۳۲۰ و استعفای رضا شاه از سلطنت و شروع سلطنت محمدرضا شاه با کمک و یاری محمدعلی فروغی « استاد اعظم فراماسیونری ایران » ، صف بندیهای جدید سیاسی در ایران بوجود آمد . که یکی از این طیف های سیاسی بر پایه نظرات و عقاید مطرح شده از سوی دکتر مصدق و همفکرانش شکل گرفت ، نیروی سیاسی که برای استقلال و آزادی ، حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران و حاکمیت قانون ، و حاکمیت ملت از طریق برگزاری انتخابات آزاد و عدالت اجتماعی ، نسبت به دیگر مسائل سیاسی - اجتماعی ارجحیت تام قائل بود . سیاستی که در تضاد و مخالفت با نظرات و عقاید و اهداف و عملکرد نیروهای چپ و راست وابسته به بیگانگان و طرفداران استبداد و متحجر قرار داشت . مصدق در طی فعالیت های سیاسی خود توانسته بود با کمک همفکران و طرفدارانش ، ارزش های « آزادی و استقلال » را به جزئی از ارزش های هویتی بخشی از فعالین سیاسی و علاقمندان به ایران آزاد و مستقل و آباد تبدیل نماید . روی این اصل مخالفین سیاسی مصدق با تمام نیرو در جهت معشوش جلوه دادن نظرات و عقاید مصدق و مصدقیهای واقعی عمل کردند و می کنند .

بخشی از نیروهای مخالف مصدق ، پس از مرگ مصدق بر محور شایعه پراکنی در باره عضویت مصدق در « جامع آدمیت » دست به تبلیغات زدند . حتی پس از سرنگونی رژیم شاه بعضی از افراد و نیروهای وابسته به رژیم شاه و طرفداران دکتر مظفر بقائی کرمانی ، جناح هائی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی که با آزادیخواهی و حاکمیت ملت و ترقی و پیشرفت سر عناد داشتند ، حتی افراد بیگانه پرست که با تظاهر به طرفداری از اسلام و مذهب شیعه ، خود را در صفوف مدافعین جمهوری اسلامی جا زده بودند ، در آن کارزار تبلیغاتی شرکت کردند . این نیروهای مخالف ، در تبلیغات سوء خود تا آن درجه پیش رفتند که مدعی شدند ، " دکتر مصدق در تمام طول زندگی سیاسی اش عامل انگلیس بوده است " . بدون اینکه به این موضوع توجه داشته باشند که سیاستمداران دولت استعمارگر انگلیس مگر مغز خر خورده بودند که اگر دکتر مصدق همچون تقی زاده ، وثوق الدوله ، فرمانفرما ، فروغی ...

«عامل» آنها بوده است، بجای مأموریت دفاع از منافع انگلیس و خیانت بمنافع ملی ایران، به ایشان «مأموریت» بوجود آوردن " نهضتی" بر محور خواست دفاع از " حاکمیت ملی ایران"، که در تحلیل نهائی بنفع منافع و سیادت دولت انگلیس بهیچوجه نبود و بضرر آنها تمام می شد را، بدهند!!

آنان که چنین ادعای کاذبی را مطرح کرده و می کنند و دست به قصه پردازی زده اند، فراموش کرده اند که اسناد و مدارک زیادی در تاریخ معاصر ایران و حتی تاریخ جهان وجود دارند که عکس ادعای آنها را بیان می کنند و بر این امر تاکید دارند.

چ - اشاره ای کوتاه به کارنامه سیاسی دکتر مصدق

۱ - مصدق جوان اولین سیاستمدار ایرانی بود که در آبان ۱۲۹۳ شمسی با نگارش رساله ای در باره «کاپیتولاسیون»، خواستار بوجود آوردن وضعیت جدید حقوقی برای پایان دادن به کاپیتولاسیون در ایران شد.

۲ - دکتر مصدق با قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ میلادی - برابر هفدهم مرداد ۱۲۹۸ شمسی - و ثوق الدوله که در بست ایران را به انگلستان فروخت، مخالفت کرد و در آنمورد مشخص، در آنزمان به جامعه ملل شکایت نمود و علیه دولت انگلیس عرضحال داد.

۳ - دکتر مصدق در اعتراض به کودتای انگلیسی سید ضیاء طباطبائی و رضاخان میرپنج در سوم اسفند ۱۲۹۹ طی تلگرافی به احمد شاه تلویحاً با حکم نخست وزیری سید ضیاء از سوی احمد شاه مخالفت کرد (۶۸) و بعداً در مجلس چهاردهم طی سخنرانی تاریخی خود در مخالفت با اعتبار نامه سید ضیاء، از ماهیت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ پرده برداشت.

۴ - دکتر مصدق - در زمانیکه در کابینه مشیرالدوله، وزیر امور خارجه بود - با ادعای دولت انگلیس در خصوص مالکیت آن دولت استعمارگر بر جزائر «ابوموسی» و «شیخ شعیب» در خلیج فارس، مخالفت کرد.

۵ - دکتر مصدق در مجلس ششم با دولت مستوفی، بخاطر حضور و ثوق الدوله (وزیر دادگستری) و محمدعلی فروغی - ذکالملك - (وزیر جنگ) در کابینه او، دست بمخالفت زد و در باره سیاست استعماری انگلیس و عاملینش در ایران به روشنگری پرداخت.

۶ - دکتر مصدق با تغییر سلطنت بنفع رضاخان سردار سپه که در اثر کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ مقدمات بدست گرفتن قدرت توسط او آماده شده بود، دست بمخالفت زد و یکی از بزرگترین نطق های تاریخی خود را در دفاع از " حاکمیت قانون"، قانونمداری و مخالفت با استبداد و دیکتاتوری در روز ۹ آبان ۱۳۰۴ در مجلس شورایی کرد و گفت:

«... پادشاه فقط و فقط می تواند به واسطه رأی اعتماد مجلس یک رییس الوزرایی را به کار بگمارد. خوب، اگر ما قائل شویم که آقای رییس الوزرا پادشاه بشوند آن وقت در کارهای

مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد. شاه هستند، رییس الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب [یکی از نمایندگان معمم دوره پنجم مجلس شورای ملی] هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرف ها نمی روم. بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟! آزادی خواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می رفتید و مردم را دعوت به آزادی می کردید. حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رییس الوزرا، هم حاکم! اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است. پس چرا خون شهدای آزادی را بی خود ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید، می خواستید از روز اول بیاپید بگویید که ما دروغ گفتیم. مشروطه نمی خواستیم. آزادی نمی خواستیم. یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود...» (۶۹)

۷ - دکتر مصدق با طرح تز «سیاست موازنه منفی»، امر دفاع از استقلال و "حاکمیت ملی" ایران را مطرح کرد و بر پایه این «تز»، بمقابله با نفوذ سیاسی کشورهای بیگانه در ایران پرداخت و با واگذاری امتیاز نفت به آمریکا و شوروی مخالفت نمود و مبارزات نهضت ملی شدن صنعت نفت را به خاطر قطع نفوذ سیاسی دولت انگلیس و شرکت نفت شکل داد و به پیش برد. او در رابطه با همین تز در ۱۲ - اسفند ۱۳۲۴ در مجلس شورایی گفت: «همه میدانید که من از طرفداران جدی سیاست بیطرفی و موازنه هستم و برای حفظ این سیاست در این مجلس مبارزه نموده ام...». مصدق «سیاست بیطرفی» را سالهای سال قبل از تشکیل کنفرانسی از سوی سران کشورهای بیطرف در «باندونک» مطرح کرده بود.

۸ - دکتر مصدق با ارائه پیشنهاد قانون منع واگذاری امتیاز نفت در مجلس دوره ۱۴، دولت را موظف کرد تا زمانیکه کشور ایران تحت اشغال ارتش بیگانه قرار دارد، با هیچ کشور بیگانه ای وارد مذاکره و انعقاد قرارداد در رابطه با واگذاری منابع زیرزمینی نگردد. در اثر تصویب پیشنهاد مصدق از سوی مجلس در زمان دولت سهام السلطان بیات، وضعیت قانونی در ایران بوجود آمد که بعدها، احمد قوام (قوام السلطنه) نخست وزیر که برای پایان دادن به حضور ارتش سرخ در استان آذربایجان به مسکو مسافرت کرد، توانست با استفاده از آن «وضعیت قانونی»، استالین را متقاعد کند تا ارتش سرخ، خاک ایران را ترک کند و بعنوان پاداش امتیاز نفت شمال را - در صورت توافق مجلس شورایی - دریافت کند!!

۹ - دکتر مصدق در مجلس دوره چهاردهم پرده از تمدید قرارداد داری در دوران سلطنت رضا شاه برداشت و سید حسن تقی زاده وزیر مالیه در زمان تمدید قرارداد را (سال ۱۳۱۲) شدیداً مورد انتقاد و نکوهش قرار داد و گفت:

«تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله ۱۶ بلیون و ۱۲۸ هزار ریال [بیول آن زمان] ضرر زده باشد، و شاید مادر روزگار دیگر نزیاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کرده باشد!!».

۱۰ - دکتر مصدق برای "حاکمیت ملت (حاکمیت مردم)" ارزش والائی قائل بود و در این رابطه بود که بر امر آزادی انتخابات مجلس شورایی و آزادی مطبوعات و برقراری حاکمیت قانون و در واقع اجرای قانون اساسی مشروطیت تاکید فراوان داشت و اتفاقاً فکر ایجاد تشکیل "جبهه ملی ایران" در تحصن در دربار در رابطه با اعتراض به انتخابات تقلبی دوره شانزدهم مجلس شورایی ریخته شد.

۱۱ - دکتر مصدق رهبر و پرچمدار نهضت ملی شدن صنعت نفت بود، نهضتی که در کنار مبارزات استقلال طلبانه گاندی در هند، بزرگترین ضربه را بر پیکر امپراطوری انگلیس در آن مقطع تاریخی وارد کرد. (در بوجود آوردن آن نهضت و امر ملی شدن صنعت نفت ضروریست خاطر نشان کرد که افرادی همچون آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، دکتر مظفر بقائی کرمانی، حسین مکی، نقش بزرگی داشته‌اند - افرادی که بعد از قیام سی تیر ۱۳۳۱ به صفوف مخالفین مصدق پیوستند و در سرنگونی دولت دکتر مصدق همچین بی تأثیر نبودند -).

۱۲ - دولت ملی و قانونی دکتر مصدق در اثر کودتائی که سازمانهای جاسوسی انگلیس و ایالات متحده آمریکا با کمک نیروهای ارتجاعی و بخشی از ارتش شاهنشاهی ترتیب داده بودند سرنگون شد. همان کودتائی که رئیس جمهور سابق آمریکا، پرزیدنت کلینتون، بطور واضح و آشکار به شرکت دولت آمریکا در کودتا اشاره کرد و بیان داشت که کودتا بضرر دمکراسی در ایران و خاورمیانه بوده است و خانم اولبرایت وزیر امور خارجه اش از رویداد آن فاجعه افسوس خورد.

۱۳ - دکتر مصدق در اولین جلسه رسیدگی به «صلاحیت» در «محکمه نظامی» دولت کودتا محمد رضاشاه پهلوی می گوید:
 «... دفاع من فقط از دو نظر است: اول آنکه ثابت کنم که با چه استدلال یک عده از رجال وطن پرست را که سرمایه بزرگی برای مملکت خواهند شد به جای این که تشویق شوند گرفتار حبس و زجر کرده‌اند؛ دوم این که با چه لطایف الحیل می خواهند نهضت ملی ایران را که چند سال است مردم این مملکت در راه آن رنج کشیده‌اند و به نتایج نیکویی رسیده‌اند از بین ببرند و باز وطن عزیز ما را دچار دخالت‌های نامشروع و اغراض دول استعماری و اعمال آنها بکنند...» (۷۰)

و در روز ۲۸ آذر سال ۱۳۳۲ در آخرین روز جلسه محاکمه در دادگاه نظامی برای ثبت در تاریخ می گوید:

«آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری‌های جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمان‌های استعماری و جاسوسی بین‌المللی در افکنده‌ام...» (۷۱) و ..

ح - استعمارگران همیشه سعی و کوشش دارند تا در جنبش‌ها و نهضت‌های ضد استعماری و آزادیخواهانه نفوذ کنند و حتی رهبری آن جنبش‌ها را بوسیله افراد نفوذی و وابسته خود تصاحب کنند و یا بنحوی تحت کنترل در بیاورند تا آنها را از اهدافی که در پیش دارند منحرف نمایند، ولی هیچگاه خود، چنین جنبش‌ها و نهضت‌هایی را پایه‌گذاری نکرده‌اند!

با توجه به توضیحاتی که رفت، همچنین ضروریست خاطر نشان کرد، اسناد و مدارک تاریخ معاصر، بیانگر این واقعیت تلخ هستند که استعمارگران از طریق عاملین خود کوشش کرده و

می‌کنند تا «جنبش‌ها و نهضت‌های استقلال طلبانه و آزادیخواهانه» را منحرف کنند و از طریق عوامل خود در آن جنبش‌ها و نهضت‌ها نفوذ کرده و در صورت امکان برای آن «جنبش‌ها و نهضت‌ها» رهبری وابسته بوجود آورند، وضعیتی که پس از خلع محمد علی شاه، در دوران صدر مشروطیت، عملی کردند. اسامی برخی از عوامل و طرفداران انگلیسها را می‌توان در ترکیب اعضای «هیئت مدیره ۱۲ نفره» و «هیئت ۱۰ نفره دادگاه انقلاب» ملاحظه نمود. ...

اما تا کنون جز این شایع پراکنی برخی از نیروهای ارتجاعی ایران همچون دکتر سید حسن آیت، مبنی بر اینکه «دکتر مصدق در تمام طول زندگی سیاسی اش عامل انگلیس بوده است»، از موضوع دیگری من سراغ ندارم، که بیانگر این امر باشد که استعمارگران در جهت بوجود آوردن «نهضتی»، آنها نهضتی که سمت و سوی خواست‌ها و اهدافش، علیه منافع خود آنها باشد، پیشقدم شده باشند. حسین ملکی (زاوش) نیز نظریه‌ای شبیه به نظریه دکتر سید حسن آیت در رابطه با جنبش آزادیخواهی مطرح کرده است. در رابطه با گفتار زاوش بعداً - در همین فصل - توضیحاتی خواهم داد.

دکتر سید حسن آیت، یکی از یاران دکتر مظفر بقائی کرمانی بود. دکتر بقائی مرید و دوست آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، فردی که به اتفاق آیت الله کاشانی در کنار دکتر مصدق نقش بزرگی در پیروزی ملی شدن صنعت نفت ایفا کرد، ولی در زمانی که آن جنبش می‌رفت تا بعد از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، و شکست دربار و ارتجاع، خواست هایش را در جامعه ایران نهادینه کند، همسو با آیت الله کاشانی ساز جدائی از مصدق و نهضت ملی را سر داد و پس از جدائی از مصدق در مخالفت با مصدق و نهضت ملی تا آنجا پیش رفت که در قتل افشارطوس رئیس شهربانی دولت ملی مصدق (۷۲) و توطئه در جهت سرنگونی دولت ملی، به یکی از مهره‌های اصلی توطئه و خیانت تبدیل شد.

دکتر سید حسن آیت از طریق انتشار کتابی بنام «چهره حقیقی مصدق السلطنه» برای مغشوش جلوه دادن هویت سیاسی دکتر مصدق، الحق زحمت زیادی کشیده است. بی‌مروتی و خارج از انصاف خواهد بود که در رابطه با نام افراد و نیروهائی که بر پایه شایعات و اتهامات بنحوی در متهم کردن دکتر مصدق به «فراماسونری»، نقش داشته‌اند از دکتر سید حسن آیت نام نبرد.

شاگردان و رهروان دکتر سید حسن آیت و دکتر مظفر بقائی کرمانی جزو نیروهائی هستند که با تحریف تاریخ، به ادامه سیاست تبلیغاتی حسن آیت و دکتر مظفر بقائی کرمانی علیه دکتر مصدق، همچنان ادامه می‌دهند و همسو با برخی از نیروهای حزب الهی و سلطنت طلبان در آن رابطه جو سازی می‌کنند!

دکتر سید حسن آیت، همان سیاستمداری است که پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ به ابتکار و راهنمائی او گردهمائی تحت عنوان کنگره منتقدین قانون اساسی در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۸ همزمان با جلسات مجلس خبرگان برگزار شد. ریاست آن کنگره را شخصی بنام دکتر صادقی از روحانیون ایرانی مقیم عربستان سعودی بعهده داشت که «سخت تحت تاثیر اندیشه‌های وهابی شده اخوان المسلمین قرار گرفته بود». دکتر صادقی بر این نظر بود که «کلا قوه مقتنه حذف شود چون تفتین کار خدا است». دکتر حسن آیت در «کنگره منتقدین قانون اساسی»، پیش نویس قانون اساسی را، «قانونی بیشتر غربی تا اسلامی دانست» و ضمن اشاره به تدوین کنندگان پیش نویس - که منظور عده‌ای از طرفداران مصدق بود زیرا طرح پیش نویس را افرادی همچون صدر

حاج سید جوادی و دکتر کریم لاهیجی بر پایه توافقات قبلی برخی افراد با آیت الله خمینی، نوشته بودند - و ابراز نگرانی از اینکه «باز هم سرو کله مزدوران غرب پیدا شده تا این انقلاب را نیز مانند مشروطه منحرف کنند»، خواستار طرد پیش نویس شد. او که در «مجلس خبرگان» نماینده بود، از مدافعین سر سخت «ولایت فقیه» بشمار می رفت. (۷۳) البته دکتر آیت و همفکرانش تا حدود زیادی موفق شدند بخشی از نظرات و عقایدشان را که در مغایرت با اصول و روابط دمکراتیک و قولهایی که آیت الله خمینی ب مردم ایران داده بود - از جمله در سخنرانی خود در بهشت زهرا - قرار داشت، در قانون اساسی جمهوری اسلامی بگنجانند!!

خ - اشاره به برخی از نوشته های که موضوع آنها مربوط به عضویت دکتر مصدق در "جامع آدمیت" و اصولا «انجمن» ها در اوائل انقلاب مشروطه می باشد!

برای روشن شدن جوانب موضوع بحث، همچنین به هشت نوشته و کتاب بقلم دکتر هدایت متین دفتری، دکتر همایون کاتوزیان، امیر کاظمی، دکتر فریدون آدمیت، دکتر حسین آبادیان، عبدالله شهبازی، زاوش - حسین ملکی و نورالدین کیانوری که در رابطه با موضوع «انجمن» ها و «جامع آدمیت» مطالبی را نشر داده اند، اشاره می کنم. برخی از این افراد در نوشته های خود سعی کرده اند تا دکتر مصدق را فراماسونری معرفی کنند تا بخیال خود هویت سیاسی رهبر نهضت ملی ایران را خدشه دارکنند!!

۱ - دکتر هدایت متین دفتری، پسر دکتر احمد متین دفتری و خانم منصوره مصدق - دختر دکتر مصدق - در رابطه با عضویت مصدق در "جامع آدمیت"، نوشته است:

« ۱۱ تیر ۱۲۸۶ - قبول عضویت در "جامع آدمیت" .

مصدق، به گفته خودش، بنابر دعوت دوست و پسر خاله خود سلطان جنید میرزا این عضویت را پذیرفت. سلیمان میرزا اسکندری [یکی از بنیانگذاران بعدی حزب توده ایران] نیز همزمان در آن جا بود.»

دکتر هدایت متین دفتری در نوشته خود به نامه ای که دکتر مصدق در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۴۴ در جواب سؤال ایرج افشار در باره عضویت مصدق در جامع آدمیت و علت خروجش از آن انجمن نوشته بود اشاره کرده است و متن آن نامه را بطور کامل در نوشته خود نقل کرده است. چون قبلا متن نامه دکتر مصدق به ایرج افشار را، به نقل از کتاب نامه های دکتر مصدق در پاورقی ۵۸ نقل کرده ام، از تکرار آن متن در اینجا خودداری می کنم و توجه شما را به آن پاورقی جلب می کنم. همچنین تصویری از آن نامه که بخط دکتر مصدق می باشد در صفحات قبلی این کتاب چاپ شده است. (۷۴)

۲ - دکتر همایون کاتوزیان در کتاب «مصدق و نبرد قدرت» در رابطه با «جامع آدمیت» و تبلیغات دکتر حسن آیت علیه دکتر مصدق نوشته است:

« در این زمان [اوائل انقلاب مشروطیت] مصدق عضو انجمن مترقی «جامع آدمیت» بود که این انجمن با فراماسونری ارتباط هایی داشت. (۷۵) جنبش فراماسونری در نیمه های سده نوزدهم (۷۶) با پاره ای از ایرانیان تماس برقرار کرد و ارزش های اجتماعی و سیاسی اروپای نیمه دوم قرن نوزدهم از این مسیر به ایران وارد گردید. موضع فراماسونری در

قبال انقلاب مشروطیت ایران همان موضعی بود که یک قرن پیش در برابر انقلاب کبیر فرانسه اتخاذ کرده بود: بسیاری از انقلابی‌های برجسته و تند رو به فراماسونری وابستگی داشتند. مثلاً سید جمال الدین اسدآبادی (افغانی) یکی از فراماسون‌های پیشرو زمان خود بود و سید حسن تقی زاده در جریان انقلاب مشروطیت و بعد از آن، فراماسون بود. اما از دهه ۱۹۴۰ (۱۳۲۰) بنا به دلایل - صحیح و جعلی هر دو - فراماسیونری در سیاست ایران و از هه کثیفی شد و دشمنان مصدق وقتی در ۱۳۴۶ یعنی یک سال بعد از درگذشت او متوجه عضویت او در جامع آدمیت شدند (۷۷)، بلافاصله اعلام کردند که او در تمامی طول زندگی اش عامل انگلیسی‌ها بوده است. (۷۸) در هر صورت، مصدق چند هفته‌ای پیش در جامع آدمیت نماند و به "جامع انسانیت" پیوست که علی‌اکبر دهخدا ("دخو" طنز نویس معروف که در صوراسرافیل مطالب انتقادی طنز آمیزی می‌نوشت و بعدها از چهره‌های بنام ادبی شد) نیز عضو فعال آن بود. (۷۹) جامع انسانیت یک سازمان انقلابی تند رو بود و سی‌تفنگچی داوطلب داشت. اما مشروطه خواه جوان [مصدق] بزودی از جامع انسانیت نیز دل برکند. «(۸۰)».

اگر چه دکتر همایون کاتوزیان در آن کتاب در رد اتهامات حسن آیت به دکتر مصدق کوشیده است، ولی در توضیح خود در باره ماهیت جامع آدمیت و فراماسونری، از "واژه" ای همچون "انجمن مترقی" در وصف انجمن "جامع آدمیت" و یا نگارش جمله ای مبنی بر اینکه: "موضع فراماسونری در قبال انقلاب مشروطیت ایران همان موضعی بود که یک قرن پیش در برابر انقلاب کبیر فرانسه اتخاذ کرده بود"، استفاده کرده است، بدون اینکه به تبلیغاتی که در ایران علیه فراماسونری انجام گرفته بود و در باره آن موضوع مشخص جامعه حساسیت داشت، توجه نماید و برای خواننده کتابش توضیح دهد که چرا آن «انجمن» در آن زمان مترقی بود؟ در حالیکه این واقعیتی بود که در جامع آدمیت، عده ای از طرفداران تجدد و آزادی و قانون که با جهالت، عقب افتادگی، خرافات و استبداد مخالف بودند، عضویت داشتند و در آن رابطه باید باشد که آن انجمن، به انجمنی «مترقی» تبدیل شده بود و به مرکز تجمع بخشی از «منور الفکران» آن زمان ایران تبدیل شده بود. از سوی دیگر دکتر کاتوزیان در کتابش اصولاً روشن نکرده است، چرا و بچه دلیل شعبه "فراماسونری" در ایران در خدمت سیاست استعماری دولت انگلیس قرار نداشته است و آن تشکیلات سری در ایران نیز همچون دوران انقلاب کبیر فرانسه فقط در جهت برقراری آزادی و برابری عمل می‌کرده است؟ در حالیکه تاریخ معاصر ایران بیانگر این واقعیت تلخ است که دولت استعمارگر انگلیس با یارگیری در بین اعضاء و فعالین فراماسونری در اوائل انقلاب مشروطیت و فرستادن عوامل ایرانی خود که حتی از زمان پادشاهی فتحعلیشاه قاجار برای این منظور یارگیری و تربیت شده بودند، موفق می‌شود تا از اعضای آن تشکیلات برای متحقق کردن اهداف و خواست‌های شوم خود استفاده نماید و آن افراد در شکست انقلاب مشروطیت نقش بزرگی داشتند. با توجه به آن وضع، فرمولبندی مورد استفاده دکتر همایون کاتوزیان در کتابش در مغایرت با عملکرد برخی از رهبران فراماسونری ایران که در آن مقطع تاریخی در خدمت منافع دولت استعمارگر انگلیس عمل می‌کردند، قرار دارد. (۸۱) دکتر کاتوزیان ناخواسته به معشوش کردن جو سیاسی علیه دکتر مصدق، کمک کرده است، بخصوص موقعیکه می‌نویسد "مصدق عضو انجمن مترقی «جامع آدمیت» بود که این انجمن با فراماسونری ارتباط‌هایی داشت".

برخی از مخالفین دکتر مصدق برای متهم کردن دکتر مصدق از این فرمولبندی کاتوزیان نقل قول می‌کنند. در رابطه با نوشته کاتوزیان بدردستی این سؤال مطرح است، از چه زمانی افکار عمومی از «ارتباط» انجمن «جامع آدمیت» با «فراماسونری» مطلع شد؟ آیا افکار عمومی و دکتر مصدق در زمانیکه آن «انجمن» تأسیس شد، از این «ارتباط»

اطلاع داشتند؟ و یا اینکه **با گذشت زمان**، آنهم در اثر چاپ اسناد و مدارک و تحقیقات در انمورد مشخص، بعضی از مسائل و روابط - آنهم نه بطور کامل -، روشن شده اند؟

من در باره غلط بودن برخی از مطالب مطرح شده از سوی دکتر همایون کاتوزیان، در پاورقی شماره ۷۵ تا شماره ۸۱ همین کتاب، توضیحاتی داده ام.

ضروریست همچنین خاطر نشان کرد که دکتر مصدق، بر عکس دکتر همایون کاتوزیان، کوچکترین اشاره ای به عضویت علی اکبر دهخدا، در "جامع انسانیت" در کتاب خاطرات خود ننموده است. همانطور که به نقل از کتاب خاطرات مصدق اشاره رفت، اعضای آن انجمن را "آشتیانی ها، گرگانی ها و فراهانی ها" می ساکن تهران تشکیل می دادند، در حالیکه علامه دهخدا «قزوینی» بود. دکتر همایون کاتوزیان می داند که قزوینی ها، دهخدا را "دخو" می نامیدند و اگر چنین بوده است، که دهخدای قزوینی در انجمن "جامع انسانیت" عضویت داشته است، روشن نیست که چرا در کنار نام محل های آشتیانی، گرگانی و فراهانی، نام "قزوینی" نیز اضافه نشده است؟

دکتر مصدق در رابطه با هویت اعضای آن انجمن (جامع انسانیت)، فقط از مستوفی الممالک نام برده است که آنهم منظورش حسن مستوفی الممالک پسر یوسف مستوفی الممالک بوده است.

۳ - در چندی قبل نوشته ای بقلم آقای بنام **امیر کاظمی** - ساکن ایران - در باره "فراما سونری" بودن دکتر مصدق، تحت عنوان «**مصدق و فراماسونری**» که از طریق اینترنت در شهریور ۱۳۸۲ در «**ویلاگ رازهای سیاسی**» انتشار پیدا کرده بود را، خواندم. (۸۲) آقای امیر کاظمی پایه اصلی ادعای خود را ورقه عضویت مصدق که شاهزاده عضدالسلطان (ابوالفضل)، معرف ایشان در تشکیلات جامع آدمیت بوده است، قرار داده است. البته وی همچنین در نوشته خود ذکر کرده است که «... در حال حاضر مدرکی دال بر ادامه حضور و یا ترک انجمن توسط مصدق در دست نیست...». ولی برای اثبات این موضوع که دکتر مصدق در آن تشکیلات به فعالیت خود همچنان ادامه داده است، به نوشته آقای دکتر همایون کاتوزیان، مبنی بر "**انجمن مترقی**" مجمع آدمیت و رابطه آن **انجمن با فراماسونری**، در کتاب «**مصدق و نبرد قدرت**» استناد کرده است. آقای امیر کاظمی بخاطر اثبات این امر که دکتر مصدق در تشکیلات فراماسونری فعالیت داشته است همچنین به چگونگی ماجرای عضو شدن آقای محسن فروغی - مهندس ساختمان که گویا نقشه خانه دکتر مصدق را نیز آن جناب بدون دریافت کوچکترین مزدی، ترسیم کرده است - در تشکیلات فراماسونری اشاره نموده است و با نقل قول از کتاب «**ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰**» به قلم آقای دکتر باقر عاقلی، مدعی شده است که معرف آقای محسن فروغی پسر محمدعلی فروغی - یعنی پسر استاد اعظم فراماسیونری - به تشکیلات فراماسونری، شخص دکتر مصدق بوده است. بدون اینکه این جناب نویسنده از خود سؤال کند که آقای محسن فروغی پسر استاد اعظم فراماسیونری در ایران، با داشتن پدری همچون ذوکالمک فروغی برای ورود به تشکیلات فراماسیونی به معرفی فردی مانند دکتر مصدق اصولاً چه احتیاجی داشته است؟ آنهم، همان مصدقی که در مجلس شورایی دوره ششم قانونگذاری در دوران سلطنت احمد شاه قاجار، بخاطر حضور وثوق الدوله و پدر همین آقای محسن فروغی، یعنی محمدعلی فروغی - ذوکالمک در کابینه مستوفی الممالک، با ترکیب آن کابینه بمخالفت برخاست و علیه سیاست و عملکرد دولت انگلیس و عمال آن دولت و

ارتش انگلیس در جنوب ایران ، روشنگری نمود!!

امیرکاظمی همچون بسیاری از منتقدین مصدق و دیگر شایعه پردازان نمی داند و یا نخواسته است به این امر توجه کند که کتاب فراموشخانه و فراماسونری اسماعیل رائین، حدوداً ۲۳ ماه بعد از فوت دکتر مصدق اجازه انتشار پیدا کرده است (بهمن ماه ۱۳۴۷) ، آنهم در دورانی که سانسور « ساواک» بر همه چیز حاکم بود و بدون صلاح دید و توافق ساواک ، هیچ مطلب سیاسی - اجتماعی - تاریخی ، نمی توانست در ایران نشر پیدا کند.

بسیار جالب است که آقای امیر کاظمی در آن نوشته خود به ملاعلی کنی ، « آیت الله » (نشانه خدا) خطاب کرده است ، بدون اینکه به این مسئله توجه داشته باشد که ، در زمان حیات ملاعلی کنی ، القابی همچون « آیت الله » (نشانه خدا) برای آخوند جماعت در کنار « ظلل الله » (سایه خدا) که یکی از القاب شاه بود، هنوز در ایران رسم نشده بود. در تاریخ آنزمان ثبت است که فتوای تحریم تنباکو را ، مجتهدی که لقب « میرزائی » داشت ، بنام « میرزای شیرازی » و نه « آیت الله شیرازی » در مقابله و مخالفت با تصمیم « ظل الله » - ناصرالدین شاه - صادر کرد. (در فصل هشتم همین کتاب در باره القاب آنزمان توضیحاتی داده شده است).

آقای امیر کاظمی همچنین فراموش کرده است در نوشته خود اشاره نماید که « حضرت آیت الله ملاعلی کنی» با « آزادی » اصولاً مخالف بوده و آنرا « کلمه قبیحه » می نامیده است. بخاطر آشنا شدن به طرز تفکر آقای امیر کاظمی ضرور است اشاره کرد که آن جناب در همان « وبلاگ رازهای سیاسی » در مقاله دیگری از نهضت ملی شدن صنعت نفت ، بنام « تناثر ملی شدن صنعت نفت » نام برده است!!

اما در رابطه با عضویت مصدق در « جامع آدمیت » و اتهامات و شایعات در باره آن ، از آنچه که مصدق در زمان حیاتش مطلع شد و امکان اظهار نظر در باره آن از طریق پاسخ به نامه آقای ایرج افشار پیدا کرد ، اطلاعات در باره ورقه عضویت ایشان در انجمن «جامع آدمیت» ، آنهم در کتابی بنام « فکر آزادی و مقدمه مشروطیت » بود که دکتر فریدون آدمیت پسر عباس قلی آدمیت در سال ۱۳۴۰ منتشر کرده بود. اگر کتاب فراماسونری آقای رائین در زمانیکه دکتر مصدق در حیات بود ، انتشار پیدا کرده بود و مصدق از اتهام اسماعیل رائین آگاه می شد، که جناب رائین بطور اتوماتیک عضو شدن در جامع آدمیت ، انجمن علنی و نه « سری » که در آنزمان در جامعه ایران بعنوان یک انجمن طرفدار تجدد و آزادی و قانون معروف شده بود، را مساوی با عضویت در یک تشکیلات « فراماسونری » ارزیابی کرده است ، حتماً ایشان آن « اتهام » را بی جواب نمی گذاشت .

در اینمورد که چرا دکتر مصدق اگر از اتهامات واهی و بی اساس اسماعیل رائین باخبر شده بود، آن را بی پاسخ نمی گذاشت در زیر به دو نمونه از پاسخگوئی های مصدق به ادعاهائی همچون ادعای اسماعیل رائین اشاره می کنم ، تا روشن گردد که چرا و بچه دلیل من چنین نظری را ابراز می کنم .

نمونه اول - زمانیکه حسنعلی منصور از بچه های تربیت شده ویلیام وارن آمریکائی - کانون مترقی - ، نخست وزیر شاه ، همان نخست وزیری که طرفدار این امر بود که نظامیان و مستشاران آمریکائی در ایران باید از مصونیت سیاسی و قضائی برخوردار باشند و موضوع « کاپیتولاسیون » را در دستور کار خود قرار داد و بدروغ در مجلس شه ساخته

گفته بود که دکتر مصدق نیز قراردادی راجع به مصونیت سیاسی آمریکائی ها را در ایران امضاء کرده بود. دکتر مصدق علیه این ترهات حسنعلی منصور دست به اعتراض زد و طی نامه سرگشاده ای خطاب به او نوشت:

« احمد آباد ۲۲ آبان ۱۳۴۳
جناب آقای منصور نخست وزیر

اکنون که متجاوز از یازده سال است در زندان به سر می برم و قادر نیستم از وطن خود دفاع نمایم اجازه فرمائید که لااقل به وسیله این چند سطر از خود دفاع نمایم.

بیانات آن جناب در جلسه روز سه شنبه ۱۹ جاری در مجلس شورای ملی راجع به اینکه در موقع تصدی کار اینجانب قراردادی راجع به مصونیت سیاسی نظامیان دولت آمریکا در ایران امضا نموده ام موجب کمال تعجب گردید، چون این جانب اول کسی بودم که در این مملکت زبان اعتراض به مصونیت سیاسی اتباع دول بیگانه گشودم و آن در اوایل جنگ اول بین الملل بود که دولت ترکیه رژیم کاپی تولاسیون را در آن کشور الغا نمود و این جانب رساله ای به نام «کاپی تولاسیون و ایران» و به تعداد پنج هزار نسخه منتشر کرده و از اولیای امور الغای این رژیم مخالف آزادی و استقلال مملکت را درخواست کردم...» (۸۳).

(منصور از سوی فدائیان اسلام ترور شد. در ماجرای آن ترور عده ای از رهبران و فعالان کنونی جمهوری اسلامی نیز دست داشتند.)



۴۰ - تصویر نامه سرگشاده دکتر مصدق به منصور که بخط خود ایشان نوشته شده است . اقتباس از کتاب: مصدق و مسائل حقوق و سیاست.

نمونه دوم - زمانیکه دکتر مصدق در قلعه احمد آباد در تبعید بسر می برد ، دستگاه تبلیغاتی محمدرضا شاه پهلوی کتابی تحت عنوان « مأموریت برای وطنم » که گفته می شود ویراستار آن کتاب شجاع الدین شفا بود ، انتشار داد . در فصل پنجم آن کتاب بطور مشخص ، مطالبی درباره مصدق بچاپ رسیده بود . مصدق در بخش سوم کتاب خاطرات و تألمات ، صفحات ۳۳۳ تا ۳۹۲ آن کتاب را به پاسخ به اظهارات شاه اختصاص داده است . ایشان گفتار شاه را به ۴۹ قسمت تقسیم نموده ، هر قسمت از آن ۴۹ قسمت را جداگانه بطور کامل نقل قول کرده تا خواننده مطلب در جریان باشد که بحث مصدق در باره چه مطالب و ادعاها و اتهاماتی دور می زند، بعداً پاسخ خود را تحت عنوان « عرض جواب بفرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه » ارائه داده است .

جالب این است که محمد رضا شاه که سلطنت خود و پدرش را به دولت های استعمارگر انگلیس و آمریکا مدیون بود ، در کتاب " مأموریت برای وطنم " ، مصدق را متهم به وابستگی به بیگانگان نموده بود . برای نمونه در اینجا به بخشهایی از قسمت های ۱ و ۲ نوشتار شاه و پاسخ دکتر مصدق به آن ، اشاره می کنم .



۴۲ - صفحه اول ، بخش سوم کتاب خاطرات و تألمات دکتر مصدق با خط خود دکتر مصدق ؛ اقتباس از صفحه ۳۳۵ آن کتاب .

در قسمت یک از نوشتار شاه به نقل از کتاب " مأموریت برای وطنم " می خوانیم :

« ... معجزه ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود که ایران را از چنگال مصدق رهائی داد... دکتر مصدق ... در اواخر حکومتش اسیر افکار افراطی خود و عده ای از اطرافیان و تلقینات غیر

مستقیم یک دولت خارجی قرار گرفته بود. اعتقاد من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه مشیت یزدانی میدرخشید.»

دکتر مصدق در عرض جواب به این قسمت از اظهارات شاه در کتاب خاطرات و تألمات نوشته است :

« بارقه ی مشیت یزدانی در دل آیزن هاور رئیس جمهوری درخشید که تصویب نمود آزادی یک ملتی را با ۴۰٪ از سهام کنسرسیوم مبادله کنند و برای اجرای این معاوضه در مرحله اول دستخط عزل من صادر و کودتای شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شروع گردید که چون به نتیجه نرسید مرحله ی دوم آن شروع شد و سیصدو نود هزار دلار آمریکا بین بعضی از علمای فاسد و امراء و افسران بی ایمان تقسیم گردید و بهر یک از آن مردم عادی کشور مورد توجه شاهنشاه هم از این اعتبار مبلغ ناچیزی رسید که همه یک دل و یک زبان زیر نظر آن افسران و درجه داران بغارت خانه ی من پرداختند، مرا دستگیر و به دادگاه نظامی تسلیم کردند.» (۸۴)

در قسمت دوم نوشتار شاه آورده شده است :

« ... پدرم مصدق را باتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران توقیف کرده بود و نمی دانم در فکر وی چه میگذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجیها مخصوصاً انگلیسیها متهم میکرد...».

دکتر مصدق در عرض جواب به اظهارات شاه می نویسد :

« ... و اما اینکه فرموده اید " نمی دانم در فکر او چه میگذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجیها مخصوصاً انگلیسیها متهم میکرد : جا دارد که عرض کنم کافر همه را بکیش خود بپنارد." (۸۵)

و....

۴ - دکتر فریدون آدمیت ، همان تاریخ نگاری که برای اولین بار ورقه عضویت محمد مصدق در جامع آدمیت را در سال ۱۳۴۰ در کتاب « آزادی و نهضت مشروطیت » به چاپ رسانده بود و سازمان امنیت شاه با بخدمت گرفتن اسماعیل رائین بر پایه آن " ورقه " مصدق را متهم به " فراماسونری " نمود ، در باره ماهیت و اهداف « انجمن » های اوائل مشروطیت در کتاب « ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم، مجلس اول و بحران آزادی » نوشته است :

« فکر تشکیل انجمن که گاه آنرا " اتحادیه " نامیده اند ، ناشی از اصل آزادی اجتماعات در دموکراسی پارلمانی بود. در برخی گزارش های رسمی خارجی به طور عام از " انجمن های سری " یا " انقلابی " عصر مشروطه سخن رفته ، و یکی از نویسندگان خارجی همان عنوان را بر نوشته خود نهاده. آن تعبیر غلط تاریخی است ، این نوشته ها بیمایه، و قیاس آن انجمن های سری و انقلابی سده نوزدهم اروپا بکلی بی معنی است. و حکایت از این دارد که نه در باره آن تشکیلات سری دانش عمیقی دارند و نه انجمن های عصر مشروطه را می شناسند...» (۸۶)

«... دستگاه انجمن های سیاسی پدیده محیط آزادی بود، و انجمن سازی به هر انگیزه ای باب روز شده بود. رقم انجمن های پایتخت را از هفتاد تا یکصد و پنجاه تا نوشته اند. خبر نگار روسی شمار مجموع اعضای آن انجمن ها را سی هزار تن بر آورد کرده است. (۸۷) (جمع

نفوس تهران در این زمان از یکصد و بیست هزار تا یکصد و پنجاه هزار نفر تخمین زده اند). صحت رقم اعضای انجمن ها را تضمین نمی کنیم.

ترکیب انجمن ها بهیچ وجه یکدست نبود؛ برخی را اهالی ایالات و ولایات ساکن پایتخت تشکیل دادند - مانند انجمن های جنوب، اصفهان، کرمان، و آذربایجان (انجمن آذربایجان گروه پارسیان مقیم تهران را نیز در بر می گرفت). (۸۸) برخی انجمن ها نام محله های تهران و حتی کوی و برزنی را بر خود گذاردند که بی مأخذ نبود - مانند انجمن های دروازه قزوین، شاه آباد، کوچه غریبان، و چاله میدان. برخی نمایندگی طبقات اجتماعی و رده های بالای دولت را داشتند - مانند انجمن شاهزادگان و امرا. (۸۹) اتحادیه تلگرافخانه و انجمن اداره گمرک هم در کار بودند. مستوفیان و لشکر نویسان و محاسبات سه ناحیه آشتیان و تفرش و گرگان جمعیت خود را انجمن انسانیت خواندند. (۹۰) پیشه وران و کاسبکاران و اصناف، انجمن های صنفی خود را داشتند - مانند انجمن های کفاشان، کلاه دوزان، اهل طرب، فراشان و درشگه چی ها (به نام انجمن منصور). انجمن مرکزی اصناف از بازاریان با اسم و رسم تشکیل شد. انجمن هایی هم بودند با مرام اجتماعی و سیاسی اعلام شده - مانند انجمن هواداران مجلس، انجمن اجتماعيون، و انجمن فرهنگ. انجمن فرهنگ را گروهی از درس خواندگان جدید بر پا کردند، و مرامش سوای مشروطه خواهی " ترویج معارف و نشر علوم " جدید و زبان های خارجی بود. " اتحادیه نسوان " هم داشتیم. انجمن همت آباد نیز مسلک معینی داشت، یعنی منع باده نوشیدن و ریش تراشیدن. به علاوه انجمن هایی به نام های دیگر و به درجات فعال در کار بودند از جمله غیرت، شرافت، حقیقت و مظفری (به یاد عدل مظفر). انجمن شاگردان مدارس نیز همواره آماده سرود خوانی جلو مجلس بود...» (۹۱).

۵ - اخیراً در نشریات و صدای و سیمای جمهوری اسلامی بحث در باره سیاست و عملکرد دکتر مصدق و افرادی همچون آیت الله کاشانی، دکتر مظفر بقائی کرمانی، مجدداً بالا گرفته است. در اینمورد مشخص نوشته ای از آقای دکتر حسین آبادیان، نویسنده کتاب " زندگی نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی " در سایت « شرق اونلاین » خواندم. بخشهایی از آن نوشته را در پاورقی نقل می نمایم، زیرا دکتر آبادیان، به سیاست و عملکرد هایی که در جامعه ایران بخاطر جو سازی علیه مصدق از سوی برخی مقامات دولتی و فرهنگی و همچنین صدای و سیمای در این چند سال گذشته انجام گرفته است، اشاره نموده است. آشناسدن با چگونگی فعالیت ها و اهداف مورد نظر منتقدین مصدق، به روشن شدن جوانب مسئله مورد بحث کمک می کند. (۹۲)

۶ - عبدالله شهبازی نویسنده جلد دوم کتاب « ظهور و سقوط سلطنت پهلوی - جستارهایی از تاریخ معاصر ایران » و ویراستار خاطرات فردوست، مقاله ای تحت عنوان « زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی، جستاری از تاریخ تجددگرایی ایرانی» به نگارش در آورده و از طریق سایت اینترنتی خود آنرا در سه قسمت انتشار داده است. شهبازی برای نگارش مقاله خود، اسناد و مدارک و نوشته های شیخ ابراهیم زنجانی را در اختیار داشته است. در آن مقاله او همچنین به انجمن « جامع آدمیت» اشاره کرده است، چون شیخ ابراهیم زنجانی یکی از ۱۲ نفر هیئت امنای آن انجمن بوده است.

عبدالله شهبازی در آن مقاله با ارائه نقل قول هایی از شیخ ابراهیم زنجانی و فریدون آدمیت در باره سمت و سوی اهدافی که انجمن « جامع آدمیت » فعالیت می کرده اشاره نموده است. در آن مقاله می خوانیم:

« این « دوازده نفر آزادیخواهان حقیقی» که با اتابک ملاقات کردند، همان اعضای دوازده نفره هیئت امنای جامع آدمیت اند. فریدون آدمیت، بر اساس یادداشت‌های عون‌الممالک، درباره این ملاقات سخن گفته است. ملاقات در « شب مهتابی ۱۵ رجب ۱۳۲۵» در پارک اتابک صورت گرفت و زنجانی در میان اعضای هیئت امنای جامع شیخوخیت داشت. فریدون آدمیت این دوازده نفر را چنین معرفی کرده است: **شیخ ابراهیم** [زنجانی] وکیل خمسه، ناظم‌العلماء وکیل ملایر، یمین‌نظام، شاهزاده یحیی میرزا، میرزا داوودخان، عون‌الممالک، انتظام‌الحکما، مشیرحضور، شاهزاده سلیمان میرزا، شاهزاده علیخان، آقا میرزا عباسقلی‌خان و عضد السلطان. به نوشته عون‌الممالک، در این جلسه حضار همه به قرآن قسم خوردند که از اتابک حمایت کنند و اتابک نیز قسم خورد که از « ملت» و « مشروطه» حمایت کند. « (۹۳)

شهبازی با نقل قولی از نوشته شیخ ابراهیم زنجانی به خوانندگان مقاله خود یاد آور می‌شود که افراد وابسته به « ماسون» در آن مقطع تاریخی بر عضویت خویش در مجامع ماسون سرپوش می‌گذاشته اند و در واقع افکار عمومی در آن زمان کمتر از این موضوع اطلاع داشته است که کدام یک از شخصیت‌های سیاسی - اجتماعی با ماسون‌ها و مجامع سرّی فراماسونری در تماس بوده اند. در این رابطه ضروریست متذکر شد که انجمن « جامع آدمیت»، تشکیلاتی علنی بود. در مقاله شهبازی می‌خوانیم:

« استقرار در تهران «انقلاب بزرگی» در وضع زنجانی ایجاد کرد. «گویا پس از آمدن به طهران تولد جدید و عالمی غیر عالم گذشته‌ی طی کرده‌ام.» عضویت در محافل ماسونی و آشنایی با چهره‌های مرموز و جذاب به‌نام **اردشیر ریپورتر** نقش اصلی را در این «تولد جدید» ایفا نمود. زنجانی در خاطرات خود هیچگاه به‌طور مستقیم از اردشیر نام نبرد و به عضویت خویش در مجامع ماسونی تنها دو بار تلویحاً اشاره کرد. از جمله در اواخر عمر نوشت:

بعد از همه اینها یکی از سران آزادی و وطن‌خواهان مشهور تمام ایران گردیده و برای اولین مجلس شورای ملی ایران به اتفاق آراء عموم هموطنان منتخب گردیده و در چهار دوره مجلس از نمایندگان و مشهورترین ایشان بوده و داخل احزاب و جمعیت‌ها گردیده و **عضو یک مجمع عالی جهانی شده ام.**»

۷- **زاوش (حسین ملکی)**، به نقل از یادداشت‌های ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک - استاد اعظم لژهای فراماسونری) در جلد اول کتاب « دولت‌های ایران در عصر مشروطیت» نوشته است که علی اکبر دهخدا عضو « لژ بیداری» بوده و « فراماسونری» می‌باشد، آنهم بر پایه بار منفی که عضویت فراماسونری در جامعه ایران با خود به‌مراه دارد. این «تاریخ نگار» در همان کتاب خود همچنین بر عضویت دکتر مصدق در انجمن « جامع آدمیت»، حتی در زمانیکه ایشان بمقام وزارت رسیده بود، تاکید کرده است. بدون اینکه بعنوان یک « محقق» و « تاریخ‌نگار» باین مسئله توجه کرده باشد که « علی اکبر دهخدا» همچون بسیاری دیگر از آزادیخواهان و مخالفین با حاکمیت استبدادی تحت تأثیر تبلیغاتی که در رابطه با نظام مشروطه و خواست و نظراتی مانند « تأمین حقوق اجتماعی، رفع تبعیض و ستمگری، تعمیم عدالت اجتماعی، مشارکت فعال و آزادانه مردم در حق تعیین سرنوشت خویش» در دوران سلطنت محمدعلیشاه در ایران انجام می‌گرفت، قرار می‌گیرد و به جمع افرادی همچون ملک‌المکلمین (واعظ)، سید جمال‌الدین اصفهانی (واعظ) - نویسنده کتاب « رویای صادقانه» -، میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل - مدیر روزنامه صوراسرافیل، سید محمد رضا مساوات شیرازی و سید عبدالرحیم خلخالی - ناشرین روزنامه مساوات، سید حسن تقی

زاده، میرزا سلیمان خان میکرده، ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، حسین سمیعی (ادیب السلطنه)، ابوالحسن پیرنیا (معاضد السلطنه)، میرزا داودخان، حسین قلی خان نواب، سید جلیل اردبیلی، حاجی میرزا ابراهیم... که علیه استبداد محمدعلی شاهی مبارزه می کردند، می پیوندند. «دهخدا» حتی جزو شانزده نفر سران «کمیته سری» که به «کمیته انقلاب» معروف بود، انتخاب می گردد. در سطور بالا به اسامی اعضای کمیته انقلاب اشاره کردم - به آن لیست، نام علی اکبر دهخدا را نیز باید اضافه کرد. دکتر مهدی ملکزاده پسر ملک المتکلمین (واعظ) در جلد دوم کتاب ۷ جلدی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، آن شانزده نفر را «قاندین انقلاب و رهبران مقاومت» در دوران استبداد صغیر نامیده است. در حالیکه زاوش (حسین ملکی) در صفحات ۲۷ تا ۲۹ جلد اول کتاب خود (دولت های ایران در عصر مشروطیت) خط بطلان بر نظرات دکتر ملک زاده، که او را «مورخ ماسونی» نامیده است، می کشد و در رد نظرات او می نویسد:

«... هدف ماسونها از تشکیل این کمیته انقلابی، پیش از آنکه نجات انقلاب ایران و تحقق آرزوهای ملی باشد، مبارزه با نفوذ روسیه - رقیب سرسخت و نیرومند انگلیس در صحنه سیاست ایران است - بوده است، و با اینکه چنین مبارزه ای با هدف انقلابیون واقعی وجوه مشترکی داشته، لیکن تفاوت اساسی و تباین آنها در این است، که آماج انقلابیون حقیقی و پیروان صدیق آرمانهای ملی از مبارزه با عوامل روسیه تزاری قطع ریشه های وابستگی و رهایی از سیطره امپریالیستها در جهت بهروزی و کامیابی ملی و تحقق آرزوهای مردمی بود، اما هدف فراماسونها و تشکیل دهندگان این کمیته انقلابی از چنین مبارزه ای جایگزین کردن سیاست امپریالیستی انگلیس به جای سیاست روسیه تزاری در ایران و کسب مواضع قدرت در حکومت به سود مصالح «موطن ممتاز فراماسونری - انگلستان» بوده است...» (۹۴)

بنظر نگارنده (منصور بیات زاده) بر عکس اظهارات غلط زاوش، اعمال و کردار آزادیخواهانی همچون دهخدا در خدمت دفاع از نظام مشروطیت و بخاطر مبارزه با استبداد محمد علیشاهی بوده است. بهیچوجه نمی توان و نباید فعالیت های آنزمان دهخدا را بدین جهت که چون او در کنار افرادی فعالیت می کرده است که بعداً، آنها با گذشت ده ها سال، تازه روشن می شود که برخی از آن افراد در رابطه و تماس با تشکیلات فراماسونری قرار داشته اند، بعنوان خیانت بمنافع ملی ایران و دفاع از منافع دولت استعمارگر انگلیس تلقی کرد، مگر اینکه بطور دقیق و مشخص بر آن نوع خیانتی که دهخدا در آن شرکت داشته، انگشت گذاشت و آنرا برجسته نمود!

در رابطه با قضاوت در این باره حتماً باید به این مسئله توجه داشت که در مقطع تاریخی که دهخدا مبارزه اش را علیه استبداد محمد علیشاهی و برای آزادی و نظام مشروطیت شروع کرد، هدف او همچون بسیاری از مبارزین ترقیخواه و طرفدار آزادی، برقراری و حفظ نظام مشروطه و طرد استبداد بود و در آن رابطه بود که او همچون بسیاری از ایرانیان به آن نوع تشکیلات و کلوب ها که در آنزمان از نظام مشروطه و آزادیخواهی دفاع می کردند پیوست. هنگامیکه دهخدا به ماهیت واقعی آن تشکیلات و آن افرادی که ماسک ملی گرائی و آزادی خواهی بر چهره داشتند، پی برد و همچنین تا حدودی با مسائل پشت پرده آشنا شد، از ادامه همکاری با آن جریانات و افراد خودداری نمود و روابط سیاسی خود را با آنها قطع کرد.

با توجه به توضیحاتی که در رد ادعای زاوش (حسین ملکی) و دفاع از هویت دهخدا داده شد، بنظر من نمی توان و نباید ادعا کرد که تمام افرادی که به تشکل های وابسته به

فراماسونری بخاطر دفاع از « آزادی ، برابری ، برادری » پیوسته بودند و یا بنحوی با آنها همکاری می کردند و یا با آن افراد در تماس بوده اند، همگی آن افراد قصد خیانت بمنافع ملی ایران را داشته اند!

در رابطه با مطالبی که اشاره رفت ، ضروریست خاطر نشان کرد افرادی را که تحت تأثیر نظرات مارکس و انگلس و جنبش کارگری قرار گرفتند و در نتیجه طرفدار نظریه « انترناسیونالیسم » شدند - اینترناسیونالیسم اول - را بهیچوجه نباید در رابطه با تمام مسائل و نظرات هم نظر و همسو با طرفداران « انترناسیونالیسم سوم » دانست و بغلط مدعی شد که طرفداران اینترناسیونالیسم اول همچون طرفداران اینترناسیونالیسم سوم بخاطر دفاع از منافع یک کشور بیگانه ، بمنافع ملی خود خیانت کردند. هرکس چنین نظراتی را بیان کند ، حقیقت را بیان نکرده است و در واقع دست به تحریف تاریخ زده است . آنهم بدین خاطر که اینترناسیونال اول بر عکس اینترناسیونال سوم برپایه حقوق برابر و همبستگی ملت های کوچک و بزرگ ، پایه گذاری شده بود.

در رابطه با مسائل فوق ، همچنین ضروریست متذکر شد که همه ایرانیانی که در آن دوران بخاطر دفاع از نظام مشروطیت و مبارزه با استبداد بنحوی با تشکلات فراماسونری همکاری داشتند و یا در رابطه بودند، پس از روشن شدن ماهیت تشکیلات فراماسونری در ایران، همچون علی اکبر دهخدا عمل نکردند و از آن تشکلات، فاصله نگرفتند. برای نمونه می توان از « سید حسن تقی زاده » نامبرد. تقی زاده در اوائل انقلاب مشروطیت، نقش نسبتاً مثبتی در تبلیغ و ترویج نظام مشروطیت در ایران داشت ، حتی با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و بسطنت رسیدن رضاخان میر پنج مخالفت نمود و جزو آن بخش از نمایندگان ملی و آزادیخواهی همچون سید حسن مدرس، حسن مستوفی الممالک ، میرزا حسین مؤتمن الملک ، میرزا حسن مشیرالدوله ، حسین علا ، دکتر محمد مصدق ... بود که حاضر نشد بخلع احمد شاه بخاطر به سلطنت رسیدن رضا خان سردار سپه رأی دهد. اما با گذشت زمان با افراد و نیروهای طرفدار منافع انگلیس همسو و همراه شد و تا آنجا پیش رفت که بعنوان وزیر مالیه در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی ، در تمدید قرارداد داری در سال ۱۳۱۲ علیه منافع ملی ایران عمل کرد و در پاسخ به اعتراضات و نگویش ، در مجلس شورای ملی ، به « آلت فعل » بودن خود اقرار نمود. (۹۵)

نگارش منصفانه تاریخ معاصر ایران می طلبد تا عملکرد فعالین و مبارزین سیاسی ، حتی مخالفین و رقبای سیاسی را در تمام مراحل زندگی سیاسی آنها مورد بررسی و قضاوت بی طرفانه قرار داد . نه اینکه تاریخ را آنطور به نگارش در آورد که منافع گروهی و ایدئولوژیک ایجاب می کند و یا خدای نکرده قلم بمزد شد و مسائل و رویدادهای تاریخی را آنچنانی تنظیم نمود که ارباب رجوع دستور می دهند و طلب می کنند!!

همچنین در رابطه با قضاوت در باره ماهیت « هویت » فعالین و مبارزین تاریخ معاصر ایران باید در نظر داشت، در زمانیکه مبارزه و فعالیت برای « قانون » و « عدالتخانه » در ایران شروع شد، اصولاً « معیاری » وجود نداشت که مردم بر پایه و مبنی آن بتوانند به سادگی « سره » را از « ناسره » تمیز دهند. وضعیت ناروشنی که در آنزمان بر « جامعه بسته » و استبدادی ایران حاکم بود، بیانگر این واقعیت تلخ است که مردم ایران اصولاً با بسیاری از پیشرفت های جوامع اروپا و آمریکا و حقوقی که مردم در اثر فعالیت ها و مبارزات خود به آنها دست یافته بودند، آشنائی نداشتند. بخشی از هیئت حاکمه ایران طرفدار روسیه و بخشی از آن طرفدار انگلیس بودند ، حتی بخش بزرگی از اشرافیت و برخی از روحانیون ، جزو نیروهای وابسته به بیگانگان بودند و بخش بزرگی از جماعت « آخوند »

و « شیخ » ، و « ملا » که از نفوذ زیادی هم در جامعه ایران برخوردار بودند و امر تعلیم و تربیت را کاملاً در اختیار داشتند، با هر نوع تغییر و تحولات و ترقیخواهی و قانون مداری و خرد ورزی مخالف بودند و در حقیقت آن حضرات « سنت پرست » و خود بخشی از « عوام » بودند، که بنام « دین و مذهب » و « خدا » ، بنفع دولت مطلقه شاه و منافع خود « عوامفریبی » می کردند. واقعیت های تلخی که باعث شدند تا صدمات و خسارات زیادی متوجه منافع ملی و حقوق مردم ایران گردد و همچنین سبب شود تا انرژی و نیروی بسیاری از فعالین و مبارزین بی جهت بهدر رود. متأسفانه بسیاری از تاریخ نویسان از جمله حسین ملکی (زاوش) در هنگام نگارش کتاب خود و قضاوت در باره فعل انفعالات سیاسی - اجتماعی مردم در آن مقطع تاریخی، نه تنها کمتر به آن وضع و واقعیت ها که بر جامعه حاکم بود توجه دقیق ننموده است، حتی او در کتاب خود - « دولت های ایران در عصر مشروطیت » - همچون نیروهای مخالف ترقی و پیشرفت به تشکیل « مدرسه علوم سیاسی » از سوی میرزا نصرالله خان نائینی (مشیرالدوله) شدیداً انتقاد نموده است، زیرا بنظر او در آن مدرسه این امکان بوجود آمده بود تا محصلین را بنفع نظرات فراماسونری تربیت کنند. بدون اینکه به این واقعیت تاریخی توجه کند، که در آن زمان فراماسونری، آزادی، ترقیخواهی و حاکمیت قانون و جمهوری را تبلیغ می کرد و در رابطه با آن نظرات بود که موفق شده بود حتی بسیاری از شاگردان مدرسه دارالفنون - همان مدرسه ای که میرزا تقی خان امیر کبیر در ایجاد آن کوشش کرده بود - را طرفدار خواست های خود بنماید. مسائل و مواضعی که باعث رنجش خاطر « ظل الله » ناصرالدین شاه شده بود، چون « قبله عالم » با آزادی و ترقیخواهی و نظام جمهوری همچون آخوندهائی مانند « ملا علی کنی » سر عناد داشت! مگر زمانیکه رضاخان سردار سپه از لحاظ تاکتیکی به خواست جمهوریخواهی دامن زد، در صف اول نیروهای مخالف با آن خواست، آخوند جماعت، آنهم تحت عنوان دفاع از مذهب و دین قرار نداشتند!!؟

حسین ملکی (زاوش) همچون بسیاری از تاریخ نویسان که بر پایه طرفداری از ایدئولوژی مشخصی تاریخ نویسی می نمایند و بخاطر موجه جلوه دادن گفتار و نظرات و عقاید خود، بسیاری از واقعیات تاریخی را وارونه جلوه می دهند، عمل کرده است. در این رابطه باید باشد که زاوش نخواست است در کتاب خود مابین اهداف افرادی همچون علی اکبر دهخدا در هنگام شروع مبارزه علیه استبداد محمد علی شاه قاجار و اهداف افرادی همچون عبدالمجید میرزا عین الدوله، میرزا حسن خان وثوق الدوله، فیروز میرزا نصرت الدوله، اکبر میرزا صارم الدوله، ... تفاوت قائل شود.

زاوش (حسین ملکی) در حکم بی پایه خود علیه دهخدا توضیح نداده است، زمانیکه سید محمد رضا مساوات شیرازی باتفاق سید عبدالرحیم خلخالی در بالای روزنامه « مساوات » (ناشر افکار انجمن آذربایجان) شعار « آزادی، برابری، برادری » را کلیشه می کردند و از آن طریق مردم را با روابط و ضوابط حاکمیت قانون و حقوق ملت آشنا می نمودند و در باره نظام استبدادی، بخصوص وضعیت حاکم بر دربار محمد علیشاه و حتی در باره مادر محمد علیشاه روشنگری می کردند، علی اکبر دهخدا چطور و بر پایه چه معیاری و ضوابطی، می بایستی در آن مقطع تاریخی تشخیص می داد که اهداف آن روزنامه نگاران تبلیغ آزادیخواهی و برقراری حاکمیت قانون و مبارزه با استبداد نیست، بلکه کوشش آنها بخاطر دفاع از منافع انگلیس و حمله به روسهاست!!؟

زاوش اگر در هنگام متهم نمودن دهخدا به « فراماسونری »، « موضع سیاسی » کمونیست های ایرانی و حزب کمونیست شوروی بر رهبری « لنین » در رابطه با ارزیابی « مثبت » آن جماعت کمونیست از ماهیت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و رضا خان میرپنج را مد نظر می داشت و باین واقعیت تلخ تاریخی توجه می نمود که ، لنین، ترتسکی ، استالین و ... رهبران حزب کمونیست حاکم بر سرزمین روسیه ، که ادعا داشتند که مجهز به « علم مارکسیسم » می باشند و از همکاری و کمک تئوریسین ها و مفسرین سیاسی آن دوران نیز کاملاً برخوردار بودند، با وجود این نتوانستند در باره ماهیت کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و رضاخان میر پنج تحلیلی صحیح ارائه دهند و در آن رابطه موضعی درست اتخاذ کنند! حال روشن نیست که چرا باید به یک جوان ۲۰ تا ۲۵ ساله ایرانی بنام « علی اکبر دهخدا » انتقاد وارد باشد و او را از زمره « خائنین بوطن » محسوب داشت ، آنهم بدین دلیل که او در مبارزه و مخالفت با استبداد دوران محمد علی شاهی، با افرادی دست همکاری داده که « فراماسونر» بوده اند. بدون اینکه این « تاریخنگار» به این مسئله توجه کرده باشد که « فراماسون » بودن آن افراد ، تازه پس از گذشت پنجاه تا شصت سال ، آنهم در اثر تحقیق و چاپ اسناد و مدارک، روشن شده است!

در صفحه ۲۸ ، جلد اول کتاب زاوش (حسین ملکی) در باره دهخدا می خوانیم:

« در اسناد بازمانده از ابراهیم حکیمی [استاد فراماسونری] ، عضویت دهخدا در لژ فراماسونری بیداری تحت شماره ۵ - ۴۸ ضبط شده ، و این خود مایه تأسف ماست. لیکن زحمات چهل ساله وی در راه تدوین فرهنگ کبیر کارستری است، که جبران مافات نموده، و از هنگام پرداختن به این کار از صحنه سیاسی ماسون ها خود را کنار کشید.» .

می بینیم بچه سادگی ، زاوش (حسین ملکی)، با نقل قولی از یادداشت های یک استاد فراماسونری بنام ابراهیم حکیمی و با یک چرخش قلم غیر مسئولانه، علی اکبر دهخدا را با افرادی همچون وثوق الدوله ، فیروز میرز انصرت الدوله و صارم الدوله نخست وزیر و وزرای فراماسونری که باسیر پرسی کاکس وزیر مختار انگلیس در ایران قرارداد ننگین اوت ۱۹۱۹ میلادی (مرداد ۱۲۹۸ شمسی) را منعقد کردند و قصد داشتند تا ایران را به مستعمره انگلیس تبدیل کنند - قراردادی که احمد شاه حاضر نشد بر آن مهر تأیید گذارد و در آن رابطه بود که کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء - رضا خان میر پنج طرح ریزی و بمرحله اجرا در آمد - ، همدیف می نماید!!

این تاریخ نگار ، همچون بسیاری از تاریخ نویسان، که برداشتشان از تاریخنگاری ، رونویسی نوشته ها و نقل قول شنیدنی هاست بدون اینکه در رابطه با محتوی آنها دست به تحقیق ، تفحص و بررسی زنند. همچنین در صفحات ۱۶۳ و ۱۶۸ جلد اول همان کتاب مورد بحث در معرفی دکتر مصدق بعنوان وزیر مالیه کابینه احمد قوام السلطنه و در صفحه ۱۸۳ بعنوان وزیر امور خارجه آخرین کابینه حسن پیرنیا (مشیرالدوله)... چون خجالت کشیده است همچون همقطاراننش دکتر محمد مصدق را بطور مستقیم متهم به « فراماسونری » بنماید ، او را عضو « جامع آدمیت » معرفی کرده است !!

اگر هدف جناب زاوش (حسین ملکی) با ذکر « جامع آدمیت » در پشت نام دکتر مصدق ، خدشه دار کردن هویت فردی که به خاطر دفاع از منافع ملی کشور و ملتش با خواست امتیاز نفت شمال که از سوی « سرگنی کافتارادزه » نماینده استالین و « دولت کمونیست» حاکم بر کرملین مطرح شد و همچنین آن خواست مورد تائید و حمایت و پشتیبانی حزب

توده ایران قرارداد داشت، نیست. این سؤال مطرح است که اگر حتماً می بایستی بعد از نام دکتر مصدق، اسم سازمانی ذکر شود - که آنهم روشن نیست بچه دلیل و برای چه می بایستی دست به چنین کاری زد -، چرا بجای ذکر نام «جامع آدمیت» از «مجمع انسانیت» که مصدق حتی معاون آن انجمن نیز بود، نام برده نشده است؟ با توجه به این امر که زاوش بعنوان «محقق و تاریخنگار» در هنگام نگارش کتاب خود - که چاپ اول آن در سال ۱۳۷۰ بوده است -، از پاسخ دکتر مصدق به نامه ایرج افشار - در ۱۲ آذر ماه ۱۳۴۴ - در مورد چگونگی عضویت مصدق در «جامع آدمیت» و کناره گیری اش از آن «انجمن» اطلاع داشته است. حال چرا و بچه دلیل او به توضیح دکتر مصدق در آن مورد مشخص توجه نکرده است و همچون دکتر سید حسن آیت و دیگر طرفداران و هم نظران دکتر مظفر بقائی کرمانی... بر عضویت دکتر مصدق در «جامع آدمیت» تاکید ورزیده است، این خود معمائی است که انشاءالله روزی روشن خواهد شد! (در صفحه ۶۹ این کتاب متن نامه ایرج افشار خطاب به دکتر مصدق و در صفحه ۷۰ پاسخ دکتر مصدق به آن نامه چاپ شده است).

در رابطه با معرفی دکتر مصدق به وزارت مالیه در اولین کابینه قوام السلطنه (۱۴ خرداد ۱۳۰۰)، همان کابینه ای که «زاوش»، دکتر مصدق را عضو «جامع آدمیت» معرفی کرده بود، باید خاطر نشان کرد که پس از سقوط کابینه سید ضیاء طباطبائی - معروف به کابینه سیاه - و تشکیل اولین کابینه قوام السلطنه، دکتر مصدق که حاضر نشده بود دولت کودتای سید ضیاء طباطبائی را برسمیت بشناسد و بخاطر اعتراض از مقامش بعنوان «حاکم ایالت فارس» استعفا داده بود و در بین ایل بختیاری - در چهارمحل بختیاری - بسر می برد و مهمان سردار محتشم بختیاری (غلامحسین خان) و امیر مفخم بختیاری بود. احمد قوام (قوام السلطنه) بدون هیچگونه تماس قبلی، او را به سمت وزیر مالیه کابینه خود معرفی کرده بود. اما مصدق پس از مراجعت به تهران حاضر نمی شود در اولین کابینه قوام السلطنه مسئولیت آن وزارتخانه را قبول کند، چون «آرمیتاژ اسمیت» انگلیسی که بعنوان مستشارمالی آن وزارتخانه در تدوین قرارداد وثوق الدوله سهیم بوده و همچنین او در رابطه با اختلافات مالی دولت ایران با شرکت نفت، بعنوان نماینده دولت ایران تصمیماتی بضرر منافع ایران و بنفع شرکت نفت اتخاذ نموده بود، کماکان در آن وزارتخانه بر مصدر کار بود. بجای مصدق عبدالله خان وثوق - معتمدالسلطنه - برادر قوام السلطنه، کفالت آن وزارتخانه را بعهده داشت!! حال روشن نیست که چرا «زاوش» در هنگام تحریر کتاب خود و استفاده بی جا و بی ربط از نام انجمن «جامع آدمیت» بعد از نام دکتر مصدق، به این مسئله مهم تاریخی، یعنی حضور «آرمیتاژ اسمیت» مستشار انگلیسی در وزارتخانه مالیه و مخالفت دکتر مصدق با حضور او در آن وزارتخانه و عدم پذیرش پست وزارت از جانب دکتر مصدق، کوچکترین توجه ای نکرده است. (۹۶) در حالیکه برای فردی مثل زاوش، حتماً باید روشن باشد که طرفداران تشکیلات فراماسونری وابسته به انگلیس بحضور «آرمیتاژ اسمیت» در وزارتخانه مالیه اعتراض نمی کردند!

اگر زاوش (حسین ملکی) در کنار رونویسی مطالب، همچنین به تحقیق و تفحص در باره مطالبی که در هنگام نگارش کتابش مورد استفاده قرار می داد، دست زده بود، حتماً با این واقعیت تاریخی آشنا می شد که دکتر مصدق زمانیکه وزیر امور خارجه کابینه حسین پیرنیا - مشیرالدوله شد (۱۳ خرداد تا ۴ آبان ۱۳۰۲)، در خرداد ماه ۱۳۰۲ با ادعای سفیر انگلیس در تهران، مبنی بر اینکه جزایر «ابو موسی» و «شیخ شعیب» واقع در خلیج فارس متعلق به ایران نیست، دست بمخالفت زده و از تمامیت ارضی و منافع ملی ایران بدفاع برخاسته بود.

دکتر مصدق در فصل بیست چهارم کتاب خاطرات و تألمات در صفحه ۱۶۲ می نویسد:

« اولین روز ورودم بوزارتخارجیه محمد قلی خان منتخب الملک رئیس اداره ی انگلیس نامه ای بمن ارائه نمود که " سر پرسی لورن " وزیر مختار انگلیس بمستوفی الممالک نخست وزیر نوشته و موضوعش این بود که جزایر " ابوموسی " و " شیخ شعیب " واقع در خلیج فارس متعلق بایران نیست و نظامیان بر خلاف حق در آنها دخالت می کنند. رئیس الوزرا هم بخط خود در حاشیه نامه نوشته بود ضبط شود و منتخب الملک از من سوال نمود باین نامه باید جواب داده شود یا آن را بلا جواب گذاریم. گفتم قبل از ملاحظه پرونده نمیتوانم در این باب نظری اظهار کنم و بعد که پرونده را دیدم و معلوم شد جزائر مزبور ملک غیر قابل تردید ایران است موضوع را در هیئت وزیران مطرح کردم که در صورت جلسات نوشته شد. سپس بنامه ی وزیر مختار جواب دادم و چند بار با او مذاکرات شفاهی نمودم.»

در پاورقی های شماره ۳۲ و ۳۴ همین کتاب در رابطه با برخی بیبدقتی ها و اشتباهات حسین ملکی (زاوش) که مربوط به مصدق و خانواده او می شود، توضیحاتی داده ام.

۸ - دکتر نورالدین کیانوری، پسر شیخ مهدی نوری و نوه شیخ فضل الله نوری بود. او با مریم فیروز (مریم فیروز خواهر فیروز میرزا نصرت الدوله قاعد قرارداد ۱۹۱۹، دختر عبدالحسین فرمانفرما دانی دکتر مصدق و عمه مظفر فیروز) ازدواج کرده بود. کیانوری و همسرش از رهبران حزب توده ایران بودند. دکتر نورالدین کیانوری آخرین « دبیر اول حزب توده » در دوران فعالیت علنی آن حزب در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ بود.

دکتر کیانوری در کتاب خاطراتش که در سال ۱۳۷۱ نشر پیدا کرده است، در آن کتاب همچنین به « فراماسونری » و اسماعیل راین اشاره کرده است. (۹۷) در صفحه ۴۱۴ آن کتاب می خوانیم:

« به عقیده من، راین عامل آمریکا بود؛ یعنی مثل آنهای دیگر در آغاز عامل انگلستان بود ولی بعد ارباب عوض کرد. آمریکائیا به او پیشنهاد کردند که تو کتاب فراماسونری را چاپ کن و پول مفصل آن برای خودت! واقعاً هم پول مفصلی در آورد و ثروتی بهم زد.»

کتاب « خاطرات نورالدین کیانوری » در زمانیکه کیانوری در زندان جمهوری اسلامی بسر می برده است، تنظیم شده است. در آن کتاب صحبت از مسافرت راین به آلمان شرقی و تماس او با حزب توده، آنها بخاطر نگارش تاریخ حزب کمونیست ایران شده است. راین علاقمند بوده است تا با « اردشیر آوانسیان » تماس بگیرد. کیانوری در این باره نوشته است: « ... ما که او را می شناختیم و می دانستیم که عامل آمریکاست به تقاضایش پاسخ منفی دادیم.»

مصاحبه گر (مأمور سازمان امنیت جمهوری اسلامی) طی طرح سئوالی بیان کرده است که:

« - در آن زمان رانین با دایره شوروی در اداره کل هشتم ساواک کار می کرد. ظاهراً او قبل از ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] با حزب توده هم سرو کاری داشت و درست پیش از کودتا برای شرکت در فستیوال جوانان به بخارست رفته است؟ »

در رابطه با آن سؤال ، دکتر کیانوری جواب صریحی نداده است .
اما در پاسخ به سؤال دیگر مبنی بر :
« ما در نشریات حزب توده توجه چندانی نسبت به مسئله فراماسونری نمی بینیم ... » ،
پاسخ داده است :

« ما در بحث فراماسونری واقعاً وارد نشدیم زیرا اطلاعاتمان در این زمینه فوق العاده کم بود. این جریان برای ما جریان ناشناخته و پیچیده ای بود. این جریان بسیار مخفی بود. ما فقط کلیاتی می دانستیم. می دانستیم که چنین چیزی هست. ولی به چه شکلی که آمریکانیها سرو صدای قضیه را بلند کردند، ناشناخته بود. مثلاً ، تا آن زمان ما هیچ نمی دانستیم که شریف امامی بالاترین مقام... استاد اعظم فراماسونری در ایران است.»

دکتر کیانوری در پاسخ به سؤال :
« محافل شوروی در زمینه فراماسونری هیچ اطلاعی به شما نمی دادند؟ » پاسخ داده است :
« خیر ! آنها از این اطلاعات به ما نمی دادند. بنا براین اگر ما در باره فراماسونری مطلبی نوشته ایم، علت فقط بی اطلاعی ما از این جریان بود...» .

در پاورقی صفحات ۷۷ تا ۷۹ همان کتاب خاطرات به عضویت سلیمان میرزا (محسن) اسکندری (پسر محسن میرزا کفیل الدوله، پسر محمد طاهر میرزا ، پسر اسکندر میرزا - پسر ششم عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه قاجار) که باتفاق برادرش یحیی میرزا (پدر ایرج اسکندری - یکی از رهبران حزب توده) در جامع آدمیت به رهبری عباسقلی خان آدمیت عضویت داشت، اشاره شده است. در آنجا می خوانیم :

« سلیمان میرزا (محسن) اسکندری ... در سال ۱۳۲۲ ق. / ۱۹۰۴ م. در سن ۲۷ سالگی بهمراه برادرش یحیی میرزا (پدر ایرج اسکندری) در جامع آدمیت به رهبری عباسقلی خان آدمیت عضویت داشت. در سال ۱۳۲۵ ق. / ۱۹۰۷ م. شاخه جامع آدمیت را در کرمانشاه تشکیل داد. ولی در اواخر این سال به انجمن حقوق، که در ضدیت با آدمیت تأسیس شده بود، پیوست و بهمراه یحیی میرزا نشریه **حقوق** ، ارگان این انجمن، را منتشر کرد...» .

ضروریست همچنین یاد آور شد که در همان پاورقی در رابطه با سلیمان میرزا (محسن) اسکندری ، ذکر شده است که او « ... باتفاق سید محمد صادق طباطبائی حزب سوسیالیست را تشکیل داد. در این دوران، سلیمان میرزا از سوی دولت شوروی به عنوان رهبر نیروهای چپ ایران شناخته می شد و مورد اعتماد آنان بود. او در سال ۱۳۰۱ با دولت قوام السلطنه به مخالفت برخاست و بهمراه محمد صادق طباطبائی به تلاش در راه تحکیم قدرت رضاخان پرداخت. سلیمان میرزا در شهریور ۱۳۰۲ / صفر ۱۳۴۲ ق. بهمراه میرزا کریم خان رشتی [یکی از چهره های مرموز تاریخ معاصر ایران] ، محمد صادق طباطبائی و امیر لشکر خدایارخان یک پیمان مخفی اتحاد با رضا خان امضاء کرد و بهعضویت کمیته مخفی در آمد که جلسات آن در خانه رضاخان برگزار می شد. ...» .

د - عضویت دکتر مصدق در « جمعیت دموکرات ضد تشکیلی »

با توضیحاتی که در رابطه با « فراماسونری » و انجمن « جامع آدمیت » و شایعات و قصه پردازی برخی از منتقدین و مخالفین دکتر مصدق و بی دقتی و بی مسئولیتی بعضی از تاریخنگاران رفت ، بی جا نخواهد بود در رابطه با آن مطالب و نوشته ها، همچنین به کارت عضویتی که « جمعیت دموکرات ضد تشکیلی » برای دکتر مصدق فرستاده بود ، در این مبحث کتاب اشاره کنم و توضیحاتی در آن رابطه بدهم.

دکتر مصدق در فصل هجدهم کتاب خاطرات و تألمات در صفحه ۱۱۱ تحت عنوان « عضویت من در جمعیت دموکرات ضد تشکیلی » نوشته است .:

« پس از کناره گیری از معاونت وزارت مالیه بدون هیچ سابقه و اطلاع قبلی کارتی از جمعیت دموکرات ضد تشکیلی رسید که عضویت آن انتخاب شده بودم. توضیح آنکه در جنگ اول جهانی که سران حزب اعتدال و حزب دموکرات از ایران مهاجرت کردند عده ای از اعضای حزب دموکرات در طهران از این نظر که ارتباط بعضی از افراد حزب با سیاست خارجی ممکن است حزب را تحت تأثیر قرار دهد و تصمیماتی اتخاذ کنند که بر خلاف مصالح حزب و منافع مملکت تمام شود اینطور عقیده داشتند مادام که سران حزب در خارج از کشور بسر میبرند از اتخاذ هرگونه تصمیمی بنام حزب خودداری شود. در صورتیکه عده ی دیگر را عقیده این بود که مهاجرت بعضی از سران حزب نمیبایست حزب را از فعالیت های سیاسی باز بدارد و نتواند وظایفی را که طبق مرامنامه دارد انجام دهد. این دو نظر که با هم شدیداً مخالف بود سبب شد که در حزب انشعاب روی دهد و آن دسته از اعضا که نمیخواستند بنام حزب کاری بشود به دموکرات ضد تشکیلی مشتهر گردند و بهر عملی که از هر دولت و برخلاف مصالح مملکت صادر میشد در جرائد مسلکی و هم فکر اعتراض کنند و با دولت وثوق که یک دولت دست نشانده ی خارجی و از نظر اجرای یک سیاستی بنام معنا استعماری تشکیل شده بود مبارزه ی دامنه داری را شروع نمایند.»

نقل قول بالا که مربوط به دوران تاریخی بعد از تأسیس انجمن ها، از آنجمله « جامع آدمیت » ، در اوائل انقلاب مشروطیت می باشد ، بهترین گواه بر این امر است که آزادیخواهان و وطن دوستانی که در آنزمان نسبت به دفاع از « مصالح مملکت » حساسیت داشته اند و شدیداً مخالف افراد و نیروهائی که علیه منافع ملی و مصالح مملکت توطئه می کردند بودند ، باید دکتر مصدق را بعنوان فردی ملی و مدافع « مصالح مملکت » می شناخته اند که علاقمند بوده اند تا او را در جمع خود در « جمعیت دموکرات ضد تشکیلاتی » داشته باشند. علاوه بر آن ، ارسال کارت عضویت از سوی آن « جمعیت » برای دکتر مصدق ، بیانگر این واقعیت هم می باشد که در آن مقطع تاریخی در وطنمان ایران، احزاب و جمعیت ها چگونه و با توسل به چه متد و شیوه هائی ، عضو گیری می کرده اند!

در فصل بعدی این کتاب در باره عضویت دکتر مصدق در « حزب اعتدال » توضیحاتی داده خواهد شد.

همانطور که اشاره رفت در دوران سلطنت پادشاهان قاجار، بخشی از هیئت حاکمه ایران طرفدار انگلیس و یا روسیه تزاری بودند که آن افراد در بین مردم ایران به « آنگلوفیل » و « روسوفیل » معروف شده بودند. اما تماس هر چه بیشتر ایرانیان با اروپائیان و کشورهای اروپائی، کمک به گسترش نظرات و عقاید آزادیخواهی در ایران نمود. جنبش « فراماسونری » و رابطه ای که تشکیلات و اعضای آن در دامن زدن به امر انقلاب کبیر فرانسه و پیروزی آن انقلاب داشته اند، در بین ایرانیان مخالف استبداد و آزادیخواه تأثیرات مثبتی با خود به همراه داشت. روشن بود که آن تأثیرات بهیچوجه نمی توانست در خدمت حفظ منافع استعماری امپراطوری انگلیس در ایران قرار گیرد، همانطور که استقلال ایالات متحده آمریکا بضرر امپراطوری انگلیس تمام شد. در این رابطه باید باشد که دولتمردان استعمارگر انگلیس کوشش کردند تا جنبش فراماسونری نقشی را که در اروپا و آمریکا ایفا کرده بود، نتواند در ایران نیز بعهدہ داشته باشد. دولت استعمارگر انگلیس بعد از استقلال ایالات متحده آمریکا کوشش فراوان مبذول داشت تا از طریق عوامل خود در آن تشکیلات سرّی نفوذ کند، حتی از طریق عوامل ماسک دار خود دست به تشکیل « لژهای فراماسونری » در ایران زد و در نهایت تشکیلات فراماسونری در ایران را به زائده ای از دولت استعمارگر انگلیس تبدیل نمود، که در آن رابطه در همین نوشته بطور مختصر قبلاً اشاره رفت.

با گذشت زمان - که سال های سال بدرازا کشید - و روشن شدن اهداف شوم دولت انگلیس و سوء استفاده هائی که انگلیسها از تشکیلات فراماسونری و برخی از فراماسونرها نمودند، کمک کرد تا مردم وطنخواه ایرانی که طرفدار استقلال و آزادی بودند، عضویت در تشکیلات فراماسونری در ایران را بمعنی خیانت به منافع ملی تلقی کنند و از آن فاصله بگیرند و از همکاری با آن دوری جویند!!

در جلد دوم این کتاب در رابطه با فعالیت های دولت انگلیس در ایران توضیحات بیشتری داده خواهد شد.

فصل پانزدهم

عضویت دکتر مصدق در « حزب اعتدال » و شروع همکاری با دهخدا

مصدق آنچنان که در فصل پانزدهم کتاب خاطرات و تألمات در رابطه با چگونگی عضو شدنش در " حزب اعتدال " اشاره کرده است ، در " انجمن مرکزی انتخابات " ، انتخابات میان دوره ای مجلس سوم که مربوط به دوران احمد شاه است، با دهخدا " همکار " می شود و ایشان در این رابطه نوشته است :

« در این انجمن [انجمن میان دوره ای انتخابات دوره سوم مجلس] با شادروان علامه دهخدا که در اوایل مشروطه از دور آشنا بودم همکاری شدم و همکاری صمیمانه ای که بین ما پدید آمده بود سبب شد یکی از روزها که میخواستیم باهم از مسجد [مسجد سراج الملک در خیابان برق] خارج بشویم مرا بخانه حاج میرزا علیمحمد دولت آبادی مقابل مسجد دعوت کند و از من بخواهد که عضویت حزب اعتدال را بپذیرم و چون سکوت کردم قرآن بیاورند سوگند یاد نمایم. از حلف وحشت داشتم. چونکه پدرم [،] میرزا یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم ناصرالدین شاه و پسر عموی خود را در خصوص یک ملک موروثی موسوم به « اک » واقع در قزوین در محضر شادروان حاج شیخ هادی نجم آبادی قسم داد که طول نکشید صدر اعظم از دنیا رفت و این واقعه در جامعه آنقدر رُعب نمود که کمتر کسی برای سوگند حاضر میشد و از جریان حزب اعتدال هم که تشکیل آن مصادف با دوره دوم تقنینیه بود و من آنوقت در ایران نبودم اطلاعی نداشتم و فقط میدانستم دو حزب در مملکت تشکیل شده که یکی حزب اعتدال بود و دیگری حزب دمکرات و بعد هم که بطهران آمدم می شنیدم که عده ای از افراد حزب اعتدال برهبری مرحوم آقا سید حسن مدرس و حاج آقا شیرازی و عده دیگر برهبری حاج میرزا علیمحمد دولت آبادی و میرزا محمد صادق طباطبائی سناتور فعلی اداره میشوند. ولی از اینکه این دو دسته از چه اشخاص تشکیل شده و هدف معنوی [در پاورقی کتاب ذکر شده است : هدف معنوی از این جهت که در مرانامه مطالبی درج شده بود که عملی نبود] آنها چیست اطلاعات کافی نداشتم و سکوتم نیز از این جهت بود که بشادروان دهخدا عقیده داشتم و نمی خواستم دعوت او را قبول نکنم.» (۹۸)

البته با توضیحی که مصدق در این رابطه داده است حاضر نمی شود به قرآن قسم بخورد . و می نویسد :

« کسانی که بحفظ قول معتقدند هرگز نقض قول نمی کنند، اعم از اینکه قسم یاد کنند و یا نکنند. خلاصه اینکه از خانه دولت آبادی که خارج شدم خود را یکی از اعضای با وفای

حزب اعتدال می دانستم و روی همین وظیفه جلساتی از رهبران این دو دسته در خانه خود تشکیل دادم که انشعاب از بین برود و هر دو دسته وظایفی را که داشتند متفقاً انجام دهند. ولی مساعیم به نتیجه نرسید. سپس بعضی از اعضای مؤثر حزب من جمله دهخدا از عضویت استعفا نمود و یکی از روزها که هیئت مدیره «شرکت خیریه ی پرورش» مرکب از رجال و دوستان فرهنگ جلسه ی خود را تحت ریاست شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله در دارالفنون تشکیل داده بود علامه [دهخدا] و من هم در آن عضویت داشتیم، دهخدا از من گله نمود و گفت ما انتظار نداشتیم که بعد از استعفای ما شما از عضویت حزب استعفا ندهید و باز در حزب بمانید که چون این حرف منطقی نداشت و استعفای آنها دلیل موجهی نبود که من استعفا بدهم گفتم شما که از مؤسسين حزب و از همه چیز آن با خبر بودید چه علت داشت که مرا بعضویت آن دعوت نمودید؟ گفت از این جهت که ببینید ما در چه آتشی میسوزیم. گفتم نفهمیده وارد شدم بگذارید فهمیده خارج گردم.

از این مذاکرات چیزی نگذشت که مهاجرت پیش آمد و عده ای از سران هر دو دسته از ایران رفتند و تا خاتمه ی جنگ اول جهانی مراجعت ننمودند و بالنتیجه حزب اعتدال از بین رفت.» (۹۹)

فصل شانزدهم:

« راه مصدق »

و

نیروهای طرفدار، منتقد و مخالف آن « راه »

این فصل از کتاب، از دو بخش تشکیل شده است:

بخش یک - راه مصدق و طرفداران آن « راه »

قضاوت بیطرفانه در باره سیاست و عملکرد دکتر مصدق ، میطلبد تا تمام جوانب فعالیت ها و مبارزات سیاسی - اجتماعی دکتر مصدق از مقطع زمانی که وی وارد فعالیت های سیاسی - اجتماعی شده است ، تا زمانیکه استعمارگران انگلیسی و آمریکائی از طریق کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت ملی و قانونی او را سرنگون کردند، مورد بررسی و نقد قرار گیرد. البته با توجه به فرهنگ سیاسی و شعور اجتماعی که در آنزمان بر جامعه ایران حاکم بوده و ارزش هایی که در آن مقطع تاریخی، معیار قضاوت و سنجش بوده اند.

« راه مصدق » خط و مشی سیاسی است که بر محور خواست « آزادی و استقلال » ، استقرار « حاکمیت قانون » و دفاع از « تمامیت ارضی ایران » شکل گرفته است. دکتر مصدق بخاطر تحقق خواست هایش ، از سیستم حکومتی پارلمانتاریستی پشتیبانی می کرد و بدین منظور بر اجرای قانون اساسی مشروطیت (قانون اساسی آن مقطع تاریخی) ، آزادی انتخابات مجلس شورای ملی و آزادی مطبوعات ... تاکید وافر داشت.

اگرچه در اثر مبارزات و مطالبات و فعالیتهای بخش بزرگی از مردم ایران از انقلاب مشروطیت ببعد ، تغییر و تحولاتی در ایران رخ داده و آگاهی و اطلاعات مردم ایران در رابطه با بسیاری از حقوق اجتماعی و سیاسی بمراتب بیشتر از دوران انقلاب مشروطه شده بود، ولی بخاطر حاکم شدن یک « دولت مکتبی » بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بر ایران ، ملت ایران هنوز از بسیاری از حقوق مستتر در قانون اساسی محروم است. تقسیم ملت ایران به نیروهای « خودی » و « غیرخودی » از سوی حاکمین مذهبی، سبب شده است تا بخش بزرگی از ملت ایران در بسیاری از امور سیاسی و اجتماعی از حق تصمیم گیری و اظهار نظر محروم باشند و در واقع در وطن خود، به انسانهای درجه دو تبدیل شوند. تا زمانیکه حکومت مکتبی و ایدئولوژی برجامعه ی ایران حاکم هست، برای طرفداران سایر ایدئولوژیها و مکتب ها ، کسب « آزادی » ممکن نخواهد بود. چون ایدئولوژی و مکتب رژیم حاکم، جلوی تبلیغ و ترویج دیگر ایدئولوژی ها و مکتب ها را می گیرد و برای طرفداران آنها همچون طرفداران خود، حقوق برابر و مساوی در مقابل قانون قائل نمی شود. این چنین عملکرد یکطرفه و غیردمکراتیک، خصلت تمام حکومت های مکتبی و ایدئولوژیکی می باشد. بدین منظور باید خواستار « جدائی مذهب و ایدئولوژی از دولت » شد ، تا تمام شهروندان جامعه صرفنظر از وابستگی مسلکی و مذهبی شان بتوانند از نعمات « آزادی » بطور مساوی

و برابر برخوردار شوند. پس دولت باید نسبت به ایدئولوژی و مکتب «بی طرف» باشد!

افراد و گروه‌هایی که ادعا دارند از طرفداران و ادامه‌دهندگان «راه مصدق» هستند، حتماً باید به تمام «ارزش» های مورد نظر مصدق با توجه به وضعیت سیاسی که اکنون بر ایران و جهان حاکم است، پایبند باشند. پس:

— نمی‌توان خود را طرفدار «راه مصدق» دانست، ولی طرفدار «استقلال و حاکمیت ملی» ایران نبود و مثلاً وابستگی به دولت ایالات متحده آمریکا و سازمان «سیا» داشت!

— نمی‌توان خود را طرفدار «راه مصدق» دانست، ولی فعالانه مدافع تمامیت ارضی ایران و مخالف با تجزیه طلبی نبود.

— نمی‌توان خود را طرفدار «راه مصدق» دانست، ولی طرفدار آزادی عقیده، بیان، قلم، مطبوعات و جمعاعات و حقوق دموکراتیک دگر اندیش و جامعه کثرت‌گرا و مخالف با نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری نبود.

— نمی‌توان خود را طرفدار «راه مصدق» دانست، ولی طرفدار حاکمیت قانون و برقراری حاکمیت ملت از طریق انتخابات آزاد و دموکراتیک و شیوه «نظام دموکراسی پارلمانی» نبود و بر نظریه «قوای مملکت ناشی از ملت است» تاکید نورزید.

همچنین نباید از خاطر بدور داشت که اگرچه دکتر مصدق یک سیاستمدار «سکولار» بود، ولی در طول دوران حیاتش، **بعمل تاریخی** هنوز امر «جدائی مذهب از دولت»، جزئی از ارزش‌های تعیین‌کننده برنامه سیاسی و مبارزاتی او و نیروهای مصدقی و جبهه ملی ایران و حتی دیگر افراد و نیروهای علاقمند به آزادی و نظام دموکراسی در ایران نبود. اما بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و با حاکم شدن بخشی از روحانیت شیعه (روحانیت دولتی) و استقرار «دولت مذهبی» در ایران و «تقسیم ملت ایران» به نیروهای «خودی» و «غیر خودی» ، حقوق شهروندی بخش بزرگی از ایرانیان «دگراندیش» و نیروهای سیاسی پایمال شد. این وضعیت جدید سیاسی در ایران باعث شد و کمک کرد تا مسئله «جدائی حوزه مذهب از حوزه دولت» به یکی از مسائل و خواست‌های محوری بخشی از مردم و نیروهای سیاسی ایران تبدیل گردد.

در رابطه با «تقسیم ملت» ضروریست یاد آور شد که بدون وجود تقسیم نیروهای سیاسی به احزاب و گروه‌های سیاسی رقیب و مخالف که دارای برنامه‌های متفاوت سیاسی - اجتماعی و اهداف متفاوتی هستند، اصولاً «نظام دموکراسی» نمی‌تواند شکل گیرد. در همین رابطه است که نیروهای طرفدار آزادی و نظام دموکراسی بر اصل تکثرگرایی (پلورالیسم) و وجود احزاب و سازمان‌های سیاسی که اهداف و خواست‌های متفاوتی را نمایندگی می‌کنند و در واقع خود را نماینده طبقه و یا اقشار مختلف می‌دانند تاکید می‌ورزند، چون بدون وجود و رقابت احزاب رقیب و مخالف نمی‌توان از «جامعه تکثرگرا» و «نظام دموکراسی» صحبت کرد. شعار «همه با هم» بهیچوجه در خدمت تحقق استقرار نظام دموکراسی قرار ندارد و روشن است که نیروهای دموکرات و آزادیخواه بهیچوجه نخواهند توانست در همکاری با نیروهای غیر دموکرات و مخالف با آزادی در جهت برقراری «نظام دموکراسی» موفقیت کسب نمایند - همچنان که انقلاب ۱۳۵۷ نشان داد - اما «تقسیم نیروهای سیاسی» در ایران بصورتیکه در جوامع اروپائی رسم است، بطور طبیعی صورت نگرفته است، بلکه این

تقسیم با توسل به قهر و سرکوب و حتی پایمال کردن قانون اساسی جمهوری اسلامی از سوی هیئت حاکمه، عملی شده است، آنهم در «**حوزه روابط میان حاکمیت و جامعه**». در نتیجه آن سیاست و عملکرد، به «**فاصله بین دولت و ملت**» افزوده شده است. در اثر این عمل غیر دمکراتیک، حقوق بخش بزرگی از ملت از سوی نیروهای سیاسی و مذهبی که «حاکمیت» را در اختیار دارند، نفی و پایمال شده است. قانون «**نظارت استصوابی**» که از بخشی از ملت، حق معرفی نامزد نمایندگی مجلس را سلب می نماید و یا بسیاری از نیروهای سیاسی اصولاً حق فعالیت سیاسی بطور قانونی در ایران را ندارند، نمونه هائی از نتایج «تقسیم ملت» از سوی حاکمین می باشد. پس **یکی از شرایط تحقق «آزادی»** و برقراری «**نظام دمکراسی**» در ایران، حاکم شدن یک دولت غیر مذهبی و غیر ایدئولوژیکی می باشد که معیار سنجش «**حقوق ملت**» را بر مبنای محترم شمردن و در نظر گرفتن «**اصل فردی**» و کرامت انسانی بداند! روی این اصل و توجه به شرایط و وضعیتی که حکومت روحانیت شیعه بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بر ایران حاکم کرده است، کسی نمی تواند ادعا داشته باشد که از ادامه دهندگان «**راه مصدق**» هست، و بخاطر کسب «**آزادی**» فعالیت سیاسی می کند، ولی طرفدار «**جدائی مذهب و ایدئولوژی از دولت**»، نیست!

یک آدم عاقل اگر نخواهد خود و مردم را گول بزند، باید به این اصل کلی گردن نهد که هر دولتی که بر پایه «**ایدئولوژی و مکتب**» پایه گذاری شده باشد، آن دولت سرانجام با آزادی دگراندیشان سر ستیز خواهد داشت و در جهت پایمال کردن حقوق بخشی از جامعه عمل خواهد کرد.

نیروهای «**مصدقی**»، فقط از طرفداران یک ایدئولوژی و یا مکتب مشخصی نیستند، در همین رابطه است که گفته می شود طرفداران «**راه مصدق**» شامل یک طیف سیاسی می شود که نیروها و افراد ملی، مذهبی، ملی - مذهبی، ناسیونالیست، دمکرات، لیبرال، سوسیالیست، سوسیالیست دمکرات، سوسیال دمکرات، ... را در بر می گیرد. یعنی افراد و نیروهائی که طرفدار ایدئولوژی های متفاوت هستند، ولی همگی آن نیروها بر ارزش های «**آزادی، استقلال و دفاع از تمامیت ارضی ایران**» تاکید دارند. نیروهای مصدقی در کل خود را طرفدار جامعه کثرت گرا (پلورالیستی) و نظام دمکراسی می دانند، روی این اصل نباید کوشش داشته باشند تا ایدئولوژی مورد نظر خود را به «**ایدئولوژی دولتی**» تبدیل کنند، زیرا یکی از پیش فرض های تحقق نظام دمکراسی در هر جامعه ای، «**بی طرف**» بودن دولت (اشتات) نسبت به ایدئولوژی و مکتب می باشد.

یکی از اختلافات اصلی نیروهای «**مصدقی**» با یکدیگر، بخصوص پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در رابطه با برقراری «**نظام مکتبی**» بنام «**نظام جمهوری اسلامی**» بود. در آن زمان بخشی از «**مصدقی**» های سرشناس، افرادی همچون مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس عزت الله سبحانی، دکتر حبیب الله پیمان، دکتر ابوالحسن بنی صدر، صادق قطب زاده ... با تمام نیرو در جهت استقرار «**نظام جمهوری اسلامی**»، عمل کردند. در حقیقت باید بر این واقعیت تصریح کرد که بدون همکاری و فعالیت این افراد و نیروهای سیاسی همچون تشکیلات «**نهضت آزادی**»، شکل گرفتن «**نظام جمهوری اسلامی**» در آن مقطع تاریخی، بسیار مشکل بود. اما همین افراد که نقش بزرگی در ایجاد «**نظام مذهبی**» در ایران داشتند - با توجه به این امر که یکی از شعارهای محوری و اصلی انقلاب ۱۳۵۷، «**آزادی خواهی**» بود -، از توطئه، تهدید، ترعیب، بی حرمتی، سرکوب، زندان و حتی اعدام در امان نماندند، آنهم بدین خاطر که تفسیر و برداشت این افراد از اسلام با تفسیر و برداشت آخوند جماعت حاکم (روحانیون

دولتی)، یکسان نبود و در باره برخی از مسائل سیاسی - اجتماعی اهداف و برنامه های دیگری را مطرح می کردند!!

برخی از فعالین سیاسی که خود را «مصدقی» می دانند، چون با نظرات و عقاید دکتر مصدق بطور دقیق آشنائی ندارند و یا بدلایلی نمی خواهند مسائل و عقاید و نظرات دکتر مصدق را آنطور که مد نظر مصدق بوده مورد توجه قرار دهند، و به این امر توجه داشته باشند که دکتر مصدق بر محور چه خواست و کدام هدف سیاسی - اجتماعی، مبارزه می کرده است، بر پایه این ادعا که جهان امروز، عصر «گلوبالیزاسیون» (جهانی شدن) است و بهیچوجه نباید آنرا با جهان دوران مصدق یکسان دانست - گفتاری که صحیح می باشد و بدرستی بیانگر این امر می باشد که محیط عملکرد سرمایه و حتی چگونگی شیوه عملکرد سرمایه داران، کنسرنهای فراملتی و در واقع نیروهای استعمارگر، از زمان مصدق تا کنون تغییرات زیادی پیدا کرده است - ولی برخی از سیاستمداران و فعالین سیاسی از این مقایسه درست، نتیجه ای غلط می گیرند و مدعی می شوند، پس نباید بعنوان طرفدار «راه مصدق» ، از تر «سیاست موازنه منفی» مصدق دفاع کرد، آنهم بدین منظور تا نتیجه بگیرند که نباید از «استقلال» صحبت بمیان آورد و همچون مصدق در آن راه کوشید!! در حقیقت این حضرات کوشش دارند تا بر یکی از ارزش های اصلی «راه مصدق»، خط بطلان بکشند!!

روشن نیست که اگر این حضرات که قصد «تجدید نظر» در ارزش های تشکیل دهنده «راه مصدق» را دارند و نمی خواهند تا برای پیشبرد مقاصد خود از نام دکتر مصدق بعنوان یک «سرمایه سیاسی» سوء استفاده نمایند، چرا و بچه دلیل کوشش دارند تا سیاست جدید مورد نظر خود که محتوی و ارزش هایش، سوای ارزش های تشکیل دهنده «راه مصدق» می باشد را، بنام «راه مصدق» بمردم، بخصوص به طرفداران مصدق حقه نمایند!! این سؤال در مقابل این حضرات قرار دارد، اگر برخی از «ارزش» های تشکیل دهنده هویت سیاسی مصدق و «راه مصدق» در مرحله فعلی نمی توانند کارگشای مشکلات جامعه ایران باشند و «حذف» آنها از خط و مشی سیاسی و «هویت مصدقی» ضروری و لازم می باشد، چه ضرورتی باعث می گردد تا این نظرات جدید که هیچگونه سنخیتی با نظرات دکتر مصدق ندارند را، بنام «راه مصدق» به مردم حقه کرد؟!

این «راه جدید» که با حذف بعضی از ارزش های مورد نظر مصدق بوجود می آید، دیگر نمی تواند بعنوان «راه مصدق» نامیده شود! چنین کاری، از سوی هر کس که انجام گیرد، یک حقه بازی سیاسی بیش نیست، که بطور آگاهانه بخاطر فریب مردم، بخصوص علاقمندان به دکتر مصدق مطرح می شود. چنین شیوه کاری از سوی هر کس که اتخاذ گردد، مردود و محکوم است!!

(گلوبالیزاسیون و در واقع جهانی شدن عملکرد سرمایه و سرمایه داران بزرگ و کنسرنها که بخاطر چپاول موادخام و سود بیشتر نه تنها استقلال کشورهای جهان سوم را بزیر سؤال می برند، حتی در کشورهای متروپل سرمایه داری، از بین بردن دست آوردهای چندین قرن مبارزات مردم آن جوامع، بخصوص «جنبش کارگری» را هدف قرار داده و تا کنون در این جوامع بیکاری و فقر برای میلیونها انسان بهمراه داشته است. امری که با اعتراض نیروهای طرفدار صلح، آزادی و مخالفین بیکاری و فقر ... روبروشده است. بخاطر مقابله با تأثیرات منفی «گلوبالیزاسیون» در جهان، «جنبش اعتراضی ضد گلوبالیزاسیون» در بسیاری از کشورهای جهان تشکیل شده است. در باره گلوبالیزاسیون و تأثیرات شوم آن در جلد سوم این کتاب سخن خواهد رفت.) (۱۰۰)

اشتباه خواهد بود چنین تصور کرد که علاوه بر «راه مصدق»، «راه های سیاسی دیگری» که بر «ارزش» های محوری دیگری، سوای ارزش های محوری مورد نظر

مصدق استوار بوده اند، در دوران مصدق وجود نداشته اند و یا در زمان حال وجود ندارند. این واقعیتی است که، چه در زمان حیات دکتر مصدق و چه در مقطع کنونی راه های سیاسی متفاوت وجود داشته و دارند، که طرفداران آن «راه های سیاسی» بخاطر تفاوتی که بین راه مورد نظر خود و «راه مصدق» مشاهده می کرده اند، بدرستی خود را طرفدار «راه مصدق» ندانسته و نمی دانند و هیچگونه ایرادی هم نمی تواند به این نیروها وارد باشد که چرا چنان می اندیشند و یا خود را «مصدقی» نمی دانند. با توجه به مسائلی که اشاره رفت، روشن است که «راه جدید» مورد نظر «تجدید نظر طلبان»، هیچگونه رابطه ای با «راه مصدق» که بنیاد آن بر محور دفاع از «آزادی، استقلال، تمامیت ارضی ایران» گذاشته شده است، نخواهد داشت!

اکثر آن بخش از افراد و نیروهای «مصدقی» که قصد «تجدید نظر» در ارزش هائی که هویت سیاسی «راه مصدق» را تعیین می کنند دارند، همانطور که اشاره رفت، انتقاد خود را بیشتر متوجه تتر «سیاست موازنه منفی» مصدق می کنند. بدون اینکه به این مسئله توجه داشته باشند، در آنزمانیکه دکتر مصدق آن «تتر» را مطرح کرد، علاوه بر وجود عده ای از سیاستمداران وابسته به روسیه (روسوفیل) و وابسته به انگلیس (آنگلوفیل)، همچنین بخشی از هیئت حاکمه و برخی از بازاریان، اشراف و جمعی از شاهزادگان و روحانیون، که خود را «وطن دوست» و طرفدار «استقلال» ایران نیز می دانستند، بخاطر «حفظ استقلال ایران» و با توجه به وضع و موقعیتی که در آن مقطع تاریخی در ایران وجود داشت، حفظ استقلال ایران را در برقراری تعادل و «موازنه» بین نفوذ دولت های انگلیس و روسیه در ایران ارزیابی می کردند. سیاستی که بعنوان «سیاست موازنه مثبت» نامیده می شد. برای حفظ این «موازنه»، با دولت های استعمارگر روس و انگلیس قراردادهای اقتصادی منعقد می کردند و در واقع دولت های استعمارگر انگلیس و روسیه تزاری از طریق عوامل خود در هیئت حاکمه، با انعقاد قرارداد و معاهده های اقتصادی جدید بر نفوذ سیاسی خود و حق دخالت در امور داخلی ایران می افزودند. دکتر مصدق تتر «سیاست موازنه منفی» را در مجلس چهاردهم، همانطور که قبلاً نیز اشاره رفت، بخاطر مبارزه و مقابله با آن سیاست نفوذی، یعنی «سیاست موازنه مثبت» که در آنزمان همچنین از سوی طرفداران ایالات متحده آمریکا بخاطر نفوذ سیاسی آن دولت در ایران، مجدداً مطرح شده بود و حتی حزب توده نیز بخاطر کسب امتیازی برای دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران، مدافع آن شده بود، مطرح کرد. هدف دکتر مصدق با طرح آن «تتر»، «دفاع از استقلال و حاکمیت ملی ایران» بود، یعنی بیگانگان در باره سرنوشت ایران و ایرانیان نتوانند و اجازه نداشته باشند دخالت نمایند و در آن مورد تصمیم گیری بنمایند!

برخی از سیاستمداران اروپائی در سالهای اخیر در مقابله و مخالفت با سیاست هژمونی طلبانه دولت پرزیدنت بوش، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا نظراتی را مطرح می کنند که این نظرات شباهت زیادی به نظرات دکتر محمد مصدق دارد. گرهارد شرودر (عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان)، صدراعظم کنونی آلمان، در رابطه با تصمیم پرزیدنت بوش به شروع جنگ علیه دولت صدام حسین و اصرار بوش که تمام متحدین ایالات متحده آمریکا باید از سیاست جنگی او حمایت و پشتیبانی کنند، حاضر نشد در آن جنگ شرکت کند، صرفنظر از اینکه او جنگ را راه حل مشکلات و اختلافات موجود نمی دانست، در مخالفت با خواست بوش صریحاً بیان داشت که آلمان یک کشور مستقل می باشد و دولت آلمان از حق «حاکمیت ملی» (استات سوریته Staatssouveränität) برخوردار است. شرودر در رابطه با تصمیمی که پرزیدنت بوش گرفته بود، بر این نظر بود که چون دولت آلمان، دولتی

مستقل است و از «حاکمیت ملی» برخوردار است، سیاست آلمان باید در برلین پایتخت آلمان تعیین شود و نه در پایتخت کشور دیگری!! محتوی گفتار گرهارد شرودر، صدر اعظم کشوری که در حقیقت خود یکی از پایه های اصلی مسئله «گلوبالیزاسیون» می باشد و در سال ۲۰۰۴ (۱۳۸۳) بعنوان بزرگترین کشور صادر کننده محصولات صنعتی در جهان شناخته شده است، شبیه به نظراتی است که دکتر محمد مصدق در سال ۱۳۲۳ در مجلس شورایی ملی ایران مطرح کرد. اگر تفاوتی بین گفتار دکتر مصدق و گرهارد شرودر وجود داشته باشد، این تفاوت، فقط در رابطه با زمان و مقطع تاریخی طرح مسئله می تواند باشد. آن زمان که دکتر مصدق بدفاع از «حاکمیت ملی» ایران برخاست، مسئله و موضوعی بنام «گلوبالیزاسیون» هنوز وجود نداشت. مبارزه مصدق و دیگر نیروهای استقلال طلب ایرانی با سیاست استعماری دولت انگلیس بخاطر دفاع از «استقلال و حاکمیت ملی ایران» بود. در اواخر سال ۲۰۰۲ و اوائل سال ۲۰۰۳ که گرهارد شرودر صدر اعظم آلمان نظراتی شبیه نظرات دکتر مصدق مطرح کرد، هدف ایشان هم دفاع از استقلال و حاکمیت ملی آلمان در مقابله با سیاست هژمونی طلبانه پرزیدنت جورج دبلیو بوش رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا بود. با توجه به گفتار فوق، پس باید چنین نتیجه گیری کرد که عصر گلوبالیزاسیون بطور اتوماتیک بمعنی صرف نظر کردن از «حاکمیت ملی» نباید باشد. حال روشن نیست اگر این حق شرودر صدر اعظم آلمان و دولت آلمان باید باشد که در عصر گلوبالیزاسیون چنین فکر کنند و عمل نمایند، با توجه به این واقعیت که چنین سیاستی در سراسر جهان طرفداران زیادی هم دارد، چرا و بچه دلیل باید نظرات داهیانیه دکتر مصدق را مردود شناخت و از آن فاصله گرفت!!؟

حال این سوال مطرح است که آیا می توان خود را طرفدار «راه مصدق» فرض کرد، ولی طرفدار «استقلال و حاکمیت ملی» ایران نبود و اجازه داد تا بیگانگان برای ما تعیین تکلیف کنند، آنهم با این استدلال که اکنون عصر «جهانی شدن» است و نباید بر مسائل ملی و استقلال ایران همچون زمان مصدق تاکید کرد!!؟

سرنگونی رژیم شاه و اتفاقاتی که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران رخ داد و همچنین متلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که با خود سقوط دولتهای کمونیستی حاکم بر کشورهای اروپای شرقی را نیز به همراه داشت، سبب شد تا بسیاری از افراد وابسته به طیف های مختلف سیاسی (سلطنت طلب، جمهوریخواه، مذهبی، چپ، کمونیست، دمکرات، لیبرال ...) در برخورد با بسیاری از مسائل سیاسی از جمله موضوع «ملی» و «ملی گرایی»، تجدید نظر کنند و در نتیجه تا حدودی از خصومت و دشمنی خود با «نیروهای ملی» دست بردارند. حتی برخی از این افراد که وابسته به طیف های مختلف سیاسی می باشند با تصحیح مواضع قبلی خود، کوشش دارند تا خود را جزو طیف نیروهای ملی ایران بدانند. در واقع این افراد نیز به این نظریه رسیده اند که بیگانگان نباید حق دخالت در چگونگی اداره کشور ایران را داشته باشند و مسائل مربوط به ایران باید در پایتخت ایران و نه در واشنگتن، لندن، پاریس، برلین، مسکو، توکیو، پکن ...، آنهم از سوی دولت ایران حل و فصل شود.

بسیاری از این افراد و نیروهای جدید ملی گرا که اکثراً از نیروهای با گذشته چپ، کمونیست و یا بعضی که بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ هنوز خود را طرفدار نظام پادشاهی می دانند، با وجود پایبند شدن به نظرات ملی گرایی و با توجه به این موضوع که این عده همچنین برای دکتر مصدق و مبارزات ایشان احترام قائلند، ولی خود را «مصدقی» نمی دانند - که در این رابطه هیچگونه ایرادی به آنها نمی تواند و نباید وارد باشد - من و دوستان

همنظرم (سوسیالیست های مصدقی) برای تمایز نیروهای مصدقی، از این طیف نیروهائی که جدیداً بجمع نیروهای «ملی» پیوسته اند، ولی حاضر نیستند خود را «مصدقی» بنامند، به افراد و نیروهائی که سابقه مصدقی دارند، «میلیون مصدقی» خطاب می کنیم. بنظر من استفاده از نام «میلیون مصدقی» همچنین کمک می کند تا در هنگام بررسی تاریخ معاصر ایران، این نیروها را با «میلیون» اوائل دوران مشروطیت نیز، عوضی نگرفت.

ضروریست همچنین متذکر شد، نیروهای سیاسی که خود را طرفدار «راه مصدق»، می دانند، برداشتی یکسان از آن «راه» ندارند و متأسفانه نظرات ناهمگون و حتی در بعضی موارد ضد و نقیض در باره نظرات و عقاید و عملکرد و سیاست های اتخاذ شده از سوی دکتر مصدق ارائه می دهند. بنظر من در باره بخشی از این نیروها می توان گفت که این جماعت از دوستان و علاقمندان شخص دکتر مصدق هستند، بدون اینکه کاملاً به محتوی و کنه تمام نظرات و عقاید دکتر مصدق پی برده باشند و در واقع با تمام عناصرها و ارزش های تشکیل دهنده آن نظرات و عقاید کاملاً آشنائی دقیق داشته باشند. یکی از فعالان مصدقی بنام حسین منتظر حقیقی (عضو رهبری سازمان فراکسیون متحد - طرفدار راه مصدق) در باره چنین مصدقیهائی، بدرستی می گفت که این جماعت «عاشق مصدق» هستند و در واقع اکثراً با احساس بمسائل برخورد می کنند و مصدق را دوست دارند. برخوردی که بسیار معمولی است و هیچگونه ایرادی به آنها نمی تواند وارد باشد که چرا آن افراد چنین احساس می کنند و قلباً به مصدق مهر می ورزند. بنظر من حساب این نوع نیروهای مصدقی که اکثراً، افراد صادقی هم هستند از افراد و جریانات که «تجدید نظر» در ارزش های محوری نظرات مصدق را هدف دارند و کوشش می کنند تا با سوء استفاده از نام دکتر مصدق، سیاست و عقاید دیگری را بنام «راه مصدق» جا باندازند و در واقع خط بطلان بر محتوی آن «راه» بکشند، کاملاً فرق دارد!

همچنین ضرورت دارد متذکر شد، مخالفت با خواست و اهداف افراد و نیروهای «تجدید نظر طلب» بهیچوجه به این معنا نیست که نباید در جهت دقیقتر کردن جوانب «راه مصدق» عمل کرد و تغییر و تحولات جهان و حتی فعل و انفعالاتی که در جامعه ایران از زمان دکتر مصدق تا حال رخ داده است را نادیده گرفت. بنظر من حتماً باید با حفظ ارزش های هویتی مصدق به تمام این تغییر و تحولات توجه نمود. اتفاقاً با توجه به این تغییر و تحولات است که نتیجه می گیرم:

۱- اگر برداشت اکثر فعالین و نیروهای سیاسی در سالهای دهه سی، چهل و پنجاه از «آزادی» و «دمکراسی»، همانطور که اشاره رفت، اجرای قانون اساسی مشروطیت، از جمله برخورداری از وجود آزادی مطبوعات و برگزاری انتخابات آزاد بود - خواستی که بخش بزرگی از مبارزات دکتر مصدق در جهت تحقق آن صرف شد -، ولی با گذشت زمان، بخصوص پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و شکل گرفتن رژیم جمهوری اسلامی، رژیمی که برعکس شعار اصلی انقلاب، که واژه «آزادی» یکی از خواسته های محوری اش بود، همچون رژیم شاه، پایمال کردن «قانون اساسی» و سرکوب و قلع و قمع آزادیخواهان و اعدام دگراندیشان و فعالان سیاسی و همچنین غیر قانونی کردن فعالیت سیاسی نیروهای مخالف و منتقد و تعطیل فله ای مطبوعات... را در دستور کار خود قرار داده است و در این رابطه است که، «ملت ایران» را به نیروهائی که دارای حقوق سیاسی هستند، معروف به نیروهای «خودی» و ایرانیانی که چون «دگراندیش» هستند و بر محترم شمردن حقوق بشر و کرامت انسانی و حاکمیت ملت و حتی اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی بطور مستمر تاکید می ورزند و با قیمومیت و استبداد و دیکتاتوری و قانون شکنی مخالفند و

بعملکردهای غیر قانونی هیئت حاکمه جمهوری اسلامی اعتراض دارند، نیروهای «غیر خودی»، که باید از بسیاری از حقوق سیاسی - اجتماعی محروم شوند، تقسیم کرده است. استمرار این وضع کمک کرده است تا مسائلی همچون «جدائی مذهب از دولت» و معیار قراردادن حقوق فرد بر پایه محترم شمردن (اصل فردیت) بجای موازین «مکتبی و ایدئولوژیک»، به بخشی از بینش سیاسی بسیاری از ایرانیان تبدیل شود!!

روشن است که خواست جدائی «حوزه مذهب» از «حوزه دولت» بهیچوجه بمعنی دشمنی و یا بی احترامی به مذهب و دین نیست و نباید چنین برداشت شود. اروپائیا نیز مذهب را از دولت جدا کردند، ولی آن جدائی باین معنی نبود که مذهب نباید حق فعالیت در جامعه را داشته باشد. برعکس آن جدائی، حق آزادی تبلیغ دین و مذهب و بجا آوردن مراسم مذهبی را بطور آزاد در آن جوامع تضمین نموده است. مراسم خاک سپاری جنازه پاپ اعظم «ژان پل دوم» - در واتیکان - ایتالیا در سال ۲۰۰۵ که با شرکت چند ملیون انسان از اقصی نقاط جهان، از جمله شرکت حجت الاسلام سید محمد خاتمی رئیس جمهور وقت جمهوری اسلامی در آن مراسم و یا برگزاری فستیوال جوانان کاتولیک که با حضور پاپ اعظم «پندیک شانزدهم» و بسیاری از کاردیناها و اسقف ها در تابستان ۲۰۰۵ در شهر کلن در آلمان که با شرکت بیش از ۸۰۰ هزار نفر پیروان دین مسیح، بمدت چندین شبانه روز برگزار شد، بهترین گواه بر این امر است که در جوامع «لائیک» اروپا، مردم از آزادی کامل برای برگزاری مراسم مذهبی برخوردار هستند و اکثر سیاستمداران و رهبران دولتهای اروپائی با وجود اینکه همگی آنها سکولار و لائیک هستند از «اروپای مسیحی» صحبت می کنند.

۲- همچنین اگر در مقطع کنونی از «استقلال» صحبت می کنیم، حتماً باید بر اصل «حاکمیت ملی» تاکید داشت و علاوه بر این، بر این موضوع واقف بود که واژه «حاکمیت ملی» تفاوت زیادی با واژه «حاکمیت ملت» (حاکمیت مردم Volkssouveränität) ** دارد. متأسفانه بسیاری از نیروهای سیاسی، حتی برخی از نیروهای ملی - مصدقی، بغلط این دو مقوله را دارای بار سیاسی برابر فرض می کنند و توجه ندارند که این دو، دومقوله سیاسی کاملاً متفاوت هستند. حاکمیت ملی «اشتات سوورنیتت» دارای بار سیاسی کاملاً متفاوتی از حاکمیت ملت «فولکس سوورنیتت» می باشد. سازمان ملل که از عضویت کشورهای «مستقل» تشکیل شده است، بر پایه قبول و محترم شمردن حاکمیت ملی «اشتات سوورنیتت» پایه گذاری شده است، در حالیکه تحقق حاکمیت ملت «فولکس سوورنیتت» در هر کشوری در گروی برقراری نظام دموکراسی و انتخابات آزاد و دموکراتیک و قبول اصل فردیت و برابر دانستن حقوق تمام احاد ملت - صرفنظر از جنسیت، قومیت، نژاد، مذهب، شغل و مقام -، در مقابل قانون مساوی و برابر می باشند و در واقع دولت از سوی نمایندگان مجلس که نمایندگان آن منتخب مردم می باشند، تعیین می گردد. (۱۰۱) متأسفانه اکثریت بسیار بزرگی از ایرانیان بجای توجه به معانی جهانشمول این مقولات (حاکمیت ملی و حاکمیت ملت)، که در جهان سیاست و روابط بین المللی و حتی در محیط های فرهنگی و دانشگاهی با معانی متفاوت مورد استفاده قرار می گیرند، توجه نمی کنند و از «حاکمیت ملی» بعنوان یک «اصطلاح غلط»، بجای «حاکمیت ملت» (حاکمیت مردم) نیز استفاده می شود! دکتر مصدق آنجائیکه پای «دیپلماسی بین المللی» بمیان آمده است، از این مقولات بصورتی استفاده نموده است، تا نه تنها بتواند خواست مورد نظر خود را بطور دقیق و رسا بیان کند، بلکه گفتار ایشان بتواند برای مخاطبین بین المللی بطور صحیح مفهوم شود که منظور چیست!!

دکتر مصدق در رابطه با «**حاکمیت ملی**» (اشتات سوورنیتت) در نامه ای که در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ به موریسون وزیر امور خارجه انگلیس نوشته است، بطور دقیق و واضح در آن نامه توضیح داده است که برداشت ایشان از آن مقوله چیست. دکتر مصدق در آن نامه، مقوله «حاکمیت ملی» را، آنچنانکه معنای آن مقوله در جهان رسم است بکار برده است و نه از اصطلاح غلطی که در جامعه ایران رسم شده است. در نامه دکتر مصدق می خوانیم:

«... مقصود از ملی کردن صنعت نفت کاملاً روشن است.

ملت ایران می خواهد از **حق حاکمیت ملی** خود استفاده و بهره برداری از منابع نفت را خود بعهده داشته باشد و جز اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت مقصودی ندارد... ملی کردن صنایع **حق حاکمیت** هر ملتی است و بر فرض اینکه قراردادهای یا امتیازاتی با اشخاص و شرکتهای خصوصی نسبت به آن صنایع منعقد شده باشد که از جمیع جهات حقوقی هم فرض صحت آن شود چنین قراردادهای یا امتیازات مانع از اعمال **حق حاکمیت ملی** نخواهد بود و هیچ مقام بین المللی هم صلاحیت رسیدگی به چنین امری را ندارد. دولت ایران می خواهد با استفاده از **حق حاکمیت** خود، از عواید نفت بنیه اقتصادی کشور خود را تقویت و موجبات آسایش عمومی را فراهم و به فقر و فلاکت و نارضایتی عمومی خاتمه دهد و این امر مایه آبادی و آرامش ایران و موجب جلوگیری از هرگونه اختلال و آشوب خواهد بود...» (۱۰۲) (تکیه در همه جا از منصور بیات زاده است).

اتفاقاً توضیح دقیق مسائلی همچون:

* **حاکمیت ملی** (اشتات سوورنیتت) و

Staatssouveränität; country sovereignty; souveraineté de pays;

** **حاکمیت ملت** (فولکس سوورنیتت)

Volkssouveränität; people sovereignty; souveraineté de gens

و تفکیک این دو مقوله سیاسی از یکدیگر می تواند در روشن کردن خط فکری «**راه مصدق**» و تمیز دادن مشخصات آن «**راه**»، از دیگر «**خطوط سیاسی**» موجود در بین نیروهای سیاسی ایرانی، کمک نماید.

دکتر مصدق بر این نظر بوده است که تمام احزاب، سازمانها و گروه هائیکه به «**آزادی و استقلال**» اعتقاد دارند، با حفظ هویت سیاسی و تشکیلات سازمانی خود می توانند و باید در یک تشکیلات سیاسی که ساختار «**جبهه**» ای داشته باشد، باهم همکاری کنند. در حالیکه تمام افراد و نیروهای مصدقی در این مورد مشخص یکسان نمی اندیشند و با یکدیگر در این باره اختلاف نظر دارند.

(در رابطه با نظرات دکتر مصدق در باره چگونگی تشکیل «**جبهه ملی**»، در جلد سوم کتاب، اشاره خواهم کرد.)

بخش دوم - نیروهای منتقد و مخالف دکتر مصدق ، صرفنظر از وابستگی مسلکی و گروهی ، برخورد هائی متفاوت با نظرات ، سیاست و عملکرد دکتر مصدق داشته و دارند .
من در این فصل کتاب ، به ۸ نمونه از آن نظرات اشاره می کنم .

۱ - بخشی از نیروهای مخالف دکتر مصدق در مبارزه و فعالیت های خود به شایعه پراکنی ، تهمت زدن و تحریف تاریخ متوسل می گردند!

بخشی از نیروهای سیاسی ایران ، بخصوص در طیف نیروهای سلطنت طلب و یا در طیف نیروهای مذهبی و لائی ، با مصدق و نیروهای مصدقی شدیداً مخالفند و در ابراز مخالفت خود با آنها دست به شایعات و تحریف تاریخ می زنند و علناً دروغ می گویند و تهمت می زنند . در فصل چهاردهم همین کتاب به نمونه ای از این نوع برخوردها در رابطه با « مجمع آدمیت » و « متهم کردن دکتر مصدق به فراماسونری » اشاره کردم .

بنظر من به افراد و نیروهائی که با نظرات ، عقاید و عملکرد و سیاست مصدق مخالف هستند و با آن مخالفت می کنند ، هیچگونه ایرادی نمی تواند وارد باشد . چونکه از حقوق طبیعی و دمکراتیک آن افراد و جماعت های مخالف باید باشد که در باره مسائل سیاسی - اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی نظرات و عقایدی عکس نظرات و عقاید مصدق و طرفداران مصدق داشته باشند . و یا در تفسیر رویدادهای تاریخی به نتایجی عکس نظرات طرفداران مصدق برسند . اما ایرادی که به این جماعت وارد است در این رابطه است که این افراد و نیروها اکثراً نظرات انتقادی خود را بر پایه دروغ و اتهام و قلب کردن رویدادهای تاریخی مطرح کرده و می کنند و نه اینکه دلایل مخالفت خود را بر پایه نظرات و عقاید و ارائه استدلال و سند و مدرک ثابت کنند .

۲ - بعضی از نیروهای سیاسی ایران با وجود اینکه طرفدار « راه مصدق » نیستند ولی برای شخصیت دکتر مصدق و مبارزات نهضت ملی ارزش قائل می شوند و حرمت ایشان را محترم می شمارند!

البته ، بخشی از نیروهای سیاسی وابسته به طیف های مختلف چپ و یا راست ، مذهبی و یا کمونیست ، سوسیالیست و یا لیبرال ، جمهوریخواه و یا سلطنت طلب ، برای شخصیت دکتر مصدق احترام قائل می شوند و بطور واقعی و نه تظاهر ، حرمت ایشان را محترم می شمارند ، ولی چون آن نیروها خواست و اهداف متفاوتی از خواست و اهداف مصدق داشته و یا دارند و برداشت آنها از چگونگی روند مبارزه سیاسی - اجتماعی و نقش طبقات و مبارزات طبقاتی و مبارزات سیاسی با برداشت مصدق و مصدقیها فرق دارند و در واقع این افراد و گروهها برای " ارزش " های دیگر سیاسی - اجتماعی ، جز " ارزش " های محور فکری مصدق ارجحیت بیشتری قائلند و با توجه به این مسائل است که بدرستی خود را طرفدار

سیاستی که در افکار عمومی به «راه مصدق» معروف شده است، نمی دانند. امری که موجب هیچگونه ایراد و اعتراضی به آن نوع تفکرات نمی تواند باشد. اتفاقاً قبول وجود این نیروها در جامعه و محترم شمردن حقوق دمکراتیک آنها بعنوان نیروهای «دگراندیش» یکی از «ارزش» های تشکیل دهنده عقاید و نظرات طرفداران «راه مصدق» باید باشد. آنهم به این دلیل که دکتر مصدق طرفدار «جامعه باز و کثرت گرا (پلورا لیستی)» ، که نیروهای سیاسی مخالف و رقیب بتوانند بطور آزاد با یکدیگر به رقابت و جدل سیاسی بپردازند و حتی در صورت توافق در باره برنامه کاری هیئت دولت، با حفظ هویت سیاسی خود با یکدیگر دست به «ائتلاف» بزنند، بود.

۳ - برخورد «کلیشه ای» برخی نیروهای چپ با سیاست و عملکرد دکتر مصدق

در طیف چپ ، هنوز نیروهایی وجود دارند که بر مبنای تعاریف «کلیشه ای» حزب توده، نظراتیکه در دوران مبارزات و فعالیتهای سیاسی دکتر مصدق و اوجگیری نهضت ملی شدن صنعت نفت، که بخاطر مسموم کردن فضای سیاسی و تضعیف نیروهای ملی ، تبلیغ می شد، عمل می کنند. اگرچه با گذشت زمان ثابت شده است که نظرات و موضعگیریهای حزب توده در باره سیاست و عملکرد دکتر مصدق کاملاً غلط بوده است و محتوی آن تبلیغات و شعارها علیه دکتر مصدق و طرفداران دکتر مصدق که به «نیرو های ملی» معروف بودند ، کوچکترین ربطی به مبارزات طبقاتی نداشته است. در واقع آن حزب بخاطر دفاع از منافع دولت کمونیست حاکم بر روسیه ، مواضعی علیه منافع ملی ایران اتخاذ می کرده است. حزب توده بدون اینکه به چگونگی روند تکامل طبقات و افشار و در نظر گرفتن استروکتور و بافت اقتصادی حاکم بر جامعه ایران توجه کرده باشد ، با ارائه تعاریف کلیشه ای ، مصدق را "سمبل اشرافیت پوسیده" نامید!! آنهم نه بر پایه مواضع سیاسی و عملکرد دکتر مصدق و نیرو های طرفدار او ، بلکه بخاطر وابستگی خویشاوندی دکتر مصدق با بخشی از «اشرافیت» آنزمان ایران. با توجه به این واقعیت که در رهبری همان حزب ، تعدادی از افراد وابسته به خانواده های اشرافیت و حتی شاهزادگان قاجار مانند اسکندری ها، کامبخش ، مریم فیروز... عضویت داشتند و در مقامات رهبری آن نیز قرار داشتند!

روشن نیست که حزب توده ، چرا و بچه دلیل و با در نظر گرفتن کدام معیار ، دکتر مصدق را «سمبل اشرافیت پوسیده» نامیده است؟ ولی سلیمان میرزا اسکندری و ایرج اسکندری ، نوادگان پسر ششم عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه قاجار و عبدالصمد کامبخش فرزند شاهزاده عدل الملک قاجار و مریم فیروز دختر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و خواهر فیروز میرزا نصرت الدوله قاعد قرارداد ۱۹۱۹ بعنوان «سمبل طبقه کارگر و زحمتکشان» باید شناخته شوند؟ با توجه به معیار و شیوه کار حزب توده ، آیا نباید گفت منطق و سیاست حزب توده بر پایه استدلال «یک پام و دو هوا» پایه گذاری شده بود، که هدفی جز جو سازی علیه «نیرو های ملی» که مصدق رهبر آنها بود ، نداشت !

حزب توده ، حزبی که در خدمت دفاع از منافع یک دولت بیگانه بنام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران عمل می کرد و سیاست تبلیغاتی اش را سیاست روز حزب کمونیست حاکم بر سرزمین روسیه تعیین می نمود، برای سرپوش گذاشتن بر هویت واقعی خود، از مقولات «طبقات» و «مبارزات طبقاتی» استفاده می کرد و کوشش داشت تا از طریق

آن تبلیغات در تحمیق جوانان علاقمند به بهزیستی زحمتکشان و کارگران سوء استفاده نماید. در حالیکه تئورسین های آن حزب بخوبی می دانستند و آگاه بودند که در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، رشد جامعه و آگاهی سیاسی - طبقاتی مردم از جمله کارگران و زحمتکشان ایران اصولاً به آن حد نرسیده بود که بتوانند به جایگاه طبقاتی خود پی برده و بخاطر منافع صنفی و طبقاتی خود، بعنوان یک طبقه مستقل و قائم به ذات، آگاهانه وارد کارزار مبارزاتی، آنها « مبارزات طبقاتی » شوند!

۴ - برخی از مبارزین رادیکال همچون بیژن جزنی

که تحت تأثیر فرهنگ سیاسی « بلشویسم » و در واقع فرهنگ سیاسی معروف

به « توده ایسم » در ایران قرار داشتند، قضاوتشان در باره سیاست و

عملکرد دکتر مصدق در برخی موارد منصفانه نبود.

البته بعضی از انقلابیون همچون مصطفی شاعیان با وجود تأکید بر خط و

مشی انقلابی گری و انتقاد به شیوه های مبارزه مورد نظر مصدق و جبهه ملی

در سالهای ۴۰، به نهضت ملی و مبارزات مصدق ارج می گذاشتند!

برخی از مبارزین رادیکال و طرفدار بخدمت گرفتن قهر و خشونت در مبارزه با رژیم شاه، از جمله بیژن جزنی، که تحت تأثیر ایدئولوژی کمونیست های بلشویک روسی و در واقع فرهنگ سیاسی معروف به « توده ایسم » قرار داشتند، دکتر مصدق را بخاطر اینکه در آن مقطع تاریخی، خود را « مشروطه طلب » می دانست و در واقع خواستار اجرای قانون اساسی مشروطیت بود و کوشش داشت تا قانون اساسی مشروطیت بمرحله اجرا در آید و در نهایت « حاکمیت قانون » در جامعه ایران نهادینه شود، متهم به « محافظه کاری » نمودند و در واقع علیه نظرات و عقاید طرفداری از « حاکمیت قانون » و « نظام پارلمانی » تبلیغ نمودند. باتوجه به این واقعیت تاریخی که در آن زمان، اصولاً جنبش جمهوریخواهی در ایران وجود نداشت و دکتر مصدق و طرفدارانش با سیاست و عملکرد های غیر قانونی محمدرضاشاه پهلوی، دربار و رجال طرفدار شاه در آن دوران که بطور مستمر در جهت پایمال کردن اصول قانون اساسی مشروطیت عمل می کردند مخالفت می ورزیده اند و بر این امر تأکید داشته اند که « شاه باید سلطنت کند و نه حکومت »!

بیژن جزنی در هنگام نگارش نوشته ای تحت عنوان « جبهه ملی و مصدق » (۱۰۳) با وجود مخالفتش با بعضی از سیاست های حزب توده، چون او تحت تأثیر فرهنگ توده ایسم قرار داشته است، در آن نوشته ادعا کرده است « مصدق نتوانست پاسخ گوی ضرورت های عصر خود باشد. مصدق در مواردی می بایست به دشمن امان ندهد و امکان رشد بیش تری بر مردم بدهد ». حال این « ضرورت های عصر » چه مسائلی بوده اند؟ و در چه رابطه ای مصدق « امکان رشد » را از مردم سلب کرد، خود (جزنی) چیزی در آن نوشته بیان نکرده است و در واقع نظرات خود را بصورت شعارگونه مطرح نموده است، بدون اینکه اصولاً نیرو و امکانات دکتر مصدق را در نظر داشته باشد!!

چپ روی بیژن جزنی و بخش بزرگی از نیروهای منتسب به طیف چپ در سالهای دهه چهل سبب شد تا آن نیروها بهیچوجه حاضر نشوند به واقعیات موجود حاکم بر جامعه ایران توجه نمایند و چگونگی تناسب نیروها و سطح آگاهی حاکم بر جامعه را در تصمیمات و اظهار

نظرهای خود مورد توجه قرار دهند و به چگونگی روند استقرار روابط دموکراتیک و نظام دموکراسی و شیوه پارلمنتاریسم در جوامع دموکراتیک غرب توجه نمایند. در آن زمان آن نیروها بیشتر تحت تأثیر انقلاب، قیام و جنبش‌هایی که در اثر فعالیت‌های نیروها و احزاب وابسته و یا طرفدار احزاب کمونیستی که به «بلوک شرق» - بلوک کمونیستی - معروف شده بودند قرار داشتند. آن نیروها برای عنصر "پیش‌آهنگ" و بکار گرفتن «قهر» در مبارزه، ارزش بزرگی قائل می‌شدند و همانطور که اشاره رفت، برای فعالیت و مبارزه در چارچوب قانون اساسی کوچکترین ارزشی قائل نبودند. در رابطه با آن نظرات و عقاید است که بیژن جزنی باین نتیجه میرسد که :

"... احترام مصدق به «مشروطیت» و قانون اساسی در کندی حرکت جنبش و در جهت مبارزه با ارتجاع داخلی اثر می‌گذاشت، و به مرتجعین فرصت می‌داد که در پشت قانون اساسی پنهان شوند". (۱۰۴)

این چنین گفتاری بیانگر این واقعیت است که بیژن جزنی، صرفنظر از اینکه تحلیل درستی از جامعه و سطح آگاهی مردم و تناسب نیروهای سیاسی ایران در آن مقطع تاریخی نداشت، همچنین برداشت او در رابطه با امر دموکراتیزاسیون جامعه استبداد زده ای همچون ایران، با برداشت مصدق کاملاً متفاوت بود. مصدق از بیان مشروطیت و تکیه بر امر اجرای قانون اساسی مشروطیت، خواستار این امر بود تا با استقرار «حاکمیت قانون» و نهادینه کردن «انتخابات آزاد»، ملت ایران را قدم بقدم بر سرنوشت خویش حاکم کند و از آن طریق تعادل نیروها را بنفع نیروهای دموکرات و آزادیخواه بهمزند. اتفاقاً دکتر مصدق در اثر روشنگری‌های خود و تأکید مستمر بر استقرار حاکمیت قانون و اعتراض به پایمال شدن قانون از سوی شاه، دربار و دیگر نیروهای ارتجاعی و قانون شکن حاکم بر جامعه، باعث شده بود تا افراد و نیروهای مرتجع همچون گذشته بسادگی نتوانند خود را بصورت تبلیغاتی، مدافع «قانون» معرفی کنند! در حالیکه بیژن جزنی و همفکرانش اصولاً برای «حاکمیت قانون» و مبارزه در چارچوب قانون اساسی و نظام پارلمنتاریستی کوچکترین ارزشی قائل نبودند و در حقیقت از چگونگی نتایج آن نوع مبارزات کمتر اطلاعات و آگاهی داشتند. در همین رابطه است که او مدعی شده است که مصدق "قاطعیت لازم را نداشت". (۱۰۵) بدون اینکه به محتوی گفتار دکتر مصدق در اعتراض و مخالفت با پادشاه شدن رضاشاه، مخالفت مصدق با اعتبارنامه سید ضیاء طباطبائی در مجلس ۱۴ و ... و یا طرح‌تر «موازنه منفی» و رهبری و هدایت نهضت ملی شدن صنعت نفت ... را در هنگام نگارش آن جملات شعارگونه خود، توجه داشته باشد. اگرچه خود او در همان نوشته به رئوس بسیاری از نظرات و عملکردهای دکتر مصدق اشاره کرده است، ولی نتوانسته و یا نخواسته است که نتیجه‌گیری صحیحی از آنها ارائه دهد که مصدق بچه خاطر و کدام هدف، چنان نظراتی را بیان کرد و تصمیماتی را اتخاذ نمود!

جزنی، همچون بسیاری از تئوری پردازان «بلشویسم» و «انقلابیون کمونیست» به تفاوت روند شیوه مبارزه قهر آمیز و انقلابیگری با مبارزه بخاطر تحقق حاکمیت قانون در جوامع سنتی که استبداد در تمام سطوح جامعه ریشه دوانده است کمتر توجه کرده است. در حالیکه او بخوبی می‌بایستی واقف باشد که در جوامع استبدادی و پلیسی در حال گذار به جوامع قانونمدار، تماس مستمر بین مبارزین و انقلابیون با مردم چنان جوامعی از طریق دامن زدن بمبارزات قهر آمیز کمتر امکان خواهد داشت تا از طریق مبارزه در «چارچوب قانون اساسی». در حالیکه مبارزه در چارچوب قانون اساسی، کم و بیش امکان تماس مبارزین و فعالین سیاسی با مردم و در نتیجه روشنگری را می‌تواند با خود به همراه داشته باشد. همچنین روشن است که با «انقلابیگری» و توسل به قهر می‌توان رژیم سرکوبگری را سرنگون

کرد، ولی اگر بنا باشد که شیوه حکومت استبدادی و دیکتاتوری همچون گذشته، توسط دولت بیرون آمده از مبارزه و انقلاب ادامه پیدا نکند و مردم خود حق حاکمیت بر سرنوشت خود را پیدا کنند و اجازه داشته باشند تا در باره سرنوشت خویش بطور آزاد تصمیم بگیرند، حتماً باید «حاکمیت قانون» در جامعه استقرار پیدا کند. با توجه به چنین تفاوتی بین آن دو نوع نظرات و شیوه مبارزه، روشن است که کسی و نیروئی که از آزادی و دموکراسی صحبت می کند، نباید بهیچوجه با استقرار «حاکمیت قانون» مخالف باشد، بلکه باید کوشش کند تا خواست «حاکمیت قانون» به بخشی از «فرهنگ سیاسی» جامعه تبدیل گردد.

اگر اعتراض و مخالفتی در رابطه با «حاکمیت قانون» باشد، حتماً آن اعتراض و مخالفت نباید در رابطه با خواست استقرار «حاکمیت قانون»، بلکه در رابطه با «محتوی اصول قانون اساسی» و یا بی توجهی هیئت حاکمه به اجرای قانون باشد. در رابطه با محتوی اصول قانون باید دست به چالش زد و روشنگری نمود و سعی نمود تا در اثر اصلاحات و رفرم در جهت اصلاح قوانین غیر دموکراتیک کوشش شود. و یا اگر در جامعه ای قیام شد و انقلابی صورت گرفت، باید سعی گردد تا در مجلس مؤسسان، بر محور دفاع از «حاکمیت قانون» و محترم شمردن «اصل فردیت» و «حقوق بشر» و «حرمت انسانی»، قانون اساسی جدید تنظیم گردد!

در اینجا ضروریست خاطر نشان کرد که بخش بسیار بزرگی از جوانان طرفدار مصدق در جبهه ملی ایران و سازمان ها و احزاب وابسته به آن، از جمله نگارنده این کتاب (منصور بیات زاده)، بخاطر مشکل معرفتی که در آن زمان با آن روبرو بودیم، بخاطر اعتراض به نظام سرکوبگر شاه و اعتراض بعملکرد و سیاست سازمان امنیت (ساواک)، قدم بقدم از نظریه طرفداری از «حاکمیت قانون» فاصله گرفتیم. ما نیز در آن زمان همچون جزئی و اکثر نیروهای چپ و کمونیست و رادیکال به ضرورت استقرار «حاکمیت قانون» در جامعه، آنهم بخاطر پایان دادن به نظام استبدادی واقف نبودیم.

جزئی که یکی از سمبل های نیروی جوان چپ و کمونیست ایران بود، از مصدق در آن نوشته خود خرده گرفته و نوشته است، مصدق "دیدگاه ناسیونالیستی داشت. او به مفهوم مبارزه طبقاتی و تقسیم ملت به طبقات عقیده نداشت" و مدعی شده است "روش مصدق در اغلب موارد تحت تأثیر آموزش های بسیار قدیمی رجال ملی قرار داشت". (۱۰۶)

البته این واقعیتی است که دکتر مصدق در رابطه با «مبارزه طبقاتی»، بهیچوجه برداشتی شبیه حزب توده و افراد «لنینیست» و «بلشویست» همچون جزئی نداشت، ولی ضروریست همچنین یادآور شد که جزئی در هنگام تحریر نظرات انتقادی اش و در واقع صدور آن حکم علیه مصدق، کوچکترین توجه ای به محتوی سیاست و عملکرد مصدق نسبت به حقوق کارگران و زحمتکشان ایران ننموده است، و الا او می بایستی این واقعیت تاریخی را مد نظر قرار می داد که دکتر مصدق حتی در اولین نطق رادیویی خود بعنوان نخست وزیر ایران به برگزاری تظاهرات روز اول ماه مه کارگران ایران اشاره کرده است و آنرا «عید کارگران دنیا» نامیده است. او در آن نطق رادیویی بیان کرده است:

«امید وارم فردا، که به مناسبت روز اول ماه مه که عید کارگران دنیاست و آن ها هم بالطبع در آن جشن بزرگ شرکت می کنند طوری رفتار نمایند که نظم و ترتیب و آرامش آن ها برای دیگران سرمشق شود. کارگران ارجمند و عزیز ما می دانید که جبهه ملی از ابتدای تشکیل خود برای بسط دموکراسی و تأمین آزادی و مخصوصاً برای فراهم کردن موجبات رفاه و

آسایش طبقات محروم مملکت مبارزه کرده و راه نجات ملت ستمدیده ایران و وصول به این مقاصد ملی را در استقلال اقتصادی و تسلط بر صنایع ثروت ملی تشخیص داده است ...» (۱۰۷)

وانگهی، مگر این مصدق نبود که در آبان ۱۳۳۱ طبق قانون تفویض اختیارات، مالکین را موظف کرد که « ۱۰ درصد از بهره مالکانه » را به دهقانان بدهند و « ۱۰ درصد هم برای توسعه و عمران روستا به انجمن ده »! علاوه بر این، پرداخت « عوارض » و حتی « بیگاری » که در آن زمان رعایا هنوز می بایستی به مالکین پرداخت می کردند، لغو نمود و در واقع ضربه بزرگی را متوجه منافع مالکین که قدرت زیادی در هیئت حاکمه آن روز ایران داشتند، وارد کرد؟! اما حزب توده در مخالفت با پیشنهاد دکتر مصدق در رابطه با کم کردن ۲۰ درصد بهره مالکانه، بدون در نظر گرفتن تعادل نیروهای سیاسی در آن مقطع تاریخی، شعار « تقسیم بلاعوض اراضی مالکین در میان دهقانان بی زمین و کم زمین » را مطرح نمود، آنهم بدون اینکه چگونگی اجرای آن شعار را پیشنهاد دهد! دکتر نورالدین کیانوری ۴۱ سال بعد از آن ماجرا، متذکر شده است که:

« ارزیابی نادرست از امکانات دکتر مصدق در زمینه اصلاحات اجتماعی و در نتیجه مطرح کردن شعار " تقسیم بلاعوض اراضی مالکین در میان دهقانان بی زمین و کم زمین " در مقابل اقدام دکتر مصدق در کم کردن ۲۰ درصد بهره مالکانه از اشتباهات دیگرما بود. (۱۰۸). البته حزب توده با پیشنهاد « ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران »، « قرضه ملی » و ... همچنین مخالفت کرد!

جزئی که به مفهوم « مبارزه طبقاتی » اعتقاد داشته است، ولی نمی دانسته است تا زمانیکه مردم از جمله زحمتکشان و حتی کارگران، به جایگاه طبقاتی خود پی نبرده باشند و آگاهانه واقف نباشند که در چه رابطه ای با تولید و وسائل و ابزار تولید قرار دارند و « نیروی کار » آنها چه نقشی در تولید و ایجاد « ارزش اضافی » دارد، در هر مبارزه ای که آن جماعت شرکت داشته باشند، از آن مبارزات نمی توان بعنوان مبارزات آگاهانه « طبقاتی » نام برد! برای بوجود آوردن چنان وضع و موقعیتی که مبارزات طبقاتی بطور آگاهانه بتواند در جامعه صورت گیرد، ضرورت دارد تا در مرحله اول به روشنگری و تبلیغ و تهییج دست زد و افراد، از جمله کارگران و زحمتکشان را به حقوقشان و همچنین جایگاه و وابستگی طبقاتیشان آشنا نمود، که این خود در مرحله اول در گروهی تحقق « حاکمیت قانون » و وجود « جامعه باز » می باشد! وانگهی روشن نیست که چرا بیژن جزنی نتوانسته است درک کند که « ناسیونالیسم » مصدق، بمعنی طرفداری از منافع ملی ایران و استقلال وطن و دفاع از تمامیت ارضی کشور بود، با توجه به اصل محترم شمردن حقوق ملت های دیگر. در حالیکه « اینترناسیونالیسم » مورد نظر حزب توده، در خدمت منافع و هژمونی یک دولت بیگانه قرار داشت که در مغایرت کامل با منافع ملت ایران بود!

اصولا نظرات حزب توده و کمونیست های ایرانی در مقطع تاریخی مورد بحث، حتی در باره معنی و تفسیر از واژه « اینترناسیونالیسم » نیز در مغایرت کامل با معنی جهانشمول آن « واژه »، که از حقوق برابر و مساوی ملت ها صحبت دارد و بر همبستگی ملت های کوچک و بزرگ تاکید می ورزد، قرار داشت. برداشت حزب توده از « اینترناسیونالیسم » فرمانبرداری احزاب کمونیست کوچک از حزب بزرگ کمونیست برادر - حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی - بود!

« تعریف ملی به روایت حزب توده ایران »

در آن مقطع تاریخی حزب توده از واژه « ناسیونالیسم » تنفر و با « نیروهای ملی »، خصوصاً « جبهه ملی » عناد داشت و به تبلیغات سوء خود در آن زمینه دامن می زد، حتی بر محور « دود آشپزخانه افراد ملی » جو سازی می نمود و زحمتکشان جامعه را تحریک می کرد و کوشش داشت تا افکار عمومی، بخصوص زحمتکشان و جوانان علاقمند به بهزیستی زحمتکشان ولی کم اطلاع را علیه نیروهای ملی و وطن خواه و ایران دوست بشورانند. نویسندگان « جهان وطنی » حزب توده که منافع روسها و حزب کمونیست آن کشور را به منافع ملی ایرانیان ترجیح می دادند، در مهر و آذر ۱۳۲۹ در نشریه « بسوی آینده »، درست چهار پنج ماه قبل از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت توسط نمایندگان مجلس شورایی دوره شانزدهم، مقطع تاریخی که بیش از هر زمان « همبستگی ملی » ملت ایران بخاطر پیش برد مبارزه با استعمار انگلیس و حمایت از استقلال، حاکمیت ملی و منافع ملی ایران را میطلبید، نوشتند:

«... مجلس ایران از سه گروه تشکیل شده است. گروه اول با سمت متولی کارگردان امورند. اینها افرادی هستند که پایبند بر هیچ گونه مسلک و رویه ی سیاسی نیستند. عقاید و نظریاتشان را مانند پیراهن عوض می کنند، با همه کس و همه چیز می سازند، اینها واسطه العقد جناح های مختلف طبقه ی حاکمه ی ایرانند. گروهی دیگر اقمار خورشیدهای نکبت و بدبختی اند، وجودشان منبعث از وجود متولی هاست. هرچه متولی ها بگویند می گویند - و هر چه را نهی کنند از آن سر می پیچند. غیر از این دو گروه، گروه سومی هم هستند که آنها را « عوامفریبان » باید نامید.

عوامفریبان واجد کلیه خصائص آن دو گروه دیگرند و ضمناً یک خصیصه ی دیگر هم دارند و آن « غمخواری » برای ملت ایران است ملتی که هرگز او را نشناخته اند، ملتی که حتی یک شب در گرسنگی، بدبختی و در بدری دمسازش نبوده اند، ملتی که هرگز ایدال ها و آمالش را ندانسته اند.

عوامفریبان همیشه سینه ی خود را سیر تیر بلا یا و مخافات می کنند همیشه پرچمدار حفظ استقلال و آزادی کشورند... ولی حتی یکبار دیده نشده است که به نفع استقلال و آزادی واقعی کشور و به نفع حقوق مردم و قانون اساسی کوچکترین اقدام مفید و مؤثری کرده باشند.

... عوامفریبان آخرین تیر ترکش استعمارند و دکتر « مصدق » نماینده آن گروه است. ... هر سه گروه باید بدانند که ملت آنها را می شناسد و به وظیفه ی خود در قبال اعمال آنها آشناست. بی شک روزی خواهد رسید که مارش عزای دشمنان ملت خاموش خواهد شد...» (۱۰۹)

«... " ملی " نقاب سیاهی است که چهره های داغدار و ننگین را می پوشاند. «ملی» سرپوشی است که فجایع و رذایل را مخفی می کند.

ملی‌لنگری است که در پس آن دشمنان عوام‌فریب خلق، دزدان، غارتگران، مزدوران فرومایه استعمار، طفیلی‌ها و حشرات پلید به توطئه چینی، تخریب، تحریک، آشفتن اذهان، تیره کردن روان‌ها، زدوبند، ایجاد مفسده و آشوب، توهین به مبارزان راه آزادی ادامه می‌دهند.

... ملی با استعمار مخالف نیست؛ ولی درفش استعمار را بردوش می‌کشد. با بیگانه دشمن است ولی از بیگانه دستور می‌گیرد. برای ملت دل می‌سوزاند ولی در کام ملت زهر می‌چکاند. برای آزادی ملت سینه می‌زند ولی برای حلقوم ملت طناب دار ابریشمین می‌بافد.

... عقل ملی ناقص، فکرش کوتاه، منطقش ضعیف، زبانش الکن، اشکش گشوده، مطبخش پرود، بسترش راحت، قصرش رفیع، پولش بی حساب، نیرنگش بی پایان است. ک اینهاست خصائص ملی!

در برابر ملی دروغین، ملت واقعی جای دارد. در همان حال که ملی در دام فریب و نیرنگ خود می‌تند، جبهه ملت نضج و قوام می‌گیرد، گسترش می‌یابد، نیرومند می‌شود، منطق مبارزه را می‌آموزد و راه فیروزی را درک می‌کند.

... سرنوشت ملی چیست؟ تاریخ آموخته است که سرنوشت ملی عقب نشینی است، شکست است، سقوط است و پس از آن مرگ سیاه، پس از آن لعن و نفرین و دشنام خلق. در تنگنای گردآلود تاریخ هرکس که به معارضه با خلق برخیزد، بی شک به زمین خواهد خورد. بی شک لگد کوب خواهد شد، بی شک نابود خواهد گشت ... خواهیم بود و اضمحلال ملی‌ها را خواهیم دید.». (۱۱۰)

«جبهه ملی» یک جریان دروغین رفورمیستی است که با شعارهای متقلبانه‌ی خود، در صدد انحراف توده‌های ملت از مبارزه‌ی صحیح و عمیق اجتماعی است. سرجنبان این دسته‌های پلید در همان حال که در یکدست شعارهای متقلبانه عرضه می‌دارند، در دست دیگر زنجیرهای سنگینی برای به زنجیر کشیدن ملت رنج‌دیده‌ی ما آماده کرده‌اند... امپریالیسم تنها در ایران نیست که به تشکیل چنین جبهه‌ی مزدوری دست زده است. «اما در ایران این کوشش استعماری شکل مفتضح‌تر و پلیدتری بخود گرفته است.» «امپریالیسم در ایران» به ایجاد یک بندو بست مبتذل و کثیف مرکب از عوامل خود پرداخت و آنرا «جبهه‌ی ملی» نام گذارد. «جبهه‌ی ملی» در بحرانی‌ترین دوران تاریخ ایران در همان گاه که دشمنان سرسخت و ثابت‌قدم و سلحشور امپریالیسم، اسیر زنجیرها بودند و دستگاه تفتیش عقاید به شیوه‌های قرون وسطایی مشغول تعقیب و مجازات مبارزان راه آزادی بود. بوجود آمد.» (۱۱۱)

چگونگی سرنوشتی که این سیاست «جهان‌وطنی» حزب توده به آن دچار شد، انحرافات فرهنگی که در جامعه با خود به‌مراه آورد و نقش مخربی که در گمراه کردن چند نسل از جوانان میهن‌ما ایفا نمود را جداگانه در جلد سوم کتاب مورد بررسی و نقد قرار خواهیم داد. (البته ضروریست خاطر نشان کرد که در آنزمان هم افرادی همچون دکتر غلامحسین فروتن در صفوف رهبری حزب توده وجود داشتند که با سیاست اکثریت رهبری حزب علیه دکتر مصدق همصدا نبودند و بر این نظر بوده‌اند که باید از سیاست و مبارزات دکتر مصدق و نیروهای ملی پشتیبانی نمود.)

متأسفانه حزب توده ایران نتوانست حتی از مبارزات مردم روسیه برهبری حزب و دولت کمونیست حاکم بر آن کشور که در جنگ جهانی دوم در دفاع از مرزهای وطنشان، در مقابل نیروهای متهاجم آلمان نازی در شهر «استالینگراد» (شهر ولگاگراد)، به استقامت و **دفاع میهنی** دست زدند و حماسه ای بزرگ آفریدند کوچکترین درسی از «**وطن خواهی**» بگیرد، اگرچه خود در رابطه با آن رویدادها و حماسه استالینگراد، سعی می کرد جوانان را به حزب توده - که خود را حزب کمونیست های ایران می دانست - ، جلب کند!

حزب توده می دانست که «ناسیونالیسم» اگر توأم با «**نژادپرستی**» باشد و صحبت از برتری قوم و ملتی بر اقوام و ملت های دیگر بنماید بمعنی «**شوینیسیم**» (**شوینیزم**) ، نامیده می شود و در چنان حالتی ، نظریه ای خطرناک و ارتجاعی می باشد، نظریه ای که در آلمان قبل از جنگ جهانی دوم در اثر تبلیغات پوپولیستی نازیها ، طرفداران زیادی نیز پیدا کرده بود. آن نظریه بخاطر برتر دانستن «**نژاد آلمانی - نژاد آریائی**» - نسبت به نژادهای دیگر، نه تنها کمک به شعله ور شدن جنگ جهانی دوم کرد ، همچنین بزرگترین جنایت بشری را نسبت به نژادهای غیر آریائی ، بخصوص «**یهودی**» ، «**روما**» و «**سینتی**» مرتکب گردید!! ولی آن ناسیونالیسمی که بهیچوجه با خود بار «**نژادپرستی**» و برتری قومی بر اقوام دیگر را به همراه ندارد، ولی مدافع تمامیت ارضی کشور ، منافع ملی و حقوق ملت خود می باشد و برای حقوق ملت های دیگر همچنین احترام قائل می شود، بمعنی «**وطن دوستی**» (**پاتری یوتیسیموس**) تلقی می شود . این نوع برداشت از «**ناسیونالیسم**» ، آن نوع ناسیونالیسمی است که مورد توجه مصدق و تمام نیروهای طرفدار «**راه مصدق**» قرار داشت و دارد.

اسناد تاریخی بیانگر این واقعیت هستند ، آن ناسیونالیسمی که بر محور نژادپرستی (**شوینیسیم - شوینیزم** -) شکل گرفته باشد کوچکترین ربطی به نیروهای مصدقی ندارد. دفاع از حقوق و خواست بهزیستی تمام اقوام ایرانی در چارچوب ایرانی مستقل، آزاد و آباد و مخالفت با تجزیه طلبی و دفاع از تمامیت ارضی ایران نمی تواند بمعنی «**نژادپرستی (شوینیزم)**» تلقی شود!! در حقیقت حزب توده بخاطر دفاع از منافع و خواست کمونیست های روسی علیه نیروهای ملی و حتی تمامیت ایران، جو سازی نمود و به تبلیغ یک فرهنگ غلط دامن زد!!

در جهان آزاد و دموکراتیک ، «**پاتری یوتیسیموس**» (**وطن دوستی**) بر عکس نژادپرستی، دارای ارزش مثبتی می باشد. اکثر کمونیست های جوان همچون بیژن جزنی بخاطر برداشت غلطی که از اینترناسیونالیسم داشتند ، نتوانستند به تفاوت بین «**ارزش مثبت وطن دوستی**» و «**ضد ارزش نژادپرستی**» پی برند و یا همچون رهبران حزب توده نخواستند (رهبران حزب توده به تفاوت بین آن دو کاملاً واقف بودند) به آن مهم توجه کنند. **اتفاقاً یکی از مسائل مورد اختلاف ما مصدقیها با آن جماعت باصطلاح «اینترناسیونالیست» در رابطه با همین موضوع «وطن دوستی» می باشد!**

اظهارات جزنی مبنی بر اینکه :

" **روش مصدق در اغلب موارد تحت تأثیر آموزش های بسیار قدیمی رجال ملی قرار داشت** " ، اظهاراتی است ناروشن و گنگ. اصولاً برای خواننده روشن نیست که منظور بیژن جزنی از بیان چنین جمله ای چه بوده است و او تحت عنوان «**آموزش های بسیار قدیمی رجال ملی**» چه چیزی را می خواسته است بیان کند؟ در حالیکه تاریخ معاصر ایران بیانگر این واقعیت است که دکتر مصدق در بین «**رجال ملی**» ایران ، تنها فردی است که موفق شده است بر محور شعار «**آزادی و استقلال**» ، دفاع از تمامیت ارضی ایران و تاکید

بر استقرار حاکمیت قانون، انتخابات آزاد و از آن طریق، متحقق کردن حاکمیت ملت و توجه به «سیاست موازنه منفی» (در مقابله مبارزه با «سیاست موازنه مثبت»)، دکتترین سیاسی تدوین کند که از آن «دکتترین» امروز بنام «راه مصدق» نام برده می شود!

اگرچه بیژن جزنی نیز به حزب توده که چرا آن حزب از خواست شوروی در گرفتن امتیاز نفت شمال پشتیبانی کرده است و در حمایت ارتش سرخ در تهران اشغالی بعد از جنگ جهانی دوم، بنفع منافع کمونیست های روسی تظاهرات بپا کرد و برای روسها در شمال ایران همچون انگلیسها در جنوب ایران «منافع» قائل شد و بر پایه آن سیاست به جمع طرفداران «سیاست موازنه مثبت» پیوست، (۱۱۲) انتقاد داشت. ولی او و یارانش با حزب توده در این امر همصدا بودند که «به مصدق ایراد وارد است» که چرا با حزب توده، حزبی که سخن گوی فارسی زبان سیاست روز دولت کمونیستی شوروی و مدافع منافع رهبران حزب کمونیست روسیه در ایران بود و در واقع علیه منافع ملی ایران عمل می کرد، "جبهه واحد ضد استعمار" تشکیل نداد!! (۱۱۳).

اما کمونیست ها و انقلابیون دیگری نیز همچون مصطفی شجاعیان وجود داشتند که با وجود تاکید بر خط و مشی انقلابی گری و انتقاد به شیوه های مبارزه مورد نظر مصدق و جبهه ملی در سالهای ۴۰، به نهضت ملی و مبارزات مصدق ارج می گذاشتند و سیاست و عملکرد حزب توده را سخت مورد انتقاد قرار می دادند و از سیاست و عملکردهای اتخاذ شده از سوی دکتتر مصدق در مقابل حزب توده قاطعانه دفاع می کردند. مصطفی شجاعیان در کتاب «کارنامه مصدق و حزب توده»، در باره مبارزات نهضت ملی شدن صنعت نفت می نویسد:

«مصدق وضع سیاسی کشور را به درستی شناخته بود و برای پیش گرفتن یک سیاست درست پیش از همه به سنت های پیشین ایرانی در پیکار با استعمار تکیه می کرد». (۱۱۴)

مصدق در طی نامه ای به سازمان دانشجویان در خصوص تشکیلات جبهه ملی متذکر می شود که راه و رسم مبارزه باید با توجه به شرایط اتخاذ گردد. او بر این باور بود که مبارزه تابع شرایط است و نه میل مطلق گرایانه. (۱۱۵)

(در رابطه با مبارزات نیروهای سیاسی علیه سیاست ترور و خفقان رژیم شاه، از جمله فعالیت های سیاسی و مقاومت های افرادی همچون بیژن جزنی، مصطفی شجاعیان و خسرو گل سرخی... در جلد سوم همین کتاب مطالبی درج خواهد شد، روی این اصل در این جلد کتاب در مورد چیزی تحریر نشده است.)

۵ - عده ای از مخالفین مصدق، مصدق را «بی دین» می دانستند و می دانند، با وجود اینکه دکتتر مصدق خود را مسلمان می دانست و به مذهب شیعه اعتقاد داشت.

- دکتتر مصدق و مسئله مذهب -

عده ای از مخالفین مصدق، بر پایه شایعات و دروغ، او را «بی دین» می دانستند. در فصل دوازدهم، به نقل از کتاب «زندگی توفانی» بقلم سید حسن تقی زاده نوشتم که سرلشگر آزموده دادستان دولت کودتای شاه قصد داشته است تا با سوء استفاده از «دین

اسلام» از تز دکترای مصدق، بخاطر فریب دادن مردم ساده لوح و کم اطلاع در دادگاه نظامی بعد از کودتای ۲۸ مرداد استقاده کند و او را «بی دین» معرفی نماید. امری که سید حسن تقی زاده سرلشکر آزموده را از مطرح کردن آن موضع در دادگاه برحذر می دارد. اما آن نوع مواضع غلط و شیوه کار بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ از سوی برخی از افراد و نیروهای سیاسی مخالف و دشمن دکتر مصدق، رسماً بکار گرفته شد.

جنای از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی بخاطر بیرون کردن طرفداران دکتر مصدق از صحنه سیاسی آلمان ایران و پایمال کردن حقوق شهروندی آن افراد بر محور «بی دینی» ، به شایعه پراکنی علیه مصدق دامن زدند. در این شایعه پراکنی برخی از روحانیون و آخوندهای با نفوذ دولتی طرفدار انقلاب نیز شرکت داشتند، بدون اینکه این حضرات معمم و شیخ و مجتهد باین مسئله توجه داشته باشند که «دروغگوئی و تهمت زدن» در مغایرت با دین اسلام قرار دارد و گناه محسوب می شود، دینی که آن جماعت خود را مبلغ آن می دانند!

دکتر مصدق یکی از سیاستمداران تجدد خواه، قانونمدار، ملی و آزادیخواه ایرانی بود که در بیانات و نوشته هایش اغلب از کلمات «ایرانیت» و «اسلامیت» استفاده کرده است. و در بسیاری از گفتار و نوشتارش به نقل قول از آیات قرآن پرداخته است. او اسلام را بخشی از فرهنگ ایران و دین اکثریت بسیار بزرگی از مردم ایران می دانست و خود به آن معتقد بود و حتی برای نام اسامی فرزندانش، اسامی همچون خدیجه، غلام حسین... انتخاب کرده بود.

او در مجلس شورایی دوره چهاردهم می گوید:

«... ما باید خود را به آن درجه استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان محرک ما نباشد. از مسلمانی و آداب آن برای برحق بودن اسلام نه برای میل این و آن پیروی کنیم، و به لوازم آن فقط از ترس خدا و معاد، نه مقتضیات دنیوی و سیاسی عمل نماییم. باد شمال و جنوب ما را نلرزاند و در درجه ایمان ما تأثیری ننماید، و به طور مصنوعی یک روز آتش آن را شعله ور و روز دیگر بکلی خاموش نکند.» (۱۱۶)

البته برداشت مصدق از اسلام همانطور که در آبان ۱۲۹۳، یعنی ۹۰ سال قبل (در مقایسه با تاریخ نگارش این بخش از نوشته توسط نگارنده - منصور بیات زاده - در سال ۱۳۸۳) در کتاب «کاپیتو لاسیون» نوشته است، بر این معیار و ضوابط قرار داشت که او معتقد بود «یکی از مدارک حقوق اسلامی "عقل" است» (۱۱۷) مصدق در رابطه با «عقل» در همان کتاب کاپیتو لاسیون نوشته است:

«یکی از معلمین حقوق دارالعلم شهر نوشاتل (سوئیس) روزی با ما در سؤال و جواب بر آمده گفت حقیقتاً در مدارک حقوق اسلامی طریقه شیعه «عقل» یکی از مدارک است، یا اینکه شما بواسطه تجدد پروری «عقل» را داخل در مدارک نموده اید؟»

و او در همان کتاب کاپیتو لاسیون در همان رابطه چنین توضیح داده است :
«سؤال او [یکی از معلمین در نوشاتل] چندان بی مأخذ نبود زیرا که از طریقه شیعه اروپائی ها اطلاعات زیادی ندارند و آنچه را که در حقوق اسلامی مؤلفین به زبان اروپائی

نوشته اند روی طریقه سنی است و چون در مدارک حقوق سنی « عقل » نیست و « قیاس » است این شخص تصور می کرد که مذهب شیعه هم باید منکر « عقل » باشد...» (۱۱۸)

و در صفحه بعد همان کتاب ادامه داده است :

« ... که طریقه شیعه یکی از مدارک حقوق اسلامی " عقل " را می داند ، اگرچه آن طوری که می بایست به این مدارک اهمیت بدهند نداده اند ، زیرا که اگر آن را در نفع و بقای اسلام استعمال نموده بودند نه " عقل " ما زنگ زده بود و نه اسلام به این حال مشاهده می شد. ولی امید واریم بعدها ان شاء الله مدرک " عقل " را به کار انداخته و از استعمال آن نتایج حسنه گرفته و اسلام را بدین وسیله حفظ نمایند.» (۱۱۹)

دکتر مصدق در بخش آخر کتاب کاپیتولاسیون ، تحت عنوان « نتیجه » در رابطه با محتوی قانون و توجه به زمان نوشته است :

« عقیده ما این است قانون دولتی باید خود را به احتیاجات وقت و زمان و منافع انسان موافق نماید، نه اینکه احتیاجات و منافع انسان خودشان را مطابق قانون نمایند و حکم شرع مقدس هم همین است « الضرورات تسبیح المحظورات » (۱۲۰).

نظراتیکه نمی توانست مورد تأیید و توافق افراد و نیروهای متحجر ، عقبگرا ، ارتجاعی ، سنت پرست و طرفدار نظام استبدادی و دیکتاتوری قرار گیرد . چون متحقق شدن چنان نظراتی در جامعه کمک می کرد تا نظام های استبدادی ، خودکامه و دیکتاتوری بمرور زمان تعطیل گردند و آخوند جماعت نتوانند برای ادامه آن وضع غیر انسانی و سرکوبگر "مشروعیت الهی" قائل شوند!

مصدق همچنین برای قرآن مجید احترام خاصی قائل بود. در بخش پانزدهم همین کتاب در رابطه با چگونگی عضو شدن دکتر مصدق در حزب اعتدال و محترم شمردن قرآن از سوی ایشان مطالبی را از کتاب خاطرات و تألمات دکتر مصدق نقل قول کردم. پادشاه اردن در زمانیکه دکتر مصدق نخست وزیر بود، یک جلد قرآن به ایشان هدیه می کند. دکتر مصدق آن هدیه را به اداره کل باستان شناسی می سپارد تا در گنجینه مخصوص قرآن جایگزین کنند و آنرا در معرض عموم قرار دهند. (به کلیشه مندرج در صفحه ۱۳۵ همین کتاب مراجعه کنید).

دکتر مصدق در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی ، دوره پنجم قانونگذاری در رابطه با مسلمان بودن خود طی نطق تاریخی که در مخالفت با تغییر سلطنت و پادشاه شدن رضاخان سردار سپه ایراد کرد، اظهار داشته است :

« بنده در سال گذشته در حضور نمایندگان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمنی دارم به احترام این قرآن برخیزند (در این موقع کلام الله مجید را از بغل خود بیرون آورد و حضار قیام نمودند) و در حضور همه آقایان بنده شهادت خودم را می گویم (اشهدان لا اله الا الله - اشهدان محمداً رسول الله - اشهدان علی ولی الله) من شخصی بودم مسلمان و به این کلام الله قسم یاد کرده ام و این ساعت هم این کلام الله خصمی مرا بکند اگر در عقیده خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کرده باشم همان بودم که هستم و امروز هم اگر یک چیزی برخلاف مصالح مملکت به عقل ناقص خودم ببینم خودم را ناچار می دانم که برای حفظ مملکت و حفظ قومیت و بقای اسلامیت از اظهار عقیده خود داری

نکنم ... «(۱۲۱)

همانطور که قبلا اشاره رفت ، دکتر مصدق تز دکترای خود را در باره « مدارک حقوق اسلامی و وصیت در مذهب شیعه » بزبان فرانسه نوشته بود و تا آنجا که من اطلاع دارم و اسناد گواهی می دهند، رساله وی اولین نوشته بزبان فرانسه در باره آن موضوع بوده است !

همچنین باید در نظر داشت که اگر دکتر مصدق مسلمان نبوده و بمذهب شیعه اعتقاد نداشته است ، صرفنظر از موضوعات و مسائلی که من در این کتاب در باره مسلمان بودن دکتر محمد مصدق به آنها اشاره کردم ، اصولا ضرورت نداشته است تا ایشان در وصیت نامه اش از فرزندانش بخواهد و آنها را ملزم بنماید تا بخشی از در آمد مستغلاتش را « برای نماز روزه و حج » آن جناب، پس از مرگش مصرف کنند. با توجه به این واقیعت تاریخی که دکتر مصدق وصیت نامه اش را بخط خود ، ۲ سال بعد از دورانی که محمد رضاشاه پهلوی و نخست وزیر وقتش، اسدالله علم با استفاده از توپ و تانگ و مسلسل ، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را سرکوب کرده بودند تحریر کرده است . در آنزمان کمتر کسی با تظاهر به داشتن اعتقادات مذهبی و « مقدس نمائی » می توانست همچون مقطع کنونی تاریخ ایران ، بنفع خودش امکانات « ویژه و جاه و مقام و ثروت » دست و پا کند!! (کپی وصیت نامه دکتر مصدق در صفحه ۱۳۶ همین کتاب به چاپ رسیده است).

بسیاری از نویسندگان و تاریخ نگاران و فعالین سیاسی در نوشته ها و کتابهایی که در رابطه با مصدق تحریر کرده اند، کم و بیش در باره عقاید مذهبی دکتر مصدق نیز مطالبی نوشته اند. دکتر سعید حجاریان از جوانان « خط امامی » دوران انقلاب ۱۳۵۷، « جناح چپ » هیئت حاکمه و از رهبران کنونی « حزب مشارکت اسلامی » ، در رابطه با گفتار آیت الله خمینی در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ که بیان داشته بود « که اینها فخر می کردند به وجود او [مصدق] . آن هم مسلم نبود » ، در نوشته ای تحت عنوان :

« مصدق ؛ مسلم یا سکولار » که در اسفند ماه ۱۳۸۲ در رابطه با سالگرد فوت دکتر مصدق انتشار داده است ، در آن نوشته به این نتیجه رسیده است که مصدق بی دین نبوده است ، او « مسلم سکولار » بوده است. حجاریان در آن نوشته همچنین اظهار داشته است که « بازرگان اول روشنفکر دینی بود اما سرانجام مسلم سکولار شد در حالی که مصدق از اول مسلم سکولار بود. » (۱۲۲)

دکتر محسن قائم مقام ، یکی از فعالان مصدقی و اعضای قدیمی جبهه ملی ایران در آمریکا نیز در نوشته ای تحت عنوان « نگاهی به نوشته آقای سعید حجاریان - مصدق نامسلمان یا مصدق تحصیل کرده فرنگ » در رد اتهامات جریانات مذهبی نسبت به عقاید مذهبی مصدق که در ۲۳ مه ۲۰۰۴ به نگارش در آورده است ، (۱۲۳) بروشنگری در باره برخی سیاست های ضد مصدقی و اطلاعات غلطی که از سوی برخی از روحانیون علیه مصدق تبلیغ شده و می شود پرداخته است و در رابطه با ماجرای « داستان سگ سیاه با عینک سیاه » که عده ای از روحانیون بغلط مدعی هستند که از آن طریق به آیت الله ها و مقامات روحانی توهین شده است و آن عمل را به مصدق و طرفداران مصدق نسبت می دهند ، توضیحاتی داده است.

دکتر قائم مقام در آن نوشته همچنین در باره فعالیت های مذهبی ضیاء السلطنه همسر دکتر مصدق در رابطه با مجالس مذهبی خانم ها در تهران که بنام « مجلس درس خانم مستعان » برگزار می شده است، اشاره نموده و توضیحاتی در آنمورد داده است. (صفحاتی از نوشته های حجاریان و دکتر قائم مقام در بخش « حواشی و توضیحات » تحت شماره های ۱۲۲ و ۱۲۳ نقل شده اند).



۴۳ - آیت الله سید محمود طالقانی

۲۲ روز بعد از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ - (۱۴ اسفند ۱۳۵۷) که مردم ایران این امکان را پیدا کردند تا برای ادای احترام و خواندن فاتحه به سر قبر دکتر محمد مصدق به احمد آباد بروند ، جمعیت بسیار بزرگی از اقصی نقاط ایران در آن محل حضور بهم رساندند . در آن روز **آیت الله سید محمود طالقانی** یکی از سخنرانان آن جلسه بزرگداشت بود . آیت الله طالقانی در سخنرانی خود به برخی از خصوصیات و ارزش های فکری دکتر مصدق اشاره می نماید . برای دقیقتر کردن جوانب بحث این بخش از کتاب ، بخشی از مطالب سخنرانی ایشان را نقل می کنم . - ضروریست متذکر شد ، در زمانیکه دکتر مصدق وفات یافت ، آقای طالقانی در زندان رژیم شاه بسر می برد . -

آقای طالقانی سخنرانی خود را با کلمات زیر شروع می کند:

« خواهران ، برادران ، فرزندان گرامی ، امروز روز خاطره انگیزی است برای ملت ما ، همه در پیرامون تربیت شخصیتی مبارز و تاریخی جمع شده ایم ، نام مرحوم دکتر محمد مصدق برای همه ملت ایران و برای تاریخ ما و نهضت ما خاطره انگیز است . نام دکتر مصدق همان اندازه که برای هشیاری ، بیداری ، نهضت ، مقاومت و قدرت ملی خاطره انگیز است بهمان اندازه برای دشمنان ما ، دشمنان داخلی و خارجی ، استعمار خارجی و عوامل استعمار داخلی وحشت آور و نگران آور است .

دکتر مصدق دوازده سال پیش در حال تبعید در میان این قلعه و بیابان چشم از جهان دوخت ، ولی مزار او و نام او برای دشمنان ملت وحشت انگیز بود . همه راه ها را به روی ما و ملت ، در این گوشه بیابان می بستند چرا ؟ مگر دکتر مصدق چه بود ؟

دکتر مصدق در پی نهضت های پیش از خود و ادامه نهضت های پس از وفاتش حلقه ای و واسطه ای برای ادامه نهضت مردم علیه ظلم و استبداد و استعمار و استثمار بود .

این نام و این مزار همیشه مورد توجه مردم ایران و دنیای آزاد و آزادی خواه بوده است و خواهد بود . امروز که ما در اطراف مزار او جمع شده ایم ، بیش از اجتماع ظاهری ما باید مرکز اجتماع فکری ، اندیشه ای و انقلابی ملت ما باشد .

شخص دکتر مصدق که بود ؟ دکتر مصدق مردی بود تحصیل کرده ، ولی در زندگی اشرافی ، در طبقه اشراف ، در دربار و یا پیرامون دربار ، تغییر کرد ، تحول یافت ، مرد ملت شد . مرد اجتماع و نهضت شد . همان طوری که قرآن در باره موسی بیان می کند .

دکتر مصدق با هم کاری مرحوم مدرس این راه را باز کرد و این فکر را نشان داد که نه روس و نه انگلیس، بلکه ملت، این ملت است که باید سرنوشتش را خود به دست گیرد و راهش را بیابد و پیش رود.

شخصیت دکتر مصدق مانند پزشک ماهری، انگشت روی نقطه درد گذاشت و گفت ما باید در دنیای شرق و غرب بی طرف باشیم. تز عدم تعهد را عنوان کرد؛ تزی که بعدها از سوی «ناصر»، «نهر» و «سوکارنو» و همه دنبال شد ...

... فدائیان اسلام می گفتند که ما حکومت تامه اسلامی می خواهیم. آن ها می گفتند دکتر مصدق بی دین است یا به دین توجهی ندارد ...

... مرحوم دکتر مصدق می گفت من نه مرد مدعی حکومت اسلامی هستم و نه می خواهم همیشه حاکم و نخست وزیر شما باشم. مجال دهید و بگذارید تا قضیه نفت را حل کنم.

فدائیان اسلام می گفتند ما سهم بزرگی داریم و باید خواسته های ما را انجام دهی ...

یادم هست روزی که در بین مردم گفت و گو بود که مرحوم آیت الله کاشانی از زاهدی حمایت می کند و توطئه ای در کار است، به تنهایی به منزل ایشان، واقع در پل چوبی رفت. تنها بود، در اتاقی به انتظارش نشستم. وقتی که آمد ظرف خربزه ای در دست داشت، به عنوان تعارف جلو من گرفت تا خربزه بریدم. گفتم: حضرت آیت الله دارند زیر پایت پوست خربزه می گذارند، مواظب باش! گفت نه این طور نیست، حواسم جمع است ...

برادران! فرزندان! انسان چه قدر باید تجربه کند. به جای از خود بینی ها و گروه بینی ها خدابین باشیم. خود را در این راه فراموش کنیم و آینده مان را بنگریم که دشمنان تا چه حد در کمین ما هستند؟ نهضت دکتر مصدق دنیای خاورمیانه را تکان داد. به دنبال آن در مصر انقلاب شد و بعد در الجزایر، ولی ما محکوم و متلاشی شدیم. باز غارت گران بین المللی بعد از ۲۸ مرداد آمدند، کشتند، بردند، خوردند. جوانان را پی در پی در مقابل مسلسل و گلوله ها قرار دادند، عده ای دزد و اوباش و نا چیز و پست را بر همه حیات و زندگی ما مسلط کردند.... همه با ما دشمنی کردند، همه تحریم کردند، توده ای های نفتی درست شدند - من به توده ای های اصیل جسارت نمی کنم؛ با عده ای جوانان نا پخته آلت دست شان و شعار پشت سر شعار، چه شعارهایی مصدق را متهم کردند که طرفدار آمریکا و امپریالیسم است. او را متهم کردند که اهل سازش است. آیا این اتهامات به مصدق، به این شخصیتی که در تاریخ امتحان خود را داده و ۵۰ - ۶۰ سال در مبارزه بوده است می چسبید؟ فراخور مصدق و نهضت ملی بود؟ ...» (۱۲۴)

دکتر مصدق با بسیاری از رهبران مذهبی و روحانیون آن زمان از جمله آیت الله سید رضا فیروز آبادی و آیت الله العظمی مرعشی نجفی روابط دوستانه و خوبی داشت. همچنین برخی از روحانیون مانند آیت الله حاج سید رضا فرید زنجانی، آیت الله سید ابوالفضل زنجانی، آیت الله سید ضیاء الدین حاج سید جوادی، آیت الله سید محمد علی انگجی، آیت الله باقر جلالی، آیت الله صفائی، آیت الله حاج سید مرتضی شبستری، آیت الله سید ابراهیم میلانی، سید صدرالدین بلاغی، شیخ باقر نهاوندی، سید علی رضوی قمی، حاج آقا بزرگ نوری، آیت الله العظمی سید کاظم شریعتمداری، آیت الله سید محمود طالقانی و ... که مورد اعتماد مردم بودند در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت و دوران حکومت ملی، خود را همسو، متحد و یا هوادار مصدق می دانستند. (۱۲۵)

حتی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برخی از روحانیون طرفدار مصدق همچون آیت الله حاج سید رضا فرید زنجانی در مبارزه علیه حکومت کودتا در بوجود آوردن تشکیلات سیاسی بنام «نهضت مقاومت ملی ایران» نقش مثبت و محوری داشتند! (۱۲۶)

البته عده ای از مخالفین دکتر مصدق که بخشی از آنها طرفدار «حکومت مذهبی» هستند، مخالفت دکتر مصدق با خواست فدائیان اسلام در امر برقراری نظام ولایتی و تسلیم نشدن ایشان در مقابل زیادخواهی های آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی و فرزندانش و اصولاً مخالفت مصدق با دخالت های غیرقانونی «روحانیت» در امور دولتی را، بحساب مخالفت مصدق با دین اسلام تلقی می کنند، آنها به این دلیل که اکثر آن حضرات منتقد و مخالف، بغلط نظرات و برداشت خود را، مساوی و برابر با دین «اسلام» و مذهب «شیعه» فرض کرده و می کنند!

در زمان حیات دکتر مصدق هنوز «جدائی مذهب از دولت» بعنوان یک نیاز تاریخی و سیاسی مطرح نشده بود و کمتر کسی صحبت از «سکولاریسم» و «لائسیته» می نمود. در مقطع تاریخی سالهای چهل و پنجاه - ، اگر برخی از روشنفکران وابسته به گروه های سیاسی چپ و کمونیست - توده ای ، مائوئیست، تروتسکیست، کاستریست - با مذهب و نیروهای مذهبی مخالفتی داشتند، بیشتر آن مخالفتها بر پایه نظرات «آته ایستی» (بی دینی و قبول نداشتن وجود خدا) دور می زد. جدل روشنفکران و فعالین سیاسی در اینمورد مشخص بیشتر بر پایه مخالفت و یا دفاع از فلسفه «ایدآ لیسم» و یا «ماتریالیسم» بود و بهیچوجه «جدائی مذهب از دولت» و خواست «دولت سکولار» بعنوان یک هدف سیاسی مطرح نبوده است. اسناد تاریخی بیانگر این امر است که در زمان رژیم شاه ، حتی بخشی از روحانیون که مخالف رژیم شاه بودند، صحبت از آزادی و حتی «حق تعیین سرنوشت مردم توسط خود مردم» می نمودند (مثلاً، سخنرانی آیت الله خمینی در بهشت زهرا) و شدیداً با استبداد و دیکتاتوری و قیومیت مردم، حال تحت هر عنوانی که باشد ، مخالفت می ورزیدند و اصولاً کمتر کسی در آنزمان می توانست تصور کند که روزی «حکومت مذهبی» برهبری «روحانیت شیعه» بر سرزمین ایران حاکم شود و مراجع مذهبی شیعه ، عکس آنچه که بمردم وعده می دهند، عمل نمایند. در رابطه با اعتماد به گفتار روحانیت در آنزمان باید باشد که **خسرو گلسرخی**، در دادگاه نظامی رژیم شاه ، همان دادگاهی که او و رفیق مبارزش، کرامت دانشیان را به اعدام محکوم کرد، بیان داشت:

«سخنم را با گفته ای از مولا حسین، شهید بزرگ خلق های خاورمیانه آغاز می کنم. من که یک مارکسیست-لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستم و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم... اسلام حقیقی در ایران همواره دین خود را به جنبش های رهائی بخش ایران پرداخته است. سیدعبدالله بهبهانی ها، شیخ محمد خیابانی ها نمونهء صادق این جنبش ها هستند... چنین است که می توان در این لحظه از تاریخ از مولا علی به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد و نیز از سلمان فارسی ها و اباندر غفاری ها...»
(۱۲۷)

اگر مقطع تاریخی انقلاب ۱۳۵۷ را مورد تجسس و بررسی قرار دهیم، متوجه می شویم که بسیاری از واژه ها و اصطلاحات سیاسی همچون «سکولار» ، «سکولاریسم» و «سکولاریزاسیون» ، «لائیک» ، «لائسیته» و «لائسیزاسیون» ، تازه سالها بعد از پیروزی انقلاب، آنها در رابطه با مقابله با سیاست و عملکردهای غیر دموکراتیک و سرکوبگرانه دولت مذهبی حاکم برهبری بخشی از روحانیون مذهب شیعه در بحث ها و چالش نیروهای سیاسی با هیئت حاکمه مذهبی و نیروهای مذهبی و «ملی - مذهبی» مورد استفاده قرار گرفته است. (۱۲۸) اگرچه در برخی از کتابهای تاریخی مربوط به انقلاب مشروطیت از مبارزه بین مشروطه خواهان و مشروطه طلبان در اوائل آن انقلاب صحبت بمیان آمده بود، با وجود آن کمتر کسی و نیروی سیاسی به آن مطالب و وقایع تاریخی دوران انقلاب مشروطیت بطور جدی توجه کرد و در رابطه با آن اختلافات نظری و رویدادهائی

که در آن زمان در جامعه ایران رخ داده بود، بفکر «جدائی مذهب از دولت» افتاد!

ما در **کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی**، سازمانی که در کشورهای اروپائی و ایالات متحده آمریکا - کشورهای هائی که همگی آن جوامع دارای حکومت های سکولار و یا لائیک بودند -، علیه عملکرد های غیر دموکراتیک و سرکوبگرانه رژیم شاه و برای خواست آزادی زندانیان سیاسی، و تحقق آزادی و دموکراسی در ایران و اعتراض به وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا فعالیت داشتیم، از آن بخش از «روحانیت» که علیه رژیم شاه مبارزه می کرد و در گفتار خود مدعی دفاع از آزادی و دموکراسی بود، تحت عنوان «روحانیون مترقی» دفاع می کردیم و در کنگره های سالیانه خود برای آنها پیام می فرستادیم و در پیام های خود به آن جماعت می نوشتیم: «کنگره کنفدراسیون جهانی... پشتیبانی کامل خود را از مبارزات عادلانه و بحق جامعه روحانیت مترقی ایران علیه استعمار، صهیونیسم و ارتجاع داخلی اعلام می کند.» (۱۲۹) همان روحانیونی که پس از انقلاب بهمن به حکومت رسیدند و اکنون نیز برمسند قدرت هستند، اما برعکس تمام شعارها، گفتار و ادعاهای دوران مبارزه با رژیم شاه، در جهت پایمال کردن حقوق دگراندیشان عمل می کنند. بخاطر «مشکل معرفتی» که تقریباً همگی ما در دوران انقلاب با آن روبرو بودیم، به آن بخش از «روحانیت» که بعلی نمی خواست و حاضر نبود در امور دولتی و مسئله کسب قدرت دخالت کند و وظیفه «روحانیت» را فقط در امر تبلیغات مذهبی و «امر بمعروف و نهی از منکر» می دید، ناسزا می گفتیم و برچسب می زدیم. البته بودند روحانیونی که در خدمت شاه و در بار عمل می کردند و حتی عده ای از آنها از حقوق بگیران «ساواک» بودند.

نباید فراموش کرد که انقلاب ۱۳۵۷ را یک آیت الله العظمی رهبری کرد - آیت الله روح الله خمینی - در مقطع تاریخی انقلاب، رهبری سیاسی آیت الله خمینی مورد تائید تمام نیروهای سیاسی مخالف رژیم شاه، از نیروهای ملی گرفته تا نیروهای مذهبی، ناسیونالیست، سوسیالیست، دموکرات، لیبرال، مجاهدین خلق و تقریباً تمام گروههای کمونیستی از حزب توده و سازمان چریکهای فدائی خلق تا جریانات مائوئیستی، ترسکیستی و کاسترستی...، قرار داشت! امری که بیانگر این واقعیت است که در دوران انقلاب ۱۳۵۷ نیروهای سیاسی ایران برداشتی صحیح از نظام دموکراسی و ارزش های تشکیل دهنده آن نظام نداشتند. در غیر اینصورت روشن نیست که اگر قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نیروهای سیاسی ایران به ارزش های تشکیل دهنده نظام دموکراسی، از جمله، اصل «جدائی مذهب از دولت» پی برده بودند، اصولاً چرا بخاطر رسمیت دادن به آن «اصل»، رهبری سیاسی یک «آیت الله العظمی» را در مبارزات دوران انقلاب، بدون هیچگونه قید و شرطی، پذیرفتند؟!

بنظر من یکی از مسائلی که باعث شد تا چنین وضعیتی پیش آید، «مشکل معرفتی» بود که نیروهای سیاسی و مبارزین و فعالین سیاسی در آن زمان با آن روبرو بودند. البته می توان بی توجهی فعالین و نیروهای سیاسی خارج از کشور به آن موضوع را همچنین در این امر دید که چنان مبارزه ای در جوامعیکه نظام دموکراسی حاکم شده بود دیگر در دستور کار قرار نداشت و روی آن اصل در مبارزات روزمره در آن جوامع، کسی از «جدائی مذهب از دولت» صحبت نمی کرد چون امر «مدارای دینی» و «جدائی نهاد دولت از نهاد کلیسا» به یکی از ارزش های هویتی آن جوامع تبدیل شده بود. در رابطه با بی توجهی به چنین مسئله مهمی، شاید ماجرای «کشف اجباری حجاب» دوران رضاشاه پهلوی و نتایج سیاست و عملکرد لائیسزاسیون مصطفی کمال آتاتورک در کشور مسلمان ترکیه، و مخالفت رهبران دولت های کمونیستی با دخالت مذهب در امور دولت، که هیچ یک از آنها در پیوند با محترم شمردن آزادی وجدان و عقیده، بیان، قلم و فعالیت احزاب و سندیکاها و تحقق حاکمیت قانون و حاکمیت ملت... قرار نداشتند و نتوانسته بودند کوچکترین تغییر مثبتی به نفع محترم شمردن

کرامت و حرمت انسانی و حقوق بشر در آن جوامع با خود به همراه داشته باشند، بی تأثیر نبوده اند!!

در این رابطه همچنین ضروریست متذکر شد، که در مقطع تاریخی انقلاب، برخی از نیروهای سیاسی، از جمله «طرفداران قانون اساسی» بر رهبری دکتر شاپور بختیار- نخست وزیر - و نیروهای «طرفدار دربار شاه» با آیت الله خمینی و چگونگی روند انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مخالفت کردند. ولی نباید از خاطر بدور داشت که آن نیروها نیز در آن زمان کوشش داشتند تا فعالیت های خود را بر محور خواست «اجرای قانون اساسی مشروطیت» شکل دهند، همان قانون اساسی که برای روحانیت شیعه «حق و تو» قائل شده بود!!

اما پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی و عملکردهای استبدادی و سرکوبگرانه حاکمین جمهوری اسلامی و بی حرمتی هائی که از سوی جماعت معمم، بنام اسلام و مذهب شیعه بر مردم روا شد، حتی زنان و مردان ایرانی بخاطر اندیشیدن و دارا بودن عقیده، همچون دوران قرون وسطی کلیسای کاتولیک تحت پیگرد و فشار و حتی اعدام قرار گرفتند، «تفتیش عقاید» دوران قرون وسطای کلیسای کاتولیک، بیکی از مسائل عادی و رسمی در ایران اسلامی تبدیل شد، ماهیت «رژیم مذهبی» برای بخش بزرگی از مردم ایران، گام به گام بزیر سؤال رفت!!

از سوی «جبهه ملی ایران» بر رهبری دکتر کریم سنجابی، متینگی در اعتراض به «قانون قصاص» در میدان فردوسی تهران برگزار شد. که آن تجمع نیروهای ملی و آزادیخواه از سوی چماقداران، اراذل و اوباش «حزب الهی» شدیداً سرکوب شد. اگرچه شیوه عمل و برخورد «حزب الله» با نیروهای دگراندیش در آن مقطع تاریخی از سوی نیروها و جوانان عاشق جاه و مقام، معروف به جوانان طرفدار «خط امام» توجیه شد، اما توجیه حمله چماقداران به تظاهر کنندگان در میدان فردوسی، نه تنها نتوانست ذره ای از عمق آن همه نامردمی بکاهد، بلکه به عمیق تر شدن اختلافات نظری و عقیدتی بین نیروهای سیاسی ایران دامن زد. روشنگری تعداد بسیاری از نویسندگان، آزادیخواهان و فعالین فرهنگی، هنری و سیاسی در باره ماهیت و عملکرد دولت مذهبی حاکم بر ایران در یک چالش طولانی که هنوز هم آن روشنگری و مبارزه با شدت تمام ادامه دارد، سبب شد تا موضوع «جدائی مذهب از دولت» به یکی از خواست های محوری مبارزات بخشی از مردم و بخشی از نیروهای سیاسی ایرانی تبدیل گردد.

با وجود سرکوب و بی حرمتی که تحت نام «مذهب شیعه» و «دین اسلام» از سوی نیروهای سرکوبگر و تمامیت خواه حاکم بر مردم ایران روا می شود و مبارزه و مقاومت و روشنگری که آزادیخواهان و مخالفین استبداد و دیکتاتوری تا کنون در مقابله با این وضع اسفبار حاکم، از خود نشان داده اند، بسیاری از روحانیون شیعه و نیروهای سیاسی مذهبی از سوئی بخاطر «مشکل معرفتی» که با آن روبرو هستند و یا از سوی دیگر بخاطر حفظ مقام و ثروت های چیاول شده از بیت المال ملت «مسلمان ایران»، تاکنون نتوانسته اند و یا چون به نفعشان نبوده، نخواستند به تفاوتی که بین معانی واژه «آته ایست» و واژه های «لانیسیته» و «سکولاریسم» وجود دارد، پی برند. البته برخی از رهبران مذهبی از جمله حجت الاسلام سید محمد خاتمی - فردی که بمدت ۸ سال رئیس جمهور ایران بود -، به این تفاوت واقفند و کاملاً به اختلاف معانی آن واژه ها آگاهی کامل دارند، ولی بخاطر حفظ حکومت مذهبی و بنا بگفته های خود «حفظ نظام»، هر سه این واژه ها را بغلط بمعنی «بی دینی» قلمداد می کنند و آشکارا در اغفال مردم می کوشند - بدون اینکه به این مسئله توجه داشته باشند که این واژه ها با خود، معانی جهانشمول دارند و نمی توان و نباید آنها را بطور دلخواه، معنا و تفسیر نمود - (۱۳۰) متأسفانه بر پایه این «تفکر و

برداشت غلط» ، علیه نیروهای طرفدار «سکولاریسم» و «لائسیته» در وطنمان ایران جو سازی می شود.

در همین رابطه ضروریست متذکر شد که اکثریت بسیار بزرگی از افراد « آته ایست » در کشورهای اروپا، چون به اصل « مدارای دینی » باور دارند و آنرا « یک واقعیت غیر قابل انکار و اعتراض دنیای روشنفکری جامعه لیبرال» می دانند و بر این نظرند که « در یک جامعه مدنی ، هر فردی آزاد است ، که اعتقاد به وجود خدا داشته و یا نداشته باشد. اگر به وجود خدا اعتقاد داشته باشد، آزاد است ، عقاید و اصولی را که بنظرش منطقی است، و در عین حال موجب رضای خدا میشوند، آنها را بپذیرد. همچنین شکل و نحوه ظواهر نیایش به خداوند را آنچنانکه بنظرش منطقی میرسد ، بجای آورد. این آزادی ، یعنی آزادی اعتقاد و ایمان و آزادی نحوه مراسم نیایش ، یکی از آزادیهای اساسی فرد است. این دو آزادی ، بخش جوهری آزادی انسان و یک اصل حیاتی آزادی اندیشه محسوب میشود. این آزادی ها ، از حقوق جدا نا پذیر شخصیت انسانی است. بدین بطور لایزال ، بخشی از حیطة شخصی انسان است، که باید به آزادی مطلق و خواسته شخصی وا گذار شود. قدرت حکومتی نباید به هیچ عنوان برای الزام و یا ممنوعیت یک ایمان دینی دخالت بکند، و یا مراسم نیایش دینی را دستور داده ، و یا مانع شود. قدرت حکومتی باید در این مسائل کاملاً بیطرف باشد.» (۱۳۱)

همچنین لازمست یاد آور شد که بخشی از نیروهای سیاسی مخالف نظام جمهوری اسلامی که خود را طرفدار « لائسیته » و یا « سکولاریسم » می خوانند و از خواست « جدائی مذهب از دولت » و « دنیوی شدن » قوانین دفاع می کنند، ولی بخاطر برداشت غلط و بد فهمی این نیروها از آن موضوعات و مقولات، بجای تاکید بر امر « جدائی نهاد دولت از نهاد مذهب » به نیروهای « ضد مذهب » در جامعه تبدیل شده اند و پرچم مبارزه سیاسی با افراد و نیروهای مذهبی را بخاطر اعتقادات مذهبی شان بلند کرده و در افکار عمومی چنین جلوه می دهند که « مذهب باید بکلی از جامعه حذف شود ». در همین رابطه است که این حضرات باصطلاح « لائیک » بخاطر بدفهمی و کم اطلاعاتشان از محتوی و سمت و سوی مقوله « جدائی مذهب از دولت » و اصولا درک غلطشان از « حقوق دموکراتیک » انسان های دگر اندیش، بغلط به مصدق و یا افرادی همچون مهندس مهدی بازرگان ، جلال آل احمد، دکتر علی شریعتی ، ... انتقاد می کنند که چرا این افراد ملی و آزادیخواه بطور علنی خود را مسلمان و معتقد به مذهب شیعه می دانسته اند و یا در بعضی موارد، در نوشتار و گفتارشان متوسل به نقل قولهایی از آیات قرآن شده اند و یا به نقل قول هایی از گفتار و نوشتار مبشرین و مبلغین دین اسلام همچون حضرت محمد (ص) ، حضرت علی (ع) و دیگر امامان و ... پرداخته اند ، بدون اینکه از خود سؤال کنند که اگر بخاطر توضیح گفتار و نظرات خود نباید به نقل قول از کتابی و یا گفتار و نوشتار فردی و مقامی و مرجعی دست زد و از آن گفتار و نوشتار کمک گرفت ، پس چرا خود این افراد ، از کتابها و گفتار و نوشتاری که مورد قبولشان هست از جمله نوشته های هگل ، مارکس ، انگلس ، لنین ، استالین ، تروتسکی ، مائوتسه تونگ، ... و افراد و صاحب نظران دیگر بطور مستمر ، نقل قول کرده و می کنند؟! البته نباید از خاطر بدور داشت که بسیاری از سیاستمداران و رهبران سیاسی دموکرات اروپائی و آمریکائی ، در گفتار و نوشتار خود از کتاب مقدس مسیحیان (انجیل) و کتاب مقدس یهودیان (تورات) ... و حتی در بعضی مواقع از کتاب آسمانی مسلمانان (قرآن) نقل قول می کنند و کسی هم در اینمورد به آنها انتقادی نمی کند و ایرادی نمی گیرد که چرا بعنوان « افراد لائیک » چنان عمل می کنند؛ چون در آن جوامع مردم مذهب را بخشی از فرهنگ جامعه شان تصور می کنند و تحت عنوان جدائی « مذهب از دولت » ، بهیچوجه « جدائی و طرد مذهب از جامعه » را درک نمی کنند، بلکه تاکید بر اصل « بی طرفی » دولت نسبت به

مذهب دارند. درحقیقت امر ، « مدارای دینی » ، بعنوان یک اصل دمکراتیک مورد قبول اکثریت مردم آن جوامع ، حتی افراد « آئه ایست » قرار گرفته است. مردم این جوامع به این امر باور و اعتقاد دارند که افراد جامعه باید از « آزادی اعتقاد و ایمان » کاملاً برخوردار باشند! اگر هم زمانی در رابطه با نقل قولی که مورد استفاده قرار گرفته است، بحث و چالشی درگیرد، در بسیاری از موارد بیشتر در رابطه با ربط داشتن و یا مربوط نبودن نقل قول به مسئله مورد بحث و گفتگو، خواهد بود و نه اینکه چرا نقل قولی از « کتاب مقدس » انتخاب شده است !!

در زمان رژیم سلطنتی محمدرضا شاه پهلوی که ایرانیان آزادیخواه و دمکرات از عملکرد رژیم دیکتاتوری حاکم رنج می بردند ، برخی از افراد و نیروهای سیاسی « ملی » همچنین با تاکید بر امر « مذهب » بعنوان ارزش محوری هویت سیاسی خود، بر مذهبی بودن دولت و حکومت اصرار می ورزیدند. این افراد و نیروها که بعداً برخی از آنها به نیروهای « ملی - مذهبی » معروف شدند، چنین می پنداشتند ، « نظام دمکراسی » که در « جوامع مسیحی اروپا » حاکم شده است، دمکراسی مسیحی می باشد - آنهم شاید بدین خاطر که در آن جوامع بخشی از روزهای تعطیلی و جشن ها ، جنبه مذهبی دارند ، از جمله جشن کریسمس ، سالروز تولد حضرت عیسی (ع) .- آن نیروها هدف داشتند تا در ایران اسلامی ، " نظام دمکراسی اسلامی " برقرارکنند. در حقیقت آن نیروها ، همانطور که قبلاً اشاره رفت، نقش بزرگ و محوری در استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران داشته اند. اصولاً بدون کمک و همکاری آن جماعت، انقلاب ۱۳۵۷ در آن مقطع تاریخی نمی توانست پیروز گردد. امروز هم عده ای از آن نیرو ها از « مردم سالاری دینی » صحبت می کنند، بدون اینکه ارزش های تشکیل دهنده این « مردم سالاری » را دقیقاً برای مردم روشن کنند و تفاوت آنرا با دمکراسی حاکم بر کشورهای اروپا توضیح دهند؟! البته این نیروهای مذهبی سیاسی به این مسئله و اصل توجه نمی کنند که تحقق نظام دمکراسی در هر کشوری در گروی یکسری تغییر و تحولات سیاسی ، اجتماعی، اقتصادی ، فرهنگی می باشد و تا زمانی که این پیش فرضها در جوامع مسیحی متحقق نشده بود ، برقراری نظام دمکراسی در آن جوامع امکان پذیر نبود. از جمله، یکی از آن تغییرات و پیش فرض ها ، برابر بودن حقوق شهروندان - صرفنظر از جنسیت، نژاد، قومیت ، مذهب ، مسلک ، مقام و شغل ... در مقابل « قانون » بود، آنهم با توجه به شرایطی که هیچکس و هیچ مقام دولتی و حتی مذهبی حق ویژه نداشته باشد. معیار حقوق شهروندان فقط بر پایه محترم شمردن « اصل فردیت » و محترم شمردن کرامت و حرمت انسانی است و نه توجه به ایدئولوژی و مکتب معین و مخصوصی. پس تحقق نظام دمکراسی در هر کشوری صرفنظر از اینکه مردم آن جامعه دارای کدام مذهب و دین باشند، امر « جدائی مذهب از دولت » و « دنیوی » شدن قوانین را میطلبد. بعضی از این افراد و گروه های مذهبی، پس از اینکه « روحانیت دولتی » حاکم بر جامعه ، با سوء استفاده از مذهب شیعه ، برای مردم ایران ، بخصوص زنان و مردان صاحب اندیشه و مسلک سیاسی و اقلیت های مذهبی ، حتی خود این نیروها (ملی - مذهبی) مشکلات و معضلات بوجود آوردند، تا حدودی باین مسئله پی برده اند که « بدون جدائی مذهب از دولت » و « دنیوی » شدن قوانین، برقراری دمکراسی در ایران امکان پذیر نیست!!

از سوی دیگر بخش بزرگی از ایرانیان - وابسته به طیف های مختلف سیاسی - بغلط بر این عقیده اند که گویا بر مبنی و موازین دین مسیحی می توان در جامعه « نظام دمکراسی » برقرار کرد، ولی با دین اسلام و مذهب شیعه تحقق چنان نظامی، ممکن نیست !! این جماعت از این فرض غلط به این نتیجه غلط و انحرافی می رسند که مردم ایران برای برقراری نظام دمکراسی در ایران باید بجای اسلام ، دین دیگری را انتخاب کنند و یا لامذهب

گردند! به این نوع جماعت باید یاد آوری نمود که اصولاً هیچ یک از ادیان و مذاهب، کوچکترین برتری در رابطه با نظام دموکراسی نسبت بیکدیگر ندارند! در حقیقت چیزی که باعث شده است که در انظار عمومی چنین جلوه داده شود که دین مسیحی طرفدار نظام دموکراسی و آزادی است، این چگونگی عملکرد اروپائیان مسیحی و تغییر و تحولاتی است که از دوران رنسانس (نوزائی) که بعداً از طریق جنبش اصلاح دینی مارتین لوتر و رفرماسیون که از سوی شاهزادگان دوک نشین بادن و زاکسن ... حمایت شد و نظرات افرادی همچون کالوین، سباستیان کاستلیو ... که حکومت مذهبی پاپ را نفی کردند و روشنگری هائی که در طول تاریخ آن جوامع از سوی فلاسفه، اندیشمندان و فعالین سیاسی- اجتماعی از جمله رنه دکارت، جان لاک، ایمانوئل کانت، هگل، نیچه، منتسکیو، ولتر، روسو... انجام گرفت و در واقع انقلاب کبیر فرانسه و جنگ های سی ساله مذهبی در اروپا... تأثیر بسزائی در آن روند و دگرگونیها داشتند. همگی آن فعل و انفعالات و اصلاحات، بخصوص روشنگریهای بعد از دوران نوزایش (رنسانس)، کمک کردند تا در جوامع سنتی اروپا تغییرات بزرگی در روابط حاکم بر جامعه و رابطه انسانها با کلیسا و روحانیت داده شود و در نتیجه ضربه بزرگی به ماهیت کاسبیکارانه روحانیت کاتولیک و کلیسای کاتولیک وارد شود، که سرانجام نه تنها « جدا کردن حوزه مذهب از حوزه دولت » را سبب شد، بلکه در روند آن مبارزات و روشنگریهای مستمر، دین و مذهب با جامعه مدنی نیز همسو شد. با محترم شمردن حق تعیین سرنوشت مردم توسط خود مردم از طریق « قوانین زمینی و دنیوی »، قوانینی که از سوی نمایندگان ملت در مجالس شورایملى آن جوامع تصویب شدند، امکاناتی بوجود آمد تا مردم برای اداره کشور و انتخاب و تعیین هیئت حاکمه به وجود قیّم و وکیل و وصّی در امور سیاسی، احتیاج نداشته باشند!

(در فصل هفدهم همین کتاب در صفحات ۱۵۰ تا ۱۵۲ در باره تفاوت روند تکاملی دولت مذهبی به دولت غیر مذهبی در اروپا، که باعث بکار بردن واژه های « سکولاریسم » و « لائیسیتیه » شد، اشاره ی کوتاهی رفته است، علاوه بر این در همین فصل کتاب - فصل شانزدهم - در مبحث مربوط به « راه مصدق » در صفحات ۱۰۵ و ۱۰۹، در رابطه با چگونگی « جدائی مذهب از دولت » در جوامع اروپائی، توضیحاتی داده شده است.)

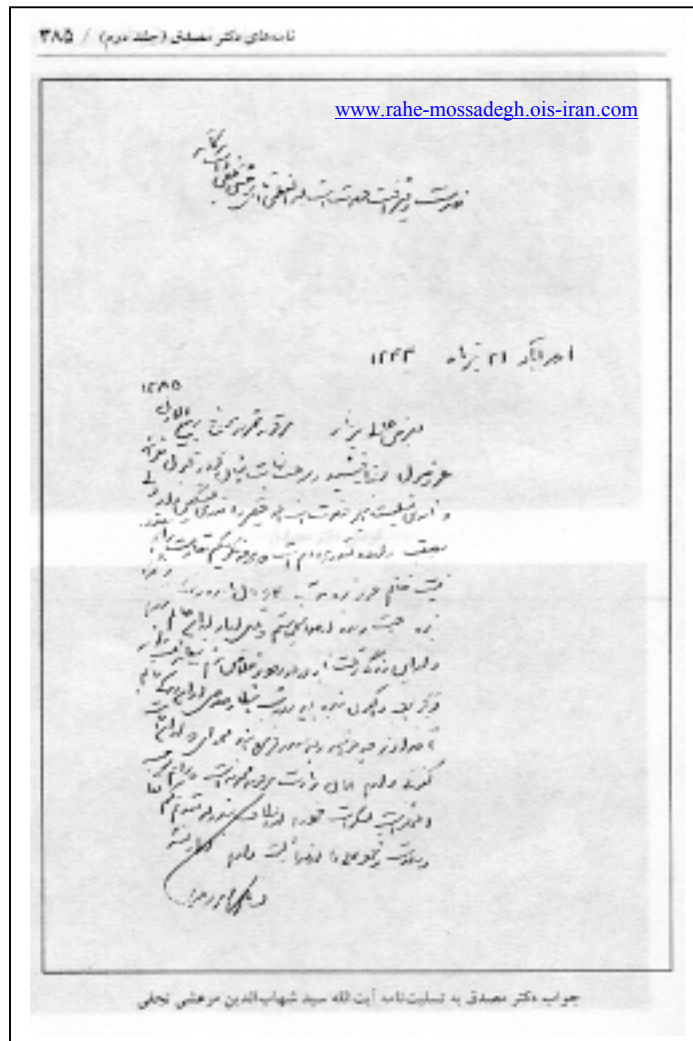


www.rah-mossadegh.ois-iran.com

۴۴ و ۴۵ - « نمایندگان هیئت علمیه تهران در ملاقات با دکتر مصدق ». عکس اقتباس از جلد دوم کتاب نامه های دکتر مصدق - گرد آورنده محمد ترکمان.



www.rah-mossadegh.ois-iran.com



۲۱۱

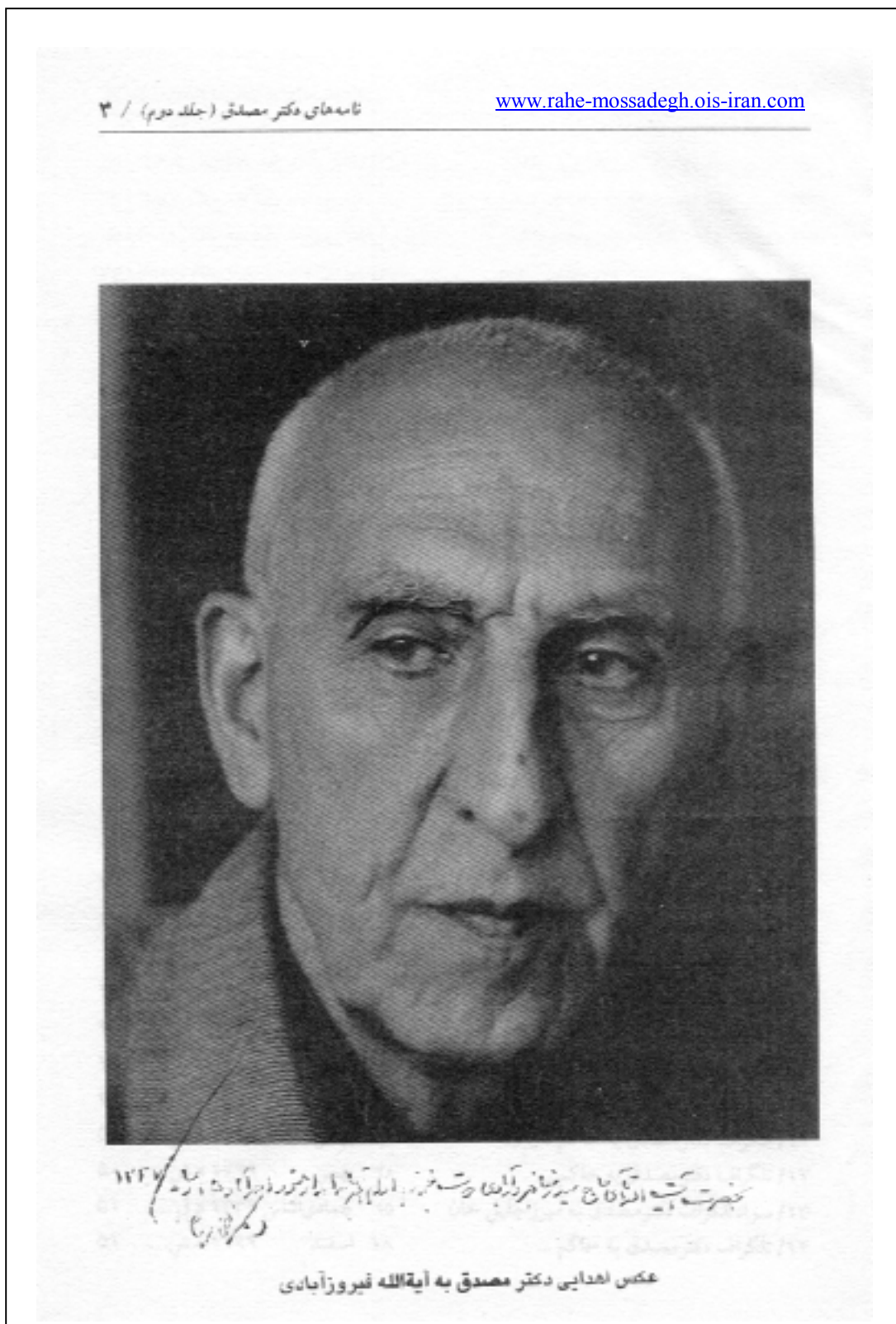
جواب دکتر مصدق به نامه‌ی تسلیت آیه‌الله مرعشی نجفی

احمدآباد، ۳۱ تیرماه ۱۳۴۴

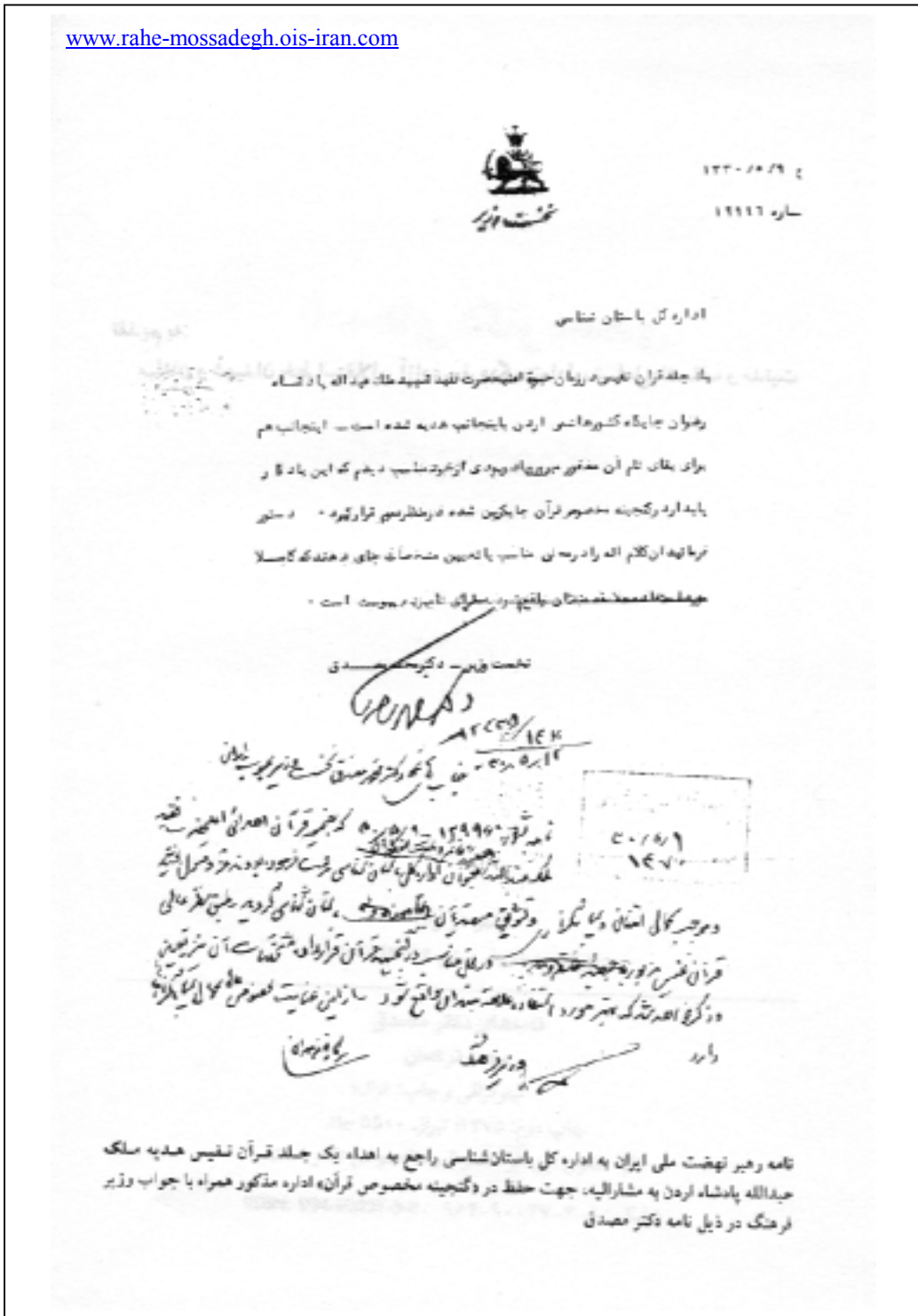
خدمت ذی‌شرافت حضرت آیه‌الله العظمی آقای مرعشی نجفی دامت برکاته
 به عرض عالی می‌رساند: مرقومه محترمه مورخ ربیع‌الاول ۱۳۸۵ هـ وصول ارزانی بخشید
 و موجب نهایت امتنان گردید. قبول بفرمائید که نامه‌ی تسلیت‌آمیز حضرت آیه‌الله، حقیر را
 قدری تسکین داد، ولی مصیبت وارده به قدری مهم است که هر چه فکر می‌کنم مقاومت پرایم
 مقدور نیست. خانم عزیز بنده مدت ۶۴ سال با بنده زندگی کرد و با همه چیز بنده ساخت و بنده
 از خدا می‌خواسته که قبل از او از این عالم بروم و از این زندگی رقت یاز هر چه زودتر خلاصی
 شوم، متأسفانه قسمت طوری دیگر بود و اکنون بنده باید روز [و] شب به انتظار خلاصی از این
 زندگی بمانم تا خداوند چه خواسته و چه مقدر فرموده باشد. نتیجه‌ای که از این اقامت کنونی
 دارم همان زیارت مرقومه محترمه است که پرایم موجب افتخار است.
 تشکرات خود را از الطاف مبذوله تقدیم می‌کنم، بقا و سلامت وجود عالی را از خدا مسألت
 دارم، ارادتمند [؟]

[انشاء] دکتر محمد مصدق

www.rahe-mossadegh.ois-iran.com



۴۸ - تصویر از عکس اهدائی دکتر مصدق به آیت الله سید رضا فیروز آبادی ، یکی از علمای مورد اعتماد مردم در آن دوران و بنیانگذار بیمارستان فیروز آبادی در جنوب تهران. (اقتباس از کتاب نامه های دکتر مصدق - جلد دوم ، محمد ترکمان).



۴۹ - نامه دکتر مصدق ، نخست وزیر ، به اداره کل باستان شناسی در رابطه با قرآن اهدائی پادشاه اردن اقتباس از کتاب نامه های دکتر مصدق - محمد ترکمان

www.rahe-mossadegh.ois-iran.com

۴۱۸ / نامه های دکتر مصدق

وصیت نامه‌ی دکتر محمد مصدق

(۱) وصیت میکنم فقط فرزندان و خویشان نزدیکم را جباری کسی نماند که مرا در قیامت بر سر من
 (۲) بدون سینه‌ری یا رشته نخود یا نخود خرد درون سینه
 (۳) نظر بیک طرفی بنام درستی من در دفتر من در ۲۹ طرآن شاخ سال در خانه استغلات
 خوب کنید. ام پس از هر که مثل این جانب دارد در مزاج دیر

الف - شاخ خانه روح در کوه لاری که خانم خیاره زینت بیات مصدق بنام
 ۴۲۱۵۶ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

ب - شاخ چهارم در خانه روح در آن سکونت دارم که در قیامت
 ۴۲۱۵۷ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

ج - شاخ خانه سکونت عمر خرم که بنامی دکتر محمد مصدق بنام
 ۴۲۱۵۸ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

د - شاخ خانه روح در کوه لاری که در کوه لاری سکونت دارم
 ۴۲۱۵۹ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

د - استغلات روح در خانه روح در کوه لاری سکونت دارم
 ۴۲۱۶۰ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

و زیارت شاخ سال اول یعنی در صورتی که بنام خط این خط بنام
 ۴۲۱۶۱ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

در هر ماه آخر برای باز زنده روح این خط در کوه لاری سکونت دارم
 ۴۲۱۶۲ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

دانشگاه طرآن که بنام خط در کوه لاری سکونت دارم
 ۴۲۱۶۳ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

رشته شهر طرآن در کوه لاری سکونت دارم
 ۴۲۱۶۴ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

مدیر آن بنام خط در کوه لاری سکونت دارم
 ۴۲۱۶۵ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

احمد آقا ۲۰ آذرماه در کوه لاری سکونت دارم
 ۴۲۱۶۶ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

در ۱۴ شهریور ۱۳۴۴ در کوه لاری سکونت دارم
 ۴۲۱۶۷ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

شاخ خانه روح در کوه لاری سکونت دارم
 ۴۲۱۶۸ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

آقای محمد بیات کلات دارم در کوه لاری سکونت دارم
 ۴۲۱۶۹ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

بیرنگی است که خط در کوه لاری سکونت دارم
 ۴۲۱۷۰ / ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲

وصیت نامه دکتر مصدق

۵۰ - تصویر وصیت نامه دکتر مصدق ، اقتباس از کتاب " نامه های دکتر مصدق ، جلد اول - محمد ترکمن .

**۶ - دکتر مصدق‌نه در حرف و شعار ،
بلکه در عمل بخاطر دفاع از منافع ملی، آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی
در مقابل منافع اکثریت بزرگی از فامیل و بستگانش
و در واقع « هزار فامیل » آن دوران، ایستاد!**

عده ای از مخالفین مصدق ، مصدق را بخاطر وابستگی خانوادگی اش به شاهزادگان قاجار و در واقع هزار فامیل دوران قاجار ، بدون توجه بعملکرد و عقاید و نظرات مصدق، بر او خرده می گرفتند و حتی به او ناسزا گفتند و اتهام زدند. بنظر آن جماعت بی فرهنگ و کم اطلاع و پرمدعی جرم مصدق این بود که ، او در یک خانواده اشرافی متولد شده بود . گویا هرانسانی خود می تواند پدر و مادرش را انتخاب کند و دکتر مصدق در انتخابش مرتکب اشتباه نابخشودنی شده است!! در حالیکه این یکی از افتخارات دکتر محمد مصدق است که با چنان وابستگی و پیوند خانوادگی با شاهان قاجار و هزارفامیل دوران خود ، بخاطر دفاع از منافع ملی و استقلال و آزادی و برقراری حاکمیت قانون و حاکمیت ملت و حقوق زحمتکشان در مقابل منافع اکثریت بسیار بزرگی از فامیل و بستگان خود قرار گرفت و نه در حرف ، بلکه در عمل به پیوندهای خانوادگی و طبقاتی خود پشت کرد.

پرچمدار این اتهامات حزب توده ایران بود. در حالیکه برخی از بنیانگذاران و رهبران و فعالین آن حزب ، از جمله : سلیمان میرزا محسن اسکندری، ایرج اسکندری پسر یحیی میرزا برادر سلیمان میرزا، عبدالصمد کامبخش ، مریم فیروز ... از شاهزادگان قاجار و هزار فامیل بودند.

« مادام ریبه یار » فرانسوی، فردی که در سال ۱۹۰۹، با مصدق یک مصاحبه ای در باره ایران انجام داده بود ، در باره شخصیت و پیوندهای خانوادگی مصدق در سال ۱۹۵۳ نوشته است :

« مصدق اگر به منافع شخصی می اندیشید باید در صف مرتجعان قرار می گرفت. » (۱۳۲)

آیت الله سید محمود طالقانی در مورد گسستن مصدق از پیوندهای خانوادگی اش بنحوی بسیار گویا و رسا، با این موضوع برخورد کرده است که قبلا به آن نظرات اشاره رفت!

**۷ - عده ای از مخالفین ، مصدق را « لجوج » ،
برخی از جمله حزب توده و محمد رضا شاه او را « عوامفریب » و
بعضی ها او را « پوپولیست » نامیدند!**

عده ای از منتقدین و مخالفین باصطلاح روشنفکر، بدون اینکه به خصوصیات و اخلاق مصدق توجه داشته باشند، اخلاقی که باعث شده بود تا مصدق بر نظراتی که صحیح تشخیص می داد، همیشه تاکید ورزد و پا فشاری کند و سماجت و یک دندگی از خود نشان دهد،

بطوریکه حتی عده ای وی را بخاطر اتخاذ چنان شیوه عمل و برخوردهایی، "لجوج" می خواندند، حال آن فرد «لجوج» برای این حضرات باصطلاح روشنفکر منتقد و مخالف، یکمرتبه «پوپولیست» می شود!

فعالیت های حزب توده چون در خدمت دفاع از منافع یک کشور بیگانه بنام اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت، نویسندگان و روزنامه نگاران رنگارنگ آن حزب مجبور بودند محتوی مقالات روز خود را بر پایه دفاع و تبلیغ سیاست روز دولت کمونیستی حاکم بر سرزمین روسیه تدوین کنند و در آن رابطه بود که آن حضرات دکتر مصدق را «عوامفریب» نامیدند. جالب اینکه محمد رضا شاه پهلوی نیز در فصل سوم کتاب «پاسخ به تاریخ»، صحبت از «مصدق و دوران عوامفریبی» کرده است. (چون به اتهامات حزب توده و مخالفت های آن حزب با دکتر مصدق و ملیون و همچنین اتهامات محمد رضا شاه پهلوی در جلد سوم این کتاب برخورد خواهد شد، از توضیح و برخورد به این مسائل در این جلد کتاب صرفنظر می شود).

این واقعیتی است تاریخی که دکتر مصدق برای حقوق ملت و بهزیستی مردم ایران ارزش بسیاری قائل بود و همیشه کوشش داشت تا از «منافع ملت» و «آرمان» های آن دفاع کند! همچنین این واقعیتی است تاریخی که دکتر مصدق در هیچ زمانی بر پایه «نظرسنجی» و این امر که چون نظر و برداشت «اکثریت مردم» در باره موضوع سیاسی مشخصی چنین است، بنا براین نباید در مقابل نظرات مردم - حتی بفرض آنکه آن نظرات غلط هم باشند -، مواضع و نظرات دیگری را ابراز داشت که احتمالاً در مغایرت با نظرات اکثریت مردم باشد، همصدا نشد و عمل نکرد!

دکتر مصدق همیشه سعی می کرد تا آن نظرات و عقایدی را که بِنفع مردم و منافع ملی تشخیص می داد، مطرح نماید و بخاطر جلب حمایت و پشتیبانی مردم از آن نظرات و عقاید بکوشد. او هیچگاه بخاطر «وجیهه المله» شدن از نظر و عقیده ای که قبول نداشت بدفاع برخاست. او سیاستمداری نبود که چگونگی وزش باد روز، تعیین کننده جهت سیاست و عملکردش باشد!

آن عده از منتقدین که دکتر مصدق را «پوپولیست» می نامند، در واقع هنوز به تفاوت بین سیاست مدارانی که دارای عقیده و هدف ثابتی نبوده و همیشه سعی دارند تا سوار موج احساسات مردم شوند، با سیاستمدارانی که کوشش دارند بر محور عقاید و نظرات و برنامه سیاسی خود، یک «جنبش اجتماعی» برای متحقق کردن اهداف سیاسی خود بوجود بیاورند، پی نبرده اند! در این رابطه باید باشد که این جماعت پرمدها هنوز نمی دانند که از آن «واژه» در چه رابطه ی مشخصی باید استفاده کنند!! به این افراد باید یادآور شد که آن بخش از سیاستمداران و فعالین سیاسی که برای متحقق کردن اهداف و خواست های خود، کوشش دارند تا از پشتیبانی و حمایت مردم برخوردار شوند و مردم را همسو، طرفدار و هممنظر خود بنمایند و در آن رابطه یک «جنبش اجتماعی» بوجود آورند، بهیچوجه «پوپولیست» خطاب نمی کنند، دکتر مصدق از زمره چنان سیاستمدارانی بود!

برخی از این حضرات منتقد یکی از دلایل «پوپولیست» بودن مصدق را در رابطه با، سخنرانی دکتر مصدق در روز ۴ مهر ۱۳۳۰ در جلوی مجلس شورایی می دانند. بدون اینکه چگونگی بوجود آمدن آن ماجرا را مد نظر داشته باشند.

دکتر مصدق در روز ۴ مهر ۱۳۳۰ برای ارائه گزارش نفت بمجلس شورایی می رود، ولی جلسه مجلس نمی تواند طبق نظامنامه مجلس با حضور ۶۶ نماینده حاضر در سالن مجلس

رسمیت پیدا کند ، چون مخالفین دولت و آن‌عه از نمایندگان که با متحقق شدن امر ملی شدن صنعت نفت ، آنطور که مورد نظر دکتر مصدق بود توافق نداشتند به سالن مجلس نمی روند و مصدق نمی تواند گزارش نفت را باطلاح « نمایندگان ملت » برساند . مصدق در آنروز در جلوی مجلس شورایی - در میدان بهارستان - که تعداد زیادی از مردم تجمع کرده بودند ، مختصری از گزارش کارهای دولت در باره مسئله نفت را به اطلاع مردم می رساند . دکتر مصدق در آن گردهمایی که مردم او را روی دست بلند کرده بودند ، جمله معروف خود را در باره مردم و جلسه ۴ مهر ۱۳۳۰ مجلس دوره شانزدهم که رسمیت نیافت بیان می دارد .:

« ای مردم ، شما مردم خیرخواه و وطن پرست که در اینجا جمع شده اید این مجلس است و آنجا (اشاره به کاخ بهارستان - ساختمان مجلس) که یک عده مخالف مصالح مملکت هستند مجلس نیست . » (۱۳۳)



۵۱ - تجمع عده ای از مردم تهران در روز پنجشنبه ۴ مهر ۱۳۳۰ در جلوی مجلس شورایی . در این عکس حسین مکی و شمس قنات آبادی نیز دیده می شوند ، ولی این دو تن باتفاق افراد دیگری همچون آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی و دکتر مظفر بقائی کرمانی بعد از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بجمع مخالفین دکتر مصدق پیوستند . عکس ، اقتباس از مقاله : بمناسبت ۱۴ اسفند ۱۳۸۳ - بقلم پویا در سایت شرقیان ، مقاله پویا و این عکس همچنین از طریق سایت سازمان سوسیالیست های ایران منتشر شده است و در آرشیو آن سازمان موجود است .

البته این برای اولین بار نبود که مصدق در باره « خانه ملت » ، بخاطر حضور نمایندگان در « مجلس » که علیه منافع ملی عمل می کردند ، آنچنان اظهار نظر می کرد .

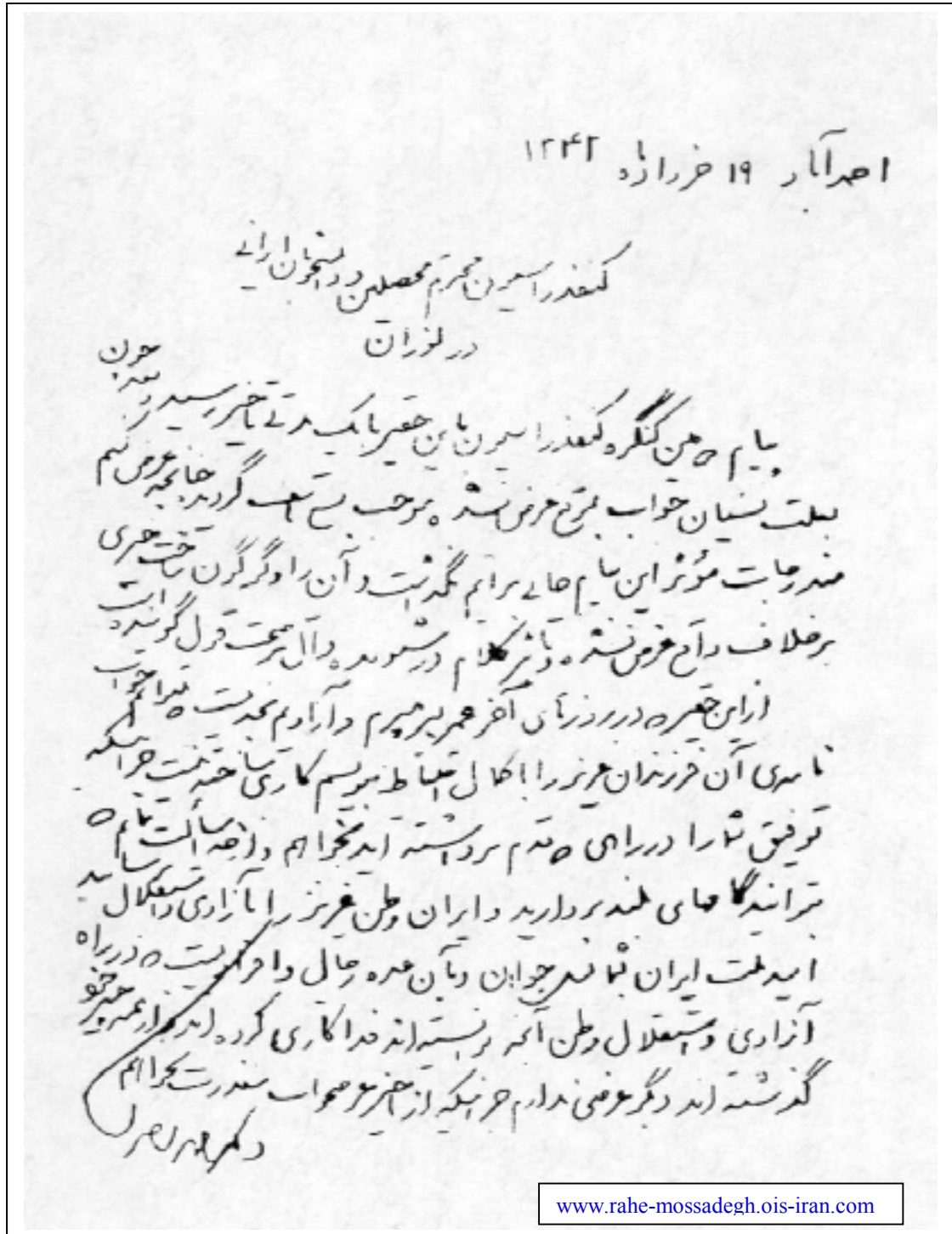
دکتر مصدق در ۱۳ اسفند ۱۳۲۳ که اکثریت نمایندگان در مجلس چهاردهم حاضر نشدند که اجازه دهند تا مجلس در باره گزارش کمیسیونهای مربوط به پرونده تقلبات در انتخابات چهاردهمین دوره مجلس شورایی توسط دولت علی سهیلی نخست وزیر اسبق و پرونده سوء استفاده و دزدی سید محمد تدین وزیر خواربار کابینه سهیلی - فردی که در مجلس دوره پنجم

یکی از طرفداران سرسخت پادشاه شدن رضاخان سردار سپه و خلع احمد شاه قاجار از سلطنت بود. اظهار نظر کند، در جلسه رسمی مجلس بیان کرد که: «این مجلس نیست دزدگاه است!». و با اعتراض بعملکرد اکثریت نمایندگان، مجلس را ترک کرد و اظهار داشت که دیگر بمجلس نخواهد آمد. امری که باعث شد تا عده زیادی از مردم تهران با ترتیب تظاهرات بزرگی در روز ۱۵ اسفند ۱۳۲۳ در جلوی منزل دکتر مصدق از او بخواهند و تقاضا کنند تا به مجلس برود. در همان روز مردم مصدق را در میدان بهارستان بر روی دست های خود بلند می کنند تا او را بمجلس ببرند، که بنا بر دستور سرتیب گلشائیان فرماندار نظامی تهران به طرف مردم و مصدق شلیک می شود. در اثر تیراندازی سربازان، دانشجویی بنام رضا خواجه نوری که در ایوان طبقه فوقانی کافه ای در میدان بهارستان ایستاده بود به قتل می رسد. (۱۳۴)



۵۲ - صحنه ای از تظاهرات مردم تهران در میدان بهارستان، در ۱۵ اسفند ۱۳۲۳. مردم دکتر مصدق را روی دست خود بلند کرده اند تا او را بمجلس شورایی ببرند.
عکس اقتباس از کتاب از سید ضیاء تا بختیار - مسعود بهنود.
مسعود بهنود، تظاهرات آن روز تهران را «اولین متینگ مردمی» نامیده است و در زیر عکس دکتر مصدق در صفحه ۲۳۲ آن کتاب نوشته است: «دکتر مصدق بر دوش مردم در میدان بهارستان».

آری دکتر مصدق بخاطر پافشاری اش بر شعار " آزادی و استقلال " و تاکید مستمرش بر این امر که آزادی و استقلال دو روی یک سکه اند و نمی توان و نباید یکی از این خواست ها را فدای بدست آوردن خواست دیگر نمود، در طول حیات سیاسی اش، دشمنان زیادی پیدا کرد. تمام افراد و نیروهای مخالف « آزادی و استقلال » و حتی برخی از افراد و نیروهای سیاسی « سنت پرست » و طرفداران استبداد و دیکتاتوری و سازمانها و احزاب « کمونیست » که برداشتی غلط از « اینترناسیونالیسم » داشتند و بجای برابری و حقوق مساوی ملت ها، فرمانبرداری احزاب کمونیست کوچکتر از حزب برادر بزرگتر- که در آنزمان حزب کمونیست شوروی بود-، را تصور می کردند، جزو مخالفین و حتی دشمنان سرسخت مصدق قرار داشتند!



۵۳ - تصویر پاسخ دکتر مصدق به پیام دومین کنگره کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در شهر لوزان - سوئیس

دکتر مصدق در این نوشته همچون بسیاری دیگر از نوشته هایش بر امر دفاع از «آزادی و استقلال» تاکید ورزیده است.

(دومین کنگره کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی که با شرکت نمایندگان سازمانهای دانشجویی ایرانی از اکثر شهرهای دانشگاهی اروپا، آمریکا و حتی نمایندگانی از سوی سازمان دانشجویان دانشگاه تهران وابسته به جبهه ملی ایران - ناشرین نشریه پیام دانشجو -، در شهر لوزان - سوئیس برگزار شده بود. آن کنگره پیامی برای دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران می فرستد)



۵۴ - تصویری از تراکت کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در سوگ مصدق (کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در سوگ مصدق یک تراکت ۴ صفحه ای انتشار داد.)
جالب اینکه دکتر مصدق این عکس خود را به کسانی هدیه کرده است که در دفاع از امر آزادی و استقلال « یک دندگی » بخرج می دهند.

بخشی از سیاستمداران و محققین و تاریخنویسان ایرانی ، از مرحله مبارزاتی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ بر محور شعار " آزادی و استقلال " شکل گرفت و بملی شدن صنعت نفت برهبری دکتر محمد مصدق ختم شد ، بنام ادامه مبارزات " نهضت ملی ایران " و یا " نهضت ملی شدن صنعت نفت برهبری دکتر مصدق " ، نام می برند .

۸ - جبهه ضد مصدقی و مخالفین نهضت ملی ایران در خارج از کشور تحت عنوان « مشروطه خواهی »

عده ای از سلطنت طلبان برهبری داریوش همایون در همکاری و همیاری با عده ای از عناصر که روزی بعضی از آن افراد جزو مخالفین رژیم شاه بودند - عناصر وابسته و یا طرفدار و منتسب به طیف چپ و سازمانهای کمونیستی و یا نیروهای ملی - ، کوشش دارند تا بخاطر سرپوش گذاشتن به بخشهایی از تاریخ معاصر ایران از جمله کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برهبری سازمانهای جاسوسی انگلیس و ایالات متحده آمریکا از هرگونه بحث و روشننگری در آن باره جلو گیری کنند . این حضرات برای متحقق کردن چنان خواستی ، از توسل به اتهام و مسموم کردن فضای سیاسی کوچکترین ابائی ندارند . این جماعت با وقاحت و پرروئی ، بحث و برخورد به مسائل تاریخی آن مقطع تاریخی را ، " **روضه خوانی ۲۸ مرداد** " نام گذاری کرده اند و هر نوع توضیح درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را بحساب « **مرده پرستی** » ، « **پرستش** » ، « **دفاع از کیش شخصیت** » ... جلوه می دهند .

شیوه اتخاذ شده این حضرات باصطلاح مشروطه خواه در مقابله با نیروهای طرفدار دکتر مصدق ، متأسفانه از سوی برخی افراد وابسته به گروه های جمهوریخواه اپوزیسیون ، حتی برخی عناصر که بغلط خود را « **مصدقی** » معرفی می کنند و یا تعدادی از افراد که بخاطر مبارزه با جمهوری اسلامی ، طرفدار همکاری نیروهای جمهوری خواه با سلطنت طلبان و تشکیل جبهه مشترک هستند ، پشتیبانی و حمایت می شود . در مخالفت با این نوع شیوه کار و روشننگری در مورد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و عملکرد رژیم شاه ، برخی از فعالین مصدقی مطالبی را به نگارش در آورده اند . توجه خوانندگان محترم را به مقالات مهندس اسماعیل شبان و مهندس رضا رحیم پور و نگارنده (منصور بیات زاده) ... در روی سایت سازمان سوسیالیست های ایران (سوسیالیست های مصدقی) و حسین منتظر حقیقی روی سایت سازمان فراکسیون متحد - طرفدار راه مصدق ، جلب می نمایم . (۱۳۵)

داریوش همایون یکی از افرادی است که این « **جبهه ضد مصدقی** » را رهبری می کند . (۱۳۶) او خود را طرفدار « **نظام سلطنت مشروطه** » می خواند ، البته نه نظامی که برپایه اجرای قانون اساسی مشروطیت و توجه به محتوی شعار « **شاه باید سلطنت کند و نه حکومت** » و قبول اصل « **قوای مملکت ناشی از ملت است** » باشد . چون اگر چنان بود ، نمی بایستی آن جناب در مقابل دکتر مصدق و دیگر طرفداران راستین نظام مشروطیت که یکی از گناهایشان در دوران پادشاهان پهلوی این بود که چرا خواستار « **استقرار حاکمیت قانون** » و در آن رابطه اجرای « **قانون اساسی مشروطیت** » در ایران شده اند و علیه قانون

شکنی های پادشاهان پهلوی و دربار و دولت های دست نشانده آن دوران مبارزه کرده اند، قرار می گرفت. در حالیکه داریوش همایون همچون جمال امامی، دکتر منوچهر اقبال، اسدالله علم، مهدی میرانثرافی، مهندس جعفر شریف امامی، امیر عباس هویدا و ... طرفدار «عنوان مشروطه» بود و نه «نظام حکومتی مشروطه».

میرزا احمد خان مشیرالسلطنه صدر اعظم محمد علیشاه جوانب و حدود آن نوع «حکومت مشروطه» مورد نظر افرادی همچون داریوش همایون ها را با جملات قصار خود، دقیقاً توضیح داده است. مشیرالسلطنه در آن رابطه گفته است:

«... شاه مجلس را مرحمت می کند به این شرط که وکلادریاست دخالت نمایند!!» (۱۳۷)

در همین رابطه ضروریست همچنین یاد آور شد که، سید حسن تقی زاده در جلسه سخنرانی ای در باشگاه مهرگان در سال ۱۳۳۷ به نقل از گفتار میرزا نصرالله نائینی مشیرالدوله - اولین صدر اعظم دوران مشروطیت، همان صدر اعظمی که فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه باو ابلاغ شد -، می گوید مشیرالدوله در جواب یکی از وکلا که گفت «مگر ما دولت مشروطه نداریم؟ چرا به مقتضات مشروطه عمل نمی شود» گفت: «خیر اینجا مشروطه نیست و شاه فقط مجلسی به شما داده که بنشینید و در قوانین مملکتی شور کنید.» (۱۳۸)

و اسدالله علم در ملاقاتی که با نمایندگان جبهه ملی ایران (الهیاری صالح، دکتر مهدی آذر، مهندس عبدالحسین خلیلی) داشته در رابطه با تاکید فعالین و رهبران جبهه ملی بر حاکمیت قانون و اجرای قانون اساسی مشروطیت بیان می دارد «...دیگر آنکه اعلیحضرت، مشروطه ای را که شما می خواهید نخواهد داد...» (۱۳۹)

اکنون داریوش همایون که در خارج از کشور «رهبر» حزب مشروطه طرفدار شاهزاده رضا پهلوی می باشد، کوشش دارد تا از طریق شیوه تبلیغاتی که گوشه ای از آن در این کتاب اشاره رفت، علیه «مصدقها» جو سازی کند تا شاید بتواند از طرح و تفسیر مسائل مربوط بدوران حکومت ملی مصدق و عملکرد درباریان و نقش سازمان های جاسوسی انگلیس و ایالات متحده آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تا حدودی بکاهد. او سعی دارد تا با کمک همفکران و یاران جدید خود، تاریخ معاصر ایران را آنطور تحریر کند که خود صلاح می داند و تشخیص می دهد و نه آنطوری که وقایع تاریخی رخ داده اند! آنهم با این هدف که نسل جوان با ماهیت رژیم کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - رژیم محمد رضا شاه پهلوی - و «ارزش» های تشکیل دهنده هویت سیاسی دکتر مصدق و اهداف سیاسی «راه مصدق» کمتر آشنا شوند و در نهایت، مبارزه با دولت ملی دکتر مصدق و سرنگونی آن دولت ملی و قانونی را همچون داریوش همایون و دوستان سیاسی اش مثبت ارزیابی کنند و «کودتای سازمان های جاسوسی انگلیس و آمریکا» را «قیام ملی» و «رستاخیز ملت» فرض نمایند!

جالب اینکه برادر همسر داریوش همایون، یعنی اردشیرزاهدی پسر سرلشگر زاهدی - پدر و پسری که در کنار جاسوسان انگلیسی و آمریکائی نقش بزرگی در پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داشتند -، خاطرات خود را به نگارش در آورده که قسمتهائی از آن تا کنون از سوی برخی از سایت های اینترنتی انتشار پیدا کرده است. «دارا نیروئی» در رابطه با خاطرات اردشیر زاهدی، در مقاله ای در سایت جبهه ملی ایران برونمرز - شاخه آمریکا (۱۴۰)

نوشته است: اردشیر زاهدی در خاطرات خود مدعی شده است که:

«کودتای ۲۸ مرداد دروغ است»!!

چون من در جلد سوم این کتاب در باره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توضیح خواهم داد، در این جلد کتاب در آنمورد مطلبی را درج نمی‌کنم.



۵۵ - صحنه ای از تظاهرات طرفداران شاه در خیابان کاخ و حمله آنها به خانه شماره ۱۰۹ (خانه مصدق)

در روز نهم اسفند ۱۳۳۱

افرادی در بین تظاهر کنندگان مأموریت داشتند تا دکتر مصدق را در آن روز به فتل برسانند!
عکس، اقتباس از کتاب مصدق به بیان تصویر - جلیل بزرگمهر

در هر حال نباید فراموش کرد که: «گذشته، چراغ راه آینده است» و در حقیقت باید از گذشته برای تدوین برنامه و پیش برد خواست‌ها و اهداف امروزی خود درس گرفت و در واقع کوشید تا از تکرار اشتباهات گذشته جلوگیری شود.
مهندس رضا رحیم پور یکی از مصدقی‌های جوان به نقل از جورج سانتایانا نوشته است:
«آنان که تاریخ را فراموش می‌کنند، محکوم به تجربه مجدد آنند». (۱۴۱)

فصل هفدهم:

**مقایسه « هویت سیاسی » دکتر مصدق با
دیگر فعالان و رهبران و متفکرین سیاسی ایران
که علیه استبداد و بخاطر برقراری حاکمیت قانون مبارزه کردند،
فقط بر پایه و با در نظر گرفتن یک « ارزش » ،
عملی غلط و غیر علمی است !**

ضروریست همیشه مدّ نظر داشت اگر بنا باشد تاریخ سیاسی هر کشوری، از جمله ایران، بر پایه تحریف واقعیت‌های تاریخی بنگارش در نیاید و در واقع بیانگر چگونگی فعل و انفعالات و تغییر و تحولات و دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی که در آن کشور رخ داده است باشد. حتماً باید به تمام رویدادها، البته آنچنان که در طول زمان و مقطع تاریخی مورد بحث اتفاق افتاده اند اشاره کرد و بعداً به تحلیل و تفسیر تصمیمات سیاسی و عملکرد دولتمردان و شخصیت‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی ... و مبارزات و فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی طبقات و اقشار مختلف جامعه و همچنین تأثیرات سیاست و عملکرد کشور های جهان، بخصوص آن بخش از دول بیگانه که بنحوی بر تصمیمات سیاسی اتخاذ شده از سوی حاکمین ایران تأثیر و نفوذ داشته اند پرداخت.

با توجه به توضیحاتی که رفت، بررسی و قضاوت در باره نظرات و عقاید و عملکرد شخصیت‌های سیاسی و یا سازمانها و احزاب را نباید فقط بر محور یک « ارزش » انجام داد. بلکه باید به تمام خصوصیات و ارزش‌ها و ضد ارزشهای تشکیل دهنده هویت سیاسی آنها توجه نمود. اگرچه در برخی از مواقع و حتی در یک مقطع تاریخی مشخص، فقط یک « ارزش » و یا « ضدارزش » نقش بزرگی در تعیین سمت و سوی فعل و انفعالات جامعه و پیروزی و یا شکست مبارزات و فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی مردم داشته است! با وجود این نمی توان عملکرد و فعالیت‌های مثبت فردی و یا گروهی را بخاطر یک عملکرد منفی، چون آن عمل منفی، بزرگ و حیاتی بوده است، نادیده گرفت. حتماً باید در کنار بازگو کردن آن عمل منفی و برجسته نمودن تمام جوانب آن، همچنین به عملکردهای مثبت فرد و یا گروه مورد نظر نیز توجه نمود. و یا بخاطر یک عمل مثبت که آن عمل، بزرگ و حیاتی بنظر می رسد، نمی توان بر تمام اعمال و نظرات منفی و اشتباه فرد و یا گروه و تشکیلات سیاسی مورد نظر سرپوش گذاشت! در واقع باید قبول داشت که هویت سیاسی را فقط یک « ارزش » و یا یک « ضد ارزش » تعیین نمی کند. باید قبول داشت که مابین رنگهای سیاه و سفید، رنگهای دیگری نیز وجود دارند که نمی توان و نباید آنها را نادیده گرفت. در هنگام بررسی و قضاوت صحیح، حتماً باید تمام مشخصات (منفی و مثبت) را مدّ نظر داشت. و اگر بنا باشد یک تاریخچه صحیحی در باره فعالیت‌های سیاسی یک شخصیت سیاسی و یا یک تشکیلات سیاسی بنگارش درآورد، همانطور که اشاره رفت، حتماً باید به تمام فعل و انفعالاتی که در جامعه در مقطع تاریخی مورد بحث رخ داده - صرفنظر از اینکه با خود بار مثبت و یا منفی بهمراه داشته اند -، توجه نمود!!

« ترور و تروریسم »

- حیدر عمواغلی، سید جمال الدین اسد آبادی، نواب صفوی، خسرو روزبه -

مدارک و اسناد تاریخی بیانگر این واقعیت تلخ هستند که بسیاری از تاریخنگاران و فعالین سیاسی ایران نسبت به نقش و عملکرد بسیاری از افراد و رجال سیاسی که بخاطر ترقی و **تجدد** (مدرنیزاسیون) و **استقرار حاکمیت قانون**، دست به روشنگری و مبارزه زده اند و در آن رابطه فعالیت داشته اند، اهمیت آنچنانی که در خور آنها بوده است، قائل نشده اند. در حالیکه به مبارزات آن عده از اعضای « **انجمن های غیبی** » که فعالیت هایشان توأم با توسل به « **قهر** » و « **ترور** » بوده است، بهاء بسیار زیادی داده شده است. بعنوان نمونه می توان به مطالبی که در باره « **حیدر عمواغلی** » (۱۴۲)، فردی که در ترور فعالین سیاسی و نیروهای ارتجاعی در آن دوران دست داشت، اشاره کرد. اکثر تاریخنگاران و حتی فعالین و نیروهای سیاسی، بخصوص « **نیروهای چپ و کمونیست** »، از « **حیدر عمواغلی** » نه بعنوان یک فرد که سعی داشت مسائل و مشکلات سیاسی - اجتماعی یک جامعه عقب افتاده همچون ایران در دوران ناصرالدین شاه و حتی در اوائل انقلاب مشروطیت را از طریق توسل به « **قهر و ترور** » حل و فصل کند، بلکه بعنوان یک « **قهرمان** » یاد می کنند. اگرچه اسناد و مدارک تاریخ معاصر ایران بیانگر این واقعیت است که « **ترور** » و « **تروریسم** » به چگونگی روند مبارزه بخاطر برقراری « **حاکمیت قانون** » در ایران، ضربه بزرگی وارد کرده است.

نباید فراموش کرد که « **ترور** » مخالفین نظری از جمله ترور ناصرالدین شاه، توسط **میرزا رضا کرمانی**، یکی از مریدان **سید جمال الدین اسد آبادی**، بعنوان یک « **شیوه** » ی مبارزه با استبداد بخاطر از بین بردن و نفی « **نظام استبدادی** » از سوی برخی از مخالفین سلطنت استبدادی انتخاب شده بود. در آن زمان در باره آن شیوه مبارزه در محفل های در بسته و غیبی تصمیم گرفته می شد، بدون اینکه به این مسئله توجه شود که یک مستبد و دیکتاتور را می توان از طریق توسل به ترور بقتل رساند و از بین برد، ولی نظرات و عقاید و در واقع « **فرهنگ سیاسی** » که باعث شده و کمک کرده که « **نظام استبدادی** » بر جامعه حاکم باشد، با ترور یک پادشاه و یا حاکم مستبد از بین نخواهد رفت. در واقع **محو نظام استبدادی** در **گروی یکسری تغییر و تحولات در بافت و ساختار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی جامعه می باشد**، که یکی از این تغییرات، حتماً باید تغییرات فرهنگی و معرفتی باشد. مردم جامعه را باید با فرهنگ سیاسی که برای تمام اهالی کشور حقوق سیاسی قائل می شود و تاکید بر این امر دارد که مردم باید حاکم بر سرنوشت خود باشند و به قیّم و وصی احتیاج نداشته باشند و همچنین تمام اهالی کشور صرفنظر از وابستگی قومی، مذهبی، جنسیت، مقام و ثروت در برابر قانون، حقوق مساوی و برابر داشته باشند، آشنا کرد و سعی نمود تا در اثر روشنگری و تبلیغات و مبارزات و فعالیت های سیاسی، آن « **حقوق سیاسی** » به بخشی از خواست های مردم تبدیل شوند.

میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی یکی از فعالین و صاحب نظران جناح چپ جنبش مشروطه خواهی، در اعتراض به عملکرد و نظرات و ادعاهای برخی از « **انجمن** » ها در آن دوران، در نامه ای چنین نوشته است:

« از رجاله یا جهله و فعله در هیچ نقطه دنیا اصلاح امور جمهور به عمل نیامده مگر هرج و مرج ». (۱۴۳)

در رابطه با افراد و گروههای طرفدار « ترور » و « تروریسم » ضروریست خاطر نشان کرد که این نوع افراد صرفنظر از وابستگی مسلکی و گروهی که داشتند ، نه تنها به نتایج و تأثیرات و تغییرات سیاسی - اجتماعی که ترور ناصرالدین شاه، سوء قصد به جان محمد علیشاه و ترور شخصیت های سیاسی و دولتی و مخالفین نظری که در سالهای اول دوران مشروطیت ، از جمله ترور میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابک) ، ترور آیت الله سید عبدالله بهبهانی یکی از رهبران نهضت مشروطه خواهی ، با خود بهمراه داشت ، کوچکترین توجه ای نکردند و چیزی نیاموختند، بلکه بعد از شهریور ۱۳۲۰ همچنان به آن شیوه مبارزه ، آنهم بخاطر تغییر وضع جامعه و « اصلاح » امور مملکتی ادامه دادند!!

سید مجتبی تهرانی میر لوحی معروف به سید مجتبی نواب صفوی باتفاق عبدالحسین واحدی ... تشکیلاتی بنام « جمعیت فدائیان اسلام » تأسیس می کنند که با ترور احمد کسروی محقق و تاریخ نگار - توسط سید حسین امامی ، یکی از اعضای آن « جمعیت » ، آنهم در ساختمان دادگستری در تهران در سال ۱۳۲۴ ، وجود خود را به مردم ایران اعلام می دارد. آن جمعیت قصد داشت تا با ترور عده ای از مخالفین و فعالین سیاسی آنروز ایران ، « نظام اسلامی » مورد نظر خود را، که تفاوت زیادی با برداشت دیگران از اسلام داشت، در سرزمین ایران برپا کند. بدین خاطر فدائیان اسلام به تمام افراد ، شخصیت ها و نیروهای سیاسی که همچون آنان نمی اندیشیدند اعلان جنگ دادند. از جمله ترور عبدالحسین هژیر وزیر دربار شاه که توسط سید حسین امامی، همان فردی که چند سال قبل از آن، احمد کسروی را ترور کرده بود، انجام گرفت و چندی بعد، ترور سپهبد رزم آراء نخست وزیر توسط خلیل طهماسبی ، از زمره قتل های سیاسی آن دوران بودند که نقش بزرگی در رادیکالیزه کردن جو سیاسی آن مقطع تاریخی جامعه ایران داشتند!

آیت الله العظمی حسینعلی منتظری در کتاب خاطرات خود نوشته است، نواب صفوی ، آسید هاشم و واحدی در بین روحانیون جوان طرفداران زیادی داشتند ، و در اثر فعالیت های نواب صفوی و یارانش « تقریباً همه حوزه به هم ریخت ... اما روشی که این آقایان در حوزه داشتند برای بزرگان حوزه مورد پسند نبود، مثلاً به آقای بروجردی اهانت می کردند، به علما اهانت می کردند... » (۱۴۴)

آیت الله العظمی حسین بروجردی بزرگترین مجتهد و پیشوای مذهبی شیعه در آن مقطع تاریخی در ایران، با چنان طرز تفکر و شیوه عمل شدیداً مخالف بود و به افرادی همچون آیت الله خمینی و آیت الله مطهری که با نواب صفوی در ارتباط بودند ، اعتراض داشت (برای کسب اطلاعات بیشتر در اینمورد به زیر نویس ۱۴۴ مراجعه کنید)، و همچون مجتهدین و رهبران مذهبی پیشین حوزه علمیه قم - شیخ عبدالکریم حائری و سید ابوالحسن اصفهانی - ، بر این نظر بود که روحانیت باید بعنوان معلم اخلاق و معنویت در جامعه عمل کند و اصولاً در مسائل سیاسی و اداره کشور دخالت نکند، ولی ایشان همچنین بر این امر تأکید داشتند:

« حکومت نسبت به مذهب لا بشرط [بی طرف] نباشد و مروج مذهب باشد. » (۱۴۵). در رابطه با آن عقاید و نظرات بود که آن جناب با اخراج طرفداران نواب صفوی و عبدالحسین واحدی و آسید هاشم از حوزه علمیه قم موافقت کرد. اما اسناد و مدارک تاریخی زیادی وجود دارند که همچنین بیانگر این امر هستند که « فدائیان اسلام » ، پدر خوانده بخش بزرگی از رهبران مذهبی و هیئت حاکمه و قدرتمداران جمهوری اسلامی می باشند.

در فصل شانزدهم همین کتاب به نقل از آیت الله سید محمود طالقانی، در رابطه با مخالفت فدائیان اسلام با حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق مطالبی را ذکر کردم و در جلد سوم این

کتاب در این باره توضیحات بیشتری خواهم داد.

در دوران نخست وزیری دکتر مصدق، مجلس شورایی ملی - بر خلاف تمایل دکتر مصدق - با تصویب قانونی مبنی بر مهدورالدم بودن سرلشگر رزم آرا، امکان آزاد شدن «خلیل طهماسبی» قاتل سرلشگر رزم آرا را، از زندان فراهم نمود! اگرچه مصدق حاضر نشد با خلیل طهماسبی پس از آزادی از زندان ملاقات کند، در عوض آیت الله کاشانی نه تنها قاتل رزم آراء را بحضور پذیرفت، بلکه بخاطر قردانی از ترور سپهبد رزم آراء، پیشانی او را بوسید! (۱۴۶)

در رابطه با فعالیت های «تروریستی» جمعیت فدائیان اسلام، ضروریست همچنین یاد آور شد که فدائیان اسلام با ترور هژیر و رزم آراء جوّ سیاسی حاکم برجامعه ایران را شدیداً رادیکالیزه کرده و فضائی از ترس و رعب در جامعه ایجاد نموده بودند. آن جوّ سیاسی رادیکال همچنین کمک کرد تا دربار شاه و درحقیقت بخش بزرگی از هیئت حاکمه در بعضی از امور مجبور به عقب نشینی گردند و حتی حاضر شوند تا حدودی با بخشی از خواست های ملت ایران بطور علنی مخالفت ننمایند. بنظر نگارنده آن جوّ سیاسی و در نتیجه عقب نشینی هیئت حاکمه یکی از عوامل مهم در **سرعت** بخشیدن به پیروزی نهضت ملی شدن صنعت نفت در آن مقطع تاریخی بوده است. (در رابطه با این موضوع در جلد سوم کتاب توضیح بیشتری داده خواهد شد).

در آن مقطع تاریخی همچنین عده ای از اعضای حزب توده برهبری خسرو روزبه و همکاری افرادی همچون سروان عباسی - بر خلاف تبلیغات آن حزب که مدعی بود، حزب توده، حزب طبقه کارگر ایران است و در واقع طرفدار مبارزات طبقاتی می باشد و با «ترور» و نابودی «فیزیکی» افراد مخالف و رقیب سیاسی موافق نیست -، بجای دامن زدن به روشنگری در آنمورد، به تشکیل «کمیته ترور» در جهت نابودی مخالفین نظری خود اقدام نمودند. «کمیته ترور» خسرو روزبه بخاطر پیش برد مقاصد سیاسی خود دست به جنایت بزرگی می زند و **محمد مسعود** سر دبیر روزنامه «مرد امروز» را ترور می کند. بعد از اتفاق آن جنایت، روزنامه های وابسته به حزب توه کوشش فراوان مبذول داشتند تا قتل **محمد مسعود** را به دربار شاه نسبت دهند. کمیته ترور، حتی **حسام لنگرانی** یکی از اعضای فعال حزب توده که همچنین در «کمیته ترور» عضویت داشت و در واقع همکار خسرو روزبه و عباسی... بود را، بخاطر اختلاف نظری که در باره چگونگی ادامه کار «کمیته» با خسرو روزبه و دیگر اعضای آن کمیته پیدا کرده بود، ترور نمود!

دکتر فریدون کشاورز، یکی از رهبران و اعضای سابق حزب توه، از **دکتر نورالدین کیانوری** بعنوان یکی دیگر از همکاران خسرو روزبه در «کمیته ترور» نام برده است. (۱۴۷)

در رابطه با دقیقتر کرد جوانب تاریخی «ترور» در ایران، که از سوی برخی از افراد و گروه های سیاسی ایرانی بعنوان یک نوع «شیوه مبارزه سیاسی» پذیرفته شده بود، ذکر **ترور احمد دهقان** سردبیر مجله «تهران مصور» و نماینده مجلس، **دکتر زنگنه** وزیر فرهنگ، **ترور نافر جام محمد رضا شاه پهلوی** در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران توسط **ناصر فخر آرابی** - که روایت های مختلفی در باره آن سوء قصد تاکنون ارائه شده است -، و یا سوء قصد به جان **دکتر سید حسن امامی**، امام جمعه تهران و یا **ترور ناموفق دکتر سید حسین فاطمی** توسط **مهدی عبد خدائی** عضو جمعیت فدائیان اسلام - در سالروز قتل محمد

مسعود، بر سر مزار محمد مسعود -... را نباید فراموش کرد.

البته دقیقاً روشن نشد که چرا و بچه دلیل **دکتر سید حسین فاطمی**، فردی که مبتکر ارائه پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران به مصدق بوده است و در واقع در آن مقطع تاریخی، او یکی از سیاستمداران ایرانی بود که شدیداً با سیاست چپاولگرانه و استعماری دولت انگلیس در ایران مخالفت می نمود و با نگارش سرمقاله های سیاسی در روزنامه «**باختر امروز**» در باره ماهیت دربار شاه و نیروهای وابسته به بیگانگان دست به روشنگری می زد، در لیست «**ترور**» «**فدائیان اسلام**»، قرار داده شده بود؟! جالب اینکه مهدی عبد خدائی همان فردی که به جان دکتر سید حسین فاطمی سوء قصد کرد، پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و استقرار نظام جمهوری اسلامی بر ایران، بعنوان نماینده به مجلس شورای اسلامی راه یافت (۱۴۸) و امروز یکی از مهره های هیئت حاکمه جمهوری اسلامی می باشد!!

بررسی دقیق تاریخ سالهای اول مشروطیت و مبارزات و فعالیت های سیاسی آن مقطع تاریخی بیانگر این واقعیت تلخ است که «**تروریسم**»، یکی از مسائل سیاسی بود که اختلافات بین جناحهای مختلف نیروهای سیاسی طرفدار انقلاب مشروطیت را تشدید نمود و همچنین ضروریست بر این امر تاکید داشت که استفاده «**انجمن های غیبی**» از آن «**شیوه مبارزه**»، در به توپ بستن مجلس شورایی از سوی محمدعلیشاه - که شیخ فضل الله نوری او را «**پادشاه اسلام پناه**» می نامید - بی تأثیر نبوده است. (۱۴۹)

تاریخ معاصر ایران بیانگر این واقعیت است که اگر چه بسیاری از سیاستمداران و دولتمردان و حاکمین ایران در گفتار و نوشتار خود صحبت از «**اصلاحات**» نموده اند، اما منظور اکثریت قریب باتفاق آن افراد از اصلاحات و رفرم، تغییرات در ساختار اقتصادی جامعه و دست یابی به تکنیک و علم در صنعت ابزار و آلات جنگ، چاپ، تلگراف، ایجاد جاده های شوسه، کارخانه جات کاغذ سازی، ریسندگی و بافندگی، چوب بری و دیگر ماشین آلات بوده است، همچنین برخی از آن افراد و شخصیت ها، اعزام دانشجو به کشورهای اروپائی (انگلیس، فرانسه، روسیه، آلمان، اطریش...) و ساختن مدارس عالی و تأسیس دانشگاه و بیمارستان... را مدّ نظر داشته اند - مسائلی که برای پیشرفت و ترقی ایران بسیار مفید و ضروری نیز بوده اند - ولی آن افراد، کمتر به دگرگونی و تغییرات سیاسی در نهاد های حکومتی، آنهم در رابطه با محدود و مشروط کردن حقوق پادشاه و حاکمین و در نتیجه سهم کردن مردم در چگونگی امر اداره دولت و امور مملکتی می اندیشیده اند. در واقع آن افراد و نیروها کمتر اصلاحات و تغییر و تحولات در امور سیاسی را هدف داشته اند!!

همانطور که قبلاً اشاره رفت، «**عباس میرزا**» نایب السلطنه و وزیرش **میرزا بزرگ قائم مقام** (پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام) از پیشگامان اصلاحات و تغییر و تحولات در جامعه سنتی ایران بودند. البته کوشش آنها بهیچوجه متوجه تغییرات سیاسی در نظام استبدادی و مخالفت با «**قدر قدرت**» بودن سلطنت استبدادی مطلقه نبوده است. در واقع آن تغییر و تحولات و اصلاحات که در زمان عباس میرزا و در دوران وزارت میرزا بزرگ قائم مقام در ایالت آذربایجان شروع شد را می توان آغاز شکل گرفتن نطفه های «**مدرنیسم**» در ایران بقلم آورد که بعداً افرادی همچون **میرزا ابوالقاسم قائم مقام**، **میرزا تقی خان امیرکبیر** در آن مسیر کوشش هائی مبذول داشتند. همچنین **میرزا حسین خان قزوینی مشیرالدوله** - **سپهدار اعظم**... کم و بیش در توسعه و گسترش اصلاحات در ایران قدم برداشت. در رابطه با اسامی صدر اعظم هائی که در این رابطه نامشان ذکر شد، **میرزا ابوالقاسم قائم مقام** و **امیر**

کبیر بنا بر فرمان محمد شاه قاجار و پسرش ناصرالدین شاه، به قتل رسیدند و مشیرالدوله - سپهدار اعظم، در اثر تهدید حاج ملا علی کنی، یکی از مجتهدین با نفوذ آن زمان ایران که «آزادی» را «کلمه قبیحه» می خواند، از سوی ناصرالدین شاه از مقام صدر اعظمی معزول شد!

ضروریست همچنین خاطر نشان کرد، اجرای «اصلاحات» چون تغییرات و دگرگونیهای را با خود در جامعه عقب افتاده ایران به همراه می داشت، همیشه با عکس العمل و مقاومت و مخالفت نیروهای سنت پرست و عقب گرا - حتی اگر آن تغییرات بسیار جزئی هم بود -، روبرومی شد. برای نمونه می توان از مقاومتها و مخالفت هائی که از سوی بخشهای مختلف حاکمیت، از جمله شاهزادگان و روحانیت، حتی علیه «نظام جدید لشکری» توسط عباس میرزا - نایب السلطنه و وزیرش میرزا بزرگ قائم مقام، و یا مخالفت هائی که در مقابل تأسیس مدارس به سبک اروپا و یا فرم لباس کوتاهی که میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم، بجای لباس های سنتی در دستور کار دولت خود قرار داده بود و...، نام برد.

«جامعه مدرن»

و اشاره ای کوتاه به مقولات تجدد، ترقی، مدرنیته، سکولار، لائیک و دولت غیر دینی

در جوامع اروپائی واژه های «ترقی» و «تجدد» را در رابطه با بیان و توضیح یکسری تغییرات و تحولاتی که در سطوح مختلف جامعه رخ داده باشد، مورد استفاده قرار داده اند.

«تجدد» (مدرنیزاسیون) بیشتر در رابطه با بیان تغییر و تحولات در شیوه زندگی افراد، از جمله لباس پوشیدن، غذا خوردن... بکار برده می شود و در همین رابطه باید باشد که ایرانیان واژه «فرنگی مآب» را ساختند. (۱۵۰) درحالیکه واژه «ترقی» را در رابطه با تغییرات و حرکت جامعه در مسیر رشد در امور مسائل مربوط به صنعت، کشاورزی و فرهنگ بکار می گیرند.

در جوامع اروپائی، موقعی که از «جامعه مدرن» صحبت می شود، تنها اصلاحات و تغییر و تحولات در بافت و ساختار جامعه، و مدرن کردن ابزار تولید و ایجاد کارخانجات، جاده های شوسه، تشکیل مدارس، دانشگاه، بیمارستان،... فهمیده نمی شود، همچنین تغییرات و نو آوریها در چگونگی سازماندهی حکومت، یعنی قبول کردن یکسری حقوق سیاسی - اجتماعی برای ملت و در نتیجه سهم کردن مردم در اداره دولت و ایجاد «جامعه مدنی» را شامل می شود. برای بیان چنین تغییر و تحولات همه جانبه ای که همچنین امور سیاسی را شامل شود، از واژه «مدرنیته» استفاده می کنند.

در واقع «جامعه مدرن» در اروپا در یک پروسه طولانی مبارزات سیاسی - اجتماعی بوجود آمد و شکل گرفت. البته این پروسه همانطور که اشاره رفت تنها محدود به توسعه اقتصادی و صنعتی شدن جامعه نمی شد، بلکه در بسیاری سطوح روابط و وضع سنتی حاکم بر جامعه را بهم زد و تغییر داد. با قبول اصل محدود و مشروط کردن حقوق حاکمین، یعنی برقراری «حاکمیت قانون» و همچنین پذیرفتن حقوق برای اهالی کشور، از جمله انتخاب دولت از سوی مردم جامعه، یعنی قبول اصل «حاکمیت ملت» (فولکس سوورنیتت) و یا قبول کردن اصل عقلانی سازی امور فرهنگی و تن دادن به خردگرایی، سبب شدند تا

جامعه سنتی و ایستای ماقبل جامعه سرمایه داری به یک جامعه پویا تبدیل شود. شروع تمام آن تغییر و تحولات همانطور که اشاره رفت در رابطه تنگاتنگ با مبارزات مردم جوامع اروپائی - در پیشاپیش آنها، انقلاب کبیر فرانسه -، علیه حکومت های استبدادی که منافع اشرافیت و فنودالها و بزرگ زمین داران را نمایندگی می کردند که از سوی روحانیت مسیحی، بخصوص روحانیون کلیسای کاتولیک پشتیبانی و حمایت می شدند، قرار داشت. جنگ های مذهبی سی ساله اروپا، یکی دیگر از اتفاقات و رخدادهایی است که با «خلع مالکیت» از کلیسا، به روند «جدائی مذهب از دولت» در امر دمکراتیزه کردن جامعه کمک نمود.

روحانیت مسیحی، بخصوص رهبران مذهب کاتولیک، بر پایه «حقوق ویژه ای» که بر مبنی «سنت قرون وسطائی» برای خود قائل می شدند، یعنی خود را «نمایندگان خدا» بر روی زمین فرض می کردند، بر پایه آن «فرض غلط»، برای نظام استبدادی حاکم و عملکرد پادشاهان و حاکمین مستبد و جنایتکار اروپائی، «مشروعیت الهی» قائل می شدند. مثلاً، اسقف اعظم پاریس در هنگام تاج گذاری پادشاه فرانسه که در کلیسا انجام می گرفت، خطاب به پادشاه می گفته است «شاه تاج و برکت، در این سرزمینی که خداوند برای حکمرانی بتو سپرده است، از آن تو باد». در رابطه با چگونگی تأثیر نظرات و عقاید رهبران مذهبی در جامعه، از جمله می توان در خاطرات لویی ۱۴ پادشاه فرانسه خواند:

"آنکه شاهان را برای انسان ها آفریده انتظار دارد که نماینده او را احترام کنند".

لویی ۱۵ پادشاه فرانسه طی نطقی در پارلمان، مجلسی که فقط جنبه مشورتی داشت و نه قانونگذاری، در دسامبر ۱۷۷۰، می گوید: "تاج و تخت عطیه ای است الهی. حق وضع قوانین بمنظور هدایت اتباع و حکمرانی بر آنها به ما و تنها به ما تعلق دارد؛ در این حق ما نه با کسی سهیم هستیم و نه به کسی پاسخگو." (۱۵۱)

در دوران قرون وسطی، رهبران کلیسای کاتولیک نه تنها برای عملکرد حاکمین مستبد مشروعیت الهی قائل می شدند، حتی کاردینالها و کشیش ها همچون دلالات معاملات ملکی، عمل می کردند. آن حضرات متظاهر و متقلب، بهشت را قطعه قطعه کرده بودند و بمردم ساده لوح و کم اطلاع می فروختند!!

روشنفکران ترقیخواه و فعالین سیاسی کشورهای اروپائی، در اعتراض و مخالفت با سیاست و عملکرد روحانیون دوران قرون وسطا، بازنگری و تجدید نظر در «حقوق قرون وسطائی»، که کلیسای کاتولیک برای خود قائل بود را خواستار شدند. همانطور که قبلاً اشاره رفت، برخی از روحانیون مسیحی اصلاح طلب، از جمله «مارتین لوتر» - بنیانگذار مذهب پروتستان، یکی از مذاهب بزرگ دین مسیحیت -، نقش بسیار بزرگ و مثبتی در امر تجدید نظر و تغییرات و رفرم در کلیسا و رفتار روحانیت مسیحی داشته است! مارتین لوتر با ترجمه کتاب مقدس مسیحیان (انجیل) از زبان لاتین به زبان آلمانی و نگارش انتقادات خود نسبت به کلیسا و چگونگی رفتار روحانیت، در جهت نفی امر «واسطه بودن روحانیت مسیحی» بین «خدا» و «انسان» قدم برداشت و بیان داشت که هر مسیحی، کشیش خودش است و می تواند بدون «واسطه»، همیشه با خدای خودش در تماس باشد. اقدامات و روشنگریها و اصلاحاتی که برعکس ادعای رهبران مذهب کاتولیک، آن نظرات در جهت نفی «مسیحیت» نبود، بلکه نفی اوهام و خرافات «روحانیت مسیحی» قرون وسطائی را هدف داشت.

(۱۵۲)

اعتراض، مخالفت و روشنگری روشنفکران و صاحبان دانش و فکر - به رفتار و کردار روحانیت مسیحی و وضعیت سیاسی استبدادی حاکم بر جامعه، کمک به شکل گرفتن

شروع مبارزه در اروپا بخاطر جدائی « حوزه دین و مذهب » از « حوزه دولت » نمود. روند « جدائی » در یک کشمکش و چالش طولانی، بمرحله اجرا درآمد و دولت غیر دینی برپایه محترم شمردن « حاکمیت قانون »، آنهم قوانین زمینی، بر جامعه حاکم شد. اما آن روند « جدائی » در همه ی کشورهای اروپا یکسان طی نشد و در همین رابطه است که در کشورهای اروپای غربی از مقوله های « لائیسزاسیون » و « سکولار یزاسیون » برای بیان روند های متفاوت « غیر مذهبی شدن » دولت و « دنیوی » کردن قوانین بکار گرفته شده است.

« لائیسزاسیون » یا « جدایی دولت و دین » در کشور هائی رسم شد که تغییرات در آن جوامع بدون اینکه مرحله رفرم مذهبی طی شود، بصورت رادیکال انجام گرفته است که بیشتر شامل کشورهائی می شد که اکثریت جمعیت آنها را کاتولیک ها و کلیسای پیرو واتیکان و پاپ اعظم تشکیل میدادند. در حالیکه « سکولار یزاسیون » مربوط به روند در جوامعی است که تغییرات بصورت تدریجی، آنهم در اثر اصلاحات و رفرم مذهبی اتفاق افتاده است. این روند در کشورهای طرفدار مذهب پروتستان و چند مذهبی، همچون آلمان انجام گرفته است. (۱۵۳)

برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم و تعبیر غلط از مبارزات مردم اروپا علیه عملکرد کلیسای قرون وسطا در امر « جدائی مذهب از دولت » و « دنیوی » کردن قوانین، ضرورت دارد تا مجدداً در رابطه با آن روند متذکر شد و یاد آور گردید که برعکس ادعاها و دروغ پردازیهای برخی از رهبران و مبلغین مذهبی، نه تنها طرفداران نظریه « سکولار یزاسیون » و « لائیسزاسیون »، بر اصل محترم شمردن آزادی کامل اجرای مراسم مذهبی و تبلیغ آزادی دین و مذهب تاکید داشتند و دارند، حتی نیروهای « آته ایست » اروپای غربی نیز بخاطر قبول داشتن اصل « مدارای دینی » - همانطور که در فصل شانزدهم این کتاب نیز اشاره رفت - کوچکترین مخالفتی با اجرای مراسم مذهبی از سوی مؤمنین و خداپرستان در جامعه را ندارند، در همین رابطه است که دولتهای غیر مذهبی حاکم بر جوامع اروپای غربی، بهیچوجه « ضد دین و مذهب » نبودند و نیستند و در آن جوامع، آزادی اعتقاد و ایمان و آزادی نحوه برگزاری مراسم مذهبی و عبادت کردن خدا بصورت فردی و یا گروهی، برای طرفداران تمام ادیان و مذاهب کاملاً آزاد می باشد!

بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و استقرار حکومت کمونیستی بر کشور روسیه برهبری حزب بلشویکی لنین و استالین و تسلط آن کشور بعد از جنگ جهانی دوم بر بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و ایجاد دولتهای کمونیستی وابسته به « کاخ کرملین در مسکو و حزب کمونیست شوروی » و پیروزی حزب کمونیست چین برهبری مائوتسه تونگ در سرزمین چین و برقراری حکومت کمونیستی بر آن کشور، « بلوک کمونیستی » در جهان بوجود آمد که، تمام دولت های آن بلوک، خود را « آته ایست » می نامیدند و اصولاً « دین و مذهب و وجود خدا » را قبول نداشتند. در آن رابطه بود که احزاب و دولتهای کمونیستی اروپای شرقی و چین برهبری حزب کمونیست شوروی (روسیه)، کارزار بزرگ سیاسی - فرهنگی را برای جایگزین کردن « ایدئولوژی کمونیستی » بجای « ایدئولوژی مذهبی » در کشورهای خود و سایر نقاط جهان دامن زدند، اگر چه مدعی آزادی دین نیز مذهب بودند. در واقع نظرات و عقاید « آته ایستی » که در کشورهای کمونیستی تبلیغ می شد، کوچکترین رابطه و پیوند نظری با نظرات نیروهای « سکولار » و « لائیک » در جوامع اروپای غربی که فقط « جدائی مذهب از دولت » و امر « ایدئولوژی زدائی » دولت را خواستار بودند و در حقیقت « بی طرف » بودن دولت در امر ایدئولوژی و مذهب را در دستور کار خود قرار داده بودند و بر امر « دنیوی شدن » قوانین تاکید می ورزیدند، نداشتند. نیروهای « سکولار » و «

لائیک» و حتی بخش بزرگی از نیروهای «آته ایست» جوامع غرب، بهیچوجه خواستار «جدانی مذهب و یا ایدئولوژی از جامعه» نبودند، چونکه آن نیروها از آزادی کامل برگزاری مراسم مذهبی و تبلیغ نظرات و عقاید دینی و مذهبی و وجود ایدئولوژیهای متفاوت در جوامع بشری دفاع کرده و می کنند. (۱۵۴)

آیت الله العظمی حسینعلی منتظری در صفحه ۶۶ کتاب خاطرات خود در پاسخ به سئوالی مبنی بر: «... اگر امکان دارد موضع آیت الله بروجردی در برابر دولت آقای مصدق و کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۲۸ بیان فرمایید.» اظهار فرموده اند: «ظاهراً در ذهن آیت الله بروجردی رفته بود که دولت آقای مصدق نسبت به مذهب لا بشرط است. من شنیده بودم که می گفت حکومت نسبت به مذهب نباید لا بشرط (بی تفاوت) باشد، بخصوص اینکه در آن زمان توده ایها پر و بال گرفته بودند، ایشان [آیت الله بروجردی] دلش می خواست حکومت نسبت به مذهب لا بشرط نباشد و مروج مذهب باشد.»

همانطور که قبلاً در بخش شانزدهم همین کتاب اشاره رفت، مبارزات و چالش نظری بین بعضی از روشنفکران ایرانی در سالهای چهل و پنجاه، بهیچوجه بر محور «سکولاریسم» و یا «لائیسیت» نبوده است، بلکه آن چالش ها در رابطه با موافقت و یا مخالفت با نظرات «آته ایستی» بوده است. در واقع بحث بر محور موضوع «بود و یا نبود خدا و موافقت و یا مخالفت با مذهب و دین» بین «خدانشناسان» و «خدا پرستان» دور می زده است، جدل هائی که از لحاظ سیاسی نه تنها کمک به برقراری دموکراسی و آزادی در ایران نکرده است، بلکه بیک سری سوء تفاهم ها و بد فهمی ها نیز دامن زده است!

« فاصله بین دولت و ملت »

در رابطه با تعریف «جامعه مدرن» اشاره رفت که، جامعه مدرن به تنهایی در اثر تغییر و تحولاتی که در جامعه بخاطر تأسیس کارخانجات، ایجاد جاده های شوسه و آسفالته و راه آهن، ساختن سد و مکانیزه کردن کشاورزی و وجود ارتش و پلیس و ژاندارمری و بیمارستان و حتی مدارس و دانشگاه، ... صورت می گیرد بوجود نمی آید، بلکه «تغییر و تحولات» همچنین باید شامل ساختار حکومتی و چگونگی اداره دولت نیز گردد و در نتیجه آن تغییرات، «حاکمیت قانون»، بر جامعه حاکم می شود. در دوران استبداد که «اهالی کشور» هنوز بعنوان رعایای پادشاه و حاکم محسوب می شدند و از کوچکترین «حقوقی» برخوردار نبودند، اصولاً صحبتی از «ملت» در میان نبود. اما با برقراری «حاکمیت قانون» و وجود «قانون اساسی»، «حقوق بی نهایت» پادشاه و حاکمین دوران استبدادی، «محدود و مشروط» به محتوی «اصول» و «اختیاراتی» که در «چارچوب قانون اساسی» برای آنها در نظر گرفته شده است می شود، و «اهالی کشور» نیز دارای «حقوق» می شوند و از آن تاریخ به بعد بنام «ملت» نامیده می شوند. در رابطه با «محتوی» اصول قانون اساسی و چگونگی «حدود» اختیارات شاه و حاکم نسبت به چگونگی حقوق ملت است که «نظام» های حکومتی متفاوتی می تواند بر جامعه مستقر گردد. «نظام دیکتاتوری» و یا «نظام دموکراسی». که در نظام دیکتاتوری «فاصله بین دولت و ملت» بسیار زیاد می باشد. اما در نظام دموکراسی که ملت می تواند طی شرکت در انتخابات آزاد و دموکراتیک دست به انتخاب نمایندگان مورد نظر و اعتماد خود بزند و در واقع «هیئت دولت» از نمایندگان واقعی و منتخب ملت تشکیل می شوند، از «فاصله بین

دولت و ملت» کاسته می شود و هر چه سطح دمکراتیزه تر شدن جامعه بعد بیشتری پیدا کند ، آن فاصله کمتر می گردد.

اگرچه در میهنمان ایران از زمان عباس میرزا - نایب السلطنه فتحعلیشاه قاجار - ، بخاطر دست یابی به تکنیک و علم مدرن ، قدمهائی در جهت تغییرات و اصلاحات در جامعه برداشته شده بود که بمرور زمان، دامنه آن اصلاحات دسراسرکشور گسترده ترشد. ولی آن اصلاحات همانطور که قبلاً اشاره رفت، بهیچوجه متوجه چگونگی امر شیوه حکومتی و در واقع مخالفت با نظام استبدادی نبوده است. در آنزمان ایرانیان اصولاً از تغییر و تحولاتی که در کشور های اروپائی رخ داده بود، اطلاعاتی نداشتند و اگرپس از گذشت مدت زمانی ، افراد انگشت شماری هم در آنمورد اطلاعاتی کسب کردند ، آن اطلاعات بسیار اندک و سطحی بوده است. در اینمورد مشخص به نقل قول گفتاری از آیت الله سید محمد طباطبائی، یکی از رهبران انقلاب مشروطیت می پردازم. آیت الله طباطبائی در مجلس شوراییلی بیان کرده است:

« ما ممالک مشروطه را که خودمان ندیده بودیم. ولی آنچه شنیده بودیم و آنهایی که ممالک مشروطه را دیده ، به ما گفتند مشروطیت موجب امنیت و آبادی مملکت است. ما هم شوق و عشقی حاصل نموده تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار نمودیم.» (۱۵۵)

از محتوی متن برخی از نامه هائی که امیر کبیر به ناصرالدین شاه نوشته بود ، چنین استنباط می شود که حتی میرزا تقی خان امیر کبیر نیز از لحاظ فکری و معرفتی کوچکترین مخالفتی با اصل « قدر قدرت » بودن پادشاه نداشتند. او دریکی از نامه هائی که به ناصرالدین شاه نوشته است ، متذکر شده است که: « مطیع حکم و رضای شما هستم ، هرچه حکم شما باشد همان را طالب بوده می باشم ». امیر کبیر در زمان صدارتش بخاطر برقراری امنیت ، در سرکوب مخالفین پادشاه و مدعیان سلطنت و تاج و تخت ، با تمام قدرت عمل کرده است و در همان نامه خطاب به ناصرالدین شاه ، یاد آور می شود که « این مملکت را من به نظام کرده ام ». (۱۵۶) آری در زمان صدارت امیر کبیر بسیاری از ایرانیان حتی بخاطر عقاید مذهبی شان (مذهب بهائی) ، همچون دوران قرون وسطای اروپا ، نابود شدند. آنهم بدین خاطر که در آنزمان نظام حکومت استبدادی حاکم بر ایرانیان ، کوچکترین حقوقی برای اهالی ایران برسمیت نمی شناخت و سطح آگاهی مردم نیز به آن حد نرسیده بود که برای خود حق و حقوقی مطالبه و برای کسب آن ، مبارزه کنند . اگر کسی کوچکترین اشاره ای به وضع اسف انگیز حاکم بر مردم می نمود - مثلاً ، اعتراضات دهقانان به وضع رقت باری که در آنزمان با آن روبرو بودند - ، شدیداً سرکوب می شد. البته ضروریست خاطر نشان کرد که امیر کبیر کوشش کرده است تا رابطه بین « حقوق سلطنت مطلقه » و « حقوق صدارت » - حقوقی که مربوط به وظایف و اختیارات صدر اعظم کشور در آنزمان می شد - ، را بصورتی تنظیم کند و توافق ناصرالدین شاه را برای پذیرفتن آن خواست جلب نماید ، امری که سرانجام با شکست روبرو شد ، چون « ظل الله » حاضر به قبول کوچکترین محدودیتی در حقوق مطلقه خود ، نشد!

اگرچه تأسیس مدرسه دارالفنون از سوی امیر کبیر در آن مقطع تاریخی یکی از قدمهای مثبت در جهت تغییر و تحولات جامعه ایران باید ارزیابی شود، ولی مطالبی که امیرکبیر در رابطه با «قدر قدرت» بودن پادشاه مطرح کرده است ، بیانگر این واقعیت تلخ است که از تغییرات و تحولاتی که در رابطه با چگونگی اداره کشورداری در جوامع اروپائی رخ داده بود که در نتیجه آن تغییرات ، یکسری اصلاحات و دگرگونیهای ریشه ای در آن جوامع را با خود بهمراه داشت ، از جمله سازماندهی نوین حکومتی برای اداره کشور، که بر محور یکسری قوانین مدون، که در آن رابطه اختیارات و قدرت حاکمین محدود و مشروط شده بود و اهالی

کشور همچنین دارای یکسری «حقوق» شده بودند، اطلاعاتی نداشته و یا اینکه از آن تغییر و تحولات تا حدودی مطلع بوده ولی بدلایلی که روشن نیست، قصد مطرح کردن آنها را نداشته است. اما میرزا تقی خان امیر کبیر با دخالت «روحانیت» در اداره امور مملکت، آنهم بخاطر جلوگیری از «بی‌نظمی» مخالف بوده است. در حالیکه برعکس امیر کبیر، میرزا ملکم خان - ناظم الدوله، از تغییراتی که در چگونگی شیوه اداره حکومت در اروپا رخ داده بود، نه تنها آگاه بوده است، بلکه تا حدودی تحت تأثیر برخی از آن تفکرات و اندیشه‌های سیاسی و تغییرات نوینی که در آن دیار اتفاق افتاده بود قرار داشته است. او در رساله‌ی «دفتر تنظیمات» بدون اینکه خواسته باشد در مرحله اول «سلطنت مطلقه» شاه را بزیر سؤال برد، بر این امر که «اجرای حکومت ایران بر قانون» باید باشد، تأکید ورزیده است و خواستار شده است تا بنا بر دستور پادشاه، «مجلس تنظیمات» و «مجلس وزراء» تشکیل شوند. البته اعضای آن دو مجلس را شاه تعیین کند و علاوه بر آن، شاه اختیار تنظیم قوانین را به «مجلس تنظیمات»، و بمرحله اجرا گذاشتن قوانین را بعهده «مجلس وزراء» واگذار کند.

متحقق کردن فرمان مشروطیت و تدوین و تنظیم «قانون اساسی مشروطیت»، گام بسیار بزرگی بسوی «مدرنیته» بود. در واقع باید آن مقطع تاریخی را آغاز تاریخ «ایران نوین» ارزیابی کرد. ولی وجود بافت و ساختار (استروکتور) عقب افتاده جامعه، مخالفت مالکین و اشراف و همچنین بخش بزرگی از روحانیت با هر نوع دگرگونی در ساختار سیاسی کشور و علاوه بر آن، مشکل معرفتی و نا آگاهی و کم اطلاعی که نه تنها مردم عادی ساکن ایران، حتی بخش بسیار بزرگی از فعالین سیاسی با آن روبرو بودند و اضافه بر آن چپ روی برخی از نیروهای سیاسی باصطلاح طرفدار نظام مشروطیت و حتی توسل برخی از آن نیروها به «ترور» افراد دگر اندیش و مخالفین نظری ... و توطئه دولتهای روسیه و انگلیس و عوامل آنها در ایران، هر روز مشکلات و معضلات جدیدی می‌آفریدند و کوشش فراوان داشتند تا مبارزه و فعالیت‌های مردم را از هدف اصلی‌اش که برقراری «حاکمیت قانون» و نفی «نظام استبدادی» بود، منحرف کنند، که سرانجام موفق هم شدند!

اگرچه کودتای محمد علی شاه، با مقاومت و مبارزه مردم روبرو شد، اما کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء و رضاخان میر پنج که به سلطنت رضاشاه پهلوی ختم شد، جلوی هر نوع کوشش در جهت استقرار «حاکمیت قانون» و دمکراتیزه کردن جامعه و در نتیجه برقراری «حاکمیت ملت» را از مردم ایران سلب کرد. وضع حکومت در دوران رضاشاه پهلوی، هیچگونه قرابتی با «نظام مشروطه»، «نظامی» که یکی از اصول محوری آن، دخالت مردم در امور اداره کشور و محترم شمردن اصول و چارچوب قانون اساسی می‌باشد، نداشت. البته در اوائل دوران رضا شاه تا حدودی سعی می‌شد تا ظاهر حکومت بعنوان «حکومت مشروطه» حفظ شود. رضا شاه حتی با ساختن کاخ‌های مجلل برای مقر وزارتخانه‌ها، ارتش مدرن - همان ارتشی که در شهریور ۱۳۲۰ کوچکترین مقاومتی از خود در مقابل نیروهای اشغالگر شوروی، انگلیس نشان نداد -، با سنگ فرش کردن برخی از خیابانها و نصب کردن تیرهای چراغ برق، ... کوشش شد تا بظاهر قضیه ابهت دهد، در حالیکه شیوه عملکرد دولت‌های زیر نظر او، شیوه‌ای استبدادی بود که در مغایرت کامل با روح قانون اساسی مشروطیت و اصول همان قانون اساسی قرار داشت. بخاطر داشته باشیم که رضا شاه در بعضی مواقع با نوشتن احکام دوخطی روی کاغذ پاکت سیگار، روابط اداری یک کشوری که باصطلاح دارای «نظام مشروطه» بود را، رتق و فتق می‌نمود. در حقیقت، هر «سه قوه» در زیر نظر و بنا بر فرمان رضا شاه عمل می‌کردند!!

وجود قانونی بنام قانون سال ۱۳۱۰ که **دکتر تقی ارانی** به آن نام «**قانون سیاه**» داده بود. قتل برخی از رجال سیاسی با نفوذ آن زمان از جمله **فیروز میرزا نصرت الدوله** (پدر مظفر فیروز)، **صولت الدوله قشقایی** - رئیس ایل قشقایی -، **سردار اسعد بختیاری** - رئیس ایل بختیاری -، **شیخ خزئل** - یکی از سران عرب خوزستان -، **اقبال السلطنه ماکویی**، **سردار معزز بجنوردی**، **عبدالحسین تیمورتاش**، **سید حسن مدرس** - مجتهد -، **دکتر تقی ارانی**، **محمد فرخی یزدی**، **ارباب کیخسرو**، **عبدالحسین دیبا** برادر حشمت الدوله و الاتبار... در زندانهای رضاشاه و یا برگزاری انتخابات فرمایشی مجلس شورایی در آن دوران... واقعاتی های تاریخی هستند که بهیچوجه نمی توانند بیانگر وجود «**جامعه مدرن**» در ایران باشند!

با توضیحاتی که رفت، باید همچنین به چگونگی روند تکامل جامعه، رویدادها و اسناد و مدارک تاریخی موجود توجه کرد، مسائلی که در کل بیانگر این امر خواهند بود که «**مدرنیسم**» در ایران، بطور «**ناقص**» شکل گرفت و همچنان بطور «**ناقص**» توسعه یافت!

اگر چه **محمد رضاشاه پهلوی** نیز کتابی تحت عنوان «**به سوی تمدن بزرگ**» نوشت، ولی او نیز همچون پدرش، «**تمدن بزرگ**» را بهیچوجه در رابطه با شرکت دادن ملت ایران در تصمیم گیری در باره سرنوشت خود و وطنش نمی دید. **محمد رضا شاه پهلوی** از «**نظام دموکراسی**» حاکم بر جوامع غرب، بعنوان **دمکراسی ورشکسته چشم آبی** ها سخن می گفت و در حقیقت در «**تمدن بزرگ**» مورد نظر او، «**کرامت انسانی**»، «**حقوق بشر**»، «**حاکمیت قانون**»، «**انتخابات آزاد**» و دیگر ارزش هائی که جامعه دموکراتیک بر پایه آن ارزش ها شکل می گیرد، کوچکترین جایگاهی نداشتند.

بنابر این، با توضیحاتی که رفت، برطرف کردن کمبودها و نقائص «**مدرنیسم ناقص**»، در گروی استقرار «**حاکمیت قانون**» و محترم شمردن حقوق دموکراتیک مردم - حقوقی که بر پایه معیار قرار دادن «**اصل فردیت**»، تنظیم شده باشد -، می باشد. امری که در دوران رضاشاه و دوران سلطنت پسرش - **محمد رضاشاه پهلوی** - اصولاً مورد توجه قرار نگرفت. و در آن مقطع تاریخی، حقوق سیاسی مردم پایمال می شد و حتی در مقطع کنونی (سال ۱۳۸۴) یکی از موضوع های اصلی چالش بین نیروهای سیاسی آزادیخواه و مخالف استبداد با طرفداران هیئت حاکمه جمهوری اسلامی می باشد.

عده ای از «**تاریخنگاران**» و «**سیاستمداران**»، بخصوص گروه های سیاسی سلطنت طلب، بدون توجه به دست آوردهای انقلاب مشروطیت، بغلط از **رضا شاه پهلوی**، بعنوان «**بنیانگذار ایران مدرن و ایران نوین**» نام برده و می برند و برخی از این عناصر، در نوشته های تبلیغاتی خود علیه عملکرد هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، همچنین از حکومت استبدادی رضاشاه، بعنوان نمونه ای از یک «**دولت سکولار**» یاد کرده اند! بدون اینکه این افراد در اظهارات و نوشته های خود همچنین به این مسئله نیز توجه داشته باشند، زمانی که از «**جامعه مدرن**» صحبت بمیان می آید، **ساختار و بافت سیاسی چنین جامعه ای نمی تواند کوچکترین رابطه ای با «خودکامگی و استبداد» داشته باشد**، بلکه همانطور که اشاره رفت، چنان جامعه ای باید علاوه بر تحولات در امور تکنیک، وجود ماشین و کارخانجات و راه آهن و جاده های شوسه و آسفالته، مدرسه، دانشگاه، درمانگاه و بیمارستان، بانک، ارتش مدرن و کاخ های وزارت خانه ها و آزاد بودن افراد در انتخاب پوشش لباس، نوشابه، تغذیه و تفریحات، همچنین چگونگی اداره امور کشور بر پایه روابط مدرن باشد، یعنی برقراری «**حاکمیت قانون**» و محترم شمردن «**حقوق ملت**»، از جمله: آزادی عقیده و وجدان و آزادی بیان، قلم، مطبوعات، تجمعات، وجود احزاب و

سازمانهای سیاسی و اصناف ... و همچنین نهاد «دادگستری» (قوه قضائیه) باید مستقل از دو «قوه» دیگر (قوه مجریه و قوه مقننه) عمل کند و بهیچوجه نهاد قضائی، تابعی از ایدئولوژی و مذهب مشخصی نباشد، در نهایت، «اصل فردیت» بعنوان معیار سنجش حقوق شهروندان جامعه پذیرفته شده باشد و «جامعه مدنی» با تمام خصوصیاتش، امکان شکوفائی پیدا کرده باشد، بطوریکه شهروندان جامعه بتوانند مستقل از خانواده و دولت، سازمان های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری ... تشکیل دهند، نه اینکه هر نوع تشکیلات حتماً باید وابسته به دولت باشد و یا اینکه بطور علنی و قانونی حق فعالیت نداشته باشند!

با توجه به توضیخی که رفت، و همچنین با در نظر گرفتن این واقعیت تاریخی که روشنگری دوران انقلاب مشروطیت، کمک کرد تا تأسیس مدارس غیر مذهبی که قبل از انقلاب در برخی از شهرها از جمله مدارس رشدیه در تبریز و تهران تأسیس شده بود، در دستور برنامه و کار دولت قرار گیرد و تا حدود زیادی، دشمنی با «خرد گرانی» کمتر از دوران سلطنت استبدادی شود و افراد تحصیل کرده و صاحب نظر بعنوان «منورالفکر» خطاب شوند، مجلس قانونگذاری تشکیل شد، آنها بر پایه معیاری که تمام طبقات و اصناف جامعه بتوانند بطور آزاد نمایندگان واقعی خود را برای شرکت در مجلس شورایی انتخاب کنند و ...، حال روشن نیست چرا و بچه دلیل باید از رضاشاه، فردی که با تمام قدرت در جهت پایمال کردن دست آورد های انقلاب مشروطیت عمل کرد و در واقع کوچکترین توجه ای به «حقوق ملت» که در قانون اساسی مشروطیت دقیقاً به رئوس آن حقوق اشاره رفته است، ننمود، بعنوان «بنیانگذار ایران مدرن، ایران نوین و یا ایران نو» نام برد؟! (۱۵۷)

در پاسخ به افرادی که سعی دارند دولت مستبد رضا شاه را بدین خاطر که در آنزمان رهبران مذهبی در امور سیاست و دولت، حق دخالت نداشتند و یا اینکه چون از زنان کشف حجاب اجباری شد، بعنوان نمونه ای از «دولت سکولار» ب مردم معرفی کنند، باید یاد آور شد، این واقعیتی است تاریخی که رهبران مذهبی، حتی آنده که خود را بعلی طرفدار «نظام مشروطیت» می دانستند، همگی آن جماعت، چون با «جمهوریت» مخالف بودند، از پادشاه شدن رضا خان سردار سپه بخاطر جلو گیری از برقرار شدن «نظام جمهوری» پشتیبانی کردند. در آن مقطع تاریخی انگلیس ها تعداد زیادی از علمای شیعه را در عراق تحت پیگرد قرار داده بودند، حتی تعدادی از آن ها را از آن سرزمین اخراج کردند، در حالیکه اخراجیون در ایران با استقبال گرم رضاخان روبرو شدند! «علمای شیعه» در ایران این امکانات را بدست آوردند تا پس از تأسیس «حوزه علمیه» در شهر قم، کلاس های درس خود را برپا و به تربیت کادرها و مبلغین مذهبی بپردازند! اما پس از اینکه سردار سپه مقام پادشاهی خود را کاملاً تثبیت کرد، با «قلدری» خاص خود - که برخی بدین خاطر به او لقب «رضاخان قلدر» داده اند - جلوی هرگونه اظهار نظر و فعالیت های سیاسی - اجتماعی افراد و شخصیت های با نفوذ آنزمان جامعه از جمله «روحانیون» را گرفت.

در رابطه با عملکرد استبدادی دوران رضاشاه و «دولت سکولار» او همچنین ضروریست به این موضوع اشاره کرد و یاد آور شد؛ یکی از دلائل مهمی که باعث شده بود تا در اروپا با قدرت کلیسا مبارزه شود، بخاطر سوء استفاده هائی بود که روحانیون مسیحی از نام خدا و مذهب و دین می نمودند و از آنجمله به نظام های استبدادی حاکم بر آن جوامع «مشروعیت الهی» می دادند؟ در واقع در آن مقطع تاریخی، مخالفت مردم اروپا با قدرت سیاسی کلیسا در رابطه با مخالفتی بود که آنها با «سلطنت استبدادی» داشتند. در حالیکه در دوران سلطنت استبدادی رضا شاه پهلوی، مردم ایران بهیچوجه نتوانستند حتی از حقوق سیاسی که انقلاب مشروطیت، در قانون اساسی مشروطیت برای آنها برسمیت شناخته بود، بهره مند گردند! با

توجه به این واقعیت تاریخی که در آنزمان، بسیاری از روحانیون با نفوذ، از جمله: **آخوند ملا کاظم خراسانی، شیخ حسین نائینی، شیخ عبدالکریم حائری - بنیانگذار حوزه علمیه قم - ، سید ابوالحسن اصفهانی...** در اثر مبارزات و روشنگریهای دوران انقلاب مشروطه، تا حدودی به این مسئله پی برده بودند، که بفتح مذهب و روحانیت است که روحانیون خود را کمتر با مسائل سیاسی و امور دولتی مشغول کنند. اما رضا شاه بهیچوجه سعی نکرد تا از آن موقعیت مناسب استفاده کند و با کمک و مساعدت آن بخش از روحانیون که تا حدودی مخالف با شرکت روحانیت در امور دولتی و سیاست بودند، برای شکل دادن و روشن کردن «جایگاه» نهادهای جامعه، از جمله «جایگاه نهاد مذهب» و خط فاصل آن با «جایگاه دولت» استفاده کند. در واقع سیاست و عملکرد استبدادی رضا شاه در آن دوران، باعث شد تا بدون اینکه به مردم اجازه داده شود تا کوششی در جهت پیدا کردن راه حل و پاسخ به مشکلات و دردهای موجود در جامعه بنمایند، پرده استتاری بر روی تمام آن مسائل کشیده شد. در نهایت، سیاست استبدادی رضا شاه، سد تکامل و رشد سیاسی جامعه شد.

دکتر مصدق در اسفند ماه ۱۳۲۲ در مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء طباطبائی - کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ - در مجلس چهاردهم در رابطه با نتایج سلطنت استبدادی رضاشاه پهلوی می گوید:

«... نظریات من در عدم صلاحیت آقا [سید ضیاء] و طرز انتخابشان معلوم شد ولی ممکن است کسانی که از دوره دیکتاتوری انتقادات کلی نموده و باز خواهان آنند اینطور اظهار کنند که مملکت محتاج باصلاح است و از خود گذشته هم کسی نیست پس باید با آقا [سید ضیاء] موافقت نمود که ما را بشاه راه ترقی هدایت کند - جواب آنها این است که جامعه را با دو قوه میشود اصلاح کرد. قوه اخلاقی که مخصوص پیغمبران و خوبان است و قوه مادی - ما که از نیکان نیستیم پس آقا [سید ضیاء] باید بگوید که با کدام قوه میتواند خود را بمقصود رساند؟ آیا کسی هست بگوید مرکز اتکاء آقا [سیدضیاء] ملت ایران است؟ خاطر دارم سردار سپه رئیس الوزراء وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دولت آبادی و مخبر السلطنه و تقی زاده و علاء اظهار کرد که - مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سروکار پیدا کرد - آنوقت نمیشد در این باب حرفی زد ولی روزگار آن را تکذیب کرد و بخوبی معلوم شد همان کسی که او را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد.

دیکتاتور با پول ما و بضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید عقیده و ایمان و رجال مملکت را از بین برد، املاک مردم را ضبط و فساد اخلاق را ترویج و اصل ۸۲ قانون اساسی را تفسیر نمود و قضات دادگستری را متزلزل کرد - برای بقاء خود قوانین ظالمانه وضع نمود - چون به کمیت اهمیت میداد بر عده مدارس افزود و بکفایت عقیده نداشت سطح معلومات تنزل کرد کاروان معروف باروپا فرستاد نخبه آنها را ناتوان و معدوم کرد، اگر بتدریج که دختران از مدارس خارج میشدند حجاب رفع میشد چه میشد رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟!

اگر خیابانها اسفالت نمیبود چه میشد؟ و اگر عمارتها و مهمانخانه ها ساخته نشده بود بکجا ضرر میرسید؟ - من میخواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم - خانه ای در اختیار داشتن به از شهریست که دست دیگران است؟ این است کار سیاستمداران وطن پرست که کسی را آلت اجراء مقصود قرار میدهند و پس از اخذ نتیجه از بردن او بمردم منت میگذارند و بر فرض که با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوئیم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد؟!

اگر موجب ارتقاء ملل حکومت استبدادیت دولت انگلیس و آمریکا روی چه اصلی حائز این مقام شده اند؟ و اگر رژیم دیکتاتوری سبب ترقی ملل بود چرا دول محور از بین میروند؛ هیچ ملتی در سایه استبداد بجائی نرسید - آنها که دوره بیست ساله را با این دوره که از آزادی فقط اسمی شنیده ایم مقایسه میکنند و نتیجه منفی میگیرند در اشتباهند زیرا سالها لازم است که بعکس العمل دوره ۲۰ ساله خاتمه داده شود.

دیکتاتور شبیه پدریست که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود اولادی بی تجربه و بی عمل بگذارد - پس مدتی لازم است که اولاد او مجرب و مستعد کار شوند یا باید گفت که در جامعه افراد در حکم هیچند و باید آنها را یک نفر اداره کند - این همان سلطنت استبدادیت است که بود - مجلس برای چه خواستند و قانون اساسی برای چه نوشتند؟ و یا باید گفت که حکومت ملی است و تمام مردم باید غمخوار جامعه و در مقدرات آن شرکت نمایند در اینصورت منجی و پیشوا مورد ندارد.

اگر ناخدا یکی است هروقت که ناخوش شود کشتی در خطر است و وقتی که مرد کشتی بقعر می رود ولی اگر ناخدا متعدد شد ناخوشی و مرگ یکنفر در سیر کشتی مؤثر نیست - آقا سید ضیاء! اگر غمخوار این ملتند و به ترقی و تعالی وطن معتقدند و نمیخواهند بعناوین هیچ و پوچ باتش نفاق دامن بزنند باید خود را فوق دیگران ندانند و بگذارند که در سایه آزادی، جامعه خودش کشتی متلاطم را بساحل نجات رساند...» (۱۵۸)

آنانکه از «دولت سکولار» در دوران سلطنت رضاشاه نام می برند و آنهم به این دلیل که در آنزمان «روحانیت» در امور سیاسی دخالت نمی کرد و یا از بانوان کشف حجاب اجباری شد!! ممکن است این افراد در همین رابطه بیان کنند که اصولاً در دوران سلطنت استبدادی رضاشاه پهلوی، چه کسی و کدام شخصیت سیاسی - اجتماعی - فرهنگی «حق» اظهار نظر در مورد مسائل سیاسی - اجتماعی را داشت؟ اگر نخواهیم خود را گول بزنیم و مردم را فریب دهیم و واقعاً طرفدار تغییر و تحولات در وطنمان ایران باشیم، باید به این واقعیت تاریخی گردن نهیم که رضاشاه با حاکم کردن دوباره نظام استبدادی بر جامعه ایران، ضربه بزرگی را متوجه نظام مشروطیت و تحولات سیاسی در ایران نمود! فراموش نکنیم که حتی اگر در دوران رضا شاه، قانون شکنی نمی شد و قانون اساسی مشروطیت بطور کامل بمرحله اجراء در می آمد، با توجه به محتوی آن قانون، از جمله قبول حق «وتو» برای «روحانیت» و حتی ملزم کردن پادشاه به تبلیغ و ترویج مذهب شیعه ۱۲ امامی و حتی مسلمان بودن تمام وزرا ... نمی توانست «دولت سکولار» در ایران برقرار شود!

اسناد و مدارک تاریخی بیانگر این واقعیت است که قدمهای اولیه تغییر و تحولات و اصلاحاتی که در دوران عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم مقام، برداشته شد و سیاستمدارانی همچون میرزا ابوالقاسم قائم مقام، میرزا تقی خان امیر کبیر، مشیرالدوله - سپهدار اعظم ... در ادامه آن کوشیدند، بخصوص در سال های اول انقلاب مشروطیت کوششهای زیادی در ادامه آن راه مبذول شد، بطوریکه مردم ایران از برکت انقلاب مشروطیت دارای «حقوق سیاسی - اجتماعی» از جمله آزادی عقیده، زبان و قلم، تجمعات ... شدند و اصول قانون اساسی مشروطیت برای ملت این حق را قائل شد تا از طریق انتخاب نمایندگان مجلس شورایی بتوانند در انتخاب هیئت دولت سهیم شوند. اما در دوران سلطنت رضا شاه اگرچه پروسه «مدرنیسم» در سطح وسیعتر و با شتاب بیشتری ادامه پیدا کرد - البته تا حدود زیادی آن تغییر و تحولات، همچنین در رابطه با تغییر و تحولات در سطح جهان و نقش استراتژیکی که ایران بعد از جنگ جهانی اول برای دولت انگلیس در خاورمیانه پیدا کرده بود، قرار داشت - . تاریخ معاصر ایران بیانگر این واقعیت تلخ است که رضا شاه با تمام قدرت مردم ایران را از بهره مند شدن از حقوق قانونی خود، همان حقوقی که قانون اساسی

مشروطیت، چارچوب و حدود آنرا ترسیم و معین کرده بود محروم کرد و **در واقع رضا شاه سدرشد سیاسی جامعه ایران شد**. اگر کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء - رضا خان میر پنج برهبری و هدایت انگلیسها اتفاق نیفتاده بود و در نتیجه از فعالیت های نیروهای ملی و ایران دوست در آن زمان جلوگیری بعمل نمی آمد و آزادیخواهان و وطن دوستان قلع و قمع نشده بودند، حتماً پیشرفت جامعه روال بمراتب بهتر و مثبت تری را می توانست طی کند، آنهم بطوریکه حتی کوچکترین ضرری نیز متوجه منافع ملی و استقلال ایران نگردد!

(در جلد دوم این کتاب در رابطه با چگونگی کودتای انگلیس در سال ۱۲۹۹ و تغییر و تحولات جامعه در دوران رضا شاه - که از رضا شاه بغلط بعنوان بنیانگذار «ایران نو»، «ایران نوین»، «ایران مدرن» و... نام برده اند، و همچنین مبارزات دکتر مصدق در آن دوران، توضیحات بیشتری داده خواهد شد.)

پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران از سوی ارتش متفقین، که رضاشاه مجبور به استعفا از سلطنت شد، دکتر محمد مصدق اجرای قانون اساسی مشروطیت و برگزار کردن انتخابات آزاد را در دستور مبارزات و فعالیت های سیاسی خود قرار داد. در آنزمان او سعی داشت تا با کمک دیگر آزادیخواهان و وطن دوستان، دست آوردهای سیاسی انقلاب مشروطیت را مجدداً احیاء نماید. دکتر مصدق در طی روند و پروسه آن مبارزات، بر موضوع استقلال سیاسی ایران تاکید ورزید، مسئله ای که کسب آن خواست در گروه ملی شدن صنعت نفت و قطع نفوذ سیاسی دولت انگلیس و شرکت نفت انگلیس (بریتیش پترولیوم - ب - پ) از ایران بود. روشنگری و مبارزه در آنمورد، کمک به شکل گرفتن نهضت ملی شدن صنعت نفت برهبری دکتر مصدق نمود. مجلس شورایی ملی و مجلس سنا، قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران را تصویب کردند. جامعه ایران همچون اوائل انقلاب مشروطیت می رفت تا به یک سازماندهی نوین حکومتی، که مردم ایران نیروی اصلی و تعیین کننده آن باشند دست یابد. ولی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همچون کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سبب شد، تا برای بار دوم استعمارگران جهانی با کمک و یاری عوامل خود و پشتیبانی نیروهای ارتجاعی و عقبگرا، جلوی دمکراتیزه شدن جامعه را سد کنند و اجازه ندهند تا حاکمیت قانون بر ایران مستقر گردد و در نتیجه ملت ایران از آن طریق حاکم بر سرنوشت خویش شود!!

(در رابطه با فعالیت و مبارزات دکتر مصدق و نهضت ملی شدن صنعت نفت بطور مفصل در جلد سوم این کتاب توضیح داده خواهد شد.)

«حاکمیت قانون»

و نقش میرزا ملکم خان - ناظم الدوله (پرنس ملکم خان) در طرح قانون

در جامعه استبداد زده ایران، برای آنانکه بخواهند تاریخ چگونگی روند مبارزه در جهت تحقق «حاکمیت قانون» را به نگارش درآورند و یا در آن مورد مشخص یک برخورد علمی و بی طرفانه نسبت به موضوع «قانون» بنمایند، حتماً باید به نقش «میرزا ملکم خان - ناظم الدوله»، یکی از اولین افرادی که «قانون» و «قانونمداری» را در دوران سلطنت ناصر الدین شاه قاجار مطرح کرد، اشاره نمایند و بهیچوجه این عمل مثبت و خطیر او و افرادی که در آنزمان با وی همصدا و همراه بوده اند را، نادیده نگیرند. طرح قانون و تحقق حاکمیت قانون بخاطر پایان دادن بدوران حاکمیت پادشاهان مستبد و تمامیت خواه، عملی ضروری و لازم بوده است.

در حقیقت وجود « قانون » و روابط و ضوابطی بنام « چارچوب قانون » بودند که اصولاً در جهان سبب شدند تا اختیارات نامحدود پادشاه و یا حاکم مستبد، محدود شود و پادشاه و یا حاکم مجبور شوند در « چارچوب » معینی که « قانون » آن چارچوب را تعیین و مشخص کرده است، عمل کنند و « فرمان پادشاه » که خارج از چارچوب و محدوده اختیارات قانونی بود، اعتبار و ارزش خود را از دست داد و در آن رابطه است که از آن تاریخ بعد در جوامعیکه حاکمیت قانون برقرار شده باشد، هیچ ارگان و نهاد « فراقانونی » نمی تواند وجود داشته باشد! (۱۵۹)

با برقراری « حاکمیت قانون » و محدود شدن اختیارات پادشاه و حاکمین، وضعیت جدیدی در کشورهایی که قبلاً بر آنها، نظام استبدادی حاکم بود بوجود آمد. در نتیجه آن تغییرات و اصلاحات، اهالی آن ممالک که تا قبل از آن زمان، همگی رعایای پادشاه محسوب می شدند و هیچگونه حق و حقوقی نداشتند، حتی در بسیاری از آن ممالک، دهقانان با زمین خرید و فروش می شدند، دارای حقوق سیاسی - اجتماعی شدند، اگرچه آن حقوق در اوائل آن دوران - در مقایسه با مقطع کنونی تاریخ جهان (۲۰۰۵ میلادی - ۱۳۸۴ خورشیدی) - بسیار محدود و ناقص بود. اما مردم آن جوامع موفق شدند در روند مبارزات سیاسی - اجتماعی و دامن زدن به مبارزات سیاسی، مطالباتی و صنفی، قدمهای مثبتی در جهت دمکراتیزه کردن آن جوامع بردارند. در اثر ادامه مبارزات طبقات و اقشار مختلف، دامنه ی حقوق مردم آن جوامع گسترش بیشتری پیدا کرد و روز بروز برحدود و وسعت و کمیت و کیفیت آن اضافه شد و این مبارزه همچنان در سطوح مختلف ادامه دارد.

بنظر من، طرح خواست « قانون » در دوران سلطنت استبدادی مطلقه ناصرالدین شاه از سوی « ملک خان - ناظم الدوله » (پرنس ملک خان)، اگر چه آن خواست نتوانست بفعوری در جامعه عقب افتاده ایران به بخشی از فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه تبدیل گردد، ولی طرح آن موضوع در درازمدت با خود تغییرات بزرگی در فرهنگ سیاسی بخش بزرگی از مردم ایران به همراه داشت. بعثت عده ای کوشش دارند تا برای این واقعیت تاریخی ارزشی قائل نشوند و تا آنجا که ممکن است در باره آن سکوت اختیار کنند و یا اینکه آن پدیده مثبت را منفی جلوه دهند. در آنزمانی که ملک خان، موضوع « قانون » را در ایران مطرح کرد و در رابطه با تبلیغ و ترویج آن موضوع، « روزنامه قانون » را انتشار داد و مسائلی همچون « آزادی » را در بین عده ای از ایرانیان تبلیغ و ترویج نمود، نسقچی باشی پادشاه دست و پا، گوش و بینی می برید، شکم پاره می کرد، چشم کور می کرد، سر می برید و دار می زد. رهبران مذهبی عقبگرا و متحجر همچون شیخ محمد تقی معروف به « آقا نجفی اصفهانی » سرانسان ها را بدین خاطر که « طرفدار مذهب بهائی » شده اند و یا « بی دین » هستند، همچون سرگوسفند می بریدند و حاکمینی همچون ظل السلطان (سلطان مسعود برادر ناصرالدین شاه) با متد های قرون وسطائی بر مردم ظلم و ستم روا می داشتند تا بتوانند بر ثروت و قدرت خود بیفزایند!

در شماره اول روزنامه قانون، روزنامه ای که ملک خان با کمک و همکاری سید جمال الدین اسدآبادی در تاریخ ۲۰ فوریه ۱۸۹۰ به زبان فارسی در لندن منتشر کرده است، می خوانیم: « مأموران دولت ایران نادان و شیادند، قشون ایران مایه تمسخر دنیاست - مجتهدین ایران نسبت بدین و دادگستری در ایران بی اعتقادند - شهرهای ایران مرکز کثافت است - قانون و دادگستری در ایران شوخی است - جاده های ایران از آمد و رفت چهارپایان بوجود آمده است ». (۱۶۰)

برخی از مورخین نوشته اند که روزنامه قانون جمعیاً در ۴۲ شماره انتشار پیدا کرده است، در حالیکه ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران، صحبت از ۴۱ شماره نموده است. همچنین

خانم دکتر هما ناطق که در سال ۱۳۵۵ به انتشار مجدد روزنامه های قانون دست زده است و بر آن کتاب مقدمه ای نیز به نگارش در آورده است، صحبت از ۴۱ شماره نموده است.

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود نوشته است، پس از اینکه شماره ۷ روزنامه قانون بدست ناصرالدین شاه می رسد (خود اعتمادالسلطنه آن شماره روزنامه را در اختیار پادشاه قرار داده بود)، شاه دستور می دهد تا جوابیه ای در مذمت ملکم خان تهیه گردد و پس از اینکه شاه محتوی آن جوابیه را تأیید می کند، آن نوشته را در « روزنامه رسمی کشور » چاپ می کنند! (۱۶۱)

در دوران سیاه سلطنت ناصری، جان انسان های « دگر اندیش » از جمله طرفداران مذهب بهائی، همانطور که اشاره رفت کوچکترین ارزشی نداشت. اگرچه اکثریت بسیار بزرگی از روحانیت شیعه که از آن وضعیت رقت بار و ناهنجار حاکم بر جامعه و ظلمی که بر مردم روا می رفت، کاملاً آگاه بودند و همچنین در رابطه با مجالس عیش و نوش پادشاه، پادشاهی که خود را « ظل الله » (سایه خدا) می دانست و تعداد زوجه های حرمسرایش شهره عالم شده بود، کوچکترین اعتراضی نداشتند و سلطنت او را « ودیعه الهی » فرض می کردند و با وقاحت تمام بعنوان نمایندگان خدا بر روی زمین از آن وضع حمایت و پشتیبانی می کردند و برایش « مشروعیت الهی » قائل می شدند. حتی برخی از مجتهدین آن دوران در ثروت اندوزی و بیعدالتی و قساوت با شاهزادگان و حاکمینی همچون ظل السلطان، در رقابت بسر می بردند.

برخی از تاریخ نویسان و بسیاری از سیاستمداران و گروه های سیاسی وابسته به طیف های مختلف سیاسی، حتی ملی، تاکنون برای مبارزات و روشنگری بهائیکه در دوران سیاه سلطنت ناصرالدین شاه رخ داده است، اهمیت و ارزش کمی قائل شده و می شوند، آنهم بدین خاطر که « ملکم خان » پایه گزار فراموشخانه (فراماسیونری) در دوران ناصرالدین شاه، مطرح کننده « کلمه قانون » بوده است و روزنامه « قانون » در چاپخانه « کمپانی انطباعات شرقی در لندن » به چاپ می رسیده است. البته این افراد در قضاوت خود، کمتر به محتوی مقالات مندرج در آن روزنامه که اکثراً علیه اختناق و فشار و سرکوب دوران سلطنت مطلقه ناصرالدین شاه و دیگر مقامات حکومتی از جمله « امین السلطان » بوده اند و از فوائد آزادی و دفاع از حقوق مردم دم می زده اند و همچنین فکر خواست « عدالتخانه » را بمیان مردم برده اند، توجه کرده اند. بخش بسیار بزرگی از شاهزادگان و حاکمین که از حمایت و پشتیبانی بخش بزرگی از روحانیت شیعه که شاه را بعنوان « ظل الله » (سایه خدا) برسمیت می شناختند، فعالیت و روشنگری در باره قانون و آزادی را بغلط به حساب یک نوع توطئه بیگانگان علیه ایران و حتی دین اسلام و مذهب شیعه قلمداد می کردند و بر محور چنان نظرات ارتجاعی و برداشتی غلط از « قانون »، در میهنمان ایران علیه افراد و نیروهای طرفدار حاکمیت قانون، آزادی و ترقی و پیشرفت، جو سازی می کردند و دست به توطئه و تحریک مردم می زدند! وجود چنان جوئی در جامعه، این امکان را برای بعضی از رهبران مذهب شیعه بوجود آورده بود که بجای روشنگری و امر بمعروف (شیوه بر خوردی که نه بر پایه و شکل « مونولوگ » - تک گوئی و به تنهایی به منبر رفتن -، بلکه بصورت « دیالوگ » - گفت و شنود دوطرفه و توجه و پاسخ به سئوالات و نظرات منتقدین و دگراندیشان - باشد)، با سوء استفاده از اعتقادات مذهبی مردم و نام « مذهب شیعه » به نابودی فیزیکی مخالفین، منتقدین و معترضین خود پرداختند و حتی « سر دگراندیشان » را همچون « سر گوسفند » بریدند!

شیخ فضل الله نوری یکی از مجتهدین عالی‌رتبه مذهب شیعه، که با استقرار «حاکمیت قانون» و برقراری «نظام مشروطیت» شدیداً مخالف بود، پس از اینکه بنا بر فرمان محمد علی‌شاه قاجار فرماندهان روسی قزاق، مجلس شورایی را به توپ بستند و مشروطیت را تعطیل کردند و مجدداً نظام پادشاهی استبدادی بر ایران حاکم شد، طی اعلامیه‌ای - حدوداً یکسال بعد از مرگ ملکم خان -، نوشته است:

«... خداوند قبر این ملکم خان را پر از آتش نماید که این آتش فتنه و این تخم فساد را در ایران کاشته ... اینها چه حرف است؟ مشروطه، آزادی، قانون می‌خواهید، هزار و سیصد و بیست و سه سال است که خداوند عالم به ما قانون به توسط محمد مصطفی عنایت فرموده است...» (۱۶۲)

در حالیکه محتوی گفتار و نوشتار ملکم خان بهیچوجه علیه «دین اسلام» نبوده است، تکیه او در بسیاری از نوشته‌هایش تاکید بر «قانون» بوده است و او حتی بر عکس افرادی همچون شیخ فضل الله نوری خیال می‌کرده است که «اسلام» با «آزادی» مخالفتی ندارد. ولی چون استقرار «حاکمیت قانون» با خود «چارچوب» به‌مراه دارد و آن «چارچوب»، چیزی بنام «حقوق فراقانونی» را برسمیت نمی‌شناسد، و در رابطه با «نفی» این «حقوق فراقانونی» است که هر «شیخ»، «آخوند» و «ملا»، دیگر نخواهد توانست مسائل را آنطور که صحیح تشخیص دهد و بنفعش باشد، تفسیر و تعبیر کند و نظرات خود را به عنوان قیّم و وصّی به مردم تحمیل کند، موضوعی باید باشد که باعث ناراحتی و عصبانی شدن «شیخ فضل الله نوری» از ملکم خان شده است!

در زیر به نقل از نوشته‌ای از شماره نهم نشریه «قانون» ملکم خان، اشاره می‌کنم تا روشن گردد که محتوی گفتار و نوشتار ملکم خان، صرفنظر از اینکه با «نظام مشروطه» و «دمکراسی» فاصله زیادی داشته است، اما محتوی آن بهیچوجه علیه دین اسلام نبوده است!

در شماره ۹ روزنامه «قانون» ملکم خان می‌خوانیم:

«همه این معایب ایران از عدم اجرای قوانین شریعت خداست و استخلاص این مملکت ممکن نخواهد بود مگر به اجرای احکام الهی... اکمل تدابیر و منبع جمیع فیوض هستی در خزانه شریعت اسلام است. ترقی بنی آدم در هر نقطه عالم که ظهور بکند لامحاله از پرتو معرفت اسلام است... لهذا امروز فلاح ایران عبارت است از اجتماع آن انوار هدایت و آن فیوض حکمت که در وجود فضلالی اسلام متفرق و مخفی مانده اند.» (۱۶۳)

همانطور که اشاره رفت، استقرار «حاکمیت قانون» چون با خود «چارچوب» به‌مراه دارد، باعث می‌شود تا آخوند جماعت نتوانند تحت عنوان «فتوا» و «حکم حکومتی»، که حقوقی «فراقانونی» هستند، ادعای «حقوق ویژه» بنمایند!! در قرون وسطی رهبران کلیسای کاتولیک در کشورهای اروپائی نیز چنین «حقوق ویژه» ای را بعنوان «نمایندگان خدا» بر روی زمین برای خود قائل می‌شدند!!

خانم دکتر همانا ناطق، فردی که در سال ۱۳۵۵، روزنامه‌های «قانون» را در کتابی به‌همان نام تجدید چاپ کرده است و در واقع اطلاعات زیادی در باره ملکم خان دارد، در کتاب «ایران در راهیابی فرهنگی» در باره طرز تفکر ملکم خان نوشته است:

«**نخستین طرح حکومت اسلامی با شعارالله اکبرو به یاری نیروی حزب الله بدست ملکم آفریده شد و برای اولین بار چنین واژه هایی به مدونات سیاسی ایران راه یافت.**» (۱۶۴)

متأسفانه در زمان حال (سال ۱۳۸۴) نیز نه تنها مرتجعین و نیروهای مخالف ترقی و تعالی با استقرار «**حاکمیت قانون**» در ایران مخالفند، همچنین بخش بزرگی از نیروهای چپ و کمونیست و نیروهایی که خود را «**دمکرات**» می نامند، حتی برخی از افراد و نیروهای منتسب به ملی و مصدقی، بخاطر بدفهمی از مقوله «**حاکمیت قانون**» و درک غلط از چگونگی روند تکامل جوامع دمکراتیک، حتی با طرح آن موضوع در سطح جامعه و روشنگری در آن مورد دشمنی می ورزند، در نتیجه کمک نمی کنند تا خواست «**حاکمیت قانون**» ، به بخشی از فرهنگ سیاسی ایرانیان تبدیل گردد. این نوع افراد و نیروها به این مسئله توجه نمی کنند که بر قراری «**حاکمیت قانون**» در هر جامعه ی استبداد زده ای همچون وطنمان ایران، یکی از ضروریات اولیه و لازم، بخاطر حرکت به سوی «**نظام دمکراسی**» و «**مردمسالاری**» و در واقع «**حاکمیت مردم (حاکمیت ملت)**» می باشد! (۱۶۵)

بنظر نگارنده (منصور بیات زاده) ، مبارزه بخاطر برقراری «**نظام دمکراسی**» و «**مردم سالار**» میطلبد تا در جامعه دست بروشنگری زد و توجه مردم را به جوانب «**اصل فردیت**»، «**حقوق بشر**»، «**جامعه مدنی**» و برقراری «**حاکمیت قانون**» جلب نمود و برای مردم توضیح داد که «**آزادی**»، «**حاکمیت قانون**»، «**جامعه مدنی**»، «**حقوق شهروندی**»، «**حقوق بشر**»، «**حاکمیت ملت**»، «**انتخابات آزاد**»، «**نظام پارلمنتاریستی**»، «**نظام دمکراسی**»، ... همگی این مقولات از دست آوردهای چندین قرن مبارزات سیاسی - اجتماعی و فعالیت های فرهنگی بشریت در جوامع غرب، بخصوص کشور های اروپای غربی می باشند و اگر کسی این مقولات را مورد استفاده قرار می دهد، حتماً باید «**معانی جهانشمول**» آن واژه ها و مقولات را نیز آن چنان که هست قبول کند، نه اینکه آنچنانکه منافعش ایجاب می کند آنها را معنا و تفسیر نماید و بسردرگمی حاکم بر جامعه بیفزاید!!

اگر چه بیشتر از ۹۹ سال از فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه قاجار - ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ شمسی - می گذرد، که با خود قانون اساسی، قانونی که بر اصل اراده ملت تاکید داشت و بیانگر این امر بود که «**قوای مملکت ناشی از ملت است**»، متأسفانه هنوز چالش نیروهای آزادیخواه با نیروهای مستبد و قانون شکن بر محور اعتراض به پایمال شدن و بی توجهی به «**حاکمیت قانون**» و خواست «**حاکمیت ملت**» و محترم شمردن «**اراده ملت**» دور می زند! با توجه به اسناد و مدارک تاریخ معاصر، مشکل معرفتی که گریبانگیر مردم ایران از جمله نیروها و فعالین سیاسی، صرفنظر از اینکه طرفدار حاکمیت باشند و یا نیروهای مخالف و منتقد حاکمیت، در استمرار این وضع، نقش مهمی دارد. قبلاً نیز به این موضوع اشاره کردم که متأسفانه هنوز بسیاری از نیروها و فعالین سیاسی ایران مابین خواست «حاکمیت قانون» و «محتوی اصول قانون اساسی» تفاوت قائل نمی شوند و آن دو مقوله را مساوی و برابر می دانند و بهیچوجه حاضر نیستند قبول کنند که آن دو، دو مقوله کاملاً متفاوت هستند، اگرچه با یکدیگر رابطه ای تنگاتنگ دارند!

دکتر محمد مصدق به تفاوت بین این دو مقوله کاملاً آگاهی داشت و بیشتر نیروی خود را در مرحله اول صرف تحقق «**حاکمیت قانون**» نمود و در آن رابطه بود که با پادشاه شدن رضا خان سردار سپه مخالفت کرد و در مخالفت با قانون شکنی های محمدرضا شاه، از شعار و خواست: «**شاه باید سلطنت کند و نه حکومت**»، پشتیبانی می کرد و همچنین با

دخالت های غیر قانونی و زیاده خواهی رهبران مذهبی همچون آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی در امور اداری کشور مخالف بود!

دمکرات ها و آزادیخواهان در هیچ زمانی نباید با خواست « **استقرار حاکمیت قانون** » مخالفت ورزند و حتماً باید به « **التزام اجرائی به قانون** » پایبند باشند. البته اگر مخالفتی دارند، آن مخالفت باید در رابطه با محتوی آن بخش از « **اصول قانون اساسی** » باشد که به حقوق مردم کم بهاء داده و یا محتوی آن اصول علیه منافع و حقوق دمکراتیک مردم می باشد. **پس «التزام اجرائی به قانون» بهیچوجه بمعنی قبول محتوی «اصول غیر دمکراتیک قانون اساسی» نیست.** در همین رابطه است که سمت و سوی مبارزه و فعالیت های اجتماعی و روشنگری می تواند در جهت اصلاح و تغییر آن بخش از اصول قانون اساسی باشد که از سوی مردم و نیروهای سیاسی، غیر دمکراتیک تشخیص داده می شوند و با محتوی آنها توافق ندارند.

همچنین همیشه باید مدّ نظر داشت که برقراری « **حاکمیت قانون** » بطور **آتوماتیک برقراری نظام دمکراسی را در پی نخواهد داشت...** در حقیقت برقراری حاکمیت قانون فقط سدی در مقابله با حکومت استبدادی خواهد بود، در حالیکه این محتوی اصول قانون اساسی است که بر پایه محتوایی که در بر دارد، می تواند بیانگر « **نظام دیکتاتوری** » و یا « **نظام دمکراسی** » باشد. (۱۶۶)

برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم و بد فهمی، ضروریست در رابطه با مسائلی که اشاره رفت همچنین متذکر شد، بر پایه محتوی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حتی با تحقق صد در صد اصول آن و جلوگیری از هرگونه قانون شکنی، از سوی تمام نهادها و ارگانها و مقام ها، تحقق « **نظام دمکراسی** » در ایران امکان پذیر نخواهد بود، زیرا محتوی برخی از اصول قانون اساسی سدّ تحقق چنین خواستی هستند. (۱۶۷)

چگونگی معیار قضاوت در باره هویت سیاسی افراد و نیروها باید با توجه به تمام خصوصیات و بار ارزش ها و ضد ارزش های تشکیل دهنده « هویت » فرد و یا نیروی مورد نظر صورت گیرد!

قضاوت در باره هویت سیاسی افراد و مقایسه هویت افراد با یکدیگر، همانطور که اشاره رفت نباید تنها بر پایه یک « ارزش » انجام گیرد، بلکه باید به کل « ارزش » ها و « ضد ارزش » های سیاسی تشکیل دهنده « هویت سیاسی » افراد مورد نظر، توجه نمود. همچنین ضروریست تا در این قضاوت، تمام اعمال و کردار (خوب و بد) آن افراد در طول حیات سیاسیشان را مدّ نظر قرار داد.

آن عده از افرادی که با « ارزش » های تشکیل دهنده « **هویت سیاسی** » دکتر مصدق آشنائی دارند و همچنین تا اندازه ای تاریخ معاصر و شخصیت های سیاسی ایران را می شناسند، حتماً با نگارنده این مطالب (منصور بیات زاده) همصدا خواهند بود که نباید « **ملک خان** »، طرفدار « **حاکمیت قانون** » و ناشر نشریه « **قانون** » به زبان فارسی در دوران سیاه پادشاهی ناصرالدین شاه را با **دکتر محمد مصدق** طرفدار « **حاکمیت قانون** »، بصرف اینکه هر دو طرفدار « **حاکمیت قانون** » بوده اند در یک ردیف و در یک سطح قرار داد. در این مقایسه حتماً باید باین مسئله نیز توجه نمود که اگر **ملک خان** و **دکتر مصدق** هر دو طرفدار

« **حاکمیت قانون** » بودند (صرفنظر از محتوی قانون مورد نظر هر یک از آنها) ، اما مصدق علاوه بر دفاع از « **حاکمیت قانون** » ، همچنین دارای خصوصیات و ارزشهای فکری دیگری بوده که بنظر نگارنده، آن « **ارزش‌ها** » بار سیاسی متفاوتی از ارزش‌های فکری ملکم خان داشته‌اند. دکتر مصدق دستیابی به حاکمیت ملی و استقلال ایران را بر محور تز « **سیاست موازنه منفی** » ارزیابی می‌کرد در حالیکه پرنس ملکم خان در این مورد مشخص همچون مصدق نمی‌اندیشیده است و نظراتی عکس نظرات او داشته است. اتفاقاً بنابر اسناد و مدارک موجود ، از جمله یادداشت‌های اعتماد السلطنه، ملکم خان در انعقاد برخی از قراردادها از جمله انعقاد قرارداد با « **رویتر** » دست داشته است و حتی در آن رابطه مبلغ ۵۰ هزار لیره انگلیسی رشوه گرفته است! (۱۶۸) در حالیکه دکتر مصدق اصولاً با و آگذاری امتیاز به کشورهای بیگانه مخالف بوده است!

با توضیحی که رفت ، اگر موضوع بحث و اظهار نظر و قضاوت در رابطه با کل هویت سیاسی منظور نباشد ، بلکه قضاوت فقط در رابطه با یک ارزش، مثلاً قضاوت و اظهار نظر در باره افراد طرفدار « **قانون** » و « **حاکمیت قانون** » باشد. در چنین مقایسه‌ای روشن است نام **میرزا ملکم خان - ناظم الدوله ، میرزا فتحعلی آخوندزاده ، میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی ، میرزا یوسف خان تبریزی ملقب به مستشارالدوله (عموی صادق مستشارالدوله)** نویسنده رساله « **یک کلمه** » (۱۶۹) ، **میرزا آقاخان کرمانی ، سید جمال الدین اسدآبادی** ، ... را باید در صدر نام تمام ایرانیان مخالف سلطنت مطلقه و طرفدار « **حاکمیت قانون** » قرار داد و در واقع افراد نامبرده را در این امر مشخص ، « **پیش‌کسوت** » دانست.

همچنین در رابطه با « **قانون** » و « **حاکمیت قانون** » باید از افرادی همچون **میرزا حسین خان قزوینی - مشیرالدوله - سپهدار اعظم ، صادق مستشارالدوله ، میرزا جواد خان سعدالدوله ، میرزا محمود خان احتشام السلطنه (قاجار دولو علامیر)** ، **میرزا مرتضی قلی خان صنیع الدوله (هدایت)** ، **میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا)** ، **میرزا حسین خان مؤتمن الملک (پیرنیا)** ، **میرزا حسن خان مستوفی الممالک ، سید محمد طباطبائی معروف به مجتهد سنگلجی ، سید عبدالله بهبهانی - مجتهد ، سید حسن مدرس - مجتهد ، میرزا رضا خان مؤید السلطنه (گرانمایه)** ، **عزیزالله میرزا ظفر السلطنه ، مجدالملک ، نجفقلی خان بختیاری - صمصام السلطنه ، جعفر قلی خان بختیاری - سردار اسعد ، محمد تقی ملک الشعراء بهار ، دکتر محمد مصدق ... - صرفنظر از وابستگی گروهی و مسلکیشان و محتوی اصول قانونی که مورد نظر آنها بوده است - ، بعنوان مخالفین با نظام سلطنت استبدادی مطلقه و طرفداران « **قانون** » و « **حاکمیت قانون** » نام برد. روشن است که در بین این جمع افرادی همچون **ستارخان و باقرخان** جایگاه خاص خود را دارند. حتی به این جمع می‌توان و باید اسامی بسیاری دیگر از رجال سیاسی تاریخ معاصر ایران، از جمله « **احمد قوام السلطنه - جناب اشرف -** » را نیز اضافه کرد، باوجود اینکه احمد قوام با دخالت مستقیم در انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورایی ملی به قانون شکنی دست زد .**

در این بخش از کتاب قضاوت و اظهار نظر در باره قوام در رابطه با مخالفت او با نظام استبدادی و برقراری حکومت قانون در آن مقطع تاریخی بود. ضروریست خاطر نشان کرد که فرمان مظفرالدین شاه در باره « **مشروطه** » ، بقلم احمد قوام است. او در آنزمان در دربار شاه، لقب « **دبیر حضور** » داشت البته نگارنده این سطور (منصور بیات زاده) بهیچوجه قصد ندارد با ذکر نام احمد قوام السلطنه در کنار اسامی بسیاری از پیش‌کسوتان طرفدار « **قانون** » در ایران ، نقش او را در قتل « **کنل محمد تقی پسیمان** » نادیده گرفته و یا مطالب نوشته

فرخی یزدی در روزنامه « توفان » در سال ۱۳۰۱ در باره او را بفراموشی سپرد. (۱۷۰)

ضروریست همچنین خاطر نشان کرد که، چون در آن مقطع تاریخی مورد بحث، هنوز « قانون مداری » و « حاکمیت قانون » بیکی از « ارزش » های هویت سیاسی تمام رجال سیاسی ایران تبدیل نشده بود، بعضی از آن رجال بنا بر اقتضای زمان و منافع شخصی برداشت ها و تفسیر های متضاد و متفاوتی از آن ارائه می دادند. مثلاً، میرزا جواد خان سعدالدوله یکی از سیاستمدارانی بود که در اوائل شروع کار نظام مشروطیت از حاکمیت قانون و نظام مشروطیت شدیداً دفاع می کرد. زمانیکه میرزا نصرالله خان نائینی « مشیرالدوله » (نخست وزیری که مظفرالدین شاه خطاب به او فرمان مشروطیت را صادر نمود - پدر میرزا حسن خان مشیرالدوله و میرزا حسین خان مؤتمن الملک و بنیانگذار مدرسه علوم سیاسی) در هنگام معرفی اولین کابینه دوره مشروطیت، بیان داشت که وزرا فقط در برابر ذات اقدس همایونی شاه مسئول هستند، سعدالدوله به آن گفتار شدیداً اعتراض می نماید و می گوید وزرا فقط در برابر مجلس مسئول هستند. ولی همین سعدالدوله در دوران بعد از بتوپ بستن مجلس شورایی - عصر استبداد صغیر محمد علیشاهی - رئیس الوزرا می شود و افرادی همچون میرزا حسن خان مستوفی الممالک، میرزا حسین خان مؤتمن الملک، میرزا حسن خان مشیرالدوله قبول مسئولیت می کنند و وزیر می شوند. دولت میرزا جواد خان سعدالله در اثر فتح تهران توسط قوای مجاهدین رشت به فرماندهی محمد ولی خان سپهدار تتکابنی و تفنگچیان ایل بختیاری به رهبری حاج علی قلی خان سردار اسعد دوم سقوط می کند و محمد علی شاه به سفارت روسیه پناهنده می شود.

دکتر مصدق در باره خصوصیات شخصی و عملکرد مستوفی الممالک، مشیرالدوله، مؤتمن الملک نوشته است :

« مرحومان مستوفی الممالک، مشیرالدوله، مؤتمن الملک عادت نداشتند که در مجلس شورای ملی اظهار عقیده کنند. نتیجه این بود که از حضور آنها در مجلس دولت ضرر نمی کرد و استقاده هم می برد. زیرا عضویت آنها در مجلس سبب می شد که به دوره تقنینیه وزنی بدهد و آن را به جامعه « مجلس ملی » معرفی کند. لذا در دوره هفتم تقنینیه [دوران پادشاهی رضا شاه] که دولت در انتخابات تهران دخالت نمود از قبیل مرحوم مدرس انتخاب نشدند. ولی آقایان نامبرده انتخاب شدند. » (۱۷۱)

با توجه به توضیحاتی که در رابطه با عملکرد و هویت عده ای از رجال مشروطه خواه ایران رفت و با در نظر گرفتن محتوی سخنرانی ها و مواضع اتخاذ شده و عملکرد دکتر مصدق و یافشاری وی در تعیین جهت و سمت و سوی مبارزات مردم ایران در شکل دادن به نهضت ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران، اشتباه خواهد بود که آن افراد و سیاستمداران که همگی شان از رجال سیاسی ایران بوده اند را بدون توجه به دیگر ارزش های هویت سیاسی که هر یک از آن افراد داشتند، با دکتر مصدق در یک سطح قرار داد.

فراموش نکنیم که مواضع سیاسی، نظرات، عقاید و چگونگی عملکرد مصدق، یک « مکتب سیاسی » در ایران بوجود آوردند. مکتبی که بنام « راه مصدق » معروف شده است!

حواشی ، توضیحات و مآخذ کتاب اول

- ۱- افشار ، ایرج ، مصدق و مسائل حقوق و سیاست ، چاپ اول ، چاپ چاووشگران نقش ، ۱۳۸۲ ، صفحه ۳۴ . و
- متین دفتری ، دکتر هدایت ، " یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت — تشکیل دولت مصدق " . مجله آزادی — نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران ، دوره دوم ، شماره ۲۶ و ۲۷ — تابستان و پائیز ۱۳۸۰ . صفحات ۱۵ تا ۱۸ . و
- جعفری قنواتی ، محمد — " معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق " ، چاپ اول ، چاپ دید آور ، سال ۱۳۸۰ ، صفحه ۲۴ . و
- کاتوزیان ، دکتر همایون ، " مصدق و نبرد قدرت " ، ترجمه احمد تدین ، چاپ نخست ۱۳۷۱ ، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا ، صفحه ۲۱ .
- نجاتی ، سرهنگ غلامرضا — در کتاب " مصدق سالهای مبارزه و مقاومت " تاریخ تولد دکتر مصدق را ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ هجری خورشیدی ، ۲۹ رجب ۱۲۹۹ هجری قمری ، ۲۰ ماه مه ۱۸۸۲ میلادی ذکر کرده است . سرهنگ غلامرضا نجاتی ، مصدق سالهای مبارزه و مقاومت ، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا ، چاپ دوم سال ۱۳۷۸ ، صفحه ۱
- شیفته ، دکتر نصرالله — در کتاب " زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق " ، تاریخ تولد دکتر مصدق را ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ هجری شمسی برابر با ۲۹ رجب ۱۲۹۹ و ۲۰ مه ۱۸۸۲ میلادی ذکر نموده است . دکتر نصرالله شیفته ، زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق ، چاپ دوم ، سال ۱۳۷۶ ، صفحه ۲۲ .
- و ...
- ۲ — اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا ، مصدق و نهضت ملی ایران ، خرداد ۱۳۵۷ ، صفحه ۳ .
- ۳ — ایرج افشار در رابطه با اشتباه بودن تاریخ تولد مصدق در کتاب « مصدق و مسأله حقوق و سیاست » نوشته است :
« یادداشتی به خط مصدق که عکس آن در کتاب مکاتبات مصدق (ص ۲۰۸) آمده است ... در این یادداشت مصدق ۲۹ رجب ۱۲۹۹ را که مسلماً طبق عرف زمان بایستی تاریخ ثبت شده تولد او باشد مطابق ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ شمسی و ۲۰ مه ۱۸۸۲ میلادی یادداشت کرده است . دوستم کریم امامی متوجه شد که در تطبیق این سه تاریخ اشتباهی رخ داده است و

من چون به جلد اول تطبیق سنوات مراجعه کردم معلوم شد ۲۹ رجب ۱۲۹۹ قمری مطابق است با ۱۶ ژوئن ۱۸۸۲ میلادی و ۲۶ خرداد ۱۲۶۱ شمسی.».

- ایرج افشار، مصدق و مسائل حقوق و سیاست، چاپ انتشارات زمینه - تهران ۱۳۵۸. صفحات ۳۴ و ۳۰۷ تا ۳۰۹.

نظرات ایرج افشار در باره تاریخ تولد دکتر مصدق همچنین در روزنامه اطلاعات هفتم فروردین و روزنامه بامداد دهم فروردین ۱۳۵۹ چاپ شده است. و صاحب نظرانی همچون احمد بیرشک، دکتر ایرج دهقان و مهندس کیوان طی مقالاتی در روزنامه های اطلاعات و بامداد، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۹، محاسبه ایرج افشار را درست ارزیابی کرده اند.

- متین دفتری، هدایت - یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت - تشکیل دولت مصدق. مجله آزادی - نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران، دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷ - تابستان و پائیز ۱۳۸۰. صفحات ۱۷ و ۱۸.

۴ - بامداد، مهدی - شرح حال رجال ایران، جلد اول، صفحه ۳۱۷ و جلد چهارم، صفحه ۴۲۲، چاپ گلشن، چاپ سوم سال ۱۳۶۳ و

- متین دفتری، هدایت - یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت - تشکیل دولت مصدق. مجله آزادی - نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران، دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷ - تابستان و پائیز ۱۳۸۰. صفحه ۱۵ تا ۱۸.

۵ - متین دفتری، هدایت - یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت، تشکیل دولت مصدق. مجله آزادی - نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران، دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷ - تابستان و پائیز ۱۳۸۰. صفحه ۱۵.

۶ - بامداد، مهدی - شرح حال رجال ایران، جلد چهارم، چاپ سوم ۱۳۶۳ صفحه ۴۲۲.

۷ - اتحادیه انجمنهای اسلامی ...، مصدق و نهضت ملی ایران، خرداد ۱۳۵۷، صفحه ۳.

۸ - متین دفتری، هدایت - یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت، تشکیل دولت مصدق. مجله آزادی - نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران، دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷ - تابستان و پائیز ۱۳۸۰. صفحات ۱۵ تا ۱۸.

۹ - بامداد، مهدی - شرح حال رجال ایران، جلد چهارم، چاپ سوم ۱۳۶۳ صفحه ۴۲۲ و

- هدایت متین دفتری، یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت، تشکیل دولت مصدق. مجله آزادی - نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران، دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷ - تابستان و پائیز ۱۳۸۰. صفحات ۱۵ تا ۱۸.

— ایرج افشار، مصدق و مسائل حقوق و سیاست، چاپ اول، چاپ جاووشگران نقش، ۱۳۸۲.

۱۰ — بامداد، مهدی — شرح حال رجال ایران، جلد چهارم، چاپ سوم ۱۳۶۳ صفحه ۱۳۸۲.

۱۱ — همان مأخذ، صفحه ۴۲۳.

۱۲ — همان مأخذ — صفحات ۴۲۳ و ۴۲۴.

۱۳ — بامداد، — مهدی — شرح حال رجال، جلد چهارم، چاپ سوم، صفحه ۲۶۲. " در سال ۱۲۹۴ ق. ناصرالدین شاه باز بهوس افتاد و مائل شد که مهم و امور دولتی را تحت دو وزارتخانه قرار دهد. مستوفی الممالک را بسمت وزیر امور کشور. حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم را بسمت وزیر امور لشکر برگزید بنا بر این از این تاریخ امور مملکتی بدو قسمت تقسیم شد قسمتی را بعهده مستوفی الممالک و قسمت دیگر بعهده سپهسالار و گذار گردید."

۱۴ — بامداد، مهدی — شرح حال رجال ایران، جلد چهارم، چاپ سوم ۱۳۶۳، صفحات ۴۲۵ و ۴۸۳.

— دکتر محمد مصدق، خاطرات و تألمات صفحه ۵۴.

۱۵ — بامداد، مهدی — شرح حال رجال ایران، جلد چهارم، چاپ سوم ۱۳۶۳، صفحه ۴۲۶.

۱۶ — بامداد، مهدی — شرح حال رجال ایران، جلد دوم، چاپ سوم ۱۳۶۳، صفحه ۱۲۶.

— شجره نامه ای علی مصدق و ایرج افشار در صفحات آخر کتاب "مصدق و مسائل حقوق و سیاست"، به چاپ رسیده است.

۱۷ — بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، جلد اول، چاپ سوم ۱۳۶۳، صفحات ۹۴ و ۳۴۸ و جلد دوم صفحه ۱۲۶ و جلد چهارم صفحات ۴۲۳ و ۴۷۸.

۱۸ — مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد ۲، صفحات ۵۴ و ۲۲۷.

— علی مصدق و ایرج افشار، مصدق و مسائل حقوق و سیاست، چاپ اول سال ۱۳۸۲، شجره نامه. و

۱۹ — نجم السلطنه اگرچه همچون دیگر شاهزادگان دوران قاجار تعداد زیادی خواهر و برادر داشت (جمعاً ۳۰ نفر). ولی، تا آنجا که تحقیقات در اینمورد نشان داده است،

از آن تعداد ۳۰ نفر، فقط یک برادر و یک خواهر بنامهای:

عبدالحسین میرزا فرمانفرما و سرور السلطنه ملقب به حضرت علیا، "نتی" بوده اند.

عبدالحسین میرزا فرمانفرما داماد مظفرالدین شاه - شوهر عزت السلطنه - ، پدر فیروز میرزا نصرت الدوله - عاقد قرارداد ۱۹۱۹ - و مریم فیروز از فعالین حزب توده بود.

- مریم فیروز زن دکتر نورالدین کیانوری یکی از رهبران حزب توده بود - .

سرور السلطنه ملقب به **حضرت علیا** - همسر مظفرالدین شاه - ، مادر شکوه الدوله (همسر سید ابوالقاسم خاتون آبادی ، امام جمعه تهران، برادر زن دکتر مصدق) و فخرالدوله (مادر دکتر علی امینی) و ناصرالدین میرزا ناصری بود.

- دکتر مصدق در صفحات ۱۴۶ و ۱۵۸ کتاب خاطرات و تألمات از " **نزهد الدوله نوه ی میرزا تقی خان امیر کبیر و دختر خاله ام** " صحبت کرده است ، متأسفانه در هیچ یک از کتابهایی که در رابطه با مصدق به نگارش در آمده اند و من موفق به مطالعه آنها شده ام ، با نامی بنام " **نزهد الدوله** " نوه ی میرزا تقی خان امیر کبیر ، برخورد نکردم. در تماسهاییکه در این مورد با افراد مختلف در داخل و خارج کشور گرفتم ، نتوانستم پاسخی در اینمورد مشخص پیداکنم . در شجره نامه ایکه علی مصدق و ایرج افشار تحت عنوان « **شجره نامه مادری : بازماندگانی از خانم ملک تاج دختر فیروز میرزا نصرت الدوله** » تنظیم کرده اند در آنجا در کنار نامهای فخرالدوله ، شکوه الدوله و ناصرالدین میرزا ناصری ، از فرد چهارمی بنام " **شکوه السلطنه** " ، نام برده شده است و هیچگونه اشاره ای به این مسئله که **نزهد الدوله دختر کدام خاله دکتر مصدق است**، بطور دقیق برخورد نشده است .

اما عباس اقبال آشتیانی در کتابی بنام " **میرزاتقی خان امیر کبیر** " ، فصل دوازدهم ، صفحه ۳۸۳ صحبت از خانم " **نزهد الدوله** " دختر منور السلطنه خواهر فرمانفرما که با پسر امیر کبیر ازدواج کرده بود ، نموده است. در واقع **نزهد الدوله دختر ساعدالملک پسر امیر کبیر و نوه پسری میرزاتقی خان امیر کبیر است** .

عباس اقبال آشتیانی در همان صفحه نوشته است ، " **نزهد الدوله** " دختر منور السلطنه در جوانی بیوه می شود . دکتر مصدق نیز در کتاب **خاطرات** در صفحه ۱۴۶ نوشته است " **نزهد الدوله نوه ی میرزا تقی خان امیر کبیر و دختر خاله من برای حفظ املاک و اموال خود با ضرغام علیو سردار عشایر که ده ها سال از او کوچکتر بود ازدواج کرده بود** ."

متن نوشته عباس اقبال آشتیانی در اینمورد بقرار زیر است.:

« چون از میرزا احمد خان ساعدالملک یگانه پسر امیر [کبیر] فرزند نرینه ای نمانده است باید گفت که نسل نرینه مرحوم امیر به مرگ این یگانه پسرش منقرض شده. عموم کسانی که به امیر انتساب دارند فرزندان دختران یا فرزندان دختران پسر اویند. زوجه میرزا احمد خان ساعدالملک ، خانم منور السلطنه خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرما [خاله و دائی مصدق] بود و از ساعدالملک سه دختر ماند یکی امیرزاده خانم [امیرالحاجیه] عیال صالح خان آصف الدوله، دومی **نزهد الدوله عیال حاج حسین قلی خان نظام الدوله**

[وفات نظام الدوله در سال ۱۲۹۲ اتفاق افتاد] ، سومی زینت الحاجیه زن میرزا رضا امام جمعه پسر حاج میرزا جواد مجتهد. (* - ۱۹ - الف)

اما خانم عزت الدوله [خواهر ناصرالدین شاه] زن امیر [میرزا تقی حان امیر کبیر] فقط دو دختر داشت یکی تاج الملوک دیگری همد الملوک» .

برای کسب اطلاعات بیشتر در اینباره، لطفاً به شجره نامه خانم نجم السلطنه - مادر مصدق - در همین بخش کتاب مراجعه کنید.

- (* - ۱۹ - الف) - حاج میرزا جواد مجتهد تبریزی پسر میرزا احمد خوئی (بروایتی دیگر میرزا احمد رامغانی) یکی از مجتهدین با نفوذ تبریز بود که با قرارداد تنباکو (قرارداد رژی) مخالف بود. ضروریست همچنین خاطر نشان کرد که دولت روسیه نیز با قرارداد تنباکو مخالف بود ، که علاوه بر تحریک، ناصرالدین شاه را برای لغو قرارداد شدیداً تحت فشار قرار داده بود. عده ای از مردم تبریز قرار می گذارند که بخاطر اعتراض و مخالفت با قرار داد تنباکو، تمام عیسویان ساکن آن شهر را در روز عاشورا به قتل برسانند. بنا بر یادداشت های روزانه اعتماد السلطنه ، آن خبر را " امیر نظام " از تبریز به " امین السلطان " در تهران تلگرافی اطلاع می دهد. ناصرالدین شاه طی تلگرافی از حاج میرزا جواد مجتهد ، روحانی که بموجب دستخط خود او را در سال ۱۲۸۸ قمری بمقام امام جمعه آذربایجان منصوب کرده بود، می خواهد تادر تبریز " رفع فتنه کند " . در اینمورد مهدی بامداد به نقل از یادداشت های روزانه اعتماد السلطنه نوشته است که :

« ... شبانه تلگرافی به مجتهد تبریز حاجی میرزا جواد آقا می شود که رفع این فتنه را از شما میخواهم. روز تاسوعا مجتهد در خانه خودش که مجلس روضه بود بالای منبر می رود و می گوید : « من دیشب فخر کاینات (ص) را در خواب دیدم بسیار پریشان و مضطرب بودند عرض کردم البته برای این دهه عاشورا خاطر مبارک مشوش است فرمودند خبر ردالت اهالی تبریز اوقات مرا تلخ دارد که در سر یک کار بی معنی خون چندین هزار بی گناه ریخته خواهد شد حالا بگوئید چه کرده اید و چه خیال دارید که پیغمبر را از خودتان این طور رنجاده اید . حضار اقرار کردند که ما خیال داریم فردا عیسویها را قتل کنیم . مجتهد می گوید تحمل کنید اول بشاه عرض کنید هرگاه چاره نشد آنوقت مختارید مردم آرام شدند و عریضه ای از ملا و تاجر و غیره بشاه نوشته اند همگی مهر کرده فرستادند که چهل و دو سال است سلطنت می کنی محض طمع مملکت خودت را قطعه قطعه بفرنگی فروخته ای خود دانی اما ماها اهل آذربایجان خودمان را بفرنگی نمی فروشیم و تا جان داریم می کوشیم...» . (* * - ۱۹ - ب)

مهدی بامداد همچنین متذکر شده است که در آنزمان عبدالحسین میرزا نصرت الدوله فرمانفرما - دائی مصدق - در خدمت ولیعهد - مظفرالدین میرزا - ، در تبریز بسر می برده است. و حاج میرزا جواد مجتهد از رقبای (سر سخت) محمد رفیع نظام العلمای تبریزی برادر میرزا فضل الله وکیل الملک بود. میرزا فضل الله وکیل الملک منشی باشی ولیعهد - مظفرالدین میرزا - ، - شوهر سوم نجم السلطنه ، مادر مصدق بود. (بود.) برای اطلاعات بیشتر در این مورد به پاورقی ۲۶ مراجعه کنید.

— (** — ۱۹ — ب) — بامداد، مهدی، شرح رجال ایران، جلد اول، چاپ سوم ۱۳۶۳، صفحات ۲۹۵ تا ۳۰۰.

۲۰ — متین دفتری، دکتر هدایت، یادواره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت، تشکیل دولت مصدق. مجله آزادی — نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران، دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷ — تابستان و پائیز ۱۳۸۰. صفحات ۱۵ تا ۱۸.

۲۱ — همان مأخذ،

میرزا حسین متین دفتری چهار پسر بنامهای میرزا جواد معاون السلطنه (پدر دکتر حسین معاون داماد وثوق الدوله)، عضدالممالک، معتمدالممالک و میرزا محمود دفتری ملقب به اعتضاد لشکر — عین الممالک داشت.

میرزا محمود دفتری — عین الممالک —، علاوه بر دکتر احمد متین دفتری (داماد دکتر مصدق) پسران دیگری هم داشت بنامهای سرتیپ محمد دفتری — آخرین رئیس شهربانی دولت دکتر مصدق. (** — ۲۱ — الف) و دکتر علی اکبر دفتری (از صاحب منصبان وزارت امور خارجه، که پس از شهریور ۱۳۲۰، رایزن سفارتخانه ایران در واشنگتن بود) و عبدالله دفتری (در کابینه رزم آرا وزیر اقتصاد بود). (** — ۲۱ — ب)

— (** — ۲۱ — الف) — سرهنگ غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بنا بر اظهارات سرتیپ ریاحی، در صفحات ۴۱۲ تا ۴۱۴ مدعی شده است که سرتیپ محمد دفتری، با کودتاچیان همکاری داشته است. مسعود حجازی، یکی از فعالین و صاحب نظران جبهه ملی ایران در کتاب خاطرات خود بعنوان، "رویدادها و داوری ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۹"، چاپ گلشن، چاپ اول، تابستان ۱۳۵۷، در صفحات ۶۳۴ الی ۶۳۷ آن کتاب، اظهارات سرهنگ نجاتی به نقل از سرتیپ ریاحی را نقل کرده است، ولی خود در صفحه ۶۴۶ آن کتاب، آن ادعا را "خلاف واقع" دانسته و نوشته است "... بر فرض صحت تأثیر عمده ای در پیروزی نهایی کودتا نداشته است."

— (** — ۲۱ — ب) — کتاب سیاست موازنه منفی، کی استوان

۲۲ — در تماسی که از طریق آقای دکتر بهروز برومند با آقای دکتر محمود مصدق داشتم، این اطلاعات را کسب کردم، که میرزا هدایت متین دفتر از ازدواج های دیگرش سه پسر بنام های: باح ولد، شمس الدین و صدرالدین داشته است.

۲۳ — متین دفتری، دکتر هدایت، یادواره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت، تشکیل دولت مصدق. مجله آزادی — نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران، دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷ — تابستان و پائیز ۱۳۸۰. صفحات ۱۵ تا ۱۸.

۲۴ — مصدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات صفحه ۵۳.

— متین دفتری، دکتر هدایت، یادواره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت، تشکیل دولت مصدق. مجله آزادی — نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران، دوره دوم، شماره ۲۶

و ۲۷ — تابستان و پائیز ۱۳۸۰. صفحات ۱۵ تا ۱۸ .

۲۵ — متین دفتری ، دکتر هدایت ، یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت ، تشکیل دولت مصدق . مجله آزادی — نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران ، دوره دوم ، شماره ۲۶ و ۲۷ — تابستان و پائیز ۱۳۸۰. صفحات ۱۵ تا ۱۸ .

۲۶ — در رابطه با ازدواج های خانم نجم السلطنه و نام شوهرهای ایشان در برخی از کتابها ، اشتباهاتی رخ داده است ، برای مثال دکتر همایون کاتوزیان ، در کتاب " مصدق و نبرد قدرت " ، در صفحه ۲۲ بخلط نوشته اند، مادر مصدق ، " بعد از درگذشت شوهر اولش وزیر دفتر ، دو بار ازدواج کرد ... " ، و یا در صفحه ۳۲ همان کتاب ، بخلط نوشته اند " ابتدا میرزا فضل الله وکیل الملک ، پدر حشمت الدوله (والاتبار) ، و بعد ثقه الملک دیبا ". در حالیکه حشمت الدوله پسر شوهر سوم خانم نجم السلطنه ، یعنی میرزا فضل الله خان وکیل الملک تبریزی بوده است ، و هیچگونه رابطه ای با شوهر اول خانم نجم السلطنه ، یعنی " مرتضی قلیخان وکیل الملک کرمانی (اسفندیاری) " ندارد. و توضیحاً ، اینکه " ثقه الدوله " ، یکی دیگر از القاب حشمت الدوله و همچنین لقب ابوالحسن دیبا (صفحه ۱۱۵ خاطرات و تألمات) برادر مادری دکتر مصدق — از شوهر سوم — ، که برادر پدری حشمت الدوله بوده است، می باشد.

دکتر همایون کاتوزیان در هنگام نگارش کتاب " مصدق و نبرد قدرت " ، کتاب خاطرات و تألمات دکتر مصدق را در اختیار داشته و از آن کتاب بعنوان منبع و مأخذ در بسیاری موارد یاد کرده است ، حال چرا دست به چنین اشتباهی زده است ، روشن نیست! ممکن است این اشتباه در این رابطه اتفاق افتاده است که ، دکتر کاتوزیان به منابعی که اطلاعات خود را کسب کرده است ، آنقدر مطمئن بوده است که مقایسه آنها را با اطلاعات مستتر در کتاب خاطرات دکتر مصدق ضروری ندیده است. **پایین امید که ایشان اشتباهات کتاب خود را که تنها به این مورد خلاصه نمی شود ، در چاپ های بعدی اصلاح نماید!**

دکتر مصدق در صفحه ۵۸ کتاب خاطرات و تألمات ، در رابطه با شوهر اول مادرش نوشته است : " ... تاریخ وفات مرحوم مرتضی قلی خان وکیل الملک والی کرمان و شوهر اول مادرم ... " و در صفحه ۵۳ همان کتاب در رابطه با مرگ پدرش - که شوهر دوم مادرش بود - و میرزا فضل الله خان وکیل الملک شوهر سوم مادرش ، چنین نوشته است :

" ... و چون مادرم بعد از فوت پدر با میرزا حسین وزیر دفتر برادرم اختلاف پیدا کرد و نمیخواست در آن قسمت از خانه که پدر در حال حیات خود بمن داده بود بماند با میرزا فضل الله خان وکیل الملک منشی باشی ولیعهد [مظفرالدین شاه بعدی] پدر سناتور والاتبار ازدواج نمود و مراهم با خود به تبریز برد. "

— بامداد، مهدی — در جلد چهارم کتاب شرح حال رجال ایران در صفحه ۶۲ و ۶۳ در رابطه با ازدواج اول خانم نجم السلطنه ، نوشته است مرتضی قلی خان وکیل الملک والی کرمان پسر محمد اسماعیل خان نوری وکیل الملک از طایفه اسفندیاری ، " ... در ایامی که حاکم کرمان بود نجم السلطنه دختر فیروز میرزا نصرت الدوله فرمانفرما را بعقد ازدواج خود در آورد بنابر این شوهر اول نجم السلطنه ۱ (۱ — مادر دکتر مصدق — مصدق السلطنه) ، مرتضی قلی خان وکیل الملک ثانی بوده است ۲ (۲ — می گویند اولین

مرکوب چرخدار که به کرمان وارد شده کالسکه ای بوده که نجم السلطنه عروس را از تهران بکرمان آورد و چون کرمانی ها تا آن زمان چنین چیزی را ندیده بودند مدت‌ها مردم به تماشای آن میرفتند. . مرتضی قلیخان وکیل الملک در اواسط سال ۱۲۹۶ ق. در تهران درگذشت. "

— بامداد ، مهدی — در جلد سوم کتاب شرح حال رجال ایران در صفحه ۹۴ در رابطه با شوهر سوم خانم نجم السلطنه نوشته است : " میرزا فضل الله خان، دارای القاب منشی باشی — دبیر السلطنه — وکیل الملک و وزیر خلوت ، برادر میرزا محمد رفیع نظام العلمای تبریزی و پدر حشمت الدوله دیبا و شوهر سوم نجم السلطنه مادر دکتر محمد مصدق میباشد. "

۲۷ — شوکت الدوله با حاج عباس قلی خان سهم الممالک کزازی (بیات) ، ازدواج می کند که حاصل آن ازدواج ۴ پسر و ۳ دختر بوده است.

عشرت الدوله با میرزا علی موثق السلطنه (پسر میرزا حسین وزیر دفتر — برادر پدري دکتر مصدق) ، ازدواج می کند، که حاصل آن ازدواج ۲ پسر و یک دختر بود . در واقع خواهر و برادر دکتر مصدق با هم ازدواج کرده اند ، در حالیکه این زن و شوهر هیچگونه رابطه خویشاوندی بر پایه ژنتیک و بروایت عام ، پیوند خونی با یکدیگر نداشته اند.

داماد (میرزا علی موثق السلطنه) ، پسر میرزا هدایت وزیر دفتر که مادرش دختر میرزا حسن مستوفی الممالک (مستوفی الممالک اول دوران قاجار) بود و عروس، دختر مرتضی قلی خان وکیل الملک کرمانی و مادرش نجم السلطنه فیروز.

۲۸ - متین دفتری ، دکتر هدایت ، یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت ، تشکیل دولت مصدق . شماره ویژه مجله آزادی - نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران ، دوره دوم ، شماره ۲۶ و ۲۷ - تابستان و پائیز ۱۳۸۰ . صفحات ۱۵ تا ۱۸ و

— شجره نامه تنظیمی علی مصدق و ایرج افشار ، مصدق و مسائل حقوق و سیاست ، چاپ اول سال ۱۳۸۲ در صفحات پایانی کتاب.

۲۹ — مصدق، علی و ایرج افشار ، شجره نامه مادری بازماندگانی از خانم ملک تاج دختر فیروز میرزا نصرت الدوله مندرج در کتاب " مصدق و مسائل حقوق و سیاست " ، چاپ اول سال ۱۳۸۲ گرد آورنده ایرج افشار.

۳۰ — مصدق ، دکتر محمد ، خاطرات و تألمات صفحه ۱۱۵ .

— متین دفتری ، دکتر هدایت ، یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت ، تشکیل دولت مصدق . شماره ویژه مجله آزادی — نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران ، دوره دوم ، شماره ۲۶ و ۲۷ — تابستان و پائیز ۱۳۸۰ . صفحه ۱۶ .

۳۱ — شجره نامه تنظیمی علی مصدق و ایرج افشار ، مصدق و مسائل حقوق و سیاست ، چاپ اول سال ۱۳۸۲ .

۳۲ — ، زاوش ، ح.م. در جلد اول صفحه ۱۲۷ و جلد دوم ، صفحه ۲۴۵ بغلط می نویسد :
ابوالفتح طباطبائی والاتبار دیبا (حشمت الدوله) برادر مادری دکتر محمد مصدق . در حالیکه حشمت الدوله — والاتبار پسر شوهر سوم مادر مصدق بود و در واقع برادر سببی مصدق محسوب می شد و نه برادر مادری . همچنین روشن نیست که چرا و بچه دلیل « طباطبائی » به نام " ابوالفتح والاتبار دیبا - حشمت الدوله ، اضافه شده است ؟ در رابطه با « طباطبائی » باید متذکر شد که فرح دیبا - پهلوی شهبانوی سابق ایران نیز از پدرش بنام « دیبا طباطبائی » نامبرده است .

۳۴ — زاوش ، ح . م . (حسین ملکی) نویسنده کتاب دو جلدی « دولتمردان ایران و ساختار نهادها در عصر مشروطیت » ، که بیشتر رجال ایران از جمله « دهخدا » را بغلط در آن کتاب ها " فراماسیونری " معرفی کرده است . در رابطه با روابط فامیل بیات همچنین اشتباهات بزرگی مرتکب شده است و در واقع بی مسئولانه عمل کرده است .

او در صفحه ۲۰۱ جلد اول آن کتاب نوشته است:

« فرزند وی [فرزند مرتضی قلی بیات] به نام عزت الله بیات همسر فروغ السلطنه دختر دکتر محمد مصدق بوده است » .

و یا در صفحات ۲۶ و ۲۷ جلد دوم همان کتاب در رابطه با نسبت های فامیلی خانواده های مصدق ، بیات ، متین دفتری ... اطلاعاتی را منتشر کرده است که با اطلاعاتی که تا کنون در اینمورد انتشار پیدا کرده اند تفاوت فاحش دارند و در واقع کاملا اشتباه هستند .

زاوش (حسین ملکی) در صفحه ۲۶ جلد دوم کتاب مزبور نوشته است :

« مرتضی قلی سهام السلطان بیات ، دکتر احمد متین دفتری با جناب (۱) »

و در همان رابطه توضیح داده است :

« ۱ . در آخرین مرحله تحقیق خود ، متوجه شدیم ، فروغ السلطنه دختر دکتر مصدق نیز همسر عزت الله بیات است . » .

در حالیکه مرتضی قلی خان بیات (سهام السلطان) پسر خواهر مصدق (خانم شوکت الدوله) ، داماد عبدالحسین فرمانفرما (دایی مصدق) بود و بدین جهت نمی توانست " با جناب " دکتر احمد متین دفتری (پسرپسر برادر دکتر مصدق) که همسر خانم منصوره ، دختر دکتر مصدق بود ، باشد . مگر اینکه دکتر احمد متین دفتری علاوه بر خانم منصوره مصدق همسر دیگری نیز داشته است که خواهر آن همسر ، زن دوم مرتضی قلی خان (سهام السلطان) بیات بوده است .

عزت الله خان بیات برادر کوچکتر سهام السلطان ، و پسر خانم شوکت الدوله — خواهر مادری دکتر مصدق — با دختر بزرگ مصدق ، خانم ضیاء اشرف ازدواج کرده بود . دکتر مصدق ، دختری بنام " فروغ السلطنه " نداشت. در واقع این عزت الله خان بیات بود که با دکتر احمد متین دفتری « باجناق » بوده است و نه " سهام السلطان " بیات. اتفاقاً عزت الله خان بیات و سهام السلطان و ... خواهری داشتند بنام فروغ اشرف.

زاوش در صفحه ۲۷ همان کتاب در رابطه با نسبت فامیلی متین دفتری و مصدق نوشته است :

« دکتر احمد متین دفتری ، شوهر خواهر ؛ دکتر محمد مصدق، برادر زن. » ، بوده است. همانطور که اشاره رفت دکتر احمد متین دفتری (پسر پسر برادر محمد مصدق) شوهر منصوره مصدق ، دختر دکتر مصدق بود و نه شوهر خواهر ایشان. دکتر مصدق پدر زن دکتر متین دفتری بود و نه برادر زن او .

دکتر احمد متین دفتری از ازدواج با منصوره مصدق ، سه فرزند داشت ، دکتر هدایت الله ، لیلی و علی .

دکتر احمد متین دفتری دارای مقامات بالای کشوری ، در دوران رضا شاه و محمد رضا شاه پهلوی بوده است ، از جمله نخست وزیری ، وزارت ، سناتور. او بعنوان نماینده مجلس سنا ، عضو هیئت مختلط مجالس سنا و شورایملی — برای نظارت خلع ید از شرکت نفت انگلیس — در سال ۱۳۳۰ بود و همچنین جزو هیئت نمایندگی ایران به همراه دکتر مصدق به نیویورک برای شرکت در جلسه شورای امنیت رفت .

۳۵ - ترکمان ، محمد نامه های دکتر مصدق ، جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ، نشر هزاران ، صفحات ۳۴۲ و ۳۴۳ .

۳۶ — متین دفتری ، دکتر هدایت ، " یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت ، تشکیل دولت مصدق " . شماره ویژه مجله آزادی — نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران ، دوره دوم ، شماره ۲۶ و ۲۷ — تابستان و پاییز ۱۳۸۰ . صفحه ۱۶ .

۳۷ — مصدق ، دکتر محمد ، خاطرات و تألمات ، به کوشش ایرج افشار ، صفحه ۵۴ .

۳۸ — بامداد، مهدی ، شرح رجال ایران ، جلد چهارم ، صفحه ۳۴۹ . چاپ سوم ، چاپ گلشن ۱۳۶۳ .

۳۹ — مصدق ، دکتر محمد ، خاطرات و تألمات ، به کوشش ایرج افشار ، صفحات ۵۳ و ۵۴ .

۴۰ — متین دفتری ، دکتر هدایت ، " یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت ، تشکیل دولت مصدق " . شماره ویژه مجله آزادی — نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران ، دوره دوم ، شماره ۲۶ و ۲۷ — تابستان و پاییز ۱۳۸۰ . صفحه ۲۲ .

۴۱ — اجداد سید زین العابدین — ظهیر الاسلام — همچنین امام جمعه های تهران بودند. فتحعلیشاه قاجار در تهران مدرسه سلطانی را ساخت، که بعداً به " مسجد شاه " معروف شد. ساختن بنای آن مسجد بمدت ۱۷ سال طول کشید (۱۲۱۲ قمری تا ۱۲۲۹ قمری). شاه موقوفات زیادی وقف آن نمود و حکم امام جمعه ای تهران (امام جمعه اول) را به سید میر محمد مهدی اصفهانی از سادات قریه خاتون آباد در ایالت اصفهان داد. **سادات خاتون آباد از اقوام " مجلسی " مجتهد معروف، می باشند.** بعد از مرگ سید میر محمد مهدی، سید میرزا ابوالقاسم پسر برادرش (پسر میر محسن) که دامادش نیز بود از سوی شاه بمقام امام جمعه ای تهران (امام جمعه دوم) منصوب شد.

سید میرزا ابوالقاسم امام جمعه در امور سیاست دخالت می کرد و بدین خاطر بین او و میرزا تقی خان امیر کبیر — صدر اعظم — که مخالف با دخالت آخوند جماعت در امور سیاسی بود، اختلاف وجود داشت. عباس اقبال آشتیانی در صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲ کتاب میرزا تقی خان امیر کبیر در باره مسجد شاه و سید میرزا ابوالقاسم می نویسد :

" از متنفذ ترین علمای تهران در ابتدای صدارت امیر کبیر میرزا ابوالقاسم امام جمعه برادر زاده و داماد میر محمد مهدی حسینی حسینی خاتون آبادی بود که عم او را فتخعلی شاه به مقام امامت جمعه طهران منصوب کرد و مدرسه سلطانی یعنی مسجد شاه حالیه [بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، نام مسجد شاه، به مسجد امام خمینی تغییر پیدا کرده است] را در سال ۱۲۳۶ مخصوصاً برای او بنا نموده بود. پس از فوت میر محمد مهدی در سال ۱۲۶۳ امامت جمعه طهران به میرزا ابوالقاسم رسید و میرزا ابوالقاسم در آخر عهد محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی کمال نفوذ و قدرت را در پای تخت داشت و همواره می خواست که به همین حال بماند و احکام او قاطع و فیصل دهنده مرافعات و دعاوی مردم باشد....

... اما امیر [کبیر] که ... دید امام جمعه احکام سرسری به دست مردم میدهد و مجرمین را در خانه خود و مسجد سلطانی به بست می پذیرد و مانع اجرای حکم عدالت است او را از مداخله در قطع و فصل مرافعات و صدور حکم محروم و کارش را به همان پیش نمازی مسجد شاه منحصر ساخت... "

سید زین العابدین پس از مرگ پدرش (میرزا ابوالقاسم) چون صغیر بود عموی او سید مرتضی (صدرالعلماء) کفالت امور امام جمعه را عهده دار شد تا وی بسن بلوغ — ۱۵ سال — رسید و بفرمان ناصر الدین شاه در سال ۱۲۸۰ هجری قمری امام جمعه تهران (امام جمعه سوم) شد.

پس از مرگ سید زین العابدین پسر بزرگش سید ابوالقاسم، برادر بزرگ ضیاء السلطنه همسر مصدق، شوهر ملک الملوک — شکوه الدوله — دختر سوم مظفرالدین میرزا ولیعهد (مظفرالدین شاه بعدی) بمقام امام جمعه تهران (امام جمعه چهارم) منصوب شد. وی همچون شیخ فضل الله نوری از مخالفین قرارداد رژی (تنباکو) بود. اما در دوران مبارزاتی که به جنبش مشروطیت ختم شد، او از همفکران آخوند ملا محمد آملی و همچنین شیخ فضل الله نوری بود و مخالف با نظام مشروطیت. بعد از خلع محمد علیشاه از سلطنت، وی بر عکس شیخ فضل الله که حاضر نشد به سفارت روسیه تزاری پناه ببرد و یا پرچم روسیه تزاری را بر سر در خانه اش به اهتزاز درآورد، به سفارت روسیه در زرگنده پناهنده شد. او از سوی " هیئت مدیره ۱۲ نفره " که پس از خلع محمد علی شاه،

زمام امور را در دست گرفتند — که اکثراً آنگلو فیل بودند — خلع شد و برادرش سید محمد، که از طرفداران مشروطیت بود ، بمقام امام جمعه تهران (امام جمعه پنجم) منصوب شد.

من در شجره نامه همسر دکتر مصدق، خانم ضیاء السلطنه به نقش سید جعفر صدرالعلما و میرزا محسن ، پسران میرزا باقر عموی پدرش و همچنین برادر تتی اش سناتور جواد امامی — ظهیرالسلام — که از مخالفین دولت مصدق بود ، اشاره کرده ام.

سید محمد ، معروف به حاجی سید محمد امام زاده، از شاگردان ملامحمد کاظم خراسانی بود و همچون برادر معزولش — سید ابوالقاسم — بر عکس بسیاری از آخوندهای بیسواد آن زمان ، از آخوند های با سواد در امور مذهبی بود .

همانطور که در بالا اشاره رفت ، سید محمد از سوی " هیئت مدیره ۱۲ نفره ، بعنوان امام جمعه جدید تهران منصوب شد، وی یکی از اعضای ۱۰ نفره " دادگاه انقلاب " بود . همان " دادگاهی " که حکم اعدامها از جمله اعدام " شیخ فضل الله نوری " ، یکی از روحانیون مخالف معاهده رژی (تنباکو) را بنا بر دستور عاملین دولت فخریه انگلیس ، صادر کرد. والی روشن نیست که چرا " دادگاه انقلاب " حکم اعدام شیخ فضل الله را صادر کرد، ولی نسبت به افراد آنگلو فیلی که در سرکوب مردم از جمله مردم تبریز بطور مستقیم دست داشتند ، کوچکترین عکس العملی نشان نداد. اسناد و مدارک تاریخی بیانگر این واقعیت تلخ است که اکثر اعضاء « دادگاه انقلاب » و « هیئت مدیره » از طرفداران دولت فخریه انگلیس بوده اند!

سید ابو القاسم پس از مرگش در جنوب تهران در جنب قبر جدش ، سید میرزا ابوالقاسم و پدرش زین العابدین — ظهیر الاسلام بخاک سپرده شد. مقبره ایشان در جنوب تهران در باغ فردوس قرار دارد که معروف است به " سر قبر آقا " .

پس از مرگ سید محمد امام جمعه ، پسر برادرش (پسر سید ابوالقاسم — امام جمعه دوران محمد علی شاه که از سوی هیئت مدیره ۱۲ نفره از امام جمعه ای خلع شده بود) دکتر سید حسن امامی بمقام امام جمعه تهران (امام جمعه ششم) منصوب شد. او از مخالفین سیاسی دکتر مصدق و طرفداران دربار بود و تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در مقام امام جمعه تهران باقی بود.

علاوه بر کتاب امیر کبیر بقلم عباس اقبال آشتیانی ، از جلد اول کتاب شرح حال رجال ایران بقلم مهدی بامداد صفحات ۵۵ تا ۵۷ و ۲۴۱ و جلد دوم همان کتاب ، صفحات ۴۸ و ۴۹ و جلد سوم همان کتاب صفحات ۲۰۰ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و جلد چهارم همان کتاب صفحه ۶ و کتاب معرفی و شناخت دکتر مصدق بقلم محمد جعفری قنوازی ، صفحه ۴۸۴ ، برای تدوین و تنظیم این پاورقی (پاورقی ۴۱) ، کمک گرفته شده است.

۴۲ — اسامی ۱۲ نفر هیئت مدیره پس از خلع محمد علیشاه عبارت بودند از :

- ۱ - محمد ولیخان سپهدار اعظم ۲ - حاج علی قلیخان سردار اسعد ۳ - مرتضی قلیخان صنیع الدوله ۴ - سید حسن تقی زاده ۵ - میرزا حسن خان وثوق الدوله ۶ - ابراهیم حکیم الملک ۷ - صادق مستشار الدوله ۸ - عبدالحسین سردار محی ۹ - میرزا سلیمان خان میکده ۱۰ - حاجی سید نصرالله تقوی ۱۱ - حسینقلی خان نواب ۱۲ - میرزا محمد علی خان تربیت .
- به نقل از کتاب شرح حال رجال ایران ، جلد سوم ، صفحه ۱۰۴ ، بقلم مهدی بامداد .

۴۳ — مهدی بامداد ، شرح حال رجال ایران ، جلد اول ، صفحه ۵۷ .

۴۴ - اسامی هیئت ۱۰ نفره دادگاه انقلابی پس از خلع محمد علیشاه عبارت بودند از:
۱ - شیخ ابراهیم زنجانی ۲ - میرزا محمد مدیر روزنامه نجات ۳ - جفر قلی خان بختیاری (سردار بهادر) ۴ - سید محمد معروف به امام زاده (حاجی سید محمد امام جمعه تهران)
۵ - نصرالله خان خلعت بری اعتلاء الملک ۶ - جعفر قلی یکی از ساکنین استانبول ۷ -
عبدالحسین خان شیبانی وحیدالملک ۸ - عبدالحمید خان یمین نظام (سردار محتشم کاشی)
۹ - میرزا علی محمد خان مجاهد (برادر میرزا محمد علیخان تربیت) ۱۰ - احمد علی خان
مجاهد (عمید السلطان برادر سردار محی) .
به نقل از کتاب شرح حال رجال ایران ، جلد سوم ، صفحه ۱۰۴ ، بقلم مهدی بامداد .

۴۵ - پرفسور سپهر ذبیح در کتاب " ایران در دوره دکتر مصدق " ، صفحه ۶۶ بغلط
نوشته است که دکتر حسن امامی " عموزاده دکتر مصدق بود ". دکتر حسن امامی پسر سید
ابوالقاسم ، امام جمعه تهران بود . سید ابوالقاسم برادر ضیاء السلطنه ، همسر دکتر
مصدق بود . در واقع دکتر مصدق شوهر عمه ی دکتر حسن امامی بود .

۴۶ - مصدق، دکتر محمد ، خاطرات و تألمات ، به کوشش ایرج افشار ، صفحه ۵۴

۴۷ - همان مأخذ ، صفحات ۶۸ تا ۷۱ .

۴۸ - همان مأخذ . صفحه ۷۵ .

۴۹ - همان مأخذ ، صفحات ۷۹ و ۸۰ .

۵۰ - متین دفتری ، دکتر هدایت ، یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت ، تشکیل
دولت مصدق . مجله آزادی - نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران ، دوره دوم ، شماره ۲۶
و ۲۷ - تابستان و پائیز ۱۳۸۰ . صفحه ۲۲

۵۱ - سید حسن تقی زاده ، زندگی توفانی ، صفحه ۷۵ .

۵۲ - سرهنگ غلامرضا نجاتی ، مصدق سالهای مبارزه و مقاومت ، مؤسسه خدمات
فرهنگی رسا ، چاپ دوم ۱۳۷۸ صفحه ۳ . و

- کاتوزیان ، دکتر همایون ، مصدق و نبرد قدرت ، ترجمه احمد تدین ، چاپ نخست ،
۱۳۷۱ صفحه ۲۹ . و

- افشار ، ایرج ، مصدق و مسائل حقوق و سیاست ، چاپ اول : ۱۳۸۲ ، صفحه ۲۹ ،
انتشارات سخن ، چاپ : چاووشگران نقش .

۵۳ - دکتر همایون کاتوزیان ، در صفحه ۳۷ کتاب : " مصدق و نبرد قدرت " نوشته
است : « مصدق در ضمن ، دعوت محمد علی فروغی ، نکاء الملک را برای پیوستن به
کادر استادان مدرسه حقوق و علوم سیاسی پذیرفت . مدرسه مزبور به خاطر تربیت کادر
جدید دیپلماتیک برای وزارت خارجه دایر شد ، اما به دنبال انقلاب مشروطیت جنبه

دانشگاهی صرف پیدا کرد. (* - ۵۳ - الف) مصدق با به یاد آوردن این دعوت، آن را از خاطرات خوش دوران زندگی می شمرد، چون برای تدریس در رشته ای دعوت شده بود که خود در جوانی شوق تحصیل آن را داشت.» .

روشن نیست چرا و بچه دلیل دکتر کاتوزیان نام دعوت کننده از مصدق برای کادر استادی مدرسه علوم سیاسی را "محمد علی فروغی، ذکاء الملک" ذکر کرده است، اگرچه مأخذ سند مورد استفاده اش، فصل چهاردهم همان کتاب خاطرات مصدق بوده است، در حالیکه دکتر مصدق همانطور که قبلاً اشاره کردم در همان فصل کتاب، صحبت از دعوت از سوی «شادروان دکتر ولی الله خان نصر مدیر مدرسه سیاسی» نموده است و بهیچوجه صحبتی از "محمد علی فروغی، ذکاء الملک" در میان نیست.

(*) - ۵۳ - الف) - مدرسه علوم سیاسی از سوی میرزا نصرالله خان نائینی - مشیرالدوله -، تأسیس شد. فردی که در هنگام صدراعظمی اش فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه بنام ایشان صادر شد. آن جناب در هنگام انعقاد قرارداد داری و وزیر امور خارجه کابینه میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم بود و مبلغ ۵ هزار لیره انگلیسی از «ماریوت» نماینده تام الاختیار داری برای امضای آن قرارداد دریافت کرد. (** - ۵۳ - ب)

عده ای از تاریخنگاران از جمله زاوش (حسین ملکی) مؤلف کتاب دو جلدی «دولت های ایران در عصر مشروطیت»، تشکیل مدرسه علوم سیاسی را منفی جلوه می دهند، آنهم به این دلیل که بنیانگذار آن مدرسه «مشیرالدوله» بوده است و بخوانندگان کتاب خود چنین تلقین می کنند که در آن مدرسه کادرهای سیاسی برای دفاع از سیاست استعماری انگلیس تربیت می شده است، بدون اینکه به این مسئله هم توجه کنند که از طریق آن مدرسه عده ای از ایرانیان با یکسری مسائل سیاسی و وجود نظام های قانونی و اداره کشور از طریق نمایندگان ملت آشنا شدند. همین استدلال غلط را در رابطه با تبلیغ قانون و شعارهایی همچون «آزادی، برابری، برادری» از سوی افرادی همچون ملک خان بکار برده اند!

(**) - ۵۳ - ب) - فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۲۵۴. چاپ اول، تهران، بی نا، ۱۳۳۵.

۵۴ - مصدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات، به کوشش ایرج افشار، صفحه ۸۳.

۵۵ - افشار، ایرج، مصدق و مسائل حقوق و سیاست. چاپ اول: ۱۳۸۲، انتشارات سخن، چاپ: جاووشگران نقش. صفحه ۲۵۵.

- متین دفتری، دکتر هدایت، یادواره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت، تشکیل دولت مصدق. مجله آزادی - نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران، دوره دوم، شماره ۲۶ و ۲۷ - تابستان و پائیز ۱۳۸۰. صفحه ۲۲. دکتر متین دفتری در آن نوشته صحبت از انتشار ۱۵ شماره نشریه علمی نموده است.

۵۶ — مصدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات، به کوشش ایرج افشار، صفحات ۶۲ و ۶۳.

۵۷ — برای کسب اطلاعات در باره فراماسونری از مأخذ اینترنتی کمک گرفته شده است.
http://www.google.com/search?num=100&hl=de&q=rousseau+und+freimaurer&btnG=Suche&lr=lang_de

۵۸ — در صفحه اینترنتی اسامی معروفترین فراماسونر های جهان ذکر شده است که من در این نوشته به نام تعدادی از آنها اشاره کرده ام.
<http://www.internetloge.de/arst/masons1.htm>

۵۹ — همان مأخذ اینترنتی.

۶۰ — آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران، صفحه ۲۲۱، تهران ۱۳۴۰.

مصدق در باره مطالب کتاب فریدون آدمیت در باره عضویتش در " جامع آدمیت " در پاسخ به ایرج افشار توضیحاتی می دهد که در مجله راهنمای کتاب — جلد ۲۱ و بسیاری از کتاب های تاریخی و تحقیقی از جمله کتاب " مصدق و مسائل حقوق و سیاست — ایرج افشار " (در صفحات ۲۶۷ و ۲۶۸) درج شده است. (* — ۶۰ — الف)

(* — ۶۰ — الف) — ترکمان، محمد، نامه های دکتر مصدق، جلد اول، صفحه ۳۵۱، چاپ دوم، ۱۳۷۵، نشر هزاران.

« احمد آباد - ۱۲ آذر ۱۳۴۴

قربانت گردم مرقوم محترم که حاکی از صحت و سلامت جنابعالی است عزّ و وصول ارزانی بخشید و موجب کمال مسرت و خوشحالی گردید راجع به انجمن هایی که در بدو مشروطیت تشکیل می شد و یکی از آنها انجمن آدمیت بود اطلاعی که دارم این است مرحوم میرزا عباسقلی در خانه ی خود این انجمن را تشکیل داد و هر کس هم که می خواست عضو انجمن بشود لازم بود کسی از اعضاء او را معرفی کند و مبلغی هم بابت حق عضویت بپردازد. در یکی از روزها شخص محترمی به خانه من آمد، مرا دعوت نمود و با خود به انجمن برد و بعد هم دو سه جلسه بنده حاضر شدم و چون مجمع انسانیت تحت ریاست مرحوم مستوفی الممالک تشکیل شد و مرکب بود از آقایان آشتیانی ها، گرگانی ها و تفرشی های انجمن طهران و بنده را هم به سمت نیابت رئیس انتخاب کردند دیگر نتوانستم در انجمن آدمیت حاضر شوم. این است اطلاعات بنده که به استحضار رسید در خاتمه ارادت خود را تجدید می نمایم. دکتر محمد مصدق».

۶۱ — دکتر محمد مصدق، خاطرات و تألمات، به کوشش ایرج افشار، صفحات ۱۸۱ و ۱۹۲.

در رابطه با سرانتونی ایدن ضروریست یاد آور شد که او زبان فارسی را خوب می دانست. او پس از سقوط دولت قوام السلطنه در سال ۱۳۲۶ بعنوان وزیر امور خارجه انگلیس در دورانی که ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) نخست وزیر ایران شده بود به ایران سفر کرد و بخاطر حل مشکل نفت پس از بازگشت به لندن " مستر گس " کارشناس نفت را به ایران

فرستاد. پس از سقوط دولت ابراهیم حکیمی ، عبدالحسین هژیر نخست وزیر شد. مستر گس با دولت هژیر در رابطه با اختلافات فی مابین در باره مشکل نفت به توافق نرسید ، چونکه هژیر بر پایه یک طرح ۲۵ ماده ای قصد داشت اختلافات فی مابین را حل کند . محتوی طرح ۲۵ ماده ای هژیر مورد توافق انگلیسها قرار نگرفت ، اما مستر گس با عباسقلی گلشائیان وزیر دارائی دولت محمد ساعد مراغه ای - که پس از دولت هژیر روی کار آمده بود ، قرارداد معروف به « قرارداد الحاقی گس گلشائیان » را تنظیم کرد ، همان قراردادی که در آخرین روزهای دوره پانزدهم در مجلس شورایی مطرح شد ، ولی در اثر مخالفت حسین مکی ، دکتر مظفر بقائی کرمانی ، عبدالقدیر آزاد ، حائری زاده ... - که آن جمع از هدایت و راهنمایی و کمک های فکری و قلمی دکتر مصدق ، مهندس حسینی ... که نماینده مجلس نبودند ، برخوردار می شدند - ، نتوانست به تصویب نمایندگان مجلس برسد ، زیرا مکی و دوستانش آنقدر به بحث و اظهار نظر در باره آن قرارداد ادامه دادند تا عمر مجلس قانونگذاری دوره پانزدهم به پایان رسید . البته در این مورد ضروریست خاطر نشان کرد که رئیس مجلس سردار فاخر حکمت (رضا حکمت) منتهی درجه همکاری را با مخالفین قرارداد نمود . (* - ۶۱ - الف)

قرارداد الحاقی گس - گلشائیان در مجلس دوره شانزدهم نیز در اثر مخالفت دکتر مصدق ، مکی ، بقائی ، آیت الله کاشانی ... نتوانست به رأی مجلس گذاشته شود ، سرانجام صنعت نفت برهبری دکتر مصدق ملی اعلام شد و بزرگترین ضربه به منافع دولت استعمارگر انگلیس وارد شد . در رابطه با این مسائل در بخش مربوط به مبارزات ملی شدن صنعت نفت مفصلاً توضیح داده شده است .

سر انتونی ایدن در سفری که پس از پیروزی ژنرال آیزنهاور از حزب جمهوریخواه بریاست جمهوری ایالات متحده انتخاب شد ، داشت ، در آن سفر قول واگذاری ۴۰ درصد از سهام شرکت نفت سابق انگلیس به شرکت های نفتی آمریکا را داد و از آن طریق مقدمات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی دکتر مصدق را فراهم ساخت .

(* - ۶۱ - الف) - سردار فاخر حکمت که در سال ۱۳۲۴ عضو حزب دمکرات ایران - حزب قوام السلطنه بود ، پس از استعفا از آن حزب باتفاق جلال عبده اقدام به تأسیس حزبی بنام « حزب سوسیالیست » نمود که آن حزب هم دوامی نداشت .
به نقل از کتاب « نا گفته هایی از دولت دکتر مصدق » ، دستنوشته محمد ابراهیم تیمور کلالی ، به کوشش: مرتضی رسولی پور . مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ، چاپ نخست ۱۳۸۰ صفحه ۲۵۶ .

۶۲ - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ، جلد دوم ، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران ، چاپ اول : ۱۳۶۹ ، صفحه ۲۴۲ ، چاپ مؤسسه اطلاعات .

۶۳ - ابتهاج ، ابوالحسن ، خاطرات ابتهاج ، جلد دوم بکوشش علیرضا عروضی ، صفحه ۲۵۰ ، چاپ اول ، بهار ۱۳۷۱ ، انتشارات علمی ، چاپخانه هما .

۶۴ - فردوست ، حسین ، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ، جلد اول: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست ، صفحات ۳۷۲ و ۳۷۳ ، چاپ اول: ۱۳۶۹ ، چاپ مؤسسه اطلاعات .

۶۵. - عبدالله شهبازی در مصاحبه هائی که در سال ۱۳۷۷ با ابوالحسن مختاباد در روزنامه صبح امروز سه شنبه ۴ اسفند ۱۳۷۷ داشته است ، اظهار نموده است که او کتاب « جستار هایی از تاریخ معاصر ایران » - را بنگارش در آورده و همچنین جلد اول آن کتاب - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی بقلم فردوست - را تنظیم و ویراستاری نموده است.

شهبازی همچنین در آنمورد در مصاحبه ای با کتاب هفته سه شنبه ۱۳ بهمن ۱۳۸۰ صفحه ۱۲ در آنمورد سخن گفته است.
آن دو مصاحبه را می توان روی سایت اینترنتی عبدالله شهبازی ، تحت عنوان « خاطرات فردوست چگونه تدوین شد ؟

<http://www.shahbazi.org/Articles/Zohour1.pdf>

و در باره کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ،

<http://www.shahbazi.org/Articles/Zohour2.pdf>

مطالعه کرد.

۶۶. - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ، جلد دوم : جستارهایی از تاریخ معاصر ایران. چاپ اول : ۱۳۶۹ ، چاپ مؤسسه اطلاعات.

۶۷. - ابتهاج ، ابوالحسن ، خاطرات ، صفحات ۳۴۷ و ۳۴۸ جلد اول چاپ اول سال ۱۳۷۱ ، انتشارات علمی. چاپ چاپخانه هما.

۶۸. - افشار، ایرج، مصدق و مسائل حقوق و سیاست، صفحه ۲۵۸ .

دکتر مصدق در سوم اسفند ۱۲۹۹ که کودتای سیدضیاء - رضاخان میرپنج بر هبری انگلیسها صورت گرفت حاکم فارس بود ، ایشان از مقام خود استعفا داد، چون حاضر نبود با حکومت کودتا همکاری کند. قبل از اینکه ایالت فارس را بقصد کوه های بختیاری ترک کند و بنزد سران بختیاری برود، در نامه ای که در آن زمان (۲۳ برج حوت پیچی ئیل ۱۲۹۹) به صولت الدوله قشقائی ، رئیس ایل قشقائی نوشت، نظرات خود را در باره ماهیت سید ضیاء و کابینه اش چنین بیان کرده است: « ... اعمال این هیئت و نیات آن برخلاف مصالح مملکت می دانم ».

۶۹. - نطق تاریخی دکتر محمد مصدق در رابطه با تغییر سلطنت. نطق های دکتر مصدق در بسیاری از کتاب های تاریخی به چاپ رسیده اند. این نقل قول از صفحه ۱۲۹ کتاب معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق از کتاب محمد جعفری قنواتی می باشد.

۷۰. - مصدق در محکمه نظامی ، به کوشش جلیل بزرگمهر ، نشر تاریخ ایران: ۲۳. مجموعه متون و اسناد تاریخی: ۲۶. چاپ اول ، زمستان ۱۳۶۳.

– ایرانی ، مهندس رضا و دکتر احمد ایرانی ، مبارزات دکتر مصدق ، چاپ دوم ، صفحه ۱۰۶ .

۷۱ - مصدق در محکمه نظامی ، به کوشش جلیل بزرگمهر ، نشر تاریخ ایران: ۲۳ . مجموعه متون و اسناد تاریخی: ۲۶ . چاپ اول ، زمستان ۱۳۶۳ .

– ایرانی ، مهندس رضا و دکتر احمد ایرانی ، مبارزات دکتر مصدق ، چاپ دوم ، صفحه ۱۱۹ .

۷۲ - صفائی ، ابراهیم ، کتاب اشتباه بزرگ ملی شدن نفت ، صفحات ۲۵۴ تا ۲۵۸ ، " کشته شدن رئیس شهربانی " ، بطور مفصل به شرکت دکتر بقائی در آن جنایت اشاره رفته است . در رابطه با قتل سرتیپ افشار طوس در بخش مربوط به دوران نخست وزیری مصدق به اسناد دیگری که همچنین بیانگر شرکت دکتر مظفر بقائی ، علی زهری ، سرلشگر زاهدی ، حسین خطیبی ، سرتیپ مزینی ، سرتیپ دکتر منزله ، سرتیپ نصرالله بایندر ، سرگرد بلوچ قرایی ... در قتل سرتیپ افشار طوس است ، اشاره کرده ام .

۷۳ – روزنامه اطلاعات ۶ و ۷ تیر ماه ۱۳۵۸ .

– سلامتیان ، دکتر احمد ، دعوای انتخابات ریاست جمهوری بر سر چیست؟
به نقل از سایت اینترنتی گویا:

<http://news.gooya.com/president84/archives/031570.php#more>

۷۴ – متین دفتری ، دکتر هدایت ، یاد واره پنجاهمین سال ملی شدن صنعت نفت ، تشکیل دولت مصدق . مجله آزادی – نشریه جبهه دمکراتیک ملی ایران ، دوره دوم ، شماره ۲۶ و ۲۷ – تابستان و پائیز ۱۳۸۰ صفحه ۲۱ .

دکترمتین دفتری منبع مطالب فوق را :

" فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران " ، تألیف فریدون آدمیت صفحه ۲۲۱ و مجله راهنمای کتاب جلد ۲۱ (۱۳۵۷) صفحه ۵۸۷ ، ذکر کرده است .

۷۵ – البته آقای دکتر همایون کاتوزیان ، در کتاب خود ذکر نکرده اند که آیا در آن مقطع تاریخی ، که انجمن « مجمع آدمیت » تشکیل شد ، افکار عمومی ایران از موضوع " ارتباط " " جامع آدمیت " با تشکیلات فراماسونری اطلاع داشت و با خبر بود که آن تشکیلات را فراماسونرها در ایران بوجود آورده اند و با وجود این محمد مصدق عضو آن انجمن شده بود ؟ و یا در آن مقطع تاریخی کسی از این موضوع اصولاً خیر نداشت و بیشتر فعالیت های علنی در آن انجمن همچون انجمن های دیگر در رابطه با حفظ سیستم نظام مشروطیت و مخالفت با نظام استبدادی بود ؟ و اگر چنین است که افکار عمومی در آن مقطع تاریخی دوران محمد علی شاهی از رابطه بین « جامع آدمیت » و فراماسونری اصولاً اطلاعی نداشته است ، و این اطلاعات را آقای دکتر همایون کاتوزیان در حین تحقیقاتی که بعمل آورده اند به آنها دست یافته اند ، روشن نیست چرا در حین تحریر مرتکب چنان اشتباه فاحشی شده است و

مسئله را بطور دقیق توضیح نداده اند؟!

۷۶ — به نقل از دنیس رایت، کتاب "انگلیسی ها در میان ایرانیان"

۷۷ — اظهارات دکتر کاتوزیان درست نیست. خبر عضویت دکتر مصدق در «جامع آدمیت» در سال ۱۳۴۰ مطرح می شود و نه یک سال بعد از مرگ مصدق. زمانیکه دکتر مصدق در احمد آباد در تبعید بسر می برد و مقامات امنیتی و مأمورین رژیم شاه، رابطه او را با مردم ایران قطع کرده بودند. دکتر فریدون آدمیت پسر عباسقلی آدمیت در کتاب «فکر آزادی» به موضوع عضو بودن دکتر مصدق در مجمع آدمیت اشاره می کند. دکتر مصدق از طریق نامه ای از سوی آقای ایرج افشار از این موضوع باخبر می شود، ایشان در پاسخ به نامه آقای ایرج افشار، در آذر ماه ۱۳۴۴ مطالبی در آن باره می نویسند که من در پاورقی ۵۲ همین کتاب به آن پاسخ اشاره کرده ام و آقای دکتر هدایت متین دفتری نیز در نوشته خود به آن اشاره نموده اند.

۷۸ - رجوع به حسن آیت در کتاب "چهره حقیقی مصدق السلطنه".

۷۹ - دهخدا عضو جامع آدمیت نبود، روشن نیست دکتر کاتوزیان این اطلاعات را از کجا بدست آورده است. بنابر ادعای زاوش (حسین ملکی) او عضو «لژ بیداری» بود!!

۸۰ - اظهارات دکتر کاتوزیان در اینمورد که نوشته است «مشروطه خواه جوان [مصدق] بزودی از جامع انسانیت نیز دل برکند» نیز کاملاً غلط است، بتوب بستن مجلس شورایی توسط محمد علیشاه باعث تعطیل فعالیت تمام انجمنها از جمله "جامع انسانیت" شد.

— کاتوزیان، دکتر همایون، "مصدق و نبرد قدرت"، ترجمه احمد تدین، چاپ نخست ۱۳۷۱، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، صفحه ۲۶.

۸۱ — مقایسه فراماسونری دوران انقلاب مشروطیت ایران با فراماسونری دوران انقلاب کبیر فرانسه از سوی دکتر همایون کاتوزیان، با توجه به اسناد موجود، تا اندازه بی توجهی به رویدادهای تاریخ معاصر ایران می باشد. آنهم بدین خاطر که عده ای از اعضای فراماسونری در دوران انقلاب مشروطیت ایران، در خدمت سیاست استعماری دولت انگلیس عمل کرده اند.

انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ شمسی) پیروز می شود و ایران دارای قانون اساسی می گردد. در آنزمان، روسیه تزاری از رژیم سلطنت استبدادی حاکم بر ایران حمایت می کرد ولی دولت انگلیس بخاطر رقابت با روسیه تزاری و تضعیف نفوذ آن دولت در ایران از مشروطه خواهان حمایت کرد و سفارتخانه انگلیس در تهران بمحل اعتصاب و تجمع و بست نشینی مخالفین رژیم استبدادی تبدیل شد. از سوی دیگر اسناد موجود بیانگر این امر هستند که همزمان بخش بزرگی از «آنگلوفیل» ها، بعنوان رهبران و فعالین جنبش مشروطیت در بین آزادیخواهان و مشروطه طلبان عمل کرده اند. همین دولت فحیمه انگلیس که تظاهر به طرفداری از برقراری نظام مشروطیت در ایران می کرد، چون از طریق حمایت از انقلاب مشروطیت نتوانسته بود از نفوذ دولت روسیه در ایران بکاهد — برعکس محمد علیشاه شدیداً تحت نفوذ روسها قرار داشت و در واقع "

روسوفیل " بود و بخشی از مبارزین و رهبران جنبش مشروطیت مدافع منافع ملی و استقلال ایران بودند - ، یکسال بعد از انقلاب مشروطیت ، بطور مخفیانه طی قرار دادی با دولت تزاری در روسیه ، ایران را به سه منطقه تقسیم نمودند . شمال ایران بعنوان حریم روسیه تزاری ، جنوب ایران حریم انگلیس و منطقه ی بی طرف . طی قرارداد های قسطنطنه ی در سال ۱۹۱۵ ، ایران را به ۲ منطقه تقسیم کردند ، منطقه بی طرف قرار داد ۱۹۰۷ ، به سهم انگلیس اضافه می شود، در عوض بنا می شود روسیه " بر داردائل و قلمرو اروپائی امپراطوری عثمانی سلطه براند " . (* - ۸۱ - الف)

پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه برهبری لنین ، بداد ایران می رسد . چون در ژانویه سال ۱۹۱۸ ، تروتسکی کمیسار خارجی دولت بلشویکی روسیه ، قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ را بعنوان قراردادهای استعماری لغو می نماید. اما برخی از فراماسیونرهای ایرانی که « آنگلوفیل » هستند سعی می کنند قرارداد ۱۹۱۹ را به احمد شاه تحمیل کنند و ایران را در کل به مستعمره انگلیس تبدیل نمایند. اگر مقاومت احمد شاه - همان احمد شاهی که با دریافت پول از سوی " سر چارلز مارلینگ " ، (** - ۸۱ - ب) وزیر مختار بریتانیا در ایران ، این ننگ را پذیرفته بود که حکم صدراعظمی و ثوق الدوله را صادر کند و برای دریافت مستمری بیشتری بطور ماهانه از دولت انگلیس کوشش می کرده است ، ولی حاضر نشد به خیانت بزرگتری تن در دهد و به قرارداد ۱۹۱۹ صحه بگذارد . قرارداد ۱۹۱۹ را فراماسونرهای ایرانی (و ثوق الدوله صدر اعظم ، نصرت الدوله فرمانفرما وزیر امور خارجه و صارم الدوله وزیر دارائی) با مقامات دولت انگلیس تدوین کرده بودند که بر پایه محتوی آن قرارداد، ایران به مستعمره انگلیس تبدیل می شد. در این رابطه ضروریست متذکر شد که پرزیدنت ویلسون ، رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا در کنفرانس صلح پاریس از استقلال ایران دفاع نمود و روی این اصل دولت اتازونی با قرار داد ۱۹۱۹ توافق نکرد . اما دولت استعمارگر انگلیس آرام ننشست و بوسیله سید ضیاء طباطبائی و رضاخان میرپنج (رضاشاه پهلوی بعدی) در سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتا کردند . در کتاب دوم در باره این موضوع توضیحاتی داده شده است - . البته این امکان می تواند وجود داشته باشد که دکتر همایون کاتوزیان در هنگام نگارش کتاب " مصدق و نبرد قدرت " بزبان انگلیسی - که معترض هم هست که آن کتاب را برای انگلیسی زبانها نوشته و چرا به فارسی ترجمه اش کرده اند - ، مدارک و اسنادی در اختیار داشته است که آن اسناد بیانگر این امر بوده اند که تشکیلات " فراماسیونری " در مقطع تاریخی انقلاب مشروطیت ، سیاست و هدفی جدا از سیاست و اهداف استعماری دولت انگلیس در ایران دنبال می کرده است و متأسفانه وی فراموش کرده اند ، از آن اسناد در آن کتاب ، بعنوان مآخذ و منبع مورد استفاده ، نام ببرند!!

- (* - ۸۱ - الف) - غنی ، سیروس ، " ایران - بر آمدن رضا خان - بر افتادن قاجار و نقش انگلیسیها " ، ترجمه حسن کامشاد ، تهران ، نیلوفر ۱۳۷۷ ، چاپ دوم . صفحه ۳۱ .

- (** - ۸۱ - ب) - همان کتاب ، صفحه ۴۴ .

۸۲ - مصدق و فراماسیونری ، امیر کاظمی ، وبلاگ رازهای سیاسی ،

www.razha.persianblog.com

- ۸۳ - افشار، ایرج، مصدق و مسائل حقوق و سیاست. صفحه ۸۱.
- ۸۴ - مصدق، دکتر محمد، خاطرات و تألمات، صفحه ۲۳۷.
- ۸۵ - همان مأخذ، صفحه ۲۳۸.
- ۸۶ - آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم، مجلس و بحران آزادی، چاپ اول، صفحه ۱۳۲، انتشارات روشنگران.
- ۸۷ - مامونتوف، حکومت تزار و محمدعلی شاه، ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی، ص ۶۹.
- و آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، صفحه ۱۳۲.
- ۸۸ - در اعلان « انجمن اتحادیه آذربایجان » تصریح رفته که پارسیان تهران « یادگار نیاکان ایرانیان » به آن انجمن پیوستند (صوراسرافیل، ۱۷ محرم ۱۳۲۶) فارسیان از کمک مالی دریغ نداشتند.
- و آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، صفحه ۱۳۳.
- ۸۹ - « انجمن اتحادیه شاهزادگان » در صفر ۱۳۲۵ تشکیل شد. در نظامنامه انجمن امرابه قبول عضویت خدمتگزاران دولت از لشکری و کشوری تصریح شده، و مواد آن مطبوع است. به نقل از کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، صفحه ۱۳۳.
- ۹۰ - انجمن مستوفیان و لشکرنویسان تشکیل خود را در محرم ۱۳۲۶ اعلام کرد، این آخرین و یا یکی از آخرین انجمن هایی بود که بر پا شد. حیات سیاسی اش پس از چهار ماهی با انحلال مجلس بسرآمد. به نقل از کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، صفحه ۱۳۳.
- ۹۱ - آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم، مجلس و بحران آزادی، چاپ اول، صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۳، انتشارات روشنگران.
- ۹۲ - دکتر حسین آبادیان، پاسخ به مقاله مجید تفرشی، **زندگی بقایی به دسیسه گذشت.** سایت " شرق اونلاین "،
<http://www.sharghnewspaper.com/840304/html/hist.htm#s232614>
- « ... با انتشار برخی روزنامه های مشهور به اصلاح طلب بحث در مورد بقایی رواج بیشتر یافت، به گونه ای که این بار یاران بقایی بعد از مدت ها سکوت به صحنه آمدند و در سمینارهای عدیده که در محل مراکز اسناد، وزارت امور خارجه و مرکز همایش های صدا و سیما برگزار شد، با قدرت وارد میدان شدند؛ به صراحت مواضع خود را تبیین کردند، تاریخ را بازگونه ساختند، انواع و اقسام مصاحبه ها انجام دادند، در سمینارهای بین المللی شرکت کردند و باز هم ای عجب که این بار عده ای دیگر از آن سوی میدان به

دلیل اختلافات حزبی، شخصی و گروهی، مصالح ملی کشور را نادیده گرفتند و کار تا تطهیر بقایی پیش رفت، کتاب ها منتشر شد تا نشان دهند مصدق جاسوس بود و اصلاً نسل اندر نسل خاندان مستوفیان آشتیانی جاسوس بوده اند، این را همه برای رضایت طرفداران بقایی و خصومت کودکانه با حریف انجام دادند و فکر نکردند اگر چنین است پس جوانان ما به چه چیز گذشتگان باید افتخار کنند؟ نخستین تبعات بی توجهی به مصالح ملی، بیماری کودکانه چپ روی و راست روی، انتشار کتاب هایی است که مفاخر این کشور را به باد تمسخر و استهزا می گیرند، رجال خوشنام و قربانیان سیاست های بریتانیا از امیرکبیر تا مصدق را عوامل انگلیس می نامند، بر سیاستمداران نابهنگام و اصلاح طلبان واقعی و راستین چون امیرکبیر و مصدق طعن های ناجوانمردانه می زنند و باز هم ای عجب که عده ای به دنبال امیرکبیر خود می گردند، عده ای دیگر یا دم از اصلاحات می زنند و یا مبارزه با اجنبی. حال آنکه مبارزان این راه را به خاطر منافع فردی و گروهی و یا دلخوشی مثنی بی مایه که در کسوت استادی تاریخ دانشگاه های معتبر به سرگرم کردن جوانان این مرز و بوم مشغولند، در آستان انبوهی ادعاهای واهی قربانی می سازند. به هر حال بعد از انتشار کتاب، سخنرانی های یاران بقایی بدون کم و کاست در برخی نشریات و روزنامه ها درج شد، عده فراوانی شاهدند در کنفرانسی که در ساختمان نیاوران وزارت خارجه تشکیل شد، پیروان بقایی چه هیاهویی به راه انداختند، حتی مارگ گازیوروسکی را ترسانیدند تا بفهمد دنیا دست کیست و البته معلوم شد بیست و هشتم مرداد يك رویداد بوده است تا کودتا! رویدادی که خود مصدق بانی و باعث آن بود. برخی از سخنرانی ها و حتی پرسش و پاسخ ها عیناً از سیما پخش شد. سال ۱۳۸۲ طی کنفرانسی در محل مرکز همایش های صداوسیما که دکتر تفرشی از سخنرانان آن بودند- یاران و بستگان بقایی به طور هماهنگ، سازمان یافته و یکپارچه وارد میدان شدند، عده ای رنج سفر اروپا و کانادا را به خود هموار ساختند؛ نه برای اینکه بحث کنند و جدال احسن نمایند، خیر، بلکه برای اینکه زیر دل مخالفین را خالی سازند، چون بقایی رعب برانگیزند و مغلطه ساز کنند، تا اثبات کنند ۲۸ مرداد کودتا نبود و آمده بودند تا بقایی را تطهیر کنند؛ اما این اقدامات را نه به نحوی که مقتضی جامعه مدنی! و معیارهای دموکراسی و حقوق بشر است، بلکه با تهدید و اخم و تخم و خط و نشان کشیدن انجام دادند؛ غافل از آنکه آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت. اکثر سخنرانی های این سمینار که با همکاری موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، مرکز همایش های صدا و سیما و يك موسسه دیگر موسوم به غرب شناسی! برگزار شد، مربوط به اثبات این موضوع بود که کودتایی در کار نبوده است، بقایی اول شهید بعد از انقلاب بوده و این همه سال ملت ایران بیهوده آمریکا و انگلیس را برای دخالت در کودتای بیست و هشتم مرداد مقصر دانسته اند و کلینتون و آلبرایت غلط کرده اند بابت این قضیه از ملت ایران عذرخواهی نمایند. نکته این است که برگزارکنندگان این جلسه هم کسانی بودند که درست نقطه مقابل به اصطلاح اصلاح طلبان به شمار می آمدند و جالب اینکه برخی مدعیان همانطور که همه می دانند به تفاریق قدرت را به دست داشته اند و دارند، در کلیه انتخابات ریاست جمهوری کاندیدا داشته اند، در پارلمان حاضر بوده اند، حداقل اینکه مناصب میانی فراوانی را تصدی کرده اند و طنز تاریخ را ببینید که هر جا نشستند راقم این سطور را حکومتی معرفی کردند، به عبارتی آقایان که این همه سال قدرت را به دست داشته اند؛ حکومت نکرده اند و حکومت در دست بنده بوده است؛ بنده ای که همان زمان برای ادای دین و پرداختن قروض آقایان و تأمین معاش خانواده ای که کوچکترین گناهی نکرده بود، استاد دانشگاه و در عین حال مسافربر بوده ام، زیرا حضرات اصلاح طلب به کلی مرا بایکوت کرده بودند، در مراکز حساس جا خوش کرده و به ریش من و امثال من می خندیدند؛ حقوق دانشگاه هم که کفاف حتی اجاره مسکن را نمی داد،

مشکلات پی در پی نازل می شد، گفته بودند روی فلانی را کم کنید تا باز هم به قول اینان بدانم دنیا دست کیست؟! پررویی من این بود که از آقایان جواز نگرفته بودم که آیا اجازه می دهند مقاله و کتاب بنویسم یا نه؟ به صراحت گفته بودند به فلانی بگویید ننویس!! اشتباه نکنید این مطالب را یاران بقایی نمی گفتند، کسانی می گفتند که معتقد به گردش آزاد اطلاعات بودند. باری از آن سوی در همان سمینار کذایی مصدق متهم شد برای سرویس اطلاعاتی انگلیس کار می کرده، برای سرپرسی سایکس جاسوسی می کرده و اصلاً تبعه سوئیس بوده است. بارها و بارها صدا و سیما برخی از این افراد را دعوت کرد تا در میزگردهای تاریخی آن شرکت جویند و مطالب خود را از رسانه ملی به گوش همه برسانند. حداقل نخستین این میزگردها سال ۱۳۷۸ برگزار شد که بعدها بر تعداد آنها افزوده شد. این را برای آن نوشتم تا به دوست ارجمند آقای دکتر تفرشی خاطر نشان ساخته باشم اینگونه نیست که بحث کردن در مورد مصدق و خواندن بیست و هشتم مرداد به عنوان يك رویداد طبیعی و نه يك کودتا، عقوبتی داشته باشد، یا یاران بقایی ساکت باشند و یا از ابراز نظرات خود واهمه ای داشته باشند که نباید هم داشته باشند و یا اینکه توهم نمایند. گویا این جناح و یا آن جناح برای روایت صحیح تاریخ این کشور ارزشی قائلند و مورخانی که به قول آقایان آنقدر بیکارند که کاری جز کتاب و سند خواندن بلد نیستند و عرضه ندارند سر بر آستان دیوانسالاران بسایند، شأنی دارند، قدری می بینند و بر صدر می نشینند. در مراسمی از این دست هیچ کس هم نگفت سخنرانان ساواکی اند و سلطنت طلب، زیرا همیشه به مناسبت ۲۸ مرداد تریبون های فراوانی در اختیار اینان قرار می گیرد. اجازه دهید عرض کنم در جلسات کوچک داخلی و یا سمینارهای بین المللی که در داخل تشکیل می دادند، حتی يك دعوتنامه خشک و خالی هم برای اینجانب فرستاده نشد، نه از راست و نه از چپ، همه گفتند دوستان بقایی از زمان شاه تا کنون مظلوم واقع شده اند، تریبونی نداشته اند تا سخنان خود بگویند، فضا همه در اختیار مخالفین آنان بوده است و قس علیهذا، اما ندانستند بقایی و یارانش رژیم های بعد از کودتا را غریبه نمی دانستند که علیه آن برآشوبند، اگر عناصر صادقی هم به ویژه بعد از ۱۵ خرداد به وضع موجود اعتراضی کردند؛ با خشم بقایی مواجه شدند و از حزب زحمتکششان اخراج شدند و یا تحقیر شدند، بسیاری از اینان از همان نیمه راه مسیر خود را از او جدا ساختند....».

۹۳ — شهبازی، عبدالله، زندگی و زمانه شیخ ابراهیم زنجانی، جستاری از تاریخ تجدد گرایي ایرانی، از طریق سایت اینترنتی شهبازی در سه قسمت انتشار پیدا کرده است. لینک دستیابی به آن مقاله در آن سایت عبارتست از:

<http://www.shahbazi.org/pages/zanjani1.htm>

— در آن مقاله عبدالله شهبازی همچنین نوشته شده است:

«... محمدعلي شاه، پس از تاجگذاری، میرزا علي اصغر خان امين السلطان (اتابک اعظم) را، که در اروپا به سر می برد، برای تصدی منصب صدارت به ایران دعوت کرد. اتابک در ۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۵ وارد ایران شد و در بیستم همان ماه (۳ مه ۱۹۰۷) کابینه خود را تشکیل داد. به گفته براون، در این زمان اتابک با موقعیتی روبرو بود «که برای پرمایه ترین وزیر وحشت آور بود.» اتابک از بدو ورود به ایران کوشید تا چهره‌اي تجددگرا از خود نشان دهد و با محافل منورالفکر ایران، که بطور عمده در جامع آدمیت متمرکز بودند، رابطه‌اي حسنه برقرار کند. ورود او به این صحنه از پشتوانه قوي برخوردار بود. اتابک، که راه حفظ قدرت را در پیوند با ماسون‌ها یافته بود، اندکی پیش از بازگشت به ایران در

کارلس باد با میرزا ملکم خان ملاقات کرده و از طریق او به جرگه ماسون‌ها پیوسته بود. به تعبیر خود اتابک، او در کارلس باد، به کمک «اول عقل و علم ایران، پرنس ملکم خان»، به جمع اشخاصی راه یافت «که در تمام کره ارض خود را اول عقل می‌دانند و همان هستند که در تمام سال مشغول کار و خدمت به تمام بنی نوع بشر هستند... کلیه آنها نقشه مدار زندگی بین نوع بشر را می‌کشند». پس از بازگشت به ایران، هم میرزا ملکم خان و هم میرزا عبدالرحیم طالبوف، دو پدر فکری تجددگرایان آن روز، اتابک را مورد تأیید قرار دادند و در مکاتبات خود با رجب سیاسی تجددگرای ایران حمایت جدی خود را از اتابک ابراز داشتند...»

«... از شیخ ابراهیم زنجانی رُمان‌گونه‌ای در چهار جلد (حدود ۸۵۰ صفحه دستنویس) بر جای مانده به‌نام *شراره استبداد* که می‌تواند تا حدودی سیر تحولات سیاسی ایران به سوی انحلال مجلس را روشن کند. زنجانی این رُمان را در دوران پس از انحلال مجلس و خانه نشینی خود در تهران نگاشت. *شراره استبداد* را می‌توان اولین و تنها رُمان‌گونه ماسونی دوران محمدعلی شاه و از مهم‌ترین منابع تاریخ مشروطه دانست. این رُمان نشان می‌دهد که زنجانی، به‌رغم عضویت در هیئت امنای دوازده نفره جامع آدمیت، در محفلی دیگر نیز عضو بوده که رویه‌های مغایر با مشی رسمی جامع و در راستای تشدید تعارض‌های سیاسی روز و ایجاد بلوا و شورش را پیش می‌برده است.

این رُمان شرح نیمه واقعی - نیمه خیالی از تحولاتی است که به انحلال مجلس انجامید. شخصیت‌های اصلی داستان اعضای یک گروه مخفی توطئه‌گر شبه‌ماسونی‌اند که خود را «جامع آدمیت» می‌خوانند. در صفحه ۶۱ جلد چهارم یکی از اعضای جدید چنین می‌گوید:

تشکر همه شما بزرگان و بذل جان در قدم شما بر من لازم است که در راه نجات ملت من این بذل همت می‌فرمائید و از برکت شما داخل جامع آدمیت شده و سالک صراط مستقیم گردیده‌ام.

معهدا، عملکرد این گروه با عملکرد رسمی جامع آدمیت و رهبر آن، عباسقلی خان آدمیت، که در جهت حمایت از دولت اتابک بود، تفاوت چشمگیر دارد و به عملکرد بعدی لژ بیداری ایران شبیه است. بنابراین، باید گروه فوق را شاخه‌ای از جامع آدمیت دانست که بعداً به لژ بیداری ایران بدل شد؛ و این رُمان‌گونه زنجانی به دورانی تعلق دارد که محفل فوق فعالیت‌های تندروانه خود را در بطن جامع آدمیت پیش می‌برد. «

«... فریدون آدمیت، پسر عباسقلی خان آدمیت، که به دلیل دسترسی به اسناد پدرش بیش از هر کس دیگر با تشکیلات جامع آدمیت آشنایی دارد، سازمان جامع را مرکب از چهار مجمع معرفی می‌کند: مجمع نخست، **مجمع آدمیت** بود که توسط خود عباسقلی خان اداره می‌شد. مجمع دیگر **انجمن حقون سلیمان میرزا اسکندری** بود که در اواخر ۱۳۲۵ از جامع جدا شد، **مجمع سوم** را حاج میرزا غلامرضا اداره می‌کرد و مقر آن پاقاپوق بود. فریدون آدمیت می‌نویسد: «**مجمع چهارم را نمی‌شناسیم.**» او در فهرست نمایندگان مجلس عضو جامع آدمیت از **تقی‌زاده** نام نمی‌برد و منکر عضویت او در جامع است...»

۹۵ - تقی زاده در مجلس در میان خنده شدید نمایندگان گفت: « بنده در این کار ابداً هیچ گونه دخالتی نداشته ام جز آنکه امضای بنده پای آن ورقه است. و آن امضاء چه مال من بود و چه من امتناع می کردم و مال کسی دیگر بود - و لابد حتماً یکی فوراً امضاء می کرد - ، هیچ نوع تغییری را در آنچه واقع شد و به هر حال می شد، موجب نمی شد» به هر حال شاید خود عمل امضاء « قسوری» یا « تقصیری» شمرده می شده اما: من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت قرار داد [داری برای ۳۰ سال دیگر] نبودم. دیگران هم نبودند و اگر قسوری در این کار یا اشتباهی بوده، تقصیر آلت فعل [یعنی خود تقی زاده] نبوده؛ بلکه تقصیر فاعل [رضاشاه] بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست بر گردد.

کاتوزیان، همایون مصدق و نبرد قدرت در ایران ، صفحه ۱۴۲.

۹۶ - دکتر محمد مصدق ، کتاب خاطرات و تألمات ، صفحه ۱۳۶ و

- محمد جعفر فنواتی ، معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق ، صفحه ۴۰

۹۷ - کیانوری ، دکتر نورالدین ، خاطرات نورالدین کیانوری، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعات ، تهران - ۱۳۷۲.

۹۸ - مصدق ، دکتر محمد، خاطرات و تألمات دکتر مصدق، به کوشش ایرج افشار ، صفحه ۸۵ .

۹۹ - همان ، صفحات ۸۶ و ۸۷ .

۱۰۰ - برای کسب اطلاعات در باره جهانی شدن به کتاب: دام جهانی شدن ، تعرض به دمکراسی، نوشته ی هاینس پتر مارتین و هارالد شوی ، ترجمه ی فریبرز جعفرپور مراجعه نمایید. ترجمه آن نوشته در آرشیو سایت سازمان سوسیالیست های ایران موجود است.

www.ois-iran.com/djafapour.htm

۱۰۱ - بیات زاده ، دکتر منصور ، " حاکمیت ملی " و " حاکمیت مردم (حاکمیت ملت)" دو مقوله سیاسی هستند که معانی آنها کاملاً متفاوت است !
و اشاره ای کوتاه به معنای لغت فرانسوی - لاتین

Souveränität

در پاسخ به اتهامات و " حکم ... " صادره از سوی آقای دکتر علی راسخ افشار!!!

۳۰ شهریور ۱۳۸۳ برابر با ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۴

مقاله در سه بخش در آرشیو سایت سازمان سوسیالیست های ایران موجود است.

www.ois-iran.com/pdf186.pdf

www.ois-iran.com/pdf187.pdf

www.ois-iran.com/pdf188.pdf

«متأسفانه آقای دکتر علی راسخ افشار در مقاله خود به این مطلب توجه ننموده که " استقلال " دولت ها و کشورها، همیشه یکی از مسائل محوری امر کشورداری بوده است و در هیچ

زمانی و در هیچ کشوری " استقلال " مساوی و هم معنی با " آزادی " نبوده است! ولی مقوله " سوورنی تیت " (حاکمیت) " (۲) ، همانطور که " ژون بودآن " ، در کتاب " نظریه کشور داری " در سال ۱۵۷۶ ، نوشته است ، از زمان قرن ۱۳ میلادی ، مطرح شده است و آنها از سوی حاکمان شاهزاده نشین ها (امارات) ، که خواستار استقلال سرزمین های تحت نفوذ خود بودند و در مقابله با امپراتور و پاپ اعظم ، آن نظریه را مطرح کردند و در جهت تحقق آن کوشیدند. و تومس هوبس نویسنده کتاب " ل وی آتان " در سال ۱۶۵۱ ، نیز در تکمیل و دقیقتر کردن آن نظریه کوشیده است.

" سوورنی تیت " (حاکمیت) ، بمعنی استقلال یک دولت در امر تصمیم گیری در باره تمام امور کشوری و دولتی در محدوده سرزمین کشوری خود ، آنها بدون دخالت و یا محدودیتی از سوی نیروهای بیگانه، می باشد.

محدوده عملی " سوورنی تیت " (حاکمیت) ، به " امور داخلی " و " امور خارجی " تقسیم می شود.

" سوورنی تیت در امور خارجی " در حقیقت (حاکمیت ملی) ، نامیده می شود که پایه اصلی حقوق بین المللی ملت ها را تشکیل می دهد. در این رابطه می توان به منشور سازمان ملل متحد (۱۹۴۵) و بیانیه سازمان ملل متحد در باره " اصول حقوق ملت ها " (۱۹۷۰) اشاره کرد، که در آن اصولاً بدون رسمیت شمردن " حاکمیت ارضی " و " تمامیت ارضی " تمام کشورها و توجه به برابر بودن تمام کشورها، صرفنظر از نظام اجتماعی حاکم بر آن ها و قبول و محترم شمردن تمامی این حقوق از سوی دولتهای تمام کشورهای جهان ، " اصول حقوق بین المللی " نمی توانست شکل گیرد.

ژان ژاک روسو در کتاب قراردادهای اجتماعی در سال ۱۷۶۲ ، مسئله ی " فولکس سوور نی تیت " (حاکمیت مردم و یا حاکمیت ملت) را مطرح کرد که بعدها نیز افرادی همچون روبسپیر و فیشته (۱۷۹۳) و ... مطالبی در آنمورد ، بیان کردند و بنگارش در آوردند.

" فولکس سوورنی تیت " ، در واقع همان " سوورنی تیت در امور داخلی " می باشد که تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه ، پادشاه مستبد هر کاری که دلش می خواست و علاقمند بود ، مثلاً در رابطه با سرنوشت ملت و کشور ، فرمانی صادر می کرد، در حالیکه مردم کشور کوچکترین حقوقی در تعیین سرنوشت خود و ملت و کشور نداشتند ، که انقلاب کبیر آن وضع را به نفع ملت تغییر داد. ...»

— بیات زاده ، دکتر منصور ، حاکمیت ملی ، حاکمیت ملت ، مصاحبه با هفته نامه «ایران خبر» — شماره های ۲۹ تا ۳۷ ، ۱۰ شهریور تا ۱۵ آبان ۱۳۷۴ .

متن مصاحبه همچنین در روی سایت سازمان سوسیالیست های ایران قرار دارد.

www.ois-iran.com/xyz.htm

۱۰۲ — ترکمان ، محمد، نامه های دکتر مصدق، جلد اول، چاپ دوم: ۱۳۷۵ ، نشر هزاران ، صفحات ۱۶۵ و ۱۶۶ .

۱۰۳ — جزنی ، بیژن ، جبهه ملی و مصدق ، این نوشته در کتاب ها و مجموعه های متفاوتی چاپ شده است . من مطالب نقل قولها را از کتاب معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق — تألیف محمد جعفری قنواتی استفاده کرده ام . نوشته بیژن جزنی در صفحات

۴۵۸ تا ۴۶۸ آن کتاب درج شده است.

— جعفری قنواتی، محمد، معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق، چاپ اول ۱۳۸۰، نشر قطره

۱۰۴ — جعفری قنواتی، محمد، معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق، چاپ اول ۱۳۸۰، نشر قطره، صفحه ۴۶۷؛

۱۰۵ — همان مأخذ؛

۱۰۶ — همان مأخذ؛

۱۰۷ — مجموعه ای از نطق های تاریخی دکتر مصدق، نشریه شماره ۳ — سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا، ۱۴ اسفند ۱۳۴۶، صفحات ۸۸ تا ۹۰.

۱۰۸ — خاطرات نورالدین کیانوری، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۲. چاپ دوم. صفحه ۲۸۳

۱۰۹ — به نقل از نشریه « بسوی آینده »، شماره ی ۱۲۱، ۳ مهر ماه ۱۳۲۹، « صحنه سازی های اخیر مجلس ». و

— گذشته، چراغ راه آینده است، پژوهش گروهی: جامی، چاپ دوم: پائیز ۱۳۷۱، انتشارات نیلوفر، صفحه ۵۶۰.

۱۱۰ — به نقل از نشریه « بسوی آینده »، شماره ی ۱۳۷، ۲۱ مهرماه ۱۳۲۹، « سیمای «ملیون»، «ملی» چیست و کیست؟». و

— گذشته، چراغ راه آینده است، پژوهش گروهی: جامی، چاپ دوم: پائیز ۱۳۷۱، انتشارات نیلوفر، صفحه ۵۶۱.

۱۱۱ — به نقل از نشریه « بسوی آینده »، شماره ی ۱۷۴، ۸ آذر ماه ۱۳۲۹، « جبهه ملی یا هامل رسوای استعمار ».

گذشته، چراغ راه آینده است، پژوهش گروهی: جامی، چاپ دوم: پائیز ۱۳۷۱، انتشارات نیلوفر، صفحه ۵۶۱.

۱۱۲ — طبری، احسان، نشریه مردم برای روشنفکران، شماره ۱۲ آبانماه ۱۳۲۳. « ما به همان ترتیبی که برای انگلستان در ایران منافع قائلیم و بر علیه آن سخن نمی گوئیم باید معترف باشیم که شوروی در ایران منافع جدی دارد. باید به این حقیقت پی برد که مناطق شمال ایران در حکم حریم امنیت شوروی است و عقیده دسته ای که من در آن هستم این است که دولت به فوریت برای دادن امتیاز نفت شمال به روسها و نفت جنوب به کمپانیهای انگلیسی و آمریکائی وارد مذاکره شود.»

— در پیشگاه تاریخ، ف. مهرآئین. چاپ نخست: دی ماه ۱۳۷۲، چاپ خارج از کشور. صفحه ۱۱۴.

در رابطه با موضع سیاسی دکتر مصدق نسبت به دولت شوروی و دولت استعمارگر انگلیس در رابطه با امتیاز نفت، برای دقیقتر کردن سمت و سوی بحث و روشن شدن اهداف مبارزاتی مصدق، به نقل قولی از خاطرات ایرج اسکندری — یکی از رهبران حزب توده —، جلد دوم، صفحه ۱۱۲ مبادرت می‌کنم.

ایرج اسکندری در رابطه با گفتگویی که با دکتر مصدق در آن مورد داشته است، می‌نویسد:

«آنچه من از حرفهای مصدق استنباط کردم این بود که به نظر او برای دولت شوروی اصلاً تقاضای تحصیل امتیاز صحیح نیست. او می‌گفت که ما دولت شوروی را یک دولت استعماری تلقی نمی‌کنیم و این لفظ استعمار و امتیاز و غیره مربوط به انگلیسها و دولتهای استعماری است. ما دلمان نمی‌خواهد پس از آنکه دولت شوروی بعد از انقلاب اکتبر آمده و تمام امتیازات موجود را لغو و بلا اثر کرده دوبرتبه در صدد تحصیل امتیازی از ما باشد. لذا به این دلیل به من می‌گفت شما این استدلال را بکنید و به آنها [یعنی به شورویها] بگوئید اگر منظورتان نفت است و مسئله اقتصادی آن در نظر است ما می‌توانیم قرار فروش آنرا بدهیم، که یک استدلال درستی هم بود.»

— در پیشگاه تاریخ، ف. مهرآئین. چاپ نخست: دی ماه ۱۳۷۲، چاپ خارج از کشور. صفحه ۱۱۳.

۱۱۳ — جعفری قنواتی، محمد، معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق، چاپ اول ۱۳۸۰، نشر قطره، صفحه ۴۶۷؛

۱۱۴ — شعاعیان، مصطفی، کارنامه مصدق و حزب توده، انتشارات مزدک، بهمت دکتر خسرو شاکری (زند). چاپ اروپا.

۱۱۵ — نطق‌های دکتر مصدق — جلد اول، انتشارات مصدق، اسفندماه ۱۳۴۶، مقدمه ناشر، صفحه ۱۰.

— پیام دانشجو شماره اردیبهشت ۱۳۴۳.

۱۱۶ — مصدق، دکتر محمد، نطق در مجلس ۱۴

۱۱۷ — مصدق، محمد، کتاب کاپیتولاسیون [کاپیتولاسیون]. چون امکان دارد که به کتاب کاپیتولاسیون مصدق نتوان دست پیدا کرد، یاد آور می‌شود که آقای ایرج افشار متن آن کتاب را در مجموعه ای تحت عنوان " مصدق و مسائل حقوق و سیاست " تجدید چاپ کرده است. در این مجموعه نقل قول از صفحه ۶۲ می‌باشد.

۱۱۸ - همان مأخذ ؛

۱۱۹ - همان مأخذ، صفحه ۶۵ .

۱۲۰ - همان مأخذ ؛

۱۲۱ - دکتر محمد مصدق، به نقل از کتاب معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق ، محمد جعفری قنوتی، چاپ اول ، ۱۳۸۰ ، صفحه ۱۲۷ .

۱۲۲ - حجاریان ، دکتر سعید ، مصدق ، مسلم یا سکولار ، به نقل از سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران ، ستون برخورد عقاید و آراء .

www.tvpn.de/sa/sa218.pdf

<http://www.emrooz.ws:81> مصدق؛ مسلم یا سکولار - سعید حجاریان

« ۱ در بیست و پنجم خرداد ماه ۱۳۶۰ امام خمینی طی سخنانی گفتند: «این در زمان آن بود که اینها فخر می کردند به وجود او. آن هم مسلم نبود.» (روزنامه کیهان، ۲۶ خرداد ۶۰، ص ۳) سخنان امام، گرچه در آن به صراحت نامی نیامده اما، ناظر به دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران بود. می دانیم که در این روز جبهه ملی ایران درباره تصویب لایحه قصاص در قوه قضائیه جمهوری اسلامی اعلام راهپیمایی کرده بود و امام که از این اقدام آنان رضایت نداشت همان روز طی سخنانی گفتند «جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است» و از نهضت آزادی خواستند تا حساب خود را از جبهه ملی جدا کند. چرا امام چنین کاری کرد؟ بر اساس چه ادله یا بینه ای مصدق غیر مسلم خوانده شد؟ مصدق چهره ملی ایران است که نامش به نیکی به یادگار مانده است. مصدق در نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران قهرمان هم شد. او با وجود برخاستن از طبقه اشراف و خانواده قاجار، با وجود شاهزادگی و اشراف زادگی عملا شاه و طبقه اشراف را در ایران ندمال کرد. برای خانواده محمدرضا بلیت هواپیما گرفت و آنها را مجبور به تبعیدی ناخواسته کرد تا بدان جا که شاه مجبور شد برای حفظ خود و نهاد سلطنت کودتا کند. فرجام کار مصدق هم چندین ماه زندان و سپس چند سال تبعید بود تا سرانجام در تبعید درگذشت. چنین چهره ای پس از مرگش بلافاصله به قهرمان ملی ایران تبدیل شد.

مصدق نه فقط در ایران که در منطقه خاورمیانه هم موقعیت قهرمانی ضد استعماری را از آن خود کرد. حتی شاید بتوان دامنه نفوذ او را به همه جهان سوم تعمیم داد چنان که می توان گفت جنبش عدم تعهد (حتی هم اکنون که اثر وجودی اش را از دست داده) به نوعی به مصدق مدیون است. مجله تایم نیم قرن پیش در کاریکاتوری یک مرد مصری را باطربوش (فینه)ی پشاهای مصر ترسیم کرده بود که مقابل شیر بریتانیا قرار گرفته و دم شیر را در دستش می چرخاند و رو به مصدق می گفت: کدام طرف بچرخانم، این طرف یا آن طرف؟ این کاریکاتور در واقع تلاش می کند نفوذ مصدق در خاورمیانه را نشان دهد و بر این نکته تاکید کند که در واقع این مصدق است که به مردم خاورمیانه خط می دهد. البته تردیدی نیست که جمال عبدالناصر در ملی کردن کانال سوئز از محمد مصدق الهام گرفته بود. همچنان که سوکارنو در اندونزی از مصدق تاثیر پذیرفته بود. بدین ترتیب می توان گفت مصدق نه فقط

يك قهرمان ملي، که چهره بين المللي است. چرا امام چنين موضعي درباره مصدق (ولو به اشاره) اتخاذ کردند؟

... الف _ امام در سخنراني خود گفته اند: «اينها (جبهه ملي) يك سگي را نزديك مجلس، عينك بهش زدند اسمش را آيت الله گذاشتند. اين در زمان آن بود که اينها فخر مي کنند به وجود او آن هم مسلم نبود. من در آن روز در منزل يکي از علمای تهران بودم که اين خبر را شنيدم که سگي را عينك زدند و به اسم آيت الله توي خيابان ها مي گردانند. من به آن آقا عرض کردم که اين ديگر مخالفت با شخص نيست اين سيلی خواهد خورد و طولي نکشيد که سيلی را خورد و اگر مانده بود و سيلی را بر اسلام مي زد» (کيهان، همان)

سخن امام (همان گونه که ايشان هم بر آن تکیه دارند) به نقل از مخبرين است. يعني فتوای امام براساس اين عرف شکل گرفته است. اگر آن عرف را (و نه فتوای امام) موضوع بررسی خود قرار دهيم مي توانيم بگويم او لا معلوم نيست اين کار مصدق باشد. ثانيا معلوم نيست کار جبهه ملي باشد و ثالثا احتمال بسيار مي رود که کار دربار باشد تا روابط دو رهبر نهضت ملي (مصدق و کاشاني) به هم بخورد. مي دانيم که رکن دوم ارتش و شبکه اي از افراد تحت مديریت برادران رشيديان و نيز تحت حمايت انگليسي ها در مقطع نهضت ملي براي ايجاد جنگ رواني به وجود آمده بود. از سوي ديگر و به عنوان فرض چهارم اين احتمال وجود دارد که به غير از برادران رشيديان (که از وابستگان دربار بودند) چنين اقداماتي کار حزب توده باشد. مرحوم آيت الله طالقاني از جايي خبر داده است که شب تا صبح عده اي از قول مصدق و جبهه ملي عليه کاشاني جعل اعلاميه مي کردند و اين عده از وابستگان حزب توده بوده اند.

ب _ احتمال دوم اين که امام به اين نکته توجه کردند که دکتر محمد مصدق در پايان نامه دکترای حقوق خویش در بحث وصیت در اسلام سهم الارث زن و مرد را يکي دانسته است. گرچه ممکن است چنين اتفاقي (همانند برابري اعلام کردن ديه مسلم و زمي) در نهادي از جنس مجمع تشخيص مصلحت نظام جمهوري اسلامي رخ دهد، بديهي است که کار منسوب به مصدق در زمان خود بدعت آلود جلوه مي کرد. به همين دليل من در سفری به سوئيس (سال ۱۳۶۵) که به شهر نوشاتل رفته بودم تا در اجلاس سالانه آکادمي توسعه سوئيس شرکت کنم ترجيح دادم سري هم به دانشکده محل تحصيل مصدق بزنم. مصدق در دانشکده حقوق اين شهر درس خوانده بود و پايان نامه اش نيز در کتابخانه آن دانشکده موجود است. پايان نامه را پيدا کردم. اما چون به زبان فارسي يا انگليسي نبود نتوانستم بخوانم. با وجود اين در سال ۱۳۷۷ اين پايان نامه ترجمه و منتشر شده است (وصیت در حقوق اسلامي شيعه، ترجمه علي محمد طباطبائي، انتشارات زرياب) اما هيچ نشاني از اينکه مصدق سهم الارث را يکسان گرفته در آن وجود ندارد. بلکه مصدق رسماً از فقه اسلامي و احکام آن در اين کتاب دفاع کرده است.

ج _ احتمال سوم آن است که بگويم مصدق به فرائض ديني مقيد نبوده است. چنان که عکس مصدق را در حال بوسيدن دست ثريا منتشر کردند تا بگويند او دست زن اجنبیه را بوسيده است. چنين اعمالی حتي اگر واقعي باشد (که در مورد مصدق با توجه به مشي اصلاح طلبانه وي و سياست گام به گام او درباره دربار بعيد نيست) سبب مسلم نبودن مصدق نمي شود. در واقع عدم تقيد به فرائض ديني سبب رمي به ارتداد نمي شود. مصدق مي تواند مسلم باشد اما معصيت هم از او سرزند. معصيت البته امري است که با کيفر خداوند در جهان آخرت مواجه مي شود اما مسلماني را از کسي سلب نمي کند. مگر آنکه منکر خدا و رسول شود مصدق در برخورد با دربار به ظاهر طبق پروتکل عمل مي کرد اما در باطن کار خودش را مي کرد و

آدمی سرسخت و يك دنده و حتي به قول عده اي لجوج بود به گونه اي كه برخي اصرار او بر سر عدم عقد قرارداد نفت با انگلیس را سبب سرنگوني اش مي دانند.

گذشته از این سه احتمال، اما نشانه هایی وجود دارد که موارد معصیت او را کاملاً پوشش می دهد و آن اعمال صالحه ای است که او انجام داده و گویای مسلمانان اوست: مصدق خیرات و مبرات انجام می داده و موقوفاتی از او باقی مانده است. مانند بیمارستان نجمیه (که به نام مادر دکتر مصدق است). مصدق همچنین اهل خمس و زکات بوده و آداب شرعی را رعایت می کرده است. ۱. می توان گفت مصدق با کاشانی اختلافات سیاسی داشت که در يك سر آن يك روحانی و در سر دیگرش يك مکلا قرار داشت اما نمی توان مصدق را مسلم ندانست چرا که مصدق صریحاً اقرار به شهادتین داشته و در دادگاه گفته است: «من مسلمانم، خانواده ام مسلمان، پدر و مادرم مسلمان، من ایرانی، مسلمانم علیه هر چه که ایرانیست و اسلامیت ما را تهدید می کند تا زنده هستم مبارزه می نمایم... حضرت سیدالشهدا فرموده چون در هر حال مرد باید بمیرد همان به که مردانه با شمشیر کشته شود...»

۴ اما مصدق چگونه مسلمی بود؟ من برای پاسخ دادن به این سؤال، پرسش دیگری را مطرح می کنم و آن این است که آیا می توان هم لائیک ۲ بود و هم مسلم؟ آیا می توان هم سکولار بود و هم مسلم؟ «سکولار مسلم» چگونه ترکیبی است و چه معنایی دارد؟ به نظر من «سکولار مسلم» کسی است که عرصه سیاست را از سپهر دین جدا می کند. دین را متعلق به حوزه خصوصی می داند و سیاست را از آن سپهر همگانی می شمارد. سیاست در چنین نگاهی به عرف عام می پردازد و دین به عرف خاص در سیاست خرد جمعی تصمیم می گیرد و در دین خرد شخصی. دین، شرع است و شرع عرف خاص اما سیاست عرف عام است. مصدق این چنین اعتقادی داشت و در نتیجه «سکولار مسلم» بود یعنی هم مسلم بود هم سکولار. همچنان که مرحوم بازرگان هم در اواخر عمر (هنگامی که خطابه خدا و آخرت هدف بعثت انبیا را ایراد کرد) «سکولار مسلم» بود. یعنی در حوزه خصوصی مسلم بود و در حوزه عمومی سکولار. چنین فردی خمس و زکات می پردازد، سینه زنی و زیارت می کند، نماز می خواند اما سکولار هم هست. همچون مردم آمریکا که مؤمن ترین مردم غرب هستند اما سکولار هم هستند. مصدق مصداق مسلم سکولار بود. اهل میخواری نبود نماز می خواند و روزه می گرفت و حج می رفت اما دین را در سیاست دخالت نمی داد. نمی گفت در مدارس حتماً باید اعمال دینی ادا شود، افرادی که اعتقاد دینی ندارند حق شهروندی (مانند انتخاب شدن) ندارند. دین از نگاه يك «مسلم سکولار» متعلق به عرصه خصوصی است مانند غذا، مانند ذائقه.

مسلم سکولار در جهان واقع نمونه های قابل توجهی دارد. سیاستمداران ترك مانند رجب طیب اردوغان و نجم الدین اربکان مسلم سکولار هستند که در سیاست و عمل سیاسی کمالیست هستند اما در مذهب و عمل مذهبی مؤمن. مسلم سکولار با روشنفکر دینی هم تفاوت می کند چرا که روشنفکر دینی می کوشد جامعه و سیاست را دینی کند اما مسلم سکولار چنین تلاشی را در دستور کار ندارد. بازرگان اول روشنفکر دینی بود اما سرانجام مسلم سکولار شد در حالی که مصدق از اول مسلم سکولار بود. مسلم سکولار در واقع تلاش می کند «برای این که سکولار نشویم، سکولار شود.» در این جمله سکولار اول و سکولار دوم تفاوت دارند. سکولاریسم در معنا و واژه اول خود همان گیتیانه شدن است اما سکولاریسم در معنا و واژه دوم «افتراق ساختاری بین نهاد دین و نهاد دولت» را مورد توجه قرار می دهد. بنابراین بهتر است این جمله را این گونه بنویسیم که: «برای این که قدسیت زدایی از دین صورت نگیرد باید میان نهاد دین و نهاد دولت افتراقی ساختاری صورت گیرد.» مسلم سکولار اعتقاد دارد ادغام

این دو نهاد همان ابزار شدن دین در دست قدرت مداران است. در نتیجه دین از بین می رود و باید برای حفظ دین آن را از دولت جدا کرد.

این همان حرفی است که مرحوم آخوند خراسانی بر آن تأکید می کرد. ایشان چون در پی نجات دین بود از این مسئله دفاع می کرد...»

۱۲۳ - قائم مقام ، دکتر محسن ، نگاهی به نوشته آقای حجاریان - مصدق نا مسلمان یا مصدق تحصیل کرده ، به نقل از سایت سازمان سوسیالیست های ایران و سایت جبهه ملی ایران - برونمرز - شاحه آمریکا.

www.tvpn.de/sa/sa-249.pdf

« ... آقای حجاریان نقل قولی از "امام" آورده اند که "اینها (جبهه ملی) یک سگی را در نزدیکی مجلس ، عینک پهن زدند اسمش را آیت الله گذاشتند. و میافزایند که " این در زمان آن بود که اینها فخر می کنند به وجود او آنها مسلم نبود...»

اولاً داستان سگ سیاه با عینک سیاه را من و بسیای دیگر از دوستان هم سن و سال من خوب بخاطر داریم ولی این بلافاصله بعد از پیروزی قیام ملی سی ام تیر ماه ۳۱ به پشتیبانی از حکومت ملی دکتر مصدق بود و مردم سگی را با عینک سیاه (چون قوام السلطنه که مردم علیه دولت او قیام کرده بودند همیشه عینک سیاهی بر چشم داشت) روی گاری نشانده بودن و در خیابانهای حوالی مجلس میچرخاندند و دست میزدند و شادی میکردند و میخواندند: قوام فراری شده ، سوار گاری شده ، سگ شکاری شده. این اولین بار نیست که آقای خمینی وقایع تاریخی را با لباسی که خود به آن پوشانده بود حکایت میکند. دوستان کنفدراسیونی ما که در زمان اقامت آقای خمینی در نیوشاتل بدیدار او رفته بودند از صحبت های او نقل میکردند که از کنفرانس تهران و حضور استالین در تهران یادی کرده بود و اینکه استالین گوی را برای خود با هوایما از روسیه به تهران آورده بود تا از شیرش استفاده کند. عوض کردن جای " گاندی و شیر بز" با " استالین و شیر گاو" !

در دوران نهضت ملی در جبهه ملی ایران بیش از هر سازمانی مراجع بزرگ مذهبی حضور داشتند و حتی بعد از خروج آقای کاشانی از نهضت ملی وضع چنین بود و لذا با جامعه آن زمان که بر عکس این زمان دین و مذهب مورد احترام بود چنین کاری بی دلیل بود. و من از خاطره دوستان قدیمی ملی و ملی مذهب کمک گرفتم و هیچ کس این شکل واقعه ای که آقای خمینی کشیده بود را در خاطر نداشت.

اصولاً مردم کوچه و خیابان از این نوع برنامه های نمایشی بعنوان نشان دادن نهایت تنفرشان بشخص و یا امری استفاده میکردند. نمایشات عمر کشون و روضه عمر ، که دومی در مجالس خانمهای مسلمان انجام میشد و در آن مجلس ، که بدون حضور مردها برگزار میگردید ، خانمها خود را آرایش بیش از معمول ، که علامت شادی ایشان بود میکردند ، لباس سرخ بعنوان شادی در عزای عمر می پوشیدند ، و سپس خانمی روضه خوانی میکرد و سخنان شوخی آمیز و همراه توهین بسیار علیه عمر میگفت و باز بعنوان تقریح آمیخته به توهین از مهمانان با ذرت بو داده فراوان در مجلس پذیرائی میکردند. و یا آتش زدن آدمک پارچه ای بعنوان عمر در خیابان و شادی کردن در کنار آن یاد آور نوع تقریحات مردم در نشان دادن تنفر ایشان است و "سگ با عینک سیاه" در نقش قوام هم از همین نمایشات بود تا توهین جبهه ملی و یا دکتر مصدق به علمای مذهبی ، با حضور آنها آیت الله در داخل جبهه ملی ایران!

... در مسلمان بودن دکتر مصدق تردیدی نیست. مصدق در وصیت نامه خصوصی خود پس از آنکه تقاضا می نماید که او را در مزار شهدای سی ام تیر بخاک بسپارند و بعضی مطالب دیگر

در مورد دارائیش می‌نویسد " و هرچه باقی ماند برای نماز و روزه و حج در نهایت بکار برند". خانم ضیاء السلطنه، همسر دکتر مصدق دختر میرزا ابوالقاسم امام جمعه، امام جمعه تهران [میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران برادر ضیاء السلطنه بود و نه پدر او. میرزا ابوالقاسم و ضیاء السلطنه هر دو از فرزندان حاج سید زین العابدین خاتون آبادی - ظهیر الاسلام، امام جمعه تهران بودند - به شجره نامه خانم ضیاء السلطنه در صفحه ۴۸ همین کتاب مراجعه کنید. - منصور بیات زاده]، و مادرش خواهر فرمانفرما و نوه عباس میرزا نایب السلطنه بود. ایشان همراه همسر قوام السلطنه و بسیاری از زنان طبقات بالای جامعه آن زمان، در مجالس مذهبی خانمها که در تهران برقرار بود و " مجلس درس" خوانده میشد، و در کنار آن بسیاری از طبقات عادی جامعه، نظیر مادر من، نیز در آن شرکت داشتند، حضور و فعالیت داشت. این مجالس بر پایه تعلیمات مذهبی که از سوی زنان معلم، در آن زمان خانم مستعان، از زنان مدیر و با کفایت زمان خود، انجام میگرفت استوار بود. و حضور زنان از طبقات بالا در آن همراه امکانات بسیار مالی ایشان، انجام کارهای وسیع خیریه گروه را ممکن میساخت. در جامعه ایران کارهای خیریه، بدلیل عدم اعتماد به حکومت مرکزی معمولاً شکل دینی داشت. و در این زمینه خانم ضیاء السلطنه بسیار فعال و بسیار خانم نیکوکاری بود. آقای دکتر مصدق هم خود و هم خانواده‌اش از جمله مادرش خانم نجم السلطنه صاحب موقوفات بیمارستان نجمیه، همگی بحکم دوران خود، وابستگی و علائق محکم مذهبی داشتند. و در مورد دکتر مصدق چون دلیل دیگری علیه او نداشتند داستان کهنه و بی‌اساس بی‌دینی او را همواره نو نگاه میداشتند و تز او را که بزبان فرانسه بود و کسی هم آنرا نخوانده بود بعنوان مدرک معرفی میکردند. و برای يك رهبر سیاسی آنها در مملکتی با مردمانی در آن دوران با اعتقادات سخت مذهبی، اتهام بی‌دینی بسیار خطرناک بود. آنها دین اسلام که ارتداد جرم سنگینی دارد. و جرم واهی ارتداد او برای نهضت ملی ایران که او در رهبری‌اش قرار داشت نیز بسیار گران تمام میشد. بدون جهت نبود که همیشه او را مورد این اتهام قرار می‌دادند. بطور مثال، بر این رویه این اتهام در هنگام محاکمه‌اش بعد از ۲۸ مرداد بیش از هر وقت دیگری در جرائد بچشم میخورد. و دادستان ارتش سپهبد آزموده، کسی که مصدق جز " آن مرد" او را خطاب نکرد، مکرر بی‌دینی مصدق را در دادگاه عنوان میکرد. و مصدق نیز آگاهانه و بمورد، عکس العمل‌های شدیدی باو نشان داد و در دادگاه اعلام کرد که برنامه‌ای ساخته‌اند که او را بجرم بی‌دینی بکشند.

مصدق و کاشانی

باز در مطالع مصدق و مذهب مطالعه روابط او با کاشانی مورد پیدا می‌نماید. مصدق جامعه ایران را نیکو شناخته بود. جوان میهن دوستی که بسیار جلوتر از همگان خود در اروپای پایه گذار دموکراسی، مدتها زندگی و تحصیل نموده و آزادی و دموکراسی را عمیقاً درک کرده بود. و زندگی بعدی او بخصوص دوران زمامداریش، بهترین شاهد بر این گفتار می‌تواند باشد. او برای استقرار دموکراسی در ایران کمر همت بسته بود.

انتخاب آیت‌الله کاشانی برای همگامی در رهبری نهضت ملی يك انتخاب درست در زمان خود بود. کاشانی علم مخالفت با انگلیس را بر دوش داشت و تازه از زندان انگلیس رها شده بود. و در عین حال يك رهبر مذهبی بود. و در عمل نشان داده شد که حضور او در آغاز کار، با نفوذ فراوانش در میان بازار و کسبه و جوانان مسلمان، بسیار برای نضج نهضت ملی ایران ارزنده بود.

کاشانی هم در ابتدا با وجود اعتقادات دینی و پشتیبانی از گروه‌های افراطی مذهبی نظیر فدائیان اسلام و یا سازمانهایی نظیر " مجمع مسلمانان مجاهد" بر رهبری شمس قنات آبادی و نقش رهبری و الهامبخش برای ایشان، سیاستش در نهضت ملی همواره در اعتدال بود. زنده یاد دکتر حسین فاطمی در مقام وزیر خارجه حکومت ملی با انتشار بخشنامه‌ای رای دولت به

تعطیل " لانه‌های جاسوسی"، اشاره به کنسولگریهای دولت انگلیس و سپس بستن سفارت انگلیس را ابلاغ داشت. و البته همین شهامت بقیمت اعدام او بعد از ۲۸ مرداد تمام کردید. در این زمان فدائیان اسلام، که ابتدا نظیر سایر احزاب مخالف، مانند سومکا، برای کسب وجهه ملی، فعالیت سیاسی خود را بطرفداری از حکومت مصدق آغاز می‌نمودند، به بهانه آنکه مصدق به درخواست آنها دائر به بستن " رسومات" (اداره مربوط به حقوق و عوارض مشروبات الکلی)، بستن مشروب فروشی‌های شهر، حجاب اجباری برای زنان، اخراج زنان از کارهای دولتی و برقراری قوانین شرعی توجهی نکرده است، سر مخالفت با دولت مصدق را باز کردند و از جمله بر روی خانمهای باصطلاح آن دوران " بی‌حجاب" در داخل بازار اسید پاشیدند. عکس رهبر این گروه، نواب صفوی، در دوران پس از انقلاب همواره بالای سر آقای خمینی در هنگام صحبت‌هایش در تلویزیون نصب بود. آقای کاشانی شدیداً و صریحاً با این رفتار مخالفت نمود و اظهار داشت که زمان برای این کار خیلی زود است و باید پیگیر مبارزه با انگلیس بود. و لذا در مقابل فدائیان اسلام بشدت به پشتیبانی از دکتر مصدق پرداخت و افراطی‌های مذهبی را تنها گذارد. هرچند او جلوتر فتوای قتل رزم آرا را بآنها داده بود و با خلیل طهماسبی، که به قتل رزم آرا اعتراف کرده بود، در حال بوسیدن و نوازش سرش، عکس گرفت، کاری که دکتر مصدق مشخصاً امتناع کرد و خلیل طهماسبی را حتی برای دیدار نپذیرفت. اقدامی که من در آنزمان، در نوجوانی، سر در نمی‌آوردم که چطور مصدق خلیل طهماسبی را بحضور نپذیرفت؟ در حالیکه مردم همراه احساسات شدید از قتل رزم آرا شادی میکردند و اقدام مجلس به تصویب " مهدور الدم" بودن رزم آرا، (چیزی شبیه مفسد فی الارض) که زیر نفوذ سیاسی کاشانی صورت گرفته بود، را تأیید میکردند.

بعدها در سازمانهای سیاسی آموختم که مصدق می‌خواهد حکومت قانون را مستقر کند که ربطی به ترور فردی ندارد. - کاشانی با وجود این سوابق سیاسی مذهبی با قدرت جلوی اسیدپاشی همزمان با بستن کنسولگریهای انگلیس صورت می‌پذیرفت را گرفت و - فدائیان اسلام، که احساسات مردم را در جهت صحیح مبارزه با استعمار انگلیس کشاند. با این شرح می‌بینیم که انتخاب کاشانی برای همکاری از سوی مصدق رنگ مذهبی نداشت. چه هنگامی که کاشانی از مبارزه همگام با مصدق جدا شد مردم و اکثریت مذهبی‌های نهضت ملی او را رها کردند و در صحنه سیاسی تنه‌ایش گذاردند. و انتساب ضداسلامی بودن مصدق، در مبارزه با کاشانی و طرفدارانش مؤثر واقع نگردید....»

محسن قائم مقام - نیویورک

۲۳ ماه مه ۲۰۰۴

www.jebhemelli.net - آدرس سایت جبهه ملی ایران - پرونمرز

۱۲۴ - آیت الله سید محمود طالقانی، به نقل از کتاب معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق، محمد جعفری قنواتی، چاپ اول، ۱۳۸۰، صفحات ۶۳۱ تا ۶۳۴، نشر قطره.

۱۲۵ - شاه حسینی، حسین، گفتگو در باره شانزدهم آذر، قلب تپنده جنبش دانشجویی، با «چشم انداز»، نقل از سایت میثمی.

<http://www.meisami.com/ch17/6-11.htm>

شاه حسینی، که یکی از فعالان و کوشندگان نهضت ملی ایران و رهروان صادق دکتر مصدق می باشد، بعنوان یکی از شاهدان تاریخ معاصر در گفتگو با «چشم انداز» به نقش آیت الله زنجانی در تشکیل نهضت مقاومت ملی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

اشاره می کند و می گوید:

«همان طور که مستحضرید، من عضو کمیته نهضت مقاومت ملی، در خدمت حضرت آیت الله زنجانی بودم و این موجب شده بود که در مسیر جریانات قرار بگیرم. کمیته نهضت مقاومت ملی اولین دسته‌ای بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شد و ادامه‌دهنده راه، انگیزه‌ها و زنده‌نگه‌داشتن تفکر دکتر مصدق بود. این‌که در راستای کسب آزادی‌هایی که دکتر مصدق به آن معتقد بود، ضرورت داشت برای مردم این مملکت و برای نجات میهن از دست استعمار و استبداد تلاش کند...».

شاه حسینی در آن گفتگو همچنین از همسویی و حمایت عده‌ای از روحانیون آن زمان تهران از سیاست‌های اتخاذ شده از سوی «نهضت مقاومت ملی ایران» در اعتراض به سیاست دولت کودتای زاهدی در گشایش مجدد سفارت انگلیس اشاره نموده و اظهار داشته است:

«... قرار بود سفارت انگلیس قبل از شانزدهم آذر بازگشایی شود. ولی بعداً متوقف شد و بعد از شانزدهم آذر، دستور باز شدن آن را دادند و "دیویس رایت" کاردار سفارت قرار بود به ایران برگردد. نهضت مقاومت ملی درباره بازگشایی سفارت انگلیس اعلامیه شدیداللحی داد. بازار، در پی زندانی و تبعید شدن اکثریت شخصیت‌های آن، دوباره توسط عده‌ای از دانشجویان و بازاریان تعطیل شد و این‌گونه اعتراض خود را به مردم ایران و جهان رساندند. در آن روز آقا سید مهدی حاج قوام که از وعظ معروف و از اندیشمندان عارف و عضو جامعه علمی تهران بود، در محل "چهارسوق بزرگ بازار تهران" روی چهارپایه منبر رفت که عده‌ای از روحانیون نظیر آقا سید صادق رضوی پسر آقا میرزا سیدعلی رضوی قمی، شیخ باقر نهاوندی و صدر بلاغی نیز در آنجا حضور داشتند. البته رأس این مطلب و شاه بیت آن، ورود نیکسون به ایران بود. او به استناد یکی از آیات قرآن گفت: "اختیارتان را به دست اجنبی و سایر ادیان ندهید. آنها به هیچ‌وجه نمی‌توانند با شما ارتباط دوستانه داشته باشند. آنها منافع شما را به خطر می‌اندازند." بعد از سخنرانی، همان روز بازار تعطیل شد و خود من از کسانی بودم که پای همان چهارپایه ایستاده بودم و پلیس هم از طرف چهارسوق کوچک و هم از طرف بازار آهنگرها حمله کردند و آقا سید مهدی حاج قوام و پسر آقا سید صادق رضوی را دستگیر کردند. آن دو را به زندان مهرآباد بردند، زیرا در زندان‌های دیگر جا نبود. در آن روز تمام بازارهای مرتبط با چهارسوق بزرگ نظیر بازار آهنگرها و بازار نجارها، به تعطیلی کشیده شد و اعتراضی هم به تجدید رابطه با انگلستان انجام گرفت...».

۱۲۶ - حجازی، دکتر مسعود، رویدادها و داوری ۱۳۳۹ - ۱۳۲۹، خاطرات مسعود حجازی. چاپ اول، تابستان ۱۳۷۵، انتشارات نیلوفر، فصل هشتم: فعالیت در نهضت مقاومت ملی.

دکتر مسعود حجازی در این فصل از کتاب خاطرات خود به فعالیت‌های نهضت مقاومت ملی به رهبری آیت الله زنجانی اشاره کرده است و در صفحه ۲۰۴ آن کتاب در باره چگونگی انتشار نشریه «راه مصدق»، ارگان نهضت مقاومت ملی مطالبی به نگارش درآورده است. او در صفحه ۲۰۸ آن کتاب نوشته است:

« علاوه بر نشریه « راه مصدق » کوششهایی نیز از طرف بعضی مسئولان نهضت مقاومت ملی برای انتشار نشریات دیگر به عمل آمد که از آن جمله می توان به نشریات « مکتب مصدق » و « نهضت مصدق » اشاره کرد...

...خط مشی نهضت مقاومت ملی ادامه خط مشی و راه نهضت ملی ایران بود که به وسیله دکتر مصدق اعلام و رهبری شده بود.

اینکه نشریات نهضت مقاومت ملی به نامهای « مکتب مصدق » و یا « نهضت مصدق » و « راه مصدق » انتشار می یافت این عناوین همه واقعی بودند و مصداق خارجی طرز تفکر و هدفهایی بشمار می رفتند که عملاً و رسماً به عنوان خط مشی و هدفهای نهضت مقاومت ملی اعلام شده و در باره آن تبلیغ می شد...».

۱۲۷ - دفاعیات خسرو گل سرخی در دادگاه نظامی شاه، بهمن ماه ۱۳۵۲

۱۲۸ - وثیق، شیدان: اعاده حیثیت از لائیسیته، لائیسیته چیست؟ نقدی بر نظریه پردازی های ایرانی در باره « لائیسیته » و « سکولاریسم »، نشر اختران. ۱۳۸۴.

۱۲۹ - به نقل از مصوبه سیزدهمین کنگره کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی. نگارنده (منصور بیات زاده) در آن کنگره، بعنوان دبیر انتشارات و تبلیغات کنفدراسیون جهانی انتخاب شدم.

۱۳۰ - بیات زاده، دکتر منصور در نوشته ای تحت عنوان :

« در نقد مردم سالاری دینی و نظرات آقایان سید محمد خاتمی و دکتر ابراهیم یزدی » در شهریور ۱۳۸۲، در باره گفتار آقای سید محمد خاتمی مبنی بر: « " سکولاریسم در غرب به معنی غیر دینی بودن حکومت هاست، اما تلقی شرق از سکولاریسم دین ستیزی است. "، نوشت:

« چرا وبچه دلیلی آقای سید محمد خاتمی بر این نظرند که یک واژه سیاسی جهان شمول همچون " سکولاریسم " باید مابین طرفداران دو " دین " که هر دوی این ادیان مبلغ " توحید " و " یکتا پرستی " هستند، دارای دو معنای کاملاً متضاد باشد؟
چرا و بچه دلیل اروپائیان مسیحی طرفدار " سکولاریسم "، " دین ستیز " نیستند، ولی ایرانیان مسلمان طرفدار " سکولاریسم " باید " دین ستیز " شناخته شوند؟
آیا این " مسیحیت " هست که سبب شده است و کمک کرده است تا مردم " غرب " بطور آزاد و بدون دخالت و " قیمومیت " مقامات مذهبی بر سرنوشت خود حاکم باشند، ولی در " شرق "، بنا بر برداشت و تفسیر و عملکرد " روحانیت شیعه "، بخصوص " روحانیت دولتی ایران "، " اسلام " (دین بیش از یک ملیارد انسان)، مخالف " آزادی " و طرفدار " قیمومیت " و " استبداد " هست و علاوه بر این " روحانیت شیعه " مخالف " جدائی دین از حکومت و دولت " می باشد، این خصوصیات کمک کرده اند تا " تلقی شرق از سکولاریسم، دین ستیزی « باشد؟

www.ois-iran.com/pdf146.pdf

www.ois-iran.com/pdf147.pdf

www.ois-iran.com/pdf148.pdf

همچنین در نوشته ی «تأملی بر نظرات آقای دکتر ابراهیم یزدی در مورد مهمترین وظیفه «یک نوگرا» و «دمکراسی دینی» در همان سایت سازمان سوسیالیست های ایران – سوسیالیست های مصدقی –، بقلم دکتر منصور بیات زاده
www.ois-iran.com/pdf163.pdf

– بیات زاده، دکتر منصور، حذف مذهب از کجا؟ از نهاد دولت و یا جامعه؟!
سایت سازمان سوسیالیست های ایران – سوسیالیست های مصدقی –
www.ois-iran.com/pdf152.pdf

۱۳۱ – ژان – فابی یان اشپیتس ، استاد فلسفه سیاسی در دانشگاه سوربن ، پاریس ، نقدی بر رساله مدارای دینی ، جان لاک ، ترجمه کاظم رنجبر . به نقل از سایت عصرنو،
<http://www.asre-nou.net/1384/mehr/27/m-jaygahe-din-fasle3-1.html>

۱۳۲ – مصدق در پاریس : دوران تحصیل . یک مصاحبه – ۱۹۰۹ و یک مقاله ۱۹۵۳
از مادام رنه و بیه یار:

<http://www.azadi-iran.org/Azadi27/MosadinParis.pdf>

۱۳۳ – جعفری قنوتی ، محمد، معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق ، صفحه ۲۱۴ .

۱۳۴ – صفحات ۱۳۱ و ۱۳۲ خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق و

– صفحات ۲۸۲ تا ۳۴۱ جلد اول کتاب سیاست موازنه منفی بقلم کی استوان

۱۳۵ - شبان ، مهندس اسماعیل
رویای سلطنت و غوغای سلطنت طلبان . یادداشت هائی پیرامون «میثاق» آقای رضا پهلوی
و نوشته های آقایان باقر پرهام، محسن کردی ، محمد رضا امین و دکتر علی رضا نوری زاده.

بخش یک ، ۸ اسفند ۱۳۸۱ ، سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران.
www.ois-iran.com/pdf122.pdf

بخش دو ، ۱۵ اسفند ۱۳۸۱ ، سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران.
www.ois-iran.com/pdf123.pdf

بخش سه ، ۲۲ اسفند ۱۳۸۱ ، سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران.
www.ois-iran.com/pdf124.pdf

– رحیم پور ، مهندس رضا ، در رد ادعای نویسنده کیهان لندن در باره عامل کودتای ۲۸ مرداد ، ۱۰ مهر ۱۳۸۳ ، سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران.
www.ois-iran.com/pdf189.pdf

– رحیم پور ، مهندس رضا ، ما از تهدید و توطئه هراسی نداریم و با صدای بلند می گوئیم
ما مصدقی هستیم ، زنده باد «راه مصدق» .
با افراد و نیروهای کاذب مصدقی هیچگونه همسوئی و همگرایی نداریم.

۳۰ آذر ۱۳۸۳، سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران.
www.ois-iran.com/198.pdf

— منتظر حقیقی، حسین، پرویز ثابتی و داریوش همایون از عاملین برجسته فجایع دوران شاه، چرا آقای دکتر علی نوری زاده و آقای مسعود بهنود توجیه گران آنانند؟
۳۰ فروردین ۱۳۸۳، سایت فراکسیون متحد (مصدق . اورگ)
www.mossadegh.org/magh03.pdf

— بیات زاده، دکتر منصور، پژوهش روشنفکران از محمد رضاشاه پهلوی؟
۱ بهمن ۱۳۸۱، سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران.
www.ois-iran.com/pdf120.pdf

— بیات زاده، دکتر منصور، تأملی بر گفتار آقای دکتر سید محمود کاشانی - فرزند آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی - در رابطه با سیاست و عملکرد دکتر مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. و اشاره ای کوتاه به شیوه و متد تبلیغاتی سردمداران جمهوری اسلامی.
۱۰ شهریور ۱۳۸۳، سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران.
www.ois-iran.com/pdf185.pdf

— بیات زاده، دکتر منصور، به انگیزه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. با تحریف تاریخ و وارونه جلوه دادن تاریخ معاصر ایران نتوان نره ای از ارزش های ملیگرایی، آزادیخواهی و دمکرات منشس دکتر مصدق، رهبر فقید نهضت ملی ایران کاست.
مرداد ۱۳۸۳، سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران.
www.ois-iran.com/pdf184.pdf

۱۳۶ - امیر حسینی، بهمن، در مقاله ای تحت عنوان:
«آنکس که می داند و می داند که می داند» در مجله تلاش (* - ۱۳۶ الف)، شماره ۱۸، چاپ هامبورگ آلمان، نوشته است:

«... هر چند سومکا (* - ۱۳۶ - ب) در جریان ۲۸ مرداد و فعالیت ها و تدارکات آن قرار نداشت، اما افراد آن در آن تظاهرات تاریخ ساز در تهران خیلی فعال بودند. در آن روز دکتر داود منشی زاده که تازه دو روز بود از زندان آزاد شده بود و داریوش همایون و یکی دو نفر دیگر از رهبران سومکا سوار بر جیب در شهر می گشتند و منشی زاده بار ها برای مردم سخنرانی کرد.»

البته بهمن امیرحسینی فراموش کرده است درمقاله خود همچنین ذکر کند که در «تظاهرات» ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ افرادی همچون شعبان جعفری و ملکه اعتضادی نیز شرکت داشته اند.

در همان مقاله، بهمن امیر حسینی به نقل از داریوش همایون نوشته است که داریوش همایون مدتی در زندان بسر برده است که «خود وی این دستگیری را به فعالیت شدیدی که در ۹ اسفند برای جلوگیری از خروج شاه انجام داده بود، ربط می دهد.»

جهت اطلاع در باره ۹ اسفند ۱۳۳۱ یاد آور می شود که برخی از امرای بازنشسته ارتش از جمله سپهبد محمد شاه بختی، امیر احمدی، عزیز امیر رحیمی و صلاح دید برخی از

روحانیونی همچون آیت الله بهبهانی و شیخ بهاء الدین نوری و افرادی همچون خسروانی ، هادی سپهر ، ملکه اعتضادی از دروازه قزوین و داریوش همایون در روز نهم اسفند ۱۳۳۱ در خیابان کاخ تظاهراتی برپا کرده بودند. همزمان عده ای از اراندل و اوباش مأموریت داشتند تا در آن روز دکتر مصدق را در خیابان کاخ به قتل برسانند. پس از این که هدف آنها به سنگ خورد و موفق نشدند تا دکتر مصدق را در هنگام خروج از دربار شاه بکشند - چون دکتر مصدق به توطئه ای که در پیش بود پی می برد و مسیر راه خروج خود را از دربار تغییر می دهد - .بعداً به دربار اطلاع داده می شود که « مرغ از قفس پرید ». برای کسب اطلاعات بیشتر در باره « غائله روز نه اسفند ۳۱ » به صفحات ۲۶۲ تا ۲۶۷ و بیانیه ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ صفحات ۲۰۹ تا ۲۱۸ کتاب خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق مراجعه کنید.

(* - ۱۳۶ الف) - مجله تلاش را خانم فرخنده مدرس و همسرش آقای علی کشگر (کاشگر) ، در شهر هامبورگ آلمان انتشار می دهند . ناشرین مجله ، شماره ۱۸ آن مجله را بمناسبت هفتاد و پنجمین سالگرد تولد آقای داریوش همایون انتشار داده اند، که مقالات یکسری از دوستان و آشنایان داریوش همایون در آن شماره درج شده است. نقل قول بالا در رابطه با فعالیت داریوش همایون در نهم اسفند ۱۳۳۱ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از آن مجله می باشد.

(* - ۱۳۶ ب) - بهمن امیر حسینی در رابطه با توضیح و معرفی « سومکا » در همان مقاله مورد بحث نوشته است :

« حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا) ... تقلیدی از حزب نازی آلمان بود .»

حزب نازی آلمان هیتلری، خود را « حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان » می نامید.

۱۳۷ - ایرانی ، مهندس رضا و دکتر احمد ایرانی ، مبارزات دکتر مصدق ، صفحه ۶۰

۱۳۸ - تقی زاده ، سید حسن، سه خطابه ، تهران - انتشارات گام ، ۱۳۵۶ ، صفحه ۴۴

- تیریزنیا، حسین ، علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران ، مرکز نشر بین المللی ، چاپ اول، پائیر ۱۳۷۱ ، صفحه ۱۳۹ .

۱۳۹ - نجاتی، سرهنگ غلامرضا، تاریخ ۲۵ ساله ایران از کودتا تا انقلاب.

۱۴۰ - نیروئی ، دارا - لوس آنجلس ، نقدی بر کتاب در دست چاپ خاطرات اردشیر زاهدی، به نقل از سایت « مرکز اینترنتی سازمانهای جبهه ملی ایران برونمرز - شاخه آمریکا،

http://www.jebhemelli.net/Books/Nirooi_Ardeshir%20_BookCritic.htm

دارا نیروئی مقاله خود را در سایت جبهه ملی برونمرز چنین شروع کرده است:

« هر دم از این باغ بری میرسد تازه تر از تازه تری میرسد

پس از آنان دیگر، ناگهان چشمان جمال کتاب خاطرات اردشیر زاهدی دارد روشن می شود که قسمتهائی از آن در تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۸۴ بر روی سایت www.roozonline.com

تحت عنوان «کودتای ۲۸ مرداد دروغ است» به چاپ رسیده است.»

۱۴۱ - رضا رحیم پور، سایت سازمان سوسیالیست های ایران.
www.tvpn.de/ois/219.1.pdf

۱۴۲ - اسم اصلی حیدر عمواغلی «تاری ویردی اوف» بود. او همچنین بنام «حیدر خان چراغ برقی» و «حیدر خان بمبی» نامیده می شد. او از مجاهدین غیر ایرانی عضو انجمن «اجتماعیون - عامیون» بود. در صفحه ۲۷۰ کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران - جلد دوم، بقلم فریدون آدمیت می خوانیم:

«... نقشه ترور محمد علی شاه قرینه ترور امین السلطان، یک تصمیم جمعی بود از جانب گروه انقلابی به رهبری حیدرخان و حوزه اجتماعیون عامیون تهران با مشارکت انجمن آذربایجان...»

۱۴۳ - آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت، مجلس اول و بحران آزادی، جلد دوم، صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳، چاپ اول، انتشارات روشنگران.

«... اما در باره ادعای تاریخی و سیاسی انجمن ها: چنانکه گذشت انجمن ها از این مقوله که گفتند که: «ما مطلب بزرگی را که مشروطیت باشد گرفته ایم، در حفظ اساس و استقرار آن هم همه طور حاضر بوده و بیداریم». نماینده اقلیت مجلس نیز همان مطلب را در تأسیس نظام مشروطه به بیانی دیگر ادا کرد. تقی زاده گفت: «این کار را همین اشخاص که در کوچه و بازار راه می روند و اینجا نشسته اند، درست کرده اند» (اشاره به تماشائیان مجلس و اهل انجمن ها بود). ادعای انجمن ها و حرف نماینده اقلیت خیلی آب بر می دارد؛ تا حدی که بحث فعلی گنجایش دارد آنرا می شکافیم:

حرکت مشروطه خواهی را مردم «کوچه و بازار» به وجود نیاوردند، و نظام مشروطه پارلمانی ابتکار عوام سرگذر نبود. آن نهضت با مشارکت همه رده ها و طبقات در یک امتزاج کامل شهری پدید آمد، و رهبران آن هم شناخته شده اند. هر نهضت فکری مترقی به هر دوره تاریخ - حاصل کار اقلیت هوشمند صاحب دانش و فکر بوده است، یعنی آنانکه منشأ تحول افکار و حرکت اجتماعی گشته اند. هیچ لازم نیست از توده عوام تصویری شاعرانه و رمانتیک بیافرینیم، توده ای که تجسم ابتدال و معیارهای ابتدایی و شور و هیجان غیر عقلانی است. از مغز عوام چه می ترابید که در جهت ترقی جامعه به کار آید. مردمانی که خود از دانش و روشن اندیشی و استدلال منطقی بهره ای نداشتند، بذات نمی توانستند مبتکر رفورم سیاسی و اجتماعی باشند. در آن نهضت عمومی، مردم کوچه و بازار در بهترین صورتش دنباله رو رهبران هوشمند بودند و به حرکت اجتماعی نیرو دادند؛ در بدترین حالتش پرخاشگر و ابزار خسونت و کردار جنون آمیز بودند. این روانشناسی اجتماعی توده است. نظام مشروطه پارلمانی ما به زمانی تأسیس یافت که توده بی فرهنگ و بی سروپایان شهری خبر نداشتند که در جهان هستی چیزی هم به عنوان حقوق انسانی و آزادی سیاسی و حکومت انتخابی هست. ادعای آن انجمن ها در بانی مشروطیت بودن و تأیید آن از جانب وکیل مدافع لومپنیسم، نماینده

اقلیت، عوام فریبی بود و از شعارهای فداییان و مجاهدین بادکوبه ای آب می خورد. جواب آنرا از همان دیار طالبوف تبریزی به یکی از دیگر نمایندگان آذربایجان فرستاده بود. طالبوف ۱۴۴ - منتظری، آیت الله العظمی حسینعلی، خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، صفحات ۵۴ تا ۵۸.

« اصل هدف مرحوم نواب صفوی و کسانی که اطراف او بودند نظیر آسید هاشم و واحدی هدف حقی بود، منتها برای بیان هر حرف حقی انسان باید محیط و اطراف را نگاه کند که چگونه آن را مطرح کند، روش مطرح کردن حرف حق را باید در نظر گرفت؛ آنچه در آن زمان به نظر می آمد این بود که اینان پیاده کردن هدفشان را خیلی با تندی شروع کردند، جوری که تقریباً همه حوزه به هم ریخت، یادم هست جوری شده بود که آقای واحدی می خواست از مدرسه فیضیه برود حمام، تقریباً پانصد ششصد طلبه دنبالش راه می افتادند اصلاً درس و بحث همه به هم خورده بود، حرفها و شعارها حق بود و نوع طلبه های جوان از روی احساسات به ایشان ایمان آورده بودند، مرحوم آیت الله بروجردی هم آدمی نبود که مسائل را نفهمد، بعضیها ممکن است اصلاً مسائل را درک نکنند، ولی ایشان مسائل را درک می کردند، می دانستند اینها حق است اما روشی که این آقایان در حوزه داشتند برای بزرگان حوزه مورد پسند نبود، مثلاً به آقای بروجردی اهانت می کردند، به علما اهانت می کردند...

... حتی آیت الله خمینی من یادم هست که در خانه ایشان ما پنج شش نفر هم بیشتر نبودیم، تازه پیش ایشان [زکات] شروع کرده بودیم، آقای مطهری هم بود، صحبت فدائیان اسلام شد، ایشان گفتند آخر این چه برنامه ای است که اینها دارند، چهار تا پنج حوزه را به هم ریخته اند، به همه اهانت می کنند، باید شهربانی دخالت کند، آخه این تندبیا یعنی چه! حتی ایشان هم نظرشان در آن شرایط این گونه بود؛ آن وقت کسانی مثل مرحوم ربانی شیرازی، آشیخ علی لر و آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری مبعوث شدند که به این غائله خاتمه دهند... ظاهر از طرف آقای بروجردی مأمور بودند...

واقعاً آن وقت این جور شده بود، ما در عین حالی که طرفدار نواب بودیم از بی نظمی و به هم ریختگی حوزه هم رنج می بردیم، دیگر هیچ کس حرف هیچ کس را گوش نمی داد، آقای نواب که راه می افتاد هزار تا هزار و پانصد طلبه دنبالش در خیابان راه می افتادند، دیگر کسی به آقای بروجردی اعتنا نداشت به آقای خمینی و دیگران کسی اعتنا نداشت، ضمناً آیت الله بروجردی مایل نبود دولت در این مسئله دخالت کند. به نظر می آمد اگر آقای نواب و دیگران می آمدند جلساتی تشکیل می دادند و عقلای قم را با خود همراه می کردند و با آقای بروجردی تفاهم می کردند شاید بهتر نتیجه گرفته می شد، بالاخره کار به جایی رسید که یک شب بعد از نماز مغرب و عشاء که طرفداران مرحوم نواب آمدند در مدرسه فیضیه شعار بدهند آقایان تعقیبشان کردند و آنها رفتند تهران...

تابستان آن سال آیت الله بروجردی رفتند و شنوه، من خدمت آقای بروجردی بودم یک روز آقایی آمد و به آقای بروجردی گفت: آقا اینها [منظور طرفداران نواب صفوی] وقتی که رفتند تهران آیت الله کاشانی تشویقشان کرده و نفری پنجاه تومان هم به آنها داده، پنجاه تومان آن روز خیلی پول بود. در همین اثنا که حرف می زد آقای بروجردی گفت: من نمی دانم چرا بعضی از عقلای قم از اینها حمایت می کردند، بعد رو کرد به حاج محمد حسین و گفت: حاج محمد حسین، آقای خمینی از مشهد یک نامه اس نوشته بودند آن نامه را بیاورید ما جواب بدهیم، یادتان باشد، تا این حرف را زد من همه چیز را فهمیدم؛ اینکه آقای بروجردی فرمودند تعجب است که عقلای قم با این وضع از اینها حمایت می کردند نظرشان به آقای خمینی بود. من فوری نامه نوشتم آن روز تلفن نبود، یعنی ما نداشتیم، به آقای مطهری که فریمان بود، به

این مضمون که من پیش آقای بروجردی بودم و یک چنین مسادلی مطرح شد و ذهن آقای بروجردی را نسبت به آقای خمینی مکدر کرده اند، شما این قضیه را به آقای خمینی که الان در مشهد است بگوئید تا در جریان باشد چه می‌گذرد، و آقای مطهری هم ماجرا را به ایشان رسانده بود؛ این قضیه گذشت ولی من هنوز باورم نمی‌شد که آقای بروجردی واقعاً در ذهنش رفته باشد که این دونفر [آیات خمینی، مطهری] علی‌رغم نظر ایشان نواب را تایید می‌کرده اند و از دست آنان ناراحت باشد...»

۱۴۵ - همان، صفحه ۶۶.

۱۴۶ - سیاست توسل به شیوه قهر و ترور بخاطر دست یابی به اهداف سیاسی در بین تمام طیف‌های سیاسی، حتی در بین افراد و نیروهائی که خود را «قانونمدار» و طرفدار «حاکمیت قانون» فرض می‌کردند، طرفداران زیادی داشت و دارد. این نوع شیوه مبارزه حتی پس از شهریور ۱۳۲۰ بعنوان یکی از شیوه‌های مهم مبارزاتی در دستور کار برخی از فعالین سیاسی حتی حزب توده، حزبی که خود را حزب طبق کارگر می‌دانست و صحبت از مبارزات طبقاتی می‌نمود، قرار داشت.

در آن مقطع تاریخی بخاطر ضربه زدن به نیروهای مخالف سیاسی و فرهنگی، افرادی همچون احمد کسروی، عبدالحسین هژیر، حاجعلی رزم آراء، محمد مسعود، حسام لنگرانی، احمد دهقان... ترور شدند، چون جامعه هنوز شکل صحیح سیاسی بخود نگرفته بود و اکثر نیروهای سیاسی هنوز به این مسئله پی نبرده بودند که با از بین بردن فیزیکی فرد مخالف، کوچکترین کمکی به بالابردن سطح آگاهی مردم در امر محترم شمردن حقوق دموکراتیک شهروندان جامعه، از جمله مخالفین و دگراندیشان نمی‌کنند. متأسفانه تاریخ معاصر ایران بیانگر این واقعیت تلخ است که نه تنها نیروهای ارتجاعی و مخالف با استقرار حاکمیت قانون و حاکمیت ملت برای از بین بردن مخالفین خود از «ترور» و «تروریسم» حمایت کردند، حتی نیروهای طرفدار آیت الله کاشانی و نیروهای معروف به «ملیون» و «مصدقی» با آنها همصدا شده بودند!

در زمان حکومت ملی مصدق، مجلس شورایی دوره شانزدهم، همان مجلسی که قبلاً به قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران رأی مثبت داد و سبب شد تا در روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ صنعت نفت ایران در سراسر کشور ملی اعلام شود و در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ به «اجرای ملی شدن نفت ایران» و همچنین در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست‌وزیری دکتر مصدق که خلع ید از شرکت نفت انگلیس (بریتیش پترولیوم - ب. پ.) را شرط پذیرفتن مقام نخست‌وزیری کرده بود، رأی مثبت داد، «قانونی» بنام «مهدور الدم» بودن رزم آراء تصویب نمود و در نتیجه قاتل رزم آراء از زندان آزاد شد. در واقع عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی که همچنین در بین آنها نمایندگان منتسب به «مصدقی» و طرفدار «آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی» وجود داشتند، با تصویب آن «قانون» کمک به «فرهنگ سیاسی» نمودند که بخاطر پیشبرد نظرات سیاسی خود، «ترور» مخالفین سیاسی و دگراندیشان را صحیح ارزیابی کرد و در افکار عمومی چنین جلوه داد که گویا «ترور» و «تروریسم»، خوب و بد دارد!!

۱۴۷ - کشاورز، دکتر فریدون، من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده،

۱۴۸ - کاتوزیان، دکتر همایون، مصدق و نبرد قدرت، صفحه ۳۶۴،

۱۴۹ - برای کسب اطلاعات در اینمورد مراجع کنید به بخش دوازدهم کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، صفحات ۲۶۱ تا ۲۸۶.

۱۵۰ - سید محمد علی جمال زاده فرزند سید جمال الدین واعظ همدانی معروف به اصفهانی (نویسنده کتاب " رویای صادقانه")، نویسنده کتاب « یکی بود یکی نبود»، در یکی از حکایت های آن کتاب، در کنار « جناب شیخ»، « کلاه نمدی»، از آقای « فرنگی مآب» نام برده است و نوشته است: «... آقای فرنگی مآب ما با یخه ای به بلندی لوله سموری که دود خط آهنهای نفتی قفقاز تقریباً به همان رنگ لوله سمورش هم در آورده بود...» به نقل از کتاب از " صبا تا نیما"، تألیف یحیی آرین پور، جلد دوم، تهران ۱۳۵۱، صفحه ۲۸۴.

۱۵۱ - بیات زاده، دکتر منصور " حاکمیت قانون"، یا حکومت استبدادی با ماسک قانونمداری. به نقل از سایت سازمان سوسیالیست های ایران.
www.ois-iran.com/rs.pdf

۱۵۲ - بیات زاده، دکتر منصور، در باره " نقش نیروهای جمهوریخواه و تحولات ایران" ۲۷ آبان ۱۳۸۲ - سایت سازمان سوسیالیست های ایران:
<http://www.ois-iran.com/pdf156.pdf>

«... اگر بعنوان یک دمکرات قبول داشته باشیم که " نهاد دولت" در " نظام دمکراسی و مردم سالار" باید نسبت به تمام " ادیان" و " ایدئولوژی" ها، بی طرف باشد. و به این واقعیت هم پی برده باشیم که در اکثر جوامع اروپای غربی، بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸)، " نظام دمکراسی" توانست گام به گام برقرار گردد، اگرچه تأثیرات انقلاب کبیر فرانسه و روشنگری و مبارزات علاقمندان به آزادی و بهزیستی در تغییر فضای سیاسی بی تأثیر نبود و کمک کرد تا بخشی از مردم در طی مبارزات سیاسی - اجتماعی، موفق شوند به یک سری از " ارزش های" تشکیل دهنده "حقوق طبیعی" و " حقوق شهروندی"، پی برند و با این واقعیت آشنا شوند که دخالت رهبران مذهبی و روحانیت مسیحی در امور دولت و حکومت و تأکید بی جا و غیر اصولی آن جماعت بر اجرای " قوانین آسمانی"، بجای "قوانین دولتی" و مخالفت با کمک گرفتن از "خرد بشری" برای پیدا کردن راه حل بخاطر پاسخ دادن به مشکلات و معضلات جامعه، به سدّ بزرگی در پیش رفت و توسعه جامعه تبدیل شده اند.

در این رابطه ضروریست خاطر نشان کرد که طرح نظرات و تزه های رفرمیستی " لوتر" (۱۵۱۷) و روشنگریهائی که در آن مورد صورت گرفت و جنگ مذهبی ۳۰ ساله در اروپا بین هابسبورگ، سوئد و فرانسه و " صلح وستفالن" در سال ۱۶۴۸ ضربه های بزرگی بر قدرت کلیسای کاتولیک وارد نمود، از جمله سلب مالکیت از کلیسای کاتولیک.

همچنین از خاطر نباید بدور داشت که انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)، انقلابی که بر محور شعار " آزادی، برابری، برادری" بوقوع پیوست، تمام دارایی کلیسا را در مجلس ملی بنا بر پیشنهاد "میرابو"، در اختیار ملت قرار داد و سبب شد تا " نهاد کلیسا" نفوذ خود را در "نهاد دولت" بکلی از دست دهد که سرانجام "رژیم رهبانی و کلیسائی" از پای در آمد و یک "دولت غیر دینی" (دولت لائیک) در فرانسه برقرار شد. پیروزی انقلاب فرانسه اگرچه باعث شد تا مجلس ملی " اعلامیه حقوق بشر" را تصویب کند، اما آن انقلاب فقط برای یک اقلیت بسیار کوچکی از مردان فرانسوی که ثروت داشتند و مالیات می پرداختند - بورژوازی -، "حق رأی" بهمراه داشت و نمایندگان آن طبقه را شریک قدرت نمود. در اثر

انقلاب کبیر فرانسه، " نظام استبدادی " سرنگون شد و برای مدتی حکومت ترور ، آنهم بر پایه ادعای دفاع از دست آوردهای انقلاب برقرار شد و این وضع تا انقلاب ۱۸۱۴ بطول انجامید. فرانسویان در اثر انقلاب ۱۸۴۸ از " رأی همگانی " برخوردار شدند، البته رأی همگانی فقط شامل مردان می شد و زنان که نصف جمعیت فرانسه را تشکیل می دادند ، از داشتن "حق رأی " محروم بودند.

استمرار روشنگری و مبارزه مردم در جوامع اروپائی - در واقع مردمی که خود را مسیحی می دانستند - ، کمک کرد تا گام به گام "نهاد دولت " از "نهاد کلیسا " جدا گردد و وضعیتی جدیدی در آن جوامع بوجود آید که در اثر آن ، " خرد بشری " که چیزی جز " خرد " افراد مسیحی ساکن اروپا در آن زمان نبود ، برای پاسخگویی به مشکلات جامعه و بهزیستی مردم به خدمت گرفته شود. در روند این مبارزه ، "دولت دینی " جای خود را به دولت "سکولار " یعنی " دولت غیر دینی " داد و از سوء استفاده "روحانیت کاتولیک " از امر قدرت ، جلوگیری شد.

دولت های سکولار (غیر دینی) ، صرفنظر از اینکه بهیچوجه " ضد دین " نبودند ، باعث شدند تا اداره امور کشور از طریق " قوانینی " که خود مردم و یا نمایندگانشان بر پایه " خرد " بشری و در نظر گرفتن موقعیت و امکانات جامعه ، تنظیم و تدوین می کنند و از طریق مراجعه به " فراندوم " و یا تصویب لوایح ، در " مجلس ملی " تصویب می نمایند، اداره شود و نه از طریق "قوانین آسمانی" ، انطور که بخش متحجر " روحانیت " خواستار آن بود .

روحانیت مسیحی خود را مفسر " قوانین آسمانی " و نماینده خدا در روی زمین می دانست و بخاطر حفظ موقعیت اجتماعی و منافع قشری خود ، دولت های سکولار (غیر دینی) را " مخالف و ضد دین " تلقی می کرد . در اثر روشنگری و مبارزه بخشی از مردم و نیرو های سیاسی با نظرات غلط و ادعاهای کاذب بخشی از روحانیون مسیحی از سوئی و از سوی دیگر چگونگی روند تکامل علوم و تغییر روابط اجتماعی که با خود "حقوق شهروندی" در کشورهای اروپائی را در پی داشت . روحانیت مسیحی در اروپا مجبور شد بپذیرد که در قضاوت در باره " دولت سکولار " در اشتباه بوده است ، زیرا وجود " دولت سکولار " در جامعه، بهیچوجه بمعنی "حذف مذهب " از جامعه نبوده و طرفداران آن دولت، بهیچوجه با مذهب و خدایرستی و اجرای مراسم دینی ، مخالفتی ندارند تا چه برسد به دشمنی !

همانطور که اشاره رفت ، بخش بزرگی از مردم کشور های اروپائی بمرور زمان به غلط بودن ادعای کاذب روحانیون کلیسای کاتولیک که " دولت سکولار (دولت غیر دینی) را " دولت ضد دین " می دانست پی بردند و به مخالفت با آن جماعت دست زدند. اما با وجود اینکه در تمام جوامع اروپائی ، صرفنظر از اینکه کدام حزب و سازمان سیاسی هیئت حاکمه آن جوامع را تشکیل دهد ، همه سیاستمداران و دولتمردان بر بیان "اروپای مسیحی" با هم توافق دارند .

کنگره حزب سوسیال دمکرات آلمان در روز ۱۷ نوامبر ۲۰۰۳ در شهر "بوخوم " برگزار شد ، صدر اعظم آلمان آقای شرودر قبل از اینکه بمحل جلسه کنگره حزب برود ، باتفاق عده ای از اعضای کابینه و اعضای حزب سوسیال دمکرات و نمایندگان حزب سوسیال دمکرات در مجلس ، از جمله رئیس مجلس ملی آلمان (بوندس تاگ) آقای " تیرزه " به کلیسا رفتند و در یک برنامه مذهبی شرکت کردند. این اتفاق بهترین گواه بر این امر است که "جدائی مذهب از نهاد دولت " بهیچوجه بمعنی دشمنی با "دین" نیست !

"جدائی نهاد مذهب از نهاد دولت و حکومت" به این معنی نیست که حزب و سازمان سیاسی که دارای ایدئولوژی مذهبی هست، نباید و نمی تواند تشکیل شود. برعکس در اروپا احزابی وجود دارد که خود را " احزاب مسیحی " می نامند، از جمله حزب دمکرات مسیحی، حزب سوسیال مسیحی ...، ولی تمام این احزاب بر غیر دینی بودن " دولت " تاکید دارند و این امر را برای حفظ " نظام دمکراسی " ضروری می دانند. نیروهای مدعی به طرفداری از " نظام مردم سالاری " حتماً باید قبول داشته باشند که احزاب و سازمانها می توانند طرفدار ایدئولوژی مخصوص به خود از جمله " مکتب دینی " و یا " ایدئولوژی کمونیستی " باشند، ولی این احزاب و سازمانهای دینی حق ندارند، مخالفت منتقدین با نظرات و عقاید خود را به حساب مخالفت با " دین " و " خدا " تلقی کنند.

" نهاد دولت " در " نظام دمکراسی و مردم سالار " باید نسبت به تمام " ادیان " و " ایدئولوژی " ها، بی طرف باشد! بدین خاطر " جدائی مذهب از دولت و حکومت " امری ضروری و حیاتی است، هرکس که خود را دمکرات بداند، ولی نخواهد این " اصل جدائی " را بپریزد، با " مشکل معرفتی " روبرو هست!

در کشورهای اروپای شرقی " نظام دمکراسی " نتوانست همزمان با کشورهای اروپای غربی متحقق گردد، اگر چه در آن جوامع، " نهاد دولت " کوچکترین رابطه ای با " نهاد کلیسا " نداشت و در واقع " مذهب از دولت " جدا بود.

در روسیه تزاری، پس از پیروزی انقلاب اکتبر (۱۹۱۷)، " نهاد دولت " کاملاً تحت تأثیر و کنترل یک " ایدئولوژی " مشخص - ایدئولوژی حزب کمونیست بلشویکی لنینی - قرار گرفت و در جنگ جهانی دوم، پس از شکست هیتلر و تسلط ارتش سرخ بر سر زمین های اروپای شرقی، دولت های طرفدار " نظام کمونیستی " که خود را طرفدار حزب بلشویکی استالینی می دانستند، بر آن جوامع حاکم شدند.

" حزب بلشویکی لنینی - استالینی " برعکس نظر کارل مارکس که معتقد بود آزادی فرد، پیش شرط آزادی عمومی است و نظر روزا لوکزمبورگ که آزادی را، آزادی دگر اندیش می دانست، کوچکترین ارزشی برای آزادی فرد (اصل فردیت) قائل نبود و فقط در رابطه با " طبقه کارگر " و " ایدئولوژی کمونیستی " برای " شهروندان جامعه "، " حقوق " قائل می شد و در واقع معیار سنجش حقوق مردم جامعه را، ایدئولوژی حزب کمونیست بلشویکی تعیین می کرد. بر پایه این معیار و شیوه کار (معیار و شیوه ای که جمهوری اسلامی برای تعیین حقوق مردم بصورت کلیشه ای مورد استفاده قرار می دهد، البته بجای ایدئولوژی کمونیستی، مکتب اسلام و مذهب شیعه دوازده امامی را بکار می برد) در جوامع کمونیستی، مخالفین ایدئولوژی کمونیستی و یا طرفداران ایدئولوژی های دیگر نمی توانستند از حقوق مساوی و برابر با کمونیست ها برخوردار شوند. در همین رابطه بود که ادغام ایدئولوژی کمونیستی در " نهاد دولت " به سدّ بزرگی در تحقق " نظام دمکراسی " در جوامع اروپای شرقی تبدیل شده بود. ...»

- برای کسب اطلاعات بیشتر در باره مارتین لوتر به مؤخذ های زیر مراجعه کنید.
لوتر، مارتین، اصلاح گر کلیسا، نوشته هری امر سون فاسدیک، ترجمه فریدون بدره ای، انتشارات انقلاب اسلامی.

- لوران بومر ، فرنکلین ، جریان های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی ، ترجمه حسین بشیریه مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

- قوچانی ، محمد، هرکس کشیش خویش است ، زندگی و افکار مارتین لوتر ،
<http://www.hamshahri.org/vijenam/javan/1381/811006/andishe.htm>

۱۵۳ - وثیق، شیدان: اعاده حیثیت از لائیسیته ، لائیسیته چیست؟ نقدی بر نظریه پردازی های ایرانی در باره « لائیسیته» و « سکولاریسم » ، نشر اختران. ۱۳۸۴.

۱۵۴ - بیات زاده ، دکتر منصور ، « حذف مذهب از کجا؟ از نهاد دولت و یا جامعه؟! » اشاره ای کوتاه به برخی مطالب مطرح شده از سوی آقای مهندس عزت الله سحابی در مصاحبه ای تحت عنوان « گرد آمدن حول وطن ایران ». در سایت سازمان سوسیالیست های ایران ، در بخش مربوط به مقالات منتشر شده است.
www.ois-iran.com/pdf152.pdf

« ... ما سوسیالیستهای مصدقی اگر چه با شعار " همه با هم " مخالفیم و خواست " وحدت " نیرو های متضاد و متخاصم جامعه را در خدمت تحقق نظام مردم سالاری و حتی استقلال و تمامیت ارضی ایران در درازمدت، ارزیابی نمی کنیم و روشنگری در باره کثرت گرایی و ارزشهای تشکیل دهنده نظام دموکراسی و حقوق شهروندی در ایران را ضروری می دانیم ، ولی طرفدار همزیستی مسالمت آمیز تمام نیروهای سیاسی در ایران هستیم و در واقع معتقدیم که باید به طرفداری از امر " وفاق ملی " و " تفاهم ملی " برخاست . البته نباید فراموش کرد که تحقق " وفاق ملی " در گروهی محترم شمردن حرمت انسانی تمام ایرانیان و برابر دانستن حقوق آنها در مقابل قانون - صرفنظر از وابستگی مسلکی ، مذهبی ، جنسیت ، قومیت ، نژاد ، مقام ، ثروت و وابستگی طبقاتی - ، می باشد! با تقسیم ایرانیان به " خودی " و " غیر خودی " و قائل شدن حق ویژه برای " روحانیت دولتی " و " حقوق فراقانونی " برای مقام رهبری و پایمال کردن " حقوق ملت " ، نمی توان از " وفاق ملی " صحبت کرد . " وفاق ملی " بهیچوجه بمعنی " همه با هم " و یا " وحدت " و یا " ائتلاف " با هیئت حاکمه نیست ، بلکه قبول حق زندگی مسالمت آمیز و فعالیت سیاسی برای تمام مردم ایران و سازمانها و احزاب سیاسی موافق و یا مخالف هیئت حاکمه " حول محور ملیت و وطن ایرانی " می باشد .

کسانی که با سابقه فعالیت های سیاسی و اجتماعی آقای مهندس عزت الله سحابی آشنائی دارند ، نمی توانند کوچکترین مدرکی ارائه دهند که ایشان " حذف مذهب " را از جامعه ایران در نظر داشته و یا دارند. و در واقع ایشان با همکاری مرحوم مهندس مهدی بازرگان ، مرحوم آیت الله محمود طالقانی ، مرحوم دکتر یدالله سحابی ، مرحوم عطائی ... اولین سازمان سیاسی " مذهبی " ایران ، بنام " جمعیت نهضت آزادی ایران " را تأسیس کردند . با وجود این، ایشان و هممنظرانشان - نیروهای معروف به ملی - مذهبی و " نهضت آزادی ایران " - ، از سوی جناح تمامیت خواه هیئت حاکمه بر پایه تفسیر و تعبیرمخصوص آن حضرات از " اسلام " ، بعنوان " نیروهای غیر خودی " تلقی می شوند. آقای مهندس سحابی نیز در مصاحبه مورد بحث " بعضی از ایرانیان خارج از کشور " را متهم به " حذف مذهب " نموده اند ، بدون اینکه برای خواننده متن مصاحبه روشن کرده باشند، منظورشان از " ایرانیان خارج از کشور " ، کدام افراد و نیروهای سیاسی بطور مشخص می باشد ؟ اگرچه خود ایشان در کنفرانس برلین شاهد این واقعیت بودند ، که ایرانیان خارج از کشور

، حتی آن بخشی که طرفدار اصلاحات و مبارزات مسالمت آمیز می باشد، دارای هویت های سیاسی یکسان و برابر نیستند و در مبارزات سیاسی و روشنگری های خود، اهداف متفاوتی را دنبال می کنند. وانگهی ایشان در مورد ادعای خود مربوط به "حذف مذهب" از سوی ایرانیان خارج از کشور، همچنین روشن نکرده اند که اصولاً منظورشان از "حذف مذهب"، بیان کدام نظرات، عقاید و عملکردهای "ایرانیان خارج از کشور" می باشد، تا اگر اشکالی در کار هست و ایرادی اصولی به مواضع و نظرات این افراد وارد می باشد، با کمک یکدیگر در جهت تصحیح آنها اقدام کرد؟

برای خواننده متن مصاحبه همچنین روشن نیست که آیا آقای مهندس عزت الله سحابی نیز در باره شعار "جدائی نهاد دولت از نهاد دین"، همچون آقای سید محمد خاتمی می اندیشند و طرفداران نظریه "سکولاریسم" و "جدائی مذهب از دولت" را، ضد دین فرض می کنند و عملکرد آنان را در جهت "حذف مذهب" از جامعه می دانند؟

ما سوسیالیستهای ایران که خود را بخشی از نیروهای طرفدار "راه مصدق" می دانیم، همچون بسیاری از نیروهای سیاسی خارج از کشور وابسته به طیف های مختلف سیاسی که بر امر "جدائی دین از دولت" تاکید داریم، این "جدائی" را بهیچوجه "جدائی دین از جامعه" و یا "جدائی دین از افراد جامعه" نمی دانیم، بلکه همانطور که بطور مکرر تاکید کرده ایم، منظور ما "جدائی نهاد دین از نهاد دولت" می باشد، با توجه به این اصل که ما طرفدار آزادی کامل برگزاری مراسم مذهبی تمام شهروندان ایرانی هستیم و این موضوع را بطور مفصل در نوشته های مختلف از جمله در مقالاتی در نقد "نظام مردم سالاری دینی"، توضیح داده ام.

همانطور که متحقق شدن "جدائی نهاد دین از نهاد دولت" در تمام کشورهای اروپا، برعکس ادعای رهبران مذهبی کلیسای کاتولیک که از سیاستمداران مستبد و تمامیت خواه پشتیبانی و حمایت می کردند، سبب نشد تا مردم اروپا از مذهب خود فاصله گیرند، بطوریکه امروز نیز اکثریت بسیار بزرگی از سیاستمداران سکولار اروپایی، از "اروپای مسیحی" صحبت می کنند، زیرا دین مسیحی، دین اکثریت مردم اروپا و مسیحیت بخشی از فرهنگ مردم آن قاره می باشد.

خواست "جدائی نهاد دین از نهاد دولت"، از سوی نیروهای سکولار ایرانی، از جمله ما سوسیالیست های مصدقی، بهیچوجه بمعنی "حذف مذهب" از جامعه ایران نیست، بلکه با روشنگری در این مورد، برقراری "نظام مردم سالاری" در ایران را هدف داریم. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، موافق باشیم و یا مخالف، ایران ما، "ایران اسلامی" است، زیرا اسلام بخشی از فرهنگ ما ایرانیان و دین ۹۷ درصد مردم ایران است. روشنگری و مبارزه اکثر نیروهای "سکولار" ایرانی، بهیچوجه مبارزه بخاطر "حذف مذهب" از جامعه ایران نیست، بلکه مبارزه ایست علیه نیروهای مستبد و دیکتاتور که بخاطر حفظ قدرت و ادامه چپاول ثروت جامعه، کوشش دارند با منتهی درجه سوء استفاده از "دین اسلام" و "جامه روحانیت"، به تحمیق توده های مردم ادامه دهند.

۱۵۶ - عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی خان امیر کبیر، بکوشش ایرج افشار، طهران ۱۳۴۰، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۷۰۶،

۱۵۷ - گفتگوی عبدالله شهبازی با محمدقلی مجد - اسناد علنی شده دولت آمریکا، تاریخ پهلوی و لابی سانسور - بایکوت در تاریخنگاری معاصر ایران

گفتگوی زیر مدتی پیش با دکتر محمدقلی مجد انجام گرفت و اخیراً در فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۸۱ - ۲۰۰ منتشر شد.

<http://www.shahbazi.org/pages/majd3.htm>

۱۵۸ - مصدق، دکتر محمد، در مخالفت با اعتبار نامه سید ضیاء طباطبائی در جلسه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ مجلس شورایی ملی. مجموعه ای از نطق های تاریخی دکتر مصدق، صفحه ۱۵، از انتشارات سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا - نشریه شماره ۳، ۱۴ اسفند ماه ۱۳۴۶.

۱۵۹ - بیات زاده، دکتر منصور، زنده باد اصلاحات و حاکمیت قانون، در سه قسمت در سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران در بخش مربوط به مقالات منتشر شده است.

www.ois-iran.com/pdf126.pdf

- بیات زاده، دکتر منصور، " حاکمیت قانون " و یا حکومت استبدادی با ماسک قانونمداری در سایت سازمان سوسیالیست های ایران، در بخش مربوط به مقالات منتشر شده است.

www.ois-iran.com/rs-pdf

- بیات زاده، دکتر منصور، توضیحاتی در باره چگونگی روند مبارزه و فاصله گرفتن نیروهای اپوزیسیون از شعار استقرار " حاکمیت قانون " در دوران رژیم شاه. در سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران در بخش مربوط به « مقالات »، منتشر شده است.

www.ois-iran.com/208.pdf

۱۶۰ - مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد ۴، صفحه ۱۵۳.

۱۶۱ - مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد ۴، صفحات ۱۴۹ و ۱۵۰.

۱۶۲ - محمدی، ملیحه، از عباس میرزا تا مصدق، از سید جمال الدین تا خاتمی! به نقل از سایت ایران امروز

<http://archiv.iran-emrooz.net/mohammadi/mohamd790419.html>

۱۶۳ - روزنامه قانون، شماره ۹ صفحه ۱ و صفحه ۲.

- امیر سعید الهی، اندیشه حکومت دینی در روزنامه (قانون)

<http://www.nezam.org/persian/magazine/007/10.htm>

۱۶۴ - ناطق، دکتر هما، ایران در راهیابی فرهنگی، چاپ و نشر پیام لندن ۱۹۸۸

۱۶۵ - بیات زاده، دکتر منصور، مصاحبه با نشریه تلاش - چاپ برمن آلمان، شماره های ۱۵، ۱۶، ۱۷ و ۱۸ - ۱۳۷۸ و همچنین در سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران، لینک مربوط به مصاحبه و گفتگو:

- بیات زاده، دکتر منصور، در باره " حاکمیت ملت " (حاکمیت مردم) و تفاوت آن با " حاکمیت ملی ". سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران در بخش مربوط به مقالات.

www.ois-iran.com/pdf130.pdf

- بیات زاده، دکتر منصور، " حاکمیت ملی " و " حاکمیت مردم (حاکمیت ملت) دو مقوله سیاسی هستند که معانی آنها کاملاً متفاوت است. سایت سازمان سوسیالیست های ایران، در بخش مربوط به مقالات منتشر شده است.

www.ois-iran.com/pdf135.pdf

- بیات زاده، دکتر منصور، زنده باد اصلاحات و حکومت قانون، " حاکمیت ملی " و " حاکمیت ملت (حاکمیت مردم) دو مقوله کاملاً متفاوت هستند. در سایت اینترنتی سازمان سوسیالیست های ایران در بخش مربوط به مقالات منتشر شده است.

www.ois-iran.com/pdf.186.pdf

۱۶۶ - بیات زاده، دکتر منصور، در باره " نقش نیروهای جمهوریخواه و تحولات ایران " ۲۷ آبان ۱۳۸۲ - سایت سازمان سوسیالیست های ایران:

<http://www.ois-iran.com/pdf156.pdf>

«... در کنار سئوالات و مسائلی که اشاره رفت، این سؤال نیز مطرح است که آیا برای تمام نیرو های سیاسی ایرانی در مقطع تاریخی انقلاب ۱۳۵۷، همچنین روشن بود که برقراری " حاکمیت قانونی " بطور اتوماتیک نمی تواند بمعنی برقراری " نظام دموکراسی " باشد؟

در جوامعیکه " نظام دیکتاتوری " حاکم است، همچنین " حاکمیت قانون " وجود دارد، با توجه به این " اصل " که در " جوامع دیکتاتوری " بر عکس " جوامع دموکراسی "، محتوی " قانون " بطوری تنظیم و تدوین شده است که برای مردم جامعه، " حقوق " بسیار اندکی در نظر گرفته شده است، در عوض حاکم (رهبر، شاه، رئیس جمهور...) دیکتاتور، قانوناً " حقوق " بسیار زیادی دارد (نگاه کنید به اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی) که حتی در بسیاری از امور کشوری، بر پایه قانون، تصمیم گیرنده " مطلق " است. ولی بهیچوجه " حاکم دیکتاتور "، " حقوق فراقانونی " ندارد، زیرا عملکرد " فراقانونی " بمعنی " استبداد " می باشد.

عملکرد " فراقانونی " مربوط به " نظام استبدادی " است، آنها به این دلیل که از " قانون " و " حاکمیت قانون " در جامعه استبدادی، خبری در میان نیست. در این رابطه است که تصمیمات و نظرات حاکم (شاه، رهبر...) مستبد، جنبه " قانون " پیدا می کند. " اوامر ملوکانه " و یا " حکم حکومتی " ... بیانگر وجود " حاکم (شاه، رهبر...) مستبد " در جامعه می باشد.

۱۶۷ - بیات زاده، دکتر منصور، در باره "نقش نیروهای جمهوریخواه و تحولات ایران" ۲۷ آبان ۱۳۸۲ - سایت سازمان سوسیالیست های ایران:
<http://www.ois-iran.com/pdf156.pdf>

«... با تحقق صد در صد قانون اساسی جمهوری اسلامی می توان از برقراری "نظام استبدادی مذهبی" در ایران جلوگیری کرد، ولی تا زمانیکه تمام اصول غیر دموکراتیک از قانون اساسی جمهوری اسلامی حذف نشوند، نا بخردانه خواهد بود که خیال کنیم با محتوی کنونی قانون اساسی جمهوری اسلامی در ایران می توان "نظام دموکراسی"، با پسوند "اسلامی" بر جامعه متحقق کرد. اجرای کامل قانون اساسی بشرط اینکه مقام رهبری قانون شکنی نکند و از "حکم فراقانونی" استفاده ننماید، چیزی جز یک "نظام دیکتاتوری مذهبی" نمی توان و نباید انتظار داشت.

برخی از عناصر و نیروهای مذهبی مخالف "دولت سکولار" (دولت غیر دینی و نه ضد دین) که طرفدار "دولت دینی" هستند، سعی دارند تا با استفاده و بکار بردن واژه های "مردم سالاری" در کنار واژه "دینی"، پرده استتاری بر ماهیت "دیکتاتوری" نظام مذهبی مورد نظر خود بکشند. «.

۱۶۸ - مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد چهارم، صفحات ۱۴۴ تا ۱۴۷.

- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد ششم و جلد هفتم.

۱۶۹ - آریان پور، یحیی، از صبا تا نیما. تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، جلد اول: بازگشت، بیداری، چاپ ششم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۵، صفحات ۲۸۳ - ۲۸۲.

«مستشارالدوله در تاریخ نشر اندیشه آزادی در ایران مقام ارجمندی دارد. او اصول افکار سیاسی خود را در رساله "یک کلمه" که به سال ۱۲۸۷ ه.ق در پاریس نوشته، بیان کرده است. صاحب تاریخ بیداری ایرانیان [الف - ۱۶۹] در این باره گوید که وی در مأموریت پاریس انتظام و آبادی و ثروت ملی و فرهنگ و هنر اروپا را دید و بر شور و حرارت قلبی او نسبت به ایران افزوده شد و چون سبب ترقیات فرانسه و تنزلات ایران را از ملکم [ب - ۱۶۹] پرسید، ملکم چنین جواب داد که «بنیان و اصول نظم فرانسه یک کلمه است و همه ترقیات نتیجه همان یک کلمه، و آن یک کلمه، که جمیع انتظامات و ترقیات فرانسه در آن مندرج است، کتاب قانون است.» و همین مطلب بود که وی در رساله "یک کلمه" عنوان و معنی حقوق اساسی فرد و معانی حکومت ملی را برای هموطنان خود تشریح کرد و شاید او اول کسی است در ایران که اراده ملت را منشأ قدرت دولت دانسته و از تقویک قدرت دولت از نفوذهای روحانی و برابری اتباع مسلم و غیرمسلم از نظر حقوق اساسی سخن رانده...» عاقبت کار وی شنیدنی است: او «گرفتار همان سرنوشتی شد که دامنگیر همه آزادیخواهان آن زمان بود، بدین معنی که او را به فرمان شاه [ناصرالدین شاه] در اوایل سال ۱۳۰۹ ه.ق محبوساً و مغلولاً از آذربایجان به قزوین آوردند و در عمارت رکنیه آنجا با زنجیر و کنده نگاه داشتند. وی در زندان تنها بود و اجازه ملاقات با احدی، حتی با سایر محبوسین قزوین نداشت. گویند در زندان زجر و آزارش دادند و کتابچه را به سرش کوفتند که چشمانش آب آورد و چند سال بعد به سال ۱۳۱۳ ه.ق به بیچارگی درگذشت.»

[الف - ۱۶۹] - ناظم الاسلام کرمانی نویسنده کتاب "تاریخ بیداری ایرانیان".

[ب - ۱۶۹] - میرزا ملکم خان - نظام الدوله.

۱۷۰- فرخی یزدی در سال ۱۳۰۱، زمان ی که احمد قوام السلطنه برای اولین بار بمقام نخست وزیری منصوب شد، در روزنامه «توفان» تحت عنوان «خانواده خباثت» او را چنین معرفی کرد: «... اگر به ادوار سیاه و ننگین خانواده «قوام السلطنه» مراجعه کرده و بخواهید از قاموس کلمات، برای این فامیل طماع و بی حقیقت اسمی استخراج سازید، بدون هیچ اندیشه و تأمل بایستی در صدر دیباچه ی اعمال ایشان و در سرلوحه تاریخ وزارت و حکومت آنها و خانواده ی خیانت را به خط برجسته بنگارید...»

- فرخی یزدی، روزنامه «توفان»، ۲۱ عفر، سال ۱۳۰۱، شماره ی ۲۸ سال دوم، «خانواده خباثت» سرمقاله.
- پژوهش گروهی: جامی، گذشته، چراغ راه آینده است. چاپ دوم: صفحه ۳۶۲، پائیز ۱۳۷۱، انتشارات نیلوفر.

۱۷۱- افشار، ایرج، مصدق و مسائل حقوق و سیاست، چاپ اول، ۱۳۸۲، صفحات ۲۰۵ و ۲۰۶.

در رابطه با همان انتخابات دوره هفتم در پیوست خاطرات دکتر مصدق، مندرج در صفحات ۱۹۵ تا ۱۹۷ همان کتاب که در بالا اشاره رفت می خوانیم:

«در آخر دوره ششم که انتخابات دوره هفتم شروع شده بود و دولت مداخله می کرد توسط مرحوم تیمورتاش وزیر دربار پهلوی از رضاشاه وقت ملاقات خواستم و به شاه اظهار نمودم اگر دولت می خواهد بر خلاف مصالح مملکت اقدام کند و قراردادی منعقد نماید مثل اینکه وثوق الدوله از نظر گذشتن قرارداد در انتخابات دوره چهارم مداخله کرد، البته انتخابات دوره هفتم هم باید آزاد نباشد. ولی اگر شاه مقصودی غیر از اصلاح مملکت ندارد خوب است که در انتخابات مداخله نکنند تا نمایندگان حقیقی مملکت به مجلس وارد شوند و از مصالح عمومی دفاع نمایند.

شاه تیمورتاش را خواست و از او سؤال کرد مگر در انتخابات مداخله می کنند تیمورتاش جواب داد نه! شاه گفت دکتر مصدق را قانع کنید که جعلیات را تکذیب کند. در اطاق تیمورتاش از انتخابات تهران که دخالت دولت اظهار من الشمس بود مذاکره شد. چنین اظهار نمود که در حضور اعلیحضرت غیر از آنچه گفتم چیز دیگری نمی توانستم بگویم. بیائید باهم صلح کنیم و لیست مشترکی که شش نفر از دولت و شش نفر از ملت باشند (مدرس، مشیرالدوله، مستوفی الممالک، مؤتمن الملک، تقی زاده و دکتر مصدق) ترتیب دهید و قضیه را با این طریق حل نمایم.

چون راه حلی که مرحوم تیمورتاش پیشنهاد نمود با نظر من که آزادی انتخابات بود تطبیق نمی کرد انتخابات به همان طوری که دولت می خواست جریان خود را طی کرد. معروف است که بعد از خاتمه انتخابات مرحوم مدرس از رئیس شهربانی وقت پرسید که دوره ششم من قریب چهارده هزار رأی داشتم، در این دوره اگر از ترس شما کسی به من رأی نداد پس آن رأیی که من به خودم دادم کجا رفت؟ این است مختصری از مفصل انتخابات آن دوره و ادوار بعد.

ای کاش مداخله کنندگان در انتخابات یک روز اگر می شد شاگرد دبستان سید یزدی بودند. شخص موثقی نقل می کرد که در زمان صدارت حاج میرزا حسین خان سپهسالار به امر

ناصر الدین شاه کسی را می بردند بکشند. در جواب سؤال گفتند که سید یزدی سارق است که از خانه ظهیر الدوله اشیاء مهمی سرقت کرده است. سپهسالار او را خواست و گفت که چون تو اولاد رسولی توبه کن تا نزد شاه از تو شفاعت کنم. سید یزدی گفت من دزدم، ولی راستگو و صدیقم و تا کنون با کسی عهدی ننموده ام که از آن تخلف نمایم. من از مرگ هر اسی ندارم. من می خواهم کشته شوم و کسی را به دروغ امید وار نکنم. من به درستی و راستی ایمان دارم و خود را فدای عقیده می نمایم. من نمی توانم عهدی ببندم که بعد وفا ننمایم. هر قدر سپهسالار اصرار نمود اظهار ندامت نکرد. ای کاش می گفت گوش دروغگو را باید برید تا مصداق حقیقی «ومن یشابه ابه فما ظلم» باشد.

به خاطر دارم سردار سپه رئیس الوزراء وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و حاج میرزا یحیی دولت آبادی و آقایان مخبر السلطنه هدایت و تقی زاده و علاء اظهار کرد که مرا انگلیس آورد و ندانست با کی سروکار پیدا کرد. آن وقت نمی شد در این باب حرفی زد، ولی روزگار آن را تکذیب کرد و به خوبی معلوم شد. همان کسی که او را آورد چون دیگر مفید نبود او را برد.»